

إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء

(جلد اول)

نويسنده:

محدث هند شاه ولي الله دهلوی رحمۃ اللہ علیہ

تحقيق، حواشی و تخريج احاديث:

سيد جمال الدين هروی

عنوان کتاب:

إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء (جلد اول)

نویسنده:

محدث هند شاه ولی الله دهلوی رحمۃ اللہ علیہ

تحقیق، حواشی:

سید جمال الدین هروی

موضوع:

عقاید کلام - پاسخ به شبهات و نقد کتابها

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

مقدمه.....	۱
فصل اول در خلافت عامه	۵
مسئله در طرق انعقاد خلافت:	۱۲
فصل دوم: در لوازم خلافت خاصه	۲۱
فصل سوم: در تفسیر آیات داله بر خلافت خلفاء و بر لوازم خلافت خاصه ۵۱	
فصل چهارم: در روایت احادیث و آثار داله بر خلافت خلفاء به تصریح یا	
تلویح و بر اثبات لوازم خلافت خاصه.....	۱۳۹
مسانید المكثرين من أصحاب النبي ﷺ	۱۸۱
مسانید المهاجرين من اصحاب رسول الله ﷺ.....	۲۱۹
مسانید الأنصار من اصحاب رسول الله ﷺ.....	۲۳۴
مسانید سائر الصحابة رضوان الله عليهم اجمعين	۲۴۴
فصل پنجم	۳۰۹
مقصد دوم	۳۷۳

مقدمه

الحمد لله الذي بعث الينا أشرف الرُّسُلِ داعياً إلى اقْوَمِ السُّبُلِ وجَعَلَ أصحاباً له وُزَرَاءَ في عَهْدِهِ وخلفاءَهُ مِنْ بَعْدِهِ لِيَتَمَّ النِّعْمَةُ وَتَعُمَّ الرِّحْمَةُ وَأَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَنَبِيُّهُ الَّذِي لَانْبِيَّ بَعْدَهُ صَلَّى اللَّهُ وَسَلَّمْ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ أَجْمَعِينَ.

اما بعد می گوید فقیر حقیر ولی الله عفی عنه که در این زمانه بدعت تشیع آشکار شد و نفوس عوام به شبهات ایشان متشرّب گشت و اکثر اهل این اقلیم در اثبات خلافت خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین شکوک بهم رسانیدند، لاجرم نور توفیق الهی در دل این بنده‌ی ضعیف علمی را مشروح و مبسوط گردانید تا آنکه بعلم یقین دانسته شد که اثبات خلافت این بزرگواران اصلی ست از اصول دین تا وقتی که این اصل را محکم نگیرند هیچ مسئله از مسائل شریعت محکم نشود؛ زیرا که اکثر احکامی که در قرآن عظیم مذکور شده مجمل است، بدون تفسیر سلف صالح به حل آن نتوان رسید. و اکثر احادیث خبر واحد^۱ محتاج بیان، بغیر روایت جماعه‌ی از سلف آنرا و استنباط مجتهدان از آن متمسک به نگردد و تطبیق احادیث متعارضه بدون سعی این بزرگواران صورت نگیرد و همچنین جمیع فنون دینیہ مثل علم قراءه، تفسیر، عقائد و علم سلوک بغیر آثار این بزرگواران متأصل نشود و قدوه‌ی سلف در این امور خلفای راشدین است و تمسک ایشان بأذیال خلفاء.

جمع قرآن و معرفت قراءت‌های متواتره از شادّه مبتنی بر سعی خلفا است و قضایا و حدود و احکام فقه و غیر آن همه مترتب بر تحقیق ایشان. هر که در شکستن این اصل سعی می‌کند به حقیقت هدم جمیع فنون دینیہ می‌خواهد و نیز دانسته شد که مدبّر السموات والأرض تبارک وتعالی چنانچه سائر شرائع را اولاً در مرتبه‌ی کلام نفسی

۱- خبر واحد خبری است که شروط موجود در خبر متواتر در آن جمع نباشد. مشهور، عزیز و غریب از اقسام خبر واحد هستند. برای تفصیل بیشتر به کتاب «نزهة النظر في توضیح نخبة الفكر في مصطلح أهل الأثر» تألیف حافظ احمد بن علی معروف به ابن حجر عسقلانی (متوفی: ۸۵۲ هـ)، تحقیق عبد الله بن ضیف الله الرحیلی، ناشر: مطبعة سفیر بالرياض، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۲ هـ مراجعه شود.

در ازل الازال معین و مقرر گردانید و اشاره به همان مرتبه است آیهی کریمه: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ﴾ [التوبة: ۳۶]. بعد از آن بر قلب مبارک حضرت پیغمبر ﷺ اجمالاً تارة و تفصیلاً أخرى فرود آورد بعد از آن، آن حضرت ﷺ نصّاً تارة و إشارة أخرى بیان آن فرمودند تا آنکه آنچه مراد حق بود ظاهر شد و حجة الله قائم گشت و تکلیف عباد بآن اعتقاداً و عملاً به ظهور رسید، همچنان خلافت خلفای راشدین اولاً در کلام نفسی مقرر شد و در قرآن عظیم اجمالاً فرود آمد بعد از آن بر قلب مبارک آن حضرت ﷺ بطریق منام تارة و بطریق فراست در تعبیر منامات صحابه اخرى، این مجمل مفصل گشت و آن حضرت ﷺ از آن علم شریف نصّاً و اشاره خبر دادند تا آنکه تکلیف عباد باستخلاف این بزرگواران اعتقاداً و عملاً متحقق شد و پرده از روی کار بر انداخته گشت و اهل قرن اول بموجب آن بجان و دل عمل کردند بر خلاف آنچه متأخرین اشاعره تقریر می کنند که خلافت ایشان به نص نیست مطلقاً یا به نص جلی نیست^۱، بلکه امر

۱- ترجمه‌ی آیه: «بی گمان تعداد ماه‌ها نزد الله در کتاب خدا، از آن روز که آسمان‌ها و زمین را آفریده، دوازده ماه است، که چهار ماه از آن، (ماه) حرام است.»

۲- اهل سنت و جماعت در مورد خلافت ابوبکر صدیق که آیا به نصّ پیامبر بوده و یا به انتخاب اصحاب بعد از وفات ایشان، بیشتر از یک قول دارند، در این کتاب، مؤلف بزرگ قول نخست را ترجیح داده، و دلایل ثابت و روایات صحیح نیز آن را تأیید می کند، از آن جمله: ۱- امام بخاری در صحیح خویش از جبیر بن مطعم روایت نموده که گفت: «زنی نزد رسول الله ﷺ آمد، و آن حضرت به او دستور دادند مدتی بعد دوباره بیاید، آن زن گفت: اگر آمدم و شما را نیافتم (نزد چه کسی بروم)؟ هدفش این بود که اگر شما در قید حیات نبودید! پیامبر ﷺ فرمودند: اگر مرا (زنده) نیافتی نزد ابوبکر بیا.» صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه.

۲- حذیفه بن یمان (صاحب سرّ پیامبر) روایت نموده که آن حضرت فرمودند: «به آن دو که بعد از من اند؛ ابوبکر و عمر اقتدا نمائید.» به روایت اصحاب سنن، و علامه آلبنانی آن را صحیح دانسته است.

۳- پیامبر اسلام هنگام مرض وفات فرمودند: «مروا أبابکر فلیصل بالناس: ابوبکر را دستور دهید برای مردم نماز بخواند.» صحیح بخاری، و صحیح مسلم.

اجتهادی است که اهل عصر بنا بر اجتهاد بر آن اتفاق نمودند، و بر خلاف آنچه شیعه گمان می‌کنند که در قرن اول حیف (ظلم) عظیم رفته بسبب طلب دنیا، خلافت را از مسحوق آن غصب کردند و بر غیر مستحق اتفاق نمودند استغفر الله من جمیع ما کره الله.

و نیز دانسته شد که تطبیق در اختلاف علما در آن که آن حضرت ﷺ استخلاف نمودند یا نه؟ بآن وجه تواند بود که: استخلاف گاهی اطلاق کرده می‌شود بر مجرد تنبیه شارع بر مکلف بودن عباد بانقیاد این جماعه را، و گاهی بر هیأت معتاده نزدیک وصیت بولایت عهد از جمیع اهل حل و عقد. و تنصیص بلفظ استخلاف و مانند آن هر یکی معینی را اراده کرده است و بحسب آن گفته و مشاورات صحابه بحفظ احادیث بود و استنباط از نصوص و تذکر معانی مستخرجه از مأخذ بسیار و مانند آن. و تطبیق در میان اختلاف علماء در آنکه خلافت بنص جلی است یا خفی بآن وجه واقع است که جمعی را آیهی اجمالی با حدیثی که تفسیر آن است مربوط با هم منظور شد، به نص جلی قائل شدند و جمعی آیه را جدا دانستند و حجاب اجمال او را نتوانستند بر انداخت و احادیث را جدا و آن را ملحق بآیه نساختند باز احادیث اخبار آحاد بود متفق در معنی اثبات خلافت که قدر مشترک است.

جمعی را نظر بر حدیثی دون حدیثی افتاد دانستند که خبر واحد است و جمعی را نظر بر همه دفعهٔ واحدهٔ افتاد و متواتر بالمعنی شناختند و چنانکه نور توفیق این علم را مبسوط نمود داعیهی نشر آن کتاباً تازهٔ و آخری نیز بخاطر ریخت.

۴- فرموده‌ی رسول الله ﷺ: «خداوند مرا به سوی شما فرستاد، گفتید: دروغ گفتی، و ابوبکر گفت: راست گفتی، و مرا با مال و جانش تمویل و پشتیبانی کرد، پس آیا دوستم را برایم می‌گذارید؟». صحیح بخاری، فضائل الصحابة.

۵- عمر فاروق در خطبه‌ای به محضر مهاجرین و انصار خطاب به ابوبکر صدیق گفت: «تو برترین ما و سردار مان هستی، و رسول الله تو را از همه‌ی ما بیشتر دوست می‌داشت». صحیح بخاری. و هیچ یک از صحابه‌ی کرام بر این گفته‌ی فاروق ایراد نگرفت، پس به منزله‌ی اجماع صحابه بر امامت ابوبکر صدیق شد.

أخرج ابن ماجه «عن جابر^{رضي الله عنه} قال قال رسول الله^{صلى الله عليه وسلم}: «إِذَا لَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْلَهَا، فَمَنْ كَتَمَ حَدِيثًا فَقَدْ كَتَمَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ^{عَزَّ وَجَلَّ}». بناءً على ذلك ورقي چند درین مسئله نوشته شد و به إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء مسمى گشت و بر دو مقصد منقسم کرده آمد (تقسیم شد).

مقصد اول:

در بیان معنی خلافت عامه و خاصه و شرط آن و آنچه متعلق بآن است و سرد ادله بر خلافت ایشان و حل اختلاف اهل در میان خویش که خلافت بنص بود یا باجتهاد. مقصد ثانی:

در مآثر خلفای اربعه و هذا أوان الشروع في المقصود، وبنور توفيقه أتمسك وعلى فضله أتوكل وإلى كلياته وحفظه كل أمر أفوض حسبنا الله ونعم الوكيل ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم.

۱- سنن ابن ماجه (أبو عبد الله محمد بن يزيد قزويني (متوفى: ۲۷۳ هـ)، كتاب الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب من سئل عن علم فكتمه، حديث شماره: ۲۶۳. تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء الكتب العربية- فيصل عيسى البابي الحلبي. علامه آلبناني دربارهي اين حديث گفته: ضعيف جدا (بسيار ضعيف است).

مقصد اول

مشمول است بر فصول چند

فصل اول در خلافت عامه

مسئله در تعریف خلافت هی الریاسة العامة فی التصدی لإقامة الدین یا حیاء العلوم الدینیة وإقامة أركان الإسلام والقیام بالجهاد وما یتعلق به من ترتیب الجیوش والفرص للمقاتلة وإعطاءهم من الفیء والقیام بالقضاء وإقامة الحدود ورفع المظالم والأمر بالمعروف والنهی عن المنکر نیابةً عن النبی ﷺ.

تفصیل این تعریف آنکه معلوم بالقطع ست از ملت محمدیه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات که آن حضرت ﷺ چون مبعوث شدند برای کافه‌ی خلق الله با ایشان معامله‌ها کردند و تصرف‌ها نمودند و برای هر معامله نوب (نماینده‌ها) تعیین فرمودند و اهتمام عظیم در هر معامله مبذول داشتند چون آن معاملات را استقراء نمائیم و از جزئیات به کلیات^۱ و از کلیات به کلی واحد که شامل همه باشد انتقال کنیم جنس اعلی^۲ آن اقامت دین باشد که متضمن جمیع کلیات است و تحت وی اجناس دیگر

۱- جزئیات جمع جزئی و کلیات جمع کلی می‌باشد. در اصطلاح علم منطق جزئی به آن مفهومی گفته می‌شود که احتمال شرکت نداشته باشد مثل: «زید»، که نام برای یک ذات خاص بوده و احتمال تعدد و شرکت ندارد. کلی به آن مفهومی گفته می‌شود که احتمال شرکت داشته باشد مانند: «انسان»، که شامل زید، عمرو و خالد می‌باشد. در اینجا مراد از جزئیات وقائع خاص و مراد از کلیات مفهوم عامی است که همان وقائع خاص در تحت آن مندرج است. (ش)

۲- در اصطلاح اهل منطق کلی بر پنج قسم است: ۱- جنس ۲- نوع ۳- فصل ۴- خاصه ۵- عرض عام.

جنس همان کلی است که جزء مشترک حقیقت افراد خود باشد مثل حیوان که انسان (حیوان ناطق)، اسب (حیوان صاهل) و حمار (حیوان ناهق) افراد آن می‌باشند، و حیوان جزء از حقیقت افراد خود است. بطور مثال: حقیقت انسان «حیوان ناطق» است و «حیوان» یک جزء از این حقیقت می‌باشد و این جزء مشترک است که در اسب «حیوان صاهل» و در حمار «حیوان ناهق» و ... موجود می‌باشد.

جنس، چند درجه دارد (بر سه قسم است):

باشند یکی از آن احیای علوم دین است از تعلیم قرآن و سنت و تذکیر و موعظت قال الله تعالی: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾^۱ [الجمعة: ۲]. و مستفیض شد که آن حضرت ﷺ تعهد می کردند صحابه را بتذکیر و موعظت.

و دیگری اقامت ارکان اسلام است؛ زیرا مستفیض شد که امامت جمع و اعیاد و جماعت خود می کردند و نصب امام در هر محلی می فرمودند و أخذ زکوة و صرف آن بر مصارف می نمودند، عمال را برای این معنی منصوب می ساختند و همچنین شهادت بر هلال رمضان و هلال عید می شنیدند و بعد ثبوت شهادت حکم به صوم و فطر می فرمودند و حج را خود اقامت نمودند و سال نهم که حضور شریف آن حضرت ﷺ در مکه متحقق نشد حضرت ابوبکر صدیق ﷺ را فرستادند تا اقامت حج نماید.^۲

و قیام آن حضرت ﷺ بجهاد و نصب امراء و بعث جیوش و سراپا و قیام آن حضرت بقضا در خصومات و نصب قضات در بلاد اسلام و اقامت حدود و امر به معروف و نهی از منکر مستغنی از آن است که به تنبیه احتیاج داشته باشد.

و چون آن حضرت ﷺ به رفیق اعلی انتقال فرمودند واجب شد اقامت دین به همان تفصیل که گذشت و اقامت دین موقوف افتاد بر نصب شخصی که اهتمام فرماید در این امر و نواب را به آفاق (اطراف و اکناف) فرستد و بر حال ایشان مطلع باشد و ایشان از

۱- بعضی از جنسها طوری است که خودش در جنسی دیگری داخل می باشد و در تحت همان

جنس، جنس دیگری نیز می باشد این جنس را «جنس متوسط» می گویند.

۲- خودش در تحت جنس دیگری می باشد مگر در تحت آن جنس دیگری نمی باشد و این قسم را

«جنس سافل» می گویند.

۳- خودش در تحت جنس دیگری نمی باشد مگر در تحت آن جنس دیگری می باشد و این قسم را

«جنس عالی» می گویند. (ش)

۱- ترجمه ی آیه: «او کسی است که در میان درس ناخواندگان رسولی از خودشان برانگیخت که

آیاتش را بر آنها می خواند، و آنها را پاک (و تزکیه) می کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت

(سنت) می آموزد».

۲- قول صحیح از اقوال اهل علم اینست که حج در اواخر سال نهم هجری فرض گردید و در آن سال

چون فرصت کافی برای ادای حج وجود نداشت پیامبر خدا ﷺ از سال آینده برای ادای این فریضه

اقدام فرمودند.

امر وی تجاوز نکنند و بر حسب اشاره‌ی وی جاری شوند و آن شخص خلیفه‌ی آن حضرت ﷺ باشد و نائب مطلق وی.

پس از کلمه‌ی ریاست عامه برآمدند علمای مسلمین که بتعلیم علوم دینی مشغول شوند و قضاة امصار و امرای جیوش که بامر خلیفه اقامت این معنی نمایند و در عصر اول موعظت و تذکیر ضمیمه خلافت بود قال ﷺ: «لَا يَقُصُّ إِلَّا أَمِيرٌ أَوْ مَأْمُورٌ أَوْ مُحْتَالٌ»^۲.

و از لفظ «فی التصدی لإقامة الدین» برآمد شخصی که ریاست و غلبه بر اهل آفاق پیدا کند و متصدی شود اخذ باج را من غیر وجه شرعی مثل ملوک جابره متغلبه. و از لفظ تصدی برآمد شخصی که قابلیت اقامت دین بر وجه اکمل داشته باشد و افضل اهل زمان خود بود لیکن بالفعل از دست وی چیزی از این امور نه برآید. پس خلیفه مختفی و غیر منصور و غیر متسلط نخواهد بود. وقید نیابۀ عن النبی بر می‌آرد از مفهوم خلیفه انبیاء را هر چند در قرآن عظیم حضرت داود علیه السلام را خلیفه گفته شد؛ زیرا که سخن در خلافت آن حضرت است و حضرت داود خلیفه‌ی الله بودند لهذا حضرت ابوبکر صدیق راضی نشدند باسم خلیفه الله و فرمودند که مرا خلیفه‌ی رسول الله می‌گفته باشد.

مسئله

واجب بالكفایه است بر مسلمین إلى یوم القیامه نصب خلیفه مستجمع شروط به چند وجه:

یکی آنکه صحابه رضوان الله علیهم به نصب خلیفه و تعیین او پیش از دفن آن حضرت متوجه شدند پس اگر از شرع وجوب نصب خلیفه ادراک نمی‌کردند برین امر خطیر مقدم نمی‌ساختند و این وجه اثبات دلیل شرعی از آن حضرت ﷺ می‌نماید بر

۱- ترجمه‌ی حدیث: «وعظ نکتند مگر حاکم وقت و یا نماینده‌اش، و اگر غیر از آن‌ها کسی وعظ کرد او ریاکار می‌باشد».

۲- سنن أبو داود (سلیمان بن اشعث سجستانی، متوفی: ۲۷۵ هـ): ج ۱۲۹ / ص ۵۸۷، کتاب العلم، باب فی القصص، حدیث شماره: ۳۶۶۵، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، المكتبة العصرية، صیدا - بیروت. علامه آلبنانی گفته: حدیث حسن صحیح. و مسند امام أحمد، طبع الرسالة، حدیث شماره: ۱۸۰۵۰.

وجه اجمال.

دوم آنکه در حدیث وارد شده: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲. و این نص شرع است تفصیلاً.

سوم آنکه خدای تعالی جهاد و قضا و احیای علوم دین و اقامت ارکان اسلام و دفع کفار از حوزه اسلام را فرض بالکفایه گردانید و آن همه بدون نصب امام صورت نگیرد و مقدمه واجب واجب است، کبار صحابه برین وجه تنبیه نموده‌اند.

مسئله

در شروط خلافت: و اصل درین مسئله آنست که معنی خلافت چنانکه گذشت متضمن است احیای علوم دین را، و اقامت ارکان اسلام و امر به معروف و نهی از منکر و قیام بامر جهاد و قضا و اقامت حدود را. پس هر چه شرط هر یکی از این امور باشد شرط خلافت است و زیاده از آن شرطی دیگر به مقتضای حدیث مستفیض و آن قریشیت است و چون این اصل دانسته شد خوض در تفصیل نمائیم:

از جمله شروط خلافت آنست که مسلمان باشد، زیرا که ریاست ملسمین را نمی‌سزد مگر مسلمان كما قال الله تعالى: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾^۳ [النساء: ۱۴۱]. و پر ظاهرست که این معانی از غیر مسلمان سرانجام نشود و اگر خلیفه کافر گردد العیاذ بالله واجب شود خروج بر وی، پس نصب کافر اولاً اولی است بآنکه درست نباشد.

و از آن جمله آن است که عاقل و بالغ باشد، زیرا که مجنون و سفیه و صبی محجورند از تصرفات جزئیة خویش قال الله تعالى: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾

- ۱- ترجمه‌ی حدیث: «هر که وفات کرد و بیعتی بر گردن نداشت، بر مرگ جاهلیت مرده است».
- ۲- صحیح مسلم (مسلم بن الحجاج أبو الحسن قشیری نیشاپوری متوفی: ۲۶۱هـ): ج ۳/ ص ۱۴۷۸، کتاب الإمارة، باب الأمر بلزوم الجماعة عند ظهور الفتن وتحذير الدعاء إلى الكفر، حدیث شماره: ۱۸۵۱، به تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، ناشر: دار إحياء التراث العربي- بیروت، و المعجم الكبير للطبرانی (سلیمان بن أحمد بن ایوب اللخمي الشامي، أبو القاسم الطبراني متوفی: ۳۶۰هـ): جلد ۱۹، صفحه‌ی: ۳۳۴، ذکوان أبو صالح السمان، عن معاوية، حدیث شماره: ۷۶۹.
- ۳- ترجمه‌ی آیه: «و اموال خود را به سفیهان (و کم خردان) ندهید».

[النساء: ۵]¹. چون بر مال خودها قادر نباشند بر اموال و رقاب مسلمین البته تسلط ایشان صحیح نباشد و کارهای مطلوب از استخلاف بالقطع از این جماعت سرانجام نمی‌شود.

از آن جمله آنست که ذکر (مرد) باشد نه امرأة (زن)، زیرا که در حدیث بخاری آمده: «مَا أَفْلَحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمْ إِمْرَأَةً»². چون به سمع مبارک آن حضرت ﷺ رسید که اهل فارس دختر کسری را به بادشاهی برداشته‌اند فرمود: رستگار نشد قومی که والی امر بادشاهی خود ساختند زنی را؛ و زیرا که امرأه ناقص العقل والدین است و در جنگ و پیکار بیکار و قابل حضور محافل و مجالس نی، پس از وی کارهای مطلوب نه برآید. و از آن جمله آنست که حر باشد زیرا که عبد قابل شهادت در خصومات نیست و به نظر مردم حقیر و مهین، و واجب است بر وی مشغول بودن به خدمت سید خود.

و از آن جمله آنست که متکلم و سمیع و بصیر باشد؛ زیرا که لازم است بر خلیفه حکم کردن بوجهی که در مقصد او اشتباه واقع نشود و معرفت مدعی و مدعی علیه و مقر و مقرله و شاهد و مشهود علیه³ و استماع کلام این جماعه.

و واجب است بر وی تولیت قضاه امصار و نصب عمال و امر کردن مرجیوش را بآنچه در جهاد پیش آید و این همه بدون سلامت اعضاء متحقق نشود و مقدمه واجب واجب است.

و از آن جمله آن است که شجاع باشد و صاحب رای در حرب و سلم و عقد ذمه و فرض مقاتله و تعیین امرا و عمال و صاحب کفایت یعنی دعه دوست (آرام طلب) نباشد و نه ناکرده کار که خبط کند در امور و نتواند سرانجام دادن مهمات را، زیرا که

۱- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «و اموال تان را به سفیهان و بی‌خردان ندهید».

۲- این حدیث در صحیح بخاری (محمد بن اسماعیل بخاری، متوفی: ۲۵۶ هـ) با این الفاظ آمده است: «لَنْ يَفْلَحَ قَوْمٌ وَلَّوْا أَمْرَهُمْ إِمْرَأَةً: هر قوم (ملتی) که سرپرستی امور خویش را به زن بسپارد هرگز رستگار نخواهد شد». صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب کتاب النبی ﷺ، إلی کسری و قیصر، حدیث شماره: ۴۴۲۵، به تحقیق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة.

۳- مدعی: فرد ادعا کننده. مدعی علیه: کسی که بر علیه او ادعای صورت گرفته باشد. مُقَرَّر: اقرار کننده. مقر له: کسی که برای وی اقرار شده باشد. شاهد: گواه. مشهود علیه: آن که بر ضد او گواهی داده شده باشد.

جهاد به جز از شجاع و صاحب رای کافی صورت نه بندد و آن مطلب اعظم است از مطالب خلافت.

و از آن جمله آنست که عدل باشد یعنی مجتنب از کبائر غیر مُصر بر صغائر، و صاحب مروت باشد نه هرزه‌گر خلیع العذار، زیرا که در شاهد و قاضی و راوی حدیث هرگاه این معانی شرط است پس در ریاست عامه که زمام خلق بدست او افتد اولی است بآنکه شرط باشد.

قال الله تبارک و تعالی: ﴿مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾^۱ [البقرة: ۲۸۲]. و مرضی بودن مفسر است بعدالت و مروت.

و از آن جمله آنست که مجتهد باشد زیرا که خلافت متضمن است قضاء و احیاء علوم دین و امر به معروف و نهی از منکر را، و این همه بدون مجتهد صورت نه گیرد «قال رسول الله: الْقَضَاءُ ثَلَاثَةٌ وَاحِدٌ فِي الْجَنَّةِ وَاثْنَانِ فِي النَّارِ فَأَمَّا الَّذِي فِي الْجَنَّةِ فَرَجُلٌ عَرَفَ الْحَقَّ فَقَضَى بِهِ وَرَجُلٌ عَرَفَ الْحَقَّ فَجَارَ فِي الْحُكْمِ فَهُوَ فِي النَّارِ وَرَجُلٌ قَضَى لِلنَّاسِ عَلَى جَهْلٍ فَهُوَ فِي النَّارِ»^۲. و اصل معنی اجتهاد آنست که جمله عظیمه از احکام فقه دانسته باشد به ادله تفصیلیه از کتاب و سنت و اجماع و قیاس، و هر حکمی را منوط به دلیل او شناخته باشد و ظن قوی بهمان دلیل حاصل کرده. پس در این زمانه مجتهد نمی‌تواند شد مگر کسیکه جمع کرده باشد پنج علم را.

۱- علم کتاب قراءه و تفسیراً ۲- علم سنت باسناد آن و معرفت صحیح و ضعف در آن ۳- علم اقوال سلف در مسائل تا از اجماع تجاوز نه نماید و نزدیک اختلاف علی قولین، قول ثالث اختیار نه کند ۴- علم عربیت از لغت و نحو و غیر آن ۵- علم طرق استنباط و وجوه تطبیق بین المختلفین.

۱- ترجمه‌ی آیه: «از میان گواهانی که (به عدالت آنان) رضایت دارید (گواه بگیرید)».

۲- ترجمه‌ی حدیث: «پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرموده‌اند: قاضیان سه (گروه) اند (بر سه دسته تقسیم می‌شوند): یکی در بهشت و دو تای دیگر در دوزخ. پس آن که در جنت است قاضی‌ای است که حق را شناخته و به آن فیصله کرده است، و قاضی‌ای که حق را شناخته و در فیصله ستم روا داشته، و آن که به نادانی در بین مردم فیصله روا داشته در دوزخ اند.»

۳- سنن ابوداود: ج ۳/ ۱۳ ص ۲۹۹، کتاب الأفضیة، باب فی القاضی یخطئ، حدیث شماره: ۳۵۷۳. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

بعد از آن اعمال فکر کند در مسائل جزئی و هر حکمی را منوط به دلیل او بشناسد و لازم نیست که مجتهد مستقل باشد مثل ابوحنیفه و شافعی بلکه مجتهد منتسب که تحقیق سلف را شناخته و استدلالات ایشان فهمیده ظن قوی در هر مسئله بهم رساند کافی است. و تحقیق آن است که احیای تفسیر قرآن نیز بغیر این علوم پنجگانه میسر نیست لیکن معتبر آنجا احادیث اسباب نزول مناسب اوست و آثار سلف در باب تفسیر و حفظ و قوت فهم سیاق و سباق و توجیه و مانند آن، و بر علم تفسیر قیاس باید کرد جمیع فنون دینی را - والله اعلم -.

و در زمان صحابه اکثر این شروط لازم نبود همین معرفت قرآن و حفظ سنت در کار می‌شد؛ زیرا که عربیت زبان ایشان بود بغیر تعلم نحو بفهم کلام عربی می‌رسیدند و هنوز احادیث متعارضه ظاهر نشده و اختلاف سلف پدید نیامده بود.

و از آن جمله آنست که قریشی باشد باعتبار نسب آبی خود، زیرا که حضرت ابوبکر صدیق صرف کردند انصار را از خلافت باین حدیث که آن حضرت فرمودند: «الْأُمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ»^۱ ۲.

و ابوهریره و جابر روایت می‌کنند: «الْأُمَّةُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّانِ»^۳ ۴.

و ابن عمر روایت می‌کند «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ اثْنَانِ»^۱ . و معاویه بن ابی سفیان روایت می‌کند «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ، لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا كَبَهُ»

۱- ترجمه‌ی حدیث: «ائمه (خلفاء) از قریش هستند».

۲- مسند امام احمد، مسند انس بن مالک رضی الله عنه : ج ۲۰ / ص ۲۴۹، حدیث شماره: ۱۲۹۰۰. شعبی ارنؤوط گفته: این حدیث به طرق و شواهد دیگری که دارد صحیح است.

۳- ترجمه‌ی حدیث: «مردم در این کار (خلافت) پیرو قریش اند».

۴- این حدیث را امام بخاری در صحیح‌ترین کتاب‌ها بعد از کتاب الله به این الفاظ آورده است: «الناس تبع لقریش في هذا الشأن، مسلمهم تبع لمسلمهم، وكافرهم تبع لكافرهم». صحیح بخاری: ج ۴ / ص ۱۷۸، کتاب المناقب، باب قول الله تعالی: ﴿يَتَّبِعُهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳]، حدیث شماره: ۳۴۹۵، و صحیح مسلم: ج ۳ / ص ۱۴۵۱، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش، حدیث شماره: ۱۸۱۹.

۵- ترجمه‌ی حدیث: «تا زمانی که (تنها) دو تن از قریشیان زنده باشند این امر (خلافت) در بین آنان خواهد بود».

اللَّهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ»^۳. و غیر این طرق، طرق دیگر هم این حدیث را ثابت است بجهت اختصار برین قدر اکتفاء نمودیم.

و اختلاف کرده‌اند در اشتراط کتابت جمعی اثبات آن کرده‌اند بملاحظه آنکه بسیاری از امور دینیه موقوف است بر معرفت خط از علم کتابت و سنت و انشای احکام و نام‌ها و بعض رد کرده‌اند آن را بآنکه آن حضرت ﷺ امی بودند و حق آنست که بر آنحضرت ﷺ در این امر قیاس نمی‌توان کرد دیگری را، الیوم معرفت دین موقوف است بر شناختن خط و بسیاری از مصالح منوط بنوشتن، بالجمله چون این شروط در شخصی موجود باشد مستحقق خلافت شود و اگر او را خلیفه سازند و خلافت را برای او عقد کنند خلیفه راشد شود و غیر مستجمع این شروط را اگر خلیفه سازند ساعیان خلافت او عاصی گردند لیکن اگر تسلط یابد حکم او فیما یوافق الشرع نافذ باشد برای ضرورت که برداشتن او از مسند خلافت اختلاف امت پیدا کند و هرج و مرج پدید آرد.

مسئله در طرق انعقاد خلافت:

انعقاد خلافت به چهار طریق واقع شود.

طریق اول: بیعت اهل حل و عقد است از علماء و قضات و امرا و وجوه ناس که حضور ایشان متیسّر شود و اتفاق اهل حل و عقد جمیع بلاد اسلام شرط نیست، زیرا که آن ممتنع است و بیعت یک دو کس فائده ندارد زیرا حضرت عمر در خطبه آخر خود فرموده‌اند: «فَمَنْ بَايَعَ رجلاً على غير مشورة من المسلمين فلا يُتَابِعُ هو والذی بايعه نَغْرَةً أَنْ يُقْتَلَ»^۵. و انعقاد خلافت حضرت صدیق به طریق بیعت بوده است.

۱- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۷۹، کتاب المناقب، باب مناقب قریش، حدیث شماره: ۳۵۰۱، و صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۶۲، کتاب الأحکام، باب الأمراء من قریش، حدیث شماره: ۷۱۴۰.

۲- ترجمه‌ی حدیث: «این امر (خلافت) در قریش است، کسی با آنان مخالفت نخواهد کرد مگر این که الله وی را بر صورت بر زمین بزند تا هنگامی که دین را بر پا دارند».

۳- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۷۹، کتاب المناقب، باب مناقب قریش، حدیث شماره: ۳۵۰۰، و صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۶۲، کتاب الأحکام، باب الأمراء من قریش، حدیث شماره: ۷۱۳۹.

۴- ترجمه‌ی حدیث: «هر کس بدون مشوره‌ی مسلمانان با مردی (برای خلافت) بیعت کرد، از آن دو پیروی نشده و هر دو به قتل میرسند».

۵- صحیح بخاری: ج ۸/ ص ۱۶۸، کتاب الحدود، باب رجم الحبلی من الزنی، حدیث شماره: ۶۸۳۰.

طریق دوم: استخلاف خلیفه است. یعنی خلیفه عادل به مقتضای نصح مسلمین شخصی را از میان مستجمعین شروط خلافت اختیار کند و جمع نماید مردمان را و نص کند باستخلاف وی و وصیت نماید باتباع وی پس این شخص میان سائر مستجمعین شروط خصوصیتی پیدا کند و قوم را لازم است که همان را خلیفه سازند انعقاد خلافت حضرت فاروق بهمین طریق بود.

طریق سوم: شورای است به این صورت که خلیفه شائع گرداند خلافت را در میان جمعی از مستجمعین شروط و گوید از میان این جماعه هر کرا اختیار کنند خلیفه او باشد، پس بعد موت خلیفه تشاور کنند و یکی را معین سازند و اگر برای اختیار، شخصی را یا جمعی را معین کند اختیار همان شخص یا همان جمع معتبر باشد و انعقاد خلافت ذی النورین علیه السلام بهمین طریق بود که حضرت فاروق رضی الله عنه خلافت را در میان شش کس شائع ساختند و آخرها عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه برای تعیین خلیفه مقرر شد و ایشان حضرت ذی النورین را اختیار نمود.

طریق چهارم: استیلا است، چون خلیفه بمیرد و شخصی متصدی خلافت گردد بغیر بیعت و استخلاف و همه را بر خود جمع سازد بایتلاف قلوب یا بقهر و نصب قتال خلیفه شود و لازم گردد بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع است:

یکی آنکه مستولی (شخصی که بر خلافت استیلاء پیدا کرده) مستجمع شروط باشد و صرف منازعین کند بصلح و تدبیر از غیر ارتکاب محرمی و این قسم جائز است و رخصت. و انعقاد خلافت معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه بعد حضرت مرتضی رضی الله عنه و بعد صلح امام حسن رضی الله عنه به همین نوع بود.

دیگر آنکه مستجمع شروط نباشد و صرف منازعین کند به قتال و ارتکاب محرم و آن جائز نیست و فاعل آن عاصی است لیکن واجب است قبول احکام او چون موافق شرع باشد، و اگر عمال او اخذ زکات کنند از ارباب اموال ساقط شود چون قاضی او حکم نماید نافذ گردد حکم او، و همراه او جهاد می توان کرد و این انعقاد بنابر ضرورت است، زیرا که در عزل او افنای نفوس مسلمین و ظهور هرج و مرج شدید لازم می آید و به یقین معلوم نیست که این شدائد مفضی شود بصلاح یا نه؟ یحتمل (احتمال دارد) که دیگری بدتر از اول غالب شود پس ارتکاب فتن که قبیح او متیقن به است چرا باید

کرد برای مصلحتی که موهوم است و محتمل! و انعقاد خلافت عبدالملک ابن مروان و اول خلفای بنی عباس به همین نوع بود.

بالجمله اگر شخصی متفرد باشد در زمان خود بشروط خلافت یا جمعی هستند متصف بشروط خلافت و این شخص افضل همه است منعقد نشود خلافت او به غیر یکی از طرق مذکوره زیرا که به صفتی که وی دارد بدون تسلط یا بیعت خلاف منقطع نشود و فتنه ساکن نگردد، لهذا جماعه‌ی از صحابه بعد انتقال آن حضرت ﷺ به رفیق اعلی مبادرت کردند به بیعت حضرت صدیق ﷺ و اکتفا نه نمودند بر افضلیت او.

و اهل علم تکلم کرده‌اند در آنکه خلافت حضرت مرتضی ﷺ به کدام طریق از طرق مذکوره واقع شد؟

به مقتضای کلام اکثر آنست که به بیعت مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند خلیفه شدند و اکثر نامه‌های حضرت مرتضی که بأهل شام نوشته‌اند شاهد این معنی است.

و جمعی گفته‌اند که به شوری انعقاد خلافت ایشان شد؛ زیرا که مشوره استقرار یافت بر آنکه خلیفه عثمان ﷺ باشد یا علی ﷺ چون عثمان نماند علی متعین شد، و فیه ما فیه^۱.

در ذیل این مسئله نکته چند باید فهمید اینجا سوالی متوجه میشود تقریرش آنکه تو قائلی بآنکه خلافت حضرات شیخین به نص بود از آن حضرت ﷺ پس انعقاد خلافت صدیق ﷺ به بیعت اهل حل و عقد و خلافت فاروق ﷺ باستخلاف بر قول تو چگونه درست آید؟!.

جواب گوئیم مقصود ما آن است که بنص آنحضرت لازم شد خلیفه ساختن حضرت صدیق و فاروق در زمان مخصوص و به ایشان متوجه شدن و عقد خلافت برای ایشان بستن و امثال امر ایشان نمودن در آنچه متعلق است بخلیفه، لیکن وجود خلافت بالفعل به بیعت اهل حل و عقد بود یا باستخلاف مثل آنکه نماز فرض شد بر زید در کلام ازلی، و بنص شارع و تعلق حکم و جوب بالفعل منوط گشت بدخول وقت.

پس باعتبار حکمت اسباب و علل نسبت کرده می‌شود انعقاد خلافت به بیعت اهل حل و عقد یا باستخلاف.

۱ - وفیه ما فیه، یعنی: و در این کلام اعتراض و تأملی وجود دارد.

و همچنین بالیقین می‌دانیم که شارع علیه الصلوة والسلام نص فرموده است بآنکه امام مهدی در دامان قیامت موجود خواهد شد و وی عند الله و عند رسوله امام بر حق است و پر خواهد کرد زمین را بعدل و انصاف چنانکه پیش از وی پر شده باشد بجور و ظلم پس باین کلمه افاده فرموده‌اند استخلاف امام مهدی را و واجب شد اتباع وی در آنچه تعلق بخلیفه دارد چون وقت خلافت او آید لیکن این معنی بالفعل نیست مگر نزدیک ظهور امام مهدی و بیعت با او میان رکن و مقام.

باز مشوره قوم برای حضرت صدیق علیه السلام یا خلیفه ساختن صدیق حضرت فاروق رضی الله عنه را به رای خود و عزم کردن عبدالرحمن ابن عوف رضی الله عنه برای ذی النورین علیه السلام مستلزم آن نیست که اینجا نصی نباشد بلکه ظاهر آن است که این بزرگان نصی یا اشارتی از شارع دست‌آویز خود ساخته‌اند و مشهور شد در میان مردم نسبت بایشان، چنانکه گویند ابوحنیفه این را واجب ساخته و شافعی این را واجب نموده است یا گویند حضرت فاروق این را حلال گردانید، و موعد تفصیل این سخن فصل سوم است از این رساله^۱، والله اعلم.

مسئله در بیان آنچه بر خلیفه واجب است از امضای مصالح مسلمین:

و اصل در این مسئله نظر کردن است در معنی خلافت و دانستن مقدمات اقامت دین که بغیر آن‌ها اقامت دین متصور نشود و مکملات او که بدون آن‌ها علی اکمل وجه تحقق نه پذیرد.

واجب است بر خلیفه نگاه داشتن دین محمدی صلی الله علیه و آله بر صفتی که به سنت مستفیضه آن حضرت صلی الله علیه و آله ثابت شده و اجماع سلف صالح بر آن منعقد گشته بانکار بر مخالف و انکار به آن وجه تواند بود که قتل کند مرتدین و زنادقه را و زجر نماید مبتدعه را.

دیگر اقامت ارکان اسلام نمودن از جمعه و جماعات و زکوه و حج و صوم بآنکه در محل خود بنفس خود اقامت نماید و در مواضع بعیده ائمه مساجد و مصدقان را نصب

۱- در نسخه‌ی فارسی طبع بوپال هند اینجا باب سوم نوشته شده است؛ اما چون مؤلف گرامی این کتاب را بر اساس ابواب تقسیم نکرده بلکه بر اساس فصول تقسیم نموده لذا ما به یقین دانستیم که باب سوم اشتباه ناسخ بوده است. و با یک نگاه به فصل سوم این کتاب می‌بینیم منظور شاه ولی الله در همان فصل موجود می‌باشد.

فرماید و امیر الحج معین نماید و احیای علوم دین کند بنفس خود قدری که متیسر شود. مقرر سازد مدرسین را در هر بلدی چنانکه حضرت عمر رضی الله عنه عبدالله بن مسعود رضی الله عنه را با جماعت در کوفه نشانند و معقل بن یسار و عبدالله بن معقل را به بصره فرستاد. و فیصله کند میان اهل خصومت یعنی قضا کند در دعاوی و نصب قضاء نماید برای آن و نگاه دارد بلاد اسلام را از شر کفار و قطاع طریق و متقلبان، و سرحداتی دار الاسلام را با افواج و آلات جنگ مشحون سازد و جهاد نماید با اعداء الله ابتداءً و رفعاً و ترتیب دهد جیوش را و فرض ارزاق کند برای مقاتله و اخذ جزیه و خراج و قسمت آن نیز بر غزاه بعمل آرد و تقدیر عطایای قضاء و مفتیان و مدرسان و واعظان و ائمه مساجد باجتهاد خود نماید بغیر اسراف و تقتیر، و نائب گیرد در کارها امناء عدول را و اهل نیک‌خواهی را و همیشه در مشارفه (نگرانی) امور و تصفح (پرس و جو) احوال رعیت و افواج و امراء امصار و جیوش غزاه و قضاه و غیر ایشان مقید باشد تا خیانتی و حیفی در میان نیاید، و سپردن کارها بکفار اصلاً درست نیست حضرت عمر از این امر نهی شدید فرموده‌اند.

«أخرج شيخ الشيوخ العارف السهروردي ١ قدس سره في العوارف عن وثيق الرومي قال كنت مملوكا لعمر فكان يقول لي أسلم فإنك إن أسلمت استعنت بك على أمانة المسلمين فإنه لا ينبغي أن استعين على أمانتهم بمن ليس منهم قال فأبيت فقال عمر لا إكراه في الدين فلما حصرته الوفاة اعتقني فقال: اذهب حيث شئت»^٢.

این است بیان آنچه واجب است بر خلیفه به طریق اختصار و ایجاز.

١- سهروردی (۵۳۹-۶۳۲ هـ = ۱۱۴۵-۱۲۳۴ م):

عمر بن محمد بن عبد الله، أبو حفص شهاب الدين سهروردی: فقيه شافعی، مفسر، واعظ. در "سهرورد" تولد شده و در بغداد وفات یافته است. در نزد خلیفه‌ی وقت از احترام ویژه‌ای برخوردار بوده و با مراسم خاصی او را تا حلقه‌ی درسش می‌برده‌اند. تصنیفات فراوانی دارد، از جمله: "عوارف المعارف - ط" و "نغمة البیان فی تفسیر القرآن - خ" و "السیر والطیر - خ". الأعلام، خیر الدین بن محمود زرکلی (متوفی: ۱۳۹۶ هـ): ج ۵ / ص ۹۲، دار العلم للملایین، طبع پانزدهم، سال ۲۰۰۲ م. لازم به یادآوری است که ابو حفص عمر بن محمد مشهور به شهاب الدین سهروردی غیر از أبو الفتوح یحیی بن حبش بن امیرک، ملقب به شهاب الدین سهروردی حکیم مقتول در حلب اواخر سال: ۵۸۶ هـ است.

٢- کتاب عوارف المعارف.

مسئله در بیان آنچه بر رعیت واجب است از اطاعت خلیفه: لازم است بر مسلمین هر چه امر فرماید خلیفه از مصالح اسلام و از آنچه مخالف شرع نباشد خواه خلیفه عادل باشد خواه جائز.

و اگر قوم در مذاهب فروع مختلف باشند و خلیفه حکم فرماید بامری که مجتهد فیه است غیر مخالف کتاب و سنت مشهوره و اجماع سلف و قیاس جلی، بر اصل واضح الثبوت لازم است سخن او شنیدن و بمقتضای قضای او رفتن هر چند موافق مذهب محکوم علیه نباشد.

و حرام است خروج بر سلطان بعد از آنکه مسلمین بر وی مجتمع شدند مگر آنکه کفر بواح از وی دیده شود، اگرچه آن سلطان مستجمع شروط نباشد و خروج بر خلیفه به سه نوع تواند بود.

یکی آنکه خلیفه کافر شود بانکار ضروریات دین والعیاذ بالله: در این صورت واجب است خروج بر وی و قتال با وی و این قتال اعظم انواع جهاد است تا اسلام متلاشی نگردد و کفر غالب نشود.

دیگر آنکه خروج کند برای نهب اموال و قتل نفوس و تحلیل فروج: که بغیر تأویل شرعی سیف را حکم سازد نه قانون شرع را و حکم این جماعه حکم قطاع طریق است دفع کردن ایشان و از هم متفرق ساختن جماعت ایشان را واجب است.

سوم آنکه خروج کند به نیت اقامت دین و تقریر کند در خلیفه واحکام او شبه را^۱ پس آن تأویل اگر باطل باشد قطعاً هیچ اعتبار ندارد مانند تأویل اهل ردّت و مانعین زکوة در زمان صدیق اکبر^{علیه السلام}.

و معنی قطعیت بطلان تأویل آن است که مخالف نصّ کتاب یا سنت مشهوره یا اجماع یا قیاس جلی واقع شود و اگر آن تأویل مجتهد فیه است نه قطعی البطلان آن قوم بغاوت باشند. در زمان اول حکم این قوم حکم مجتهد مخطی بود *إن أخطأ فله أجر*.

چون احادیث منع بغی که در صحیح مسلم و غیر آن مستفیض است ظاهر شد و اجماع امت بر آن منعقد گشت امروز حکم بعضیان باغی کنیم. اگر از خلیفه جور صریح صادر شود یا حکم بر خلاف شرع نماید و در آن مسئله برهانی از جانب شارع پیش ما موجود است و معنی برهان همان است که تقریر کردیم جائز است قیام بدفع ظلم

۱- یعنی به شبهه‌ای و یا تأویلی استدلال نموده و طبق آن بر خلیفه خروج نماید.

خلیفه از خود وترک فرمانبرداری او، و جمعی که رفیق سلطان شوند برای ایذای او عصاة باشند و اگر در آن مسئله برهانی از جانب شرع نیست صبر نماید و آفاتی را که بر سر وی می‌گذرد از آفات سماویه شمرد و دست از قتل باز دارد.

و از انواع جهاد است امر کردن خلیفه به معروف و نهی او از منکر بغیر خروج به سیف و می‌باید که به لطف باشد دون العنف، و در خلوت باشد دون الجلوة تا فتنه بر نخیزد و چون معنی خلافت و شروط خلیفه و آنچه متعلق است بخلافت دانسته شد وقت آن رسید که باصل مقصد عود کنیم:

اثبات خلافت عامه برای خلفای اربعه از اجلی بدیهیات^۱ است چون مفهوم خلیفه و شروط او را در ذهن تصور نمائیم و از احوال خلفای اربعه آنچه مستفیض شده تذکر فرمائیم بالبداهه ثبوت شروط خلافت در ایشان و ظهور مقاصد خلافت باکمل وجه از ایشان ادراک کرده میشود اگر خفائی در ثبوت خلافت ایشان هست باعتبار اخذ معانی دیگر است در مفهوم خلافت، چنانکه شیعه عصمت و وحی باطنی در امام شرط می‌کنند و الا وجود اسلام و عقل و بلوغ و حرّیت و ذکورت و سلامت اعضاء و قریشیت در این بزرگان محل بحث عقلی نمی‌تواند بود و هیچ عقلی انکار نمی‌تواند کرد که مقابله اهل ردّت و فتح بلاد عجم و بلاد روم و مدافعت جیوش کسری و قیصر بتدبیر و امر ایشان بوده است و فی هذا کفایة لمن اکتفی و شیعه باین قدر خود قائل اند که حضرات شیخین علیهما السلام خلافت را از دست حضرت مرتضی بغصب بردند و آن متصور نیست الا با کمال جرأت و تدبیر و ایتلاف ناس با خود، پس شجاعت و رای و کفایت را قائل شدند از آن جهت که قصد نه کردند. باقی ماند شرط اجتهاد و عدالت، در اقاویل خلفاء می‌باید تأمل کرد و در قضایای ایشان و مناظرات ایشان خوض می‌باید نمود تا اجتهاد ایشان اظهر من الشمس شود. و تا حال هیچ کس از مخالفان بر دامن ایشان فسق ظاهر نه بسته است هر ژاژی (سخن بی‌اساس و بیهوده) که خائیده‌اند مرجع آن مختلف فیه است که جمهور اسلام آن را نمی‌دانند الا همین فرقه عاملهم الله بعدله.

پس اثبات خلافت برای ایشان بمعنی مذکور مستغنی است از برهان و آنچه در این باب مطلوب می‌شود تجرید معنی خلافت است از معانی دیگر و تحریر شروط خلافت و

۱- بدیهی به چیزی گفته می‌شود که برای اثبات آن احتیاج به دلیل نباشد و اجلی بدیهیات یعنی واضح‌ترین بدیهیات.

بیان مقاصد نصب خلیفه لاغیر و این امور را بتوفیق الله تعالی در این عجاله مبین
ساختیم، والحمد لله رب العلمین.

فصل دوم: در لوازم خلافت خاصه

در حدیث وارد شده که آن حضرت ﷺ خبر دادند که: چند گاه نبوت و رحمت خواهد شد بعد از آن خلافت و رحمت بعد از آن ملک عضو بعد از آن جبریت و عتود و در بعض روایات خلافت بر منهج نبوت واقع شده^۱.

و نیز به ثبوت رسیده که آن حضرت ﷺ خبر دادند: «الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً»^۲. و خدای ﷻ در چندین آیت از قرآن عظیم باوصاف و علامات خلافتی که در کمال رضا و محبوبیت است تلویح و تصریح فرمود از آن جمله آیت: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۳ [الحج: ۴۱]. و آیهی: ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ﴾^۴ [النور: ۵۵].

و آیهی: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾^۵ [الفتح: ۲۹]. و آیهی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾^۶ [المائدة: ۵۴]. [إلى غير ذلك من الآيات.

-
- ۱- مسند امام احمد: ج ۳۰/ ص ۳۵۵، حدیث شماره: ۱۸۴۰۶.
 - ۲- صحیح ابن حبان: ج ۱۵/ ص ۳۹۲، باب ذکر الخبر الدال علی أن الخلیفة بعد عثمان بن عفان کان علی بن ابی طالب رضوان الله علیهما ورحمته، وقد فعل، حدیث شماره: ۶۹۴۳، به تحقیق: شعیب الأرنؤوط، مؤسسة الرسالة - بیروت. محقق گفته: اسناد این روایت حسن است.
 - ۳- ترجمه‌ی آیه: «(همان) کسانی که اگر در زمین به آن‌ها قدرت (و حکومت) بخشیم، نماز را بر پا می‌دارند، و زکات را می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».
 - ۴- ترجمه‌ی آیه: «(الله به کسانی که شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ وعده داده است که قطعاً آن‌ها را در زمین جانشین (و حکمران) خواهد کرد».
 - ۵- ترجمه‌ی آیه: «محمد رسول الله است، و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت گیر (و شدید) اند».

و صحابه رضی اللہ عنہم در وقت مشاوره در تعیین خلیفه به بعض اوصاف نطق نموده‌اند چنانکه گفتند: «أحق بهذا الأمر، وتوفي رسول الله ج وهو عنهم راضٍ و...».

از استقراء این ادله وصفی چند محصل می‌شود زیاده از اوصافی که در خلافت عامه گفته شد.

در این فصل می‌خواهیم که آن اوصاف را برشمیریم و ثبوت آن‌ها در خلفای اربعه رضوان الله علیهم بیان کنیم. باستجماع لوازم خلافت خاصه مقرون بقریشیت نسب تفسیر کرده است قتاده شیخ اهل بصره از تابعین حواریت را.

قال معمر ۲ عن قتادة ۳: الحواریون کلهم من قریش أبوبکر وعمر وعثمان وعلي وحمزة وجعفر وأبو عبیدة وعثمان بن مظعون وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن أبي وقاص وطلحة والزبير، وفسر قتادة فيما روي عنه روح بن القاسم الحواریين الذين تصلح لهم الخلافة كذا في استيعاب ابن عبد البر^۴.

۱- ترجمه‌ی آیه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما که از دین خود برگردد (به الله زیانی نمی‌رساند) الله بزودی گروهی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست دارند».

۲- معمر بن راشد (۹۵-۱۵۳ هـ = ۷۱۳-۷۷۰ م):

معمر بن راشد بن ابی عمرو ازدی: فقیه، حافظ حدیث، ثقه. وی از اهالی بصره بود و بعداً در یمن سکونت اختیار کرد، و می‌خواست به شهر خود برگردد که اهل صنعاء مخالفت کرده و او را در همانجا زن دادند، که در یمن باقی ماند. الأعلام، خیر الدین زرکلی: ج ۷/ ص ۲۷۲.

۳- قتاده بن دعامة (۶۱-۱۱۸ هـ = ۶۸۰-۷۳۷ م):

او قتاده بن دعامة، أبو الخطاب سدوسی بصری: مفسر و از حافظان حدیث می‌باشد. إمام أحمد ابن حنبل گفته: قتاده حافظترین اهل بصره است. در علوم عربی، مفردات لغت و شناخت ایام و نسب عرب نیز سرآمد روزگار بوده، و به مذهب قدریه تمایل داشته، و گاهی در حدیث نیز تدلیس می‌کرده. به سبب مرض طاعون در واسط عراق در گذشته است. تذکرة الحفاظ: ج ۱/ ص ۱۱۵، تألیف: شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز ذهبی (متوفی: ۷۴۸ هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة بیروت- لبنان، طبع: نخست، ۱۴۱۹ هـ/ ۱۹۹۸ م.

۴- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۲/ ص ۵۱۳، تألیف: أبو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر قرطبی (متوفی: ۴۶۳ هـ)، تحقیق: علی محمد بجاوی، ناشر: دار الجیل، بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۲ هـ/ ۱۹۹۲ م.

و اصل در اعتبار این اوصاف سه نکته است:

نکته‌ی نخستین: آنکه نفوس قدسیه انبیاء عليهم السلام در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده‌اند و در حکمت الهی بهمان صفا و علو فطرت مستوجب وحی گشته‌اند و ریاست عالم بایشان مفوض شده قال الله تعالی: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۱ [الأنعام: ۱۲۴].

و از میان امت جمعی هستند که جوهر نفس ایشان قریب به جوهر نفوس انبیاء مخلوق شده و این جماعت در اصل فطرت خلفای انبیاء اند در امت به مثال آنکه آئینه از آفتاب اثری قبول می‌کند که خاک و چوب و سنگ را میسر نیست این فریق که خلاصه امت‌اند از نفس قدسیه پیغامبر ص بوجهی متأثر میشوند که دیگران را میسر نمی‌آید و آنچه از آن حضرت ص فرا گرفته‌اند بشهادت دل فرا گرفته‌اند گویا دل ایشان آن چیزها را اجمالاً ادراک کرده بود و کلام آن حضرت ص شرح و تفصیل آن معانی اجمالی نمود، و بعد از ایشان جماعت دیگراند پایه بپایه فرودتر تا آنکه نوبت عوام مسلمین آید پس خلافت خاصه آن است که این شخص چنانکه در ظاهر حال رئیس مسلمین شود بحسب وضع طبیعی که مراتب استعدادات افراد بنی آدم است در صفا و علو فطرت الأمثل فالأمثل نیز رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر هم دوش ریاست باطن گردد و این جماعت که بوضع طبیعی خلفای انبیاء‌اند در شریعت مسمی‌اند بصدیقین و شهداء و صالحین و این مضمون استفاده میشود از این دو آیه‌ی کریمه:

قال الله تعالی علی لسان عباده: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿۷﴾﴾^۲ [الفاتحة: ۶-۷]. وقال تبارك وتعالى: ﴿أُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ ﴿۶۹﴾﴾^۳ [النساء: ۶۹].

۱- ترجمه‌ی آیه: «اللهم آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد».

۲- ترجمه‌ی آیات: «ما را به راه راست هدایت کن. راه کسانی که بر آنان نعمت دادی؛ نه خشم گرفتگان بر آنها؛ و نه گمراهان».

۳- ترجمه‌ی آیه: «و کسی که الله و پیامبر را اطاعت کند (روز قیامت) همنشین کسانی خواهد بود که الله بر آنان انعام نموده‌است، از پیامبران، و صدیقان و شهدا و صالحان، و اینان چه نیکو رفیقانی هستند».

پس در این دو آیه افاده فرمود که مطلوب مسلمین و مسئول ایشان در صلوات خویش و مطمح مهم ایشان در سلوک مراتب قرب موافقت با جماعه منعم علیهم است، و مراد از منعم علیهم این چهار فریق اند^۱.

و در جائی دیگر: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾﴾ [المائدة: ٥٤-٥٥]^۲. نیز اشاره به همین معنی است یعنی ولی عوام مسلمین افاضل ایشان اند که به اقامت صلوة و وصف محبیت و محبوبیت و غیر آن متصفاند و این معنی را عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه بیان کرده: اخرج أبو عمر في خطبة الاستيعاب «عن ابن مسعود رضی الله عنه قال: إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ فَوَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ ﷺ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَاصْطَفَاهُ وَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ بَعْدَ قَلْبِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَوَجَدَ قُلُوبَ أَصْحَابِهِ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَجَعَلَهُمْ وُزَرَءَ نَبِيِّهِ يُقَاتِلُونَ عَلَى دِينِهِ»^۳.

و بیهقی مثل آن ذکر کرده: «إلا أنه قال: فجعلهم أنصارَ دينه ووزراءَ نبيه فما رآه المؤمنون حسناً فهو عند الله حسنٌ وما رآه قبيحاً فهو عند الله قبيحٌ»^۴. و چنانکه اولویت این فریق در خلافت متحقق است اجتهاد این فریق اولی و احق است از اجتهاد دیگران

۱- یعنی انبیاء، صدیقین، شهدا و صالحین.

۲- ترجمه‌ی آیه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما که از دین خود برگردد (به الله زیانی نمی‌رساند) الله بزودی گروهی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سر سخت و گردان فراز هستند، در راه الله جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌هراسند، این فضل الله است که به هر کس بخواهد می‌دهد، و الله گشایشگر داناست».

۳- الاستيعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۱/ ص ۱۳. و نگا: مسند امام احمد: ج ۱۶/ ص ۸۵، حدیث شماره: ۳۶۰۱.

۴- الاعتقاد والهداية إلى سبيل الرشاد على مذهب السلف وأصحاب الحديث: ج ۱/ ص ۳۲۲، تألیف: أحمد بن حسین بن علی بن موسی خسروچردی خراسانی، معروف به أبو بکر بیهقی (متوفی: ۴۵۸ هـ)، تحقیق: أحمد عصام الکاتب، ناشر: دار الآفاق الجديدة - بیروت، طبع نخست: سال: ۱۴۰۱ هـ.

و هر وصفی از اوصاف مذکوره علامات و خواص دارد، آن حضرت ﷺ در میان مناقب صحابه گاهی نص فرموده‌اند باثبات این اوصاف در ایشان گاهی باثبات علامات و خواص، تلویح ابلغ من التصريح ادا کرده.

نکته دوم: آنکه خلیفه حقیقی پیغامبر مثل نبی است که نائی آن را برده‌ان خود نهد بجهت بلند گردانیدن آواز و مانند آن. و انشاء نغمه و تعیین کیفیت آن راجع است بنائی همچنان از تقاسیم رحمت الهی نصیب پیغامبر گشته و پیغامبر ﷺ قبل از مباشرت آن بر فیک اعلی پیوسته بوجهی از وجوه بطور سببیت و نیابت آن معانی را بدست خلفاء اتمام ساخته‌اند، بحقیقت آن همه راجع است به پیغامبر و ایشان بمنزله جوارح پیغامبر شده‌اند لا غیر.

پس خلافت خاصه آن است که از خلیفه کارهای که نصیب آن حضرت ﷺ و منسوب بایشان است در قرآن عظیم و حدیث قدسی بدست وی سرانجام شود و آنحضرت ﷺ انابت او را تصریحاً و تلویحاً مراتب کثیره اظهار فرموده باشند تا همه کارها در جرائد اعمال حضرت پیغامبر ﷺ مرقوم گردد و ایشان شرف و وساطت حاصل نموده باشند چنانکه آیه: ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ...﴾^۱ [الفتح: ۲۹].

و این حدیث قدسی نیز شاهد آنست: «إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَّتَهُمْ عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَقَالَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لِأَبْتَلِيكَ وَأَبْتَلِي بِكَ»^۲.

و این قصه بهمان می‌ماند که حضرت داود علیه السلام باقصی همت متوجه بنای مسجد اقصی گشتند و آن کار از دست ایشان سرانجام نیافت لابد فرزندی را طلب کردند که بر دست وی تمام شود و بعلاقه آنکه وی حسنه است از حسنات ایشان در جریده اعمال حضرت داود ثبت گردد که داود بانی مسجد اقصی است.

۱- ترجمه‌ی آیه: «این توصیف آن‌ها در تورات است، و توصیف آن‌ها در انجیل همانند زراعتی که جوانه بزند».

۲- صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۱۹۷، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حدیث شماره: ۲۸۶۵، و مسند امام احمد: ج ۱۲۹ ص ۲۲، حدیث شماره: ۱۷۴۸۴.

نکنه سوم: آنکه خلافت امر خطیر است و نفوس آدم مجبول (بطور جبلی و فطری پیدا شده) بر اتباع هوا، و شیطان در بنی آدم جاری است مجری الدم چون خلافت به رأی شخص مستقر شود احتمال دارد که جور پیش گیرد و در مقاصد خلافت تهاون صریح بعمل آرد و ضرر این خلیفه در اُمت مرحومه اشدّ باشد از ضرر ترک استخلاف وی، و این احتمال کثیر الوقوع است نمی بینی که بادشاهان همه إلا ماشاء الله در این مهلکه گرفتار شده اند و می شوند تا وقتی که این احتمال بر انداخته نشود بوعده الهی یا باوصافی که نزدیک (هنگام) حصول آن‌ها جور و تهاون ممتنع عادی گردد و ظن قوی بعدل و قیام خلیفه به امر ملت بظهور رسد استخلاف این چنین شخص خیر محض نباشد و نفوس آدم باقامت او اطمینان پیدا نه کنند. و کسیکه مرشد خلائق گردد و مربی ایشان در علم ظاهر و باطن یحتمل که در علم و حال خود غلط کرده باشد و دیگران ببعض قرائن متمسک شده همان غلط را رواج داده باشند و ما احسن ما قیل:

ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست
تا اعتماد بر علم و حال شخصی بحدیث مستفیض صادق مصدوق و اشارات او
حاصل نشود کار نا تمام است.

پس خلافت کامله همان است که وثوق بصاحب آن داشته باشیم بنص شارع و اشارات او، و خلافت عامه آنکه بمجرد عدالت خلیفه و علم او اکتفا کنیم چون این سه نکته مبین شد خوض در تفصیل نمائیم:

از جمله لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه از مهاجرین اولین باشد و از حاضران حدیبیه و از حاضران نزول سوره نور و از حاضران دیگر مشاهد عظیمه مثل بدر و احد و تبوک که در شرع تنویه شأن آن مشاهد و وعده جنت برای حاضران آن‌ها مستفیض شده.

اما آنکه از مهاجرین اولین باشد از آن جهت مطلوب شد که خدای تعالی در شان مهاجران اولین می فرماید: ﴿أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا﴾^۱ [الحج: ۳۹]. بعد از آن فرمود: ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ﴾^۲ [الحج: ۴۰]. بعد از آن فرمود: ﴿الَّذِينَ

۱- ترجمه‌ی آیه: «به کسانی که با آنان جنگ می‌شود، اجازه‌ی (جهاد) داده شده است.»

۲- ترجمه‌ی آیه: «(همان) کسانی که به ناحق از دیارشان رانده شدند.»

إِنْ مَكَتْنَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَاتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ^۱ [الحج: ۴۱]. حاصل معنی این آیات آنست که در باب مهاجرین اولین که اذن قتال برای ایشان داده شد تعلیق می‌فرماید که اگر ایشان را تمکین فی الارض دهیم یعنی رئیس گردانیم اقامت صلوة کنند و ایتاء زکوة نمایند و امر به معروف و نهی از منکر بعمل آرند، و نهی از منکر متناول است اقامت جهاد را، زیرا که اشد منکرات کفرست و اشد نهی قتال، و متناول است اقامت حدود را و رفع مظالم را و امر بمعروف متناول است احیای علوم دینی را.

پس به مقتضای این تعلیق لازم شد که هر شخصی از مهاجرین اولین که ممکن فی الارض شود از دست او مقاصد خلافت سرانجام یابد و در وعده الهی خُلف نیست پس خلیفه اگر از مهاجرین اولین باشد امن حاصل شود بر وی و اطمینان قلب متحقق گردد از خلافت وی و این خصلت نمونه عصمتی است که برای انبیاء علیهم‌السلام ثابت است.

و نیز می‌فرماید: ﴿فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِمَّنْ عِنْدِ اللَّهِ^۲ [آل عمران: ۱۹۵].

و نیز می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ^۳ [الأنفال: ۷۴].

و نیز می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ^۱ [التوبة: ۲۰].

۱- ترجمه‌ی آیه: «(همان) کسانی که اگر در زمین به آن‌ها قدرت (و حکومت) بخشیم، نماز را بر پا می‌دارند، و زکات را می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند».

۲- ترجمه‌ی آیه: «پس، کسانی که هجرت کردند و از خانه‌های خود رانده شدند، و در راه من آزار دیدند و جنگیدند و کشته شدند، قطعاً گناهان‌شان را می‌بخشم و آنان را به باغ‌های (بهشتی) که از زیر (درختان) آن نهرها جاری است، در می‌آورم».

۳- ترجمه‌ی آیه: «و کسانی که ایمان آوردند، و هجرت نمودند، و در راه الله جهاد کردند، و کسانی که (ایشان را) پناه دادند و یاری نمودند، اینان مؤمنان حقیقی هستند، برای آن‌ها آموزش و روزی شایسته‌ای خواهد بود».

و اما آنکه از حاضران حدیبیه باشد از آن جهت مطلوب شد که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۲ [الفتح: ۲۹]. و بر اثر وی می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ﴾^۳ [الفتح: ۲۹].

حاصل معنی این آیات آنست که بر دست جماعت که همراه آن حضرت ﷺ در این واقعه مبارکه حاضر بودند اظهار دین و اعلاى کلمه الله واقع خواهد شد، پس چون این وصف در خلیفه ثابت باشد اعتماد متحقق شود که مقاصد خلافت از وی سرانجام خواهد گرفت و در قرآن عظیم اثبات رضا برای این فریق مقرر شد قال الله تعالی: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾^۴ [الفتح: ۱۸].

و در حدیث آمده «عن جابر قال رسول الله ﷺ: لَنْ يَلِجَ النَّارَ أَحَدٌ شَهِدَ بَدْرًا وَالْحُدَيْبِيَّةَ»^۵.

وعنه قال رسول الله ﷺ: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^۶.

۱- ترجمه‌ی آیه: «(مقام) کسانی که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال‌شان و جان‌هایشان در راه الله جهاد کردند، نزد الله برتر (و بلندمرتبه‌تر) است».

۲- ترجمه‌ی آیه: «محمد رسول الله است، و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت گیر (و شدید) و در میان خود مهربانند».

۳- ترجمه‌ی آیه: «این توصیف آن‌ها در تورات است، و توصیف آن‌ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه زده، سپس تنومندش ساخته».

۴- ترجمه‌ی آیه: «به راستی الله از مؤمنان - هنگامی که زیر درخت با تو بیعت کردند - خشنود شد».

۵- مسند البزار منشور به اسم البحر الزخار: ج ۱۸/ ص ۲۷۶، تألیف: أبو بکر أحمد بن عمرو العتکی معروف به بزار (متوفی: ۲۹۲ هـ)، تحقیق: محفوظ الرحمن زین الله، ناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة، چاپ نخست. البته این حدیث به روایت ابن ابی اوفی است نه جابر، و با - اندکی اختلاف در الفاظ - در مسند امام احمد نیز آمده است؛ نگا: مسند: ج ۴۴/ ص ۵۹۰، حدیث شماره: ۲۷۰۴۲، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۶- سنن ابی داود: ج ۴/ ص ۲۱۳، کتاب، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۵۳، و سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۹۵، کتاب السنة، باب فی فضل من بايع تحت الشجرة، حدیث شماره: ۳۸۶۰. علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است.

و اما آنکه از حاضران نزول سوره نور باشد از آن جهت مطلوب شد که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ﴾^۱ [النور: ۵۵].

لفظ ﴿مِنْكُمْ﴾ راجع است بحاضرین نه بمسلمین قاطبه، زیرا که اگر جمیع مسلمین مراد می‌بود بذكر لفظ منكم با کلمه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ تکرار لازم می‌آمد.

پس حاصل معنی آن است که وعده برای جمعی است از شاهدان نزول آیه که تمکین دین بر وفق سعی ایشان و اجتهاد و کوشش ایشان بظهور خواهد رسید.

و اما آنکه از حاضران مشاهد خیر باشد از آن جهت که اهل بدر افضل صحابه‌اند اخرج البخاری «عن معاذ بن رفاعه بن رافع الزرقی عن أبيه وكان ابوه من أهل بدر قال جاء جبرئيل الى النبي ﷺ فقال: مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِيكُمْ قَالَ مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - قَالَ وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^۲.

و در شان ایشان صحیح شده: «لَعَلَّ اللَّهُ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ او فقد وجبت لكم الجنة»^۳.

و در حاضران تبوک نازل شده: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾^۴ [التوبة: ۱۱۷].

۱- ترجمه‌ی آیه: «الله به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ وعده داده است که قطعاً آن‌ها را در زمین جانشین (و حکمران) خواهد کرد، همان گونه که کسانی را که پیش از آن‌ها بودند جانشین (و حکمران) ساخت، و دین‌شان را که برای آن‌ها پسندیده است برای آن‌ها استوار (و پا برجا) سازد».

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۸۰، کتاب المغازی، باب شهود الملائكة بدر، حدیث شماره: ۳۹۹۲.

۳- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۷۶، کتاب الجهاد والسير، باب إذا اضطر الرجل إلى النظر في شعور أهل الذمة، والمؤمنات إذا عصين الله، وتجريدهن، حدیث شماره: ۳۰۸۱، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۴۱، کتاب الفضائل، باب من فضائل أهل بدر و قصة حاطب بن أبي بلتعة، حدیث شماره: ۲۴۹۴.

۴- ترجمه‌ی آیه: «قطعاً الله رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، آنان که در زمان سختی (و تنگدستی) از او پیروی کردند؛ نمود».

و مبتنی بر همین اصل است کلامی که ابن عمر مهیا کرده بود که برای معاویه بن ابی سفیان بگوید: «أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ مَنْ قَاتَلَكَ وَأَبَاكَ عَلَى الْإِسْلَامِ»^۱، أخرجه البخاري^۲.

و کلام عبدالرحمن بن غنم اشعری فقیه شام چون ابوهریره و ابودرداء از نزدیک حضرت مرتضی برگشتند (و ایشان میانجی بودند میان امیر معاویه و حضرت مرتضی، و معاویه طلب می کرد که علی خلافت را بگذارد و شورائی گرداند در میان مسلمین) «فكان مما قال لهما: عجباً منكما كيف جازَ عليكما ماجئتما به تدعوانِ علياً أن يجعلها شوري وقد علمتما انه قد بايعه المهاجرون والأنصار وأهل الحجاز والعراق وأن من رضيه خير ممن كرهه ومن بايعه خير ممن لم يبایعه وأيّ مدخلٍ لمعاوية في الشورى وهو من الطلقاء ۳ الذين لا يجوز لهم الخلافة وهو وأبوه رؤوس الأحزاب فندما على مسيرهما وتابا بين يديه» أخرجه أبو عمر في الاستيعاب^۴.

و از لوازم خلافت خاصه آن است که خلیفه مبشّر به بهشت باشد یعنی بر زبان مبارک آن حضرت ﷺ گذشته باشد که فلان شخص (بخصوص اسم او بغیر تعلیق شرطی) از اهل بهشت است و عاقبت حال او نجات و سعادت است، زیرا که این بشارت افاده می فرماید قطعاً سعادت این شخص و ایمان او و تقوای او در آخر حال، و آخر حال خلفاء قیام بامر خلافت بود و ایشان در حالت خلافت از عالم گذشته اند، و افاده می فرماید ظناً قریباً من الیقین که افعال او در سائر عمر خیر باشد و ایشان مجتنب باشند از معاصی و عامل بطاعات، اگرچه مغفرت مرتکب کبیره پیش اهل سنت و

۱- یعنی: «آن که با تو و پدرت بخاطر اسلام رزمیده، نسبت به تو به خلافت اولویت دارد»، و هدف او از این شخص علی ﷺ بوده است.

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۱۰، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق وهی الأحزاب، حدیث شماره: ۴۱۰۸.

۳- طلقاء جمع طلیق به معنای: آزاد شده، و در اینجا مراد کسانی است که بعد از فتح مکه مسلمان شده اند.

۴- الاستيعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۲/ ص ۸۵۰.

جماعت جائز قلیل الوجود است لیکن اینجا تلبیس عظیم و تدلیس شدید لازم می‌آید و تلبیس و تدلیس از آن حضرت ﷺ منفی است.

و بشارت خلفای اربعه به جنت به حد تواتر رسید بوجهی که احتمال خلاف آن نماند.

اولاً: اجمالاً در آیات مناقب مهاجرین و حضار حدیبیه و جیش العسره و غیر آن، و در احادیث مناقب مطلق صحابه و مناقب حاضران این مشاهد و ذکر آن احادیث طولی دارد.

- و ثانیاً: در ضمن عشره‌ی مبشره عن سعید بن زید^۱.
و ثالثاً: برای خلفای ثلاثه عن ابی موسی و جابر و غیرهما^۲.
و رابعاً: برای شیخین در حدیث ابی سعید خدری و ابن مسعود^۳.

۱- مصنف ابن ابی شیبہ (أبو بکر بن أبی شیبہ، عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان عبسی متوفی: ۲۳۵ هـ): ج ۱۶ ص ۳۵۱، حدیث شماره: ۳۱۹۵۳، ما ذکر فی أبی بکر الصدیق ﷺ، به تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشد - الرياض، طبع نخست، سال ۱۴۰۹ هـ.

۲- و این تمام حدیث است: عن أبی موسی الأشعری، قال: بینما رسول الله ج، فی حائط من حائط المدینة وهو متکئی یرکز بعود معه بین الماء والطين، إذا استفتح رجل، فقال: «افتح وبشره بالجنة» قال: فإذا أبو بکر، ففتحت له وبشرته بالجنة، قال ثم استفتح رجل آخر، فقال: «افتح وبشره بالجنة» قال: فذهبت فإذا هو عمر، ففتحت له وبشرته بالجنة، ثم استفتح رجل آخر، قال فجلس النبي صلی الله علیه وسلم فقال: «افتح وبشره بالجنة علی بلوی تکون» قال: فذهبت فإذا هو عثمان بن عفان، قال: ففتحت وبشرته بالجنة، قال وقلت الذی قال، فقال: اللَّهُمَّ صبراً، أو الله المستعان. صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۷، کتاب الفضائل، باب من فضائل عثمان بن عفان ﷺ، حدیث شماره: ۲۴۰۳.

۳- و این تمام حدیثی است که امام ترمذی آن را روایت کرده است: عن أبی سعید الخدری، قال: قال رسول الله ﷺ: «ما من نبی إلا له وزیران من أهل السماء ووزیران من أهل الأرض، فأما وزیرای من أهل السماء فجبریل و میکائیل، وأما وزیرای من أهل الأرض فأبو بکر وعمر: هیچ پیامبری نیست مگر این که دو وزیر از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین دارد؛ اما دو وزیر من از اهل آسمان جبرئیل و میکائیل اند، و دو وزیر من از اهل زمین ابوبکر و عمر اند». سنن الترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۶، حدیث شماره: ۳۶۸۰، تألیف: محمد بن عیسی بن سوره الترمذی، أبو عیسی (المتوفی: ۲۷۹ هـ)، تحقیق و تعلیق: أحمد محمد شاکر و محمد فؤاد عبد الباقي (ج ۳)، ناشر: شركة مکتبه و مطبعة مصطفى البابی الحلبي - مصر، چاپ دوم، سال ۱۳۹۵ هـ/ ۱۹۷۵ م.

وخاصاً: فرادی فرادی از جماعه کثیر از آن جمله:

حدیث: «عثمانُ رفیقِی فی الجنة»^۱. «ولعلی بستانٌ فی الجنة»^۲.

و از لوازم خلافت خاصه آن است که آن حضرت ﷺ نص فرمایند که وی از طبقه علیای امت است از صدیقین یا شهداء و صالحین، و محدث^۳ نیز شقیق صدیق است و بیک اعتبار داخل در حد وی. یا بیان علو درجه او در بهشت فرموده باشند و این معنی نیز لازم بودن شخص است از طبقه علیای امت.

یارای او موافق باشد با وحی، و آیات کثیره بر وفق رأی او نازل شده باشد و این معنی نیز لازم بودن شخص است از طبقه علیا.

یا بتواتر ثابت شود که سیرت او در عبادات و تقرب الی الله اکمل است از سیرت سائر مسلمین و متحلی (آراسته شده) باشد بخصال مرضیه و مقامات علیه واحوال سنیه و کرامات قویه، یعنی چیزهای که امروز باسم طریقه صوفیه مسمی می‌گردد و صاحب «قوت القلوب» و غیر وی در کتب خویش بیان کرده‌اند و هر مسئله را باحدیث و آثار محکم نموده و این نیز لازم صدیقیت و شهادت است، و این معنی در خلیفه برای آن مطلوب شد که ریاست ظاهر او مقرون باشد بریاست باطن، و تشبّه کامل به آن حضرت ﷺ پیدا کند، و در عداد آیه کریمه:

﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ [الفتح: ۲۹]. و در عداد:

۱- المستدرک علی الصحیحین، تألیف حاکم نيسابوری (أبو عبد الله الحاكم محمد بن عبد الله بن محمد ضبی طهمانی متوفی: ۴۰۵هـ): ج ۳/ ص ۱۰۴، فضائل أمير المؤمنين ذی النورین عثمان بن عفان ﷺ، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، چاپ نخست، سال ۱۴۱۱/ ۱۹۹۰م.

۲- این روایت را در هیچ‌یک از کتب حدیثی نیافتیم.

۳- به کسی گفته می‌شود که پروردگار چیزی را در قلب او الهام نماید، و در احادیث صحیح این وصف برای عمر فاروق ﷺ ثابت شده است. (ش)

۴- ترجمه‌ی آیه: «و کسانی که با او هستند، بر کافران سخت گیر (و شدید) و در میان خود مهربانند، آن‌ها را در حال رکوع و سجده می‌بینی که از الله فضل و خشنودی می‌طلبند، نشانه‌ی درستی (درستکاری) آن‌ها در چهره‌هایشان از اثر سجده (نمایان) است.»

﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۱ [المائدة: ۵۴]. داخل شود و ثبوت این معنی برای خلفای اربعه از ضروریات دین است و ثابت باحادیث بی‌شمار.

از آن جمله: حدیث ابی هریره: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَلَى حِرَاءٍ هُوَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ فَتَحَرَّكَتِ الصَّخْرَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اهْدَأْ فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ»^۲.

و حدیث: «انس أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَعِدَ أَحَدًا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرَجَفَ بِهِمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ اثْبُتْ أَحَدٌ - أَرَاهُ ضَرْبَهُ بِرَجْلِهِ - فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ»^۳.
و از آن جمله حدیث عثمان بمثل حدیث انس و فی آخره شهد معه رجالٌ أخرجه النسائي^۴.

و از آن جمله حدیث ابی هریره: «أَمَّا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي»^۵. و حدیث جابر رضی الله عنه: «يَا أَبَا بَكْرٍ اعطاك الله الرضوان الأكبر فقال بعض القوم ما الرضوان الأكبر يا رسول الله! قال يتجلى لعبادة في الآخرة عامة ويتجلى لأبي بكرٍ خاصة»^۶.

۱- ترجمه‌ی آیه: «آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سرسخت و گردان فراز هستند».

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۹، کتاب المناقب، باب قول النبی ﷺ: «لو كنت متخذًا خليلًا»، حدیث شماره: ۳۶۷۵، و سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۴، باب فی مناقب عثمان بن عفان رضی الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۹۷. آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۸۰، کتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم، باب من فضائل طلحة، حدیث شماره: ۲۴۱۷، و سنن أبی داود: ج ۴/ ص ۲۱۱، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۴۸.

۴- سنن النسائي: ج ۱۶/ ص ۲۳۵، کتاب الأحباس، باب وقف المساجد، حدیث شماره: ۳۶۰۸، تألیف: أبی عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علی الخراساني، النسائي (المتوفى: ۳۰۳هـ)، تحقیق: عبد الفتاح أبو غدة، ناشر: مکتب المطبوعات الإسلامية - حلب، چاپ دوم، سال: ۱۴۰۶ / ۱۹۸۶م.

۵- سنن أبی داود: ج ۴/ ص ۲۱۳، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۵۲. علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. و فضائل الصحابة، تألیف امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۳۹۲، حدیث شماره: ۵۹۳.

۶- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۳، حدیث شماره: ۴۴۶۳.

و حدیث: «عبدالله بن عمر أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ: أَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْحَوْضِ وَصَاحِبِي فِي الْغَارِ»^۱.

و از آنجمله حدیث: «جَعَلَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ»^۳. بروایت ابن عمر و ابی ذر و علی بن ابی طالب^۴.

و حدیث: «لَقَدْ كَانَ فِيما كَانَ قَلْبِكُمْ مِنَ الْأَمَمِ نَاسٌ مُحَدَّثُونَ فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ»^۵. به روایت ابی هریره و عائشه^۶.

و شبیه بآن است حدیث عقبه بن عامر^۷: «لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ لَكَانَ عُمَرُ بَنَ الْخُطَّابِ»^۷.

و حدیث: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقِيكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ»^۸. از حدیث سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و عائشه و بریده اسلمی^۸.
و حدیث موافقت فاروق با وحی الهی از روایت عمر و ابن عمر و ابن مسعود^۱.

۱- ترجمه‌ی حدیث: «عبد الله بن عمر روایت کرده که نبی کریم ﷺ برای ابوبکر فرمودند: تو رفیق من بر حوض کوثر و مصاحب من در غار هستی».

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۳، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۰، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است، و مسند امام احمد: ج ۲۶/ ص ۳۲، حدیث شماره: ۱۶۱۰۷.

۳- ترجمه‌ی حدیث: «خداوند حق را بر زبان و دل عمر قرار داده است».

۴- سنن ابو داود: ج ۳/ ص ۱۳۸، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۰.

۵- ترجمه‌ی حدیث: «در امت‌های قبل از شما اشخاصی وجود داشته اند که بر آنها الهام میشده است، اگر در امت من کسی باشد (که به او الهام شود) همانا عمر است».

۶- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۲، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۳۶۸۹، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۴، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل عمر، حدیث شماره: ۲۳۹۸.

۷- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۳۵۶، حدیث شماره: ۵۱۹.

۸- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۲۶، کتاب بدء الخلق، باب صفة إبليس وجنوده، حدیث شماره: ۳۲۹۴، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۳، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل عمر، حدیث شماره: ۲۳۹۶.

و از آنجمله حدیث: «هَذَا سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا التَّيِّبِينَ وَالْمُرْسَلِينَ». از روایت علی بن ابی طالب و انس و ابی جحیفه^۲.

و حدیث: «إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى لَيَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ التَّجَمُّعَ الطَّالِعَ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنْهُمْ وَأَنْعَمًا». أخرجه الترمذی وابن ماجه^۳. و حدیث: «أَلَا أَسْتَحْيِي مِمَّنْ يَسْتَحْيِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ يَعْنِي عَثْمَانَ». أخرجه مسلم^۴. و حدیث: «لكل نبي رفيق ورفيقي في الجنة عثمان»^۵.

و حدیث: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». بروایت سعد بن ابی وقاص و جابر و غیرهما^۶.

و حدیث: «لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ». رواه جماعة من الصحابة^۷.

- ۱- صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۸۹، کتاب الصلاة، باب ما جاء في القبلة، ومن لم ير الإعادة على من سها، فصلی إلى غير القبلة، حدیث شماره: ۴۰۲، و مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۲۹۷، حدیث شماره: ۱۵۷، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.
- ۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۰، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۴، و سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۵. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.
- ۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۷، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۵۸، سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۲۷، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب فضل إبي بكر الصديق، حدیث شماره: ۹۶. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.
- ۴- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۶، کتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل عثمان بن عفان رضی الله عنه، حدیث شماره: ۲۴۰۱.
- ۵- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ۵۲۱، فضائل عثمان بن عفان ﷺ، ومن فضائل عثمان من حدیث أبی بكر بن مالك، حدیث شماره: ۸۶۰.
- ۶- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۹، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب، حدیث شماره: ۳۷۰۶، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۷۱، کتاب الفضائل، باب فضائل علی بن ابی طالب، حدیث شماره: ۲۴۰۴.
- ۷- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۶۰، کتاب الجهاد والسير، باب فضل من أسلم على يديه رجل، حدیث شماره: ۳۰۰۹، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۷۱، کتاب الفضائل، باب فضل من أسلم على يديه رجل، حدیث شماره: ۲۴۰۴.

«وقال عليٌّ عن النبي ﷺ: إن لكل نبي سبعة نجباء رُقباء وأُعطيتُ انا أربعة عشر قال أنا وأبناؤي وجعفر وحزمة وأبوبكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال وسلمان وعمار وعبدالله ابن مسعود وابوذر والمقداد». رواه الترمذي^۱.

و پاره‌ی از سیرت مرضیه خلفای اربعه که بنقل مستفیض المعنی ثابت در فصل آینده نقل خواهیم کرد.

و از لوازم خلافت خاصه آنست که آن حضرت ﷺ با خلیفه معامله فرماید مرات بسیار کرات بی شمار چنانکه امیر با منتظر الإماره معامله می‌کند قولاً و فعلاً و این معامله به چند وجه تواند بود:

یکی - آنکه استحقاق خلافت او بیان فرماید و فضائل او باعتبار معامله با امت ذکر کند.

دوم - آنکه اظهار فرماید قرائن بسیار چندانکه فقهاء صحابه بدانند که: «لو كان مستخلفاً لاستخلف فلاناً و بدانند که أَحَبَّ الناس إلى رسول الله ﷺ فلان و بگویند: تُؤْفَى رسول الله ﷺ وهو عنهم راضٍ و آنچه در این باب باشد».

سوم - آنکه در حیات خود این شخص را بکارهای که متعلق بنفس مبارک آنحضرت ﷺ من حیث النبوه است امر فرماید، و این معنی در خلافت خاصه از آن جهت مطلوب شد که وثوق بخلافت خلیفه از جهت شرع بهم رسد و از این رو حضرات شیخین چون می‌خواستند که شخصی را بکاری که تعلق بخلافت داشته باشد امر کنند تفحص (جستجو) می‌نمودند که آن حضرت ﷺ این شخص را گاهی متولی امری ساخته‌اند از امور مسلمین؟ اگر می‌یافتند امضای عزیمت می‌فرمودند و إلا موقوف می‌داشتند و این قصص بحد تواتر رسیده است ان شاء الله تعالی پاره‌ی از آن در فصل آینده بیان کنیم.

و نیز قیام این شخص بامور دین نسبت کرده شود بآنحضرت ﷺ چنانکه منسوب می‌شود فعل بآمر در مثل بنی الأمیر المدینه^۲. اما بیان کردن آن حضرت ﷺ حال

۱- سنن ترمذی: ج ۵ ص ۶۶۲، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۸۵، و فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱۲ ص ۶۳۶، حدیث شماره: ۱۰۸۲.

۲- یعنی امیر این شهر را ساخت، حالا اگرچه در حقیقت امیر به دست خود و به زور بازوی خود شهر را نساخته است، بلکه شهر را معماران و عمال ساخته‌اند، اما چون در وقت این امیر و در تحت اشراف او ساخته شده، نسبت بنای شهر را مجازاً به او می‌دهند.

خلفاء را باوصافی که حس خلافت بآن حاصل گردد پس مستفیض شده است در بیان مناقب جماعه از افاضل صحابه و تنها تنها نیز، و این بیان آنحضرت بمنزله اجازت روایت حدیث و اجازت تدریس علم و فتاوی است چنانکه الیوم علما جمعی را بخلافت خود برمی گزینند و نص می نمایند باستحقاق آن اشخاص، آن حضرت ﷺ این منزلت را بفضلاى صحابه و کبرای ایشان تنویه فرموده اند.

از آن جمله حدیث «أبي سعيد خدری قال رسول الله ﷺ: أرحمُ هذه الأمة بها أبو بكرٍ وأقواهم في دين الله عمرٌ وأفرضهم زيدٌ بنُ ثابتٍ وأقضاهم عليٌّ بنُ أبي طالبٍ.. الخ». أخرجه أبو عمر في أول الاستيعاب^۱.

و حدیث شیخ من الصحابة يقال له ابو محجن او محجن بن فلان «قال قال رسول الله ﷺ: إن أرف أمتي بأمتي أبوبكر» فذكر الحدیث و حدیث أنس بن مالك «أرحمُ أمتي بأمتي أبوبكر»، أخرجهما أبو عمر في الاستيعاب^۲.

و از آنجمله حدیث ابن مسعود و حدیث حذیفه: «لا أدري ما بقائي فيكم فاقتدوا بالذين من بعدي»^۳.

و از آنجمله حدیث مرتضی و حذیفه: «إِنْ تُؤْمَرُوا أَبَا بَكْرٍ تَجِدُوهُ أَمِينًا زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ وَإِنْ تُؤْمَرُوا عُمَرَ تَجِدُوهُ قَوِيًّا أَمِينًا لَا يَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً وَإِنْ تُؤْمَرُوا عَلِيًّا وَلَا أَرَاكُمْ فَاعْلَمِينَ تَجِدُوهُ هَادِيًّا مَهْدِيًّا يَأْخُذُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ»^۴.
«وَسُئِلَتْ عَائِشَةُ مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُسْتَخْلِفًا لَوْ اسْتَخْلَفَهُ قَالَتْ أَبُو بَكْرٍ. فَقِيلَ ثُمَّ مَنْ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ قَالَتْ عُمَرُ قِيلَ مَنْ بَعْدَ عُمَرَ قَالَتْ أَبُو عُبَيْدَةَ»^۵.

۱- الاستيعاب لابن عبد البر: ج ۱/ ص ۱۷.

۲- الاستيعاب لابن عبد البر: ج ۱/ ص ۱۷.

۳- فضائل الصحابة: ج ۱/ ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، وصحیح ابن حبان: ج ۱۵/ ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۴- مسند امام احمد: ج ۱۲/ ص ۲۱۴، حدیث شماره: ۸۵۸، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث ضعیف است.

۵- مصنف ابن ابی شیبة: ج ۱۷/ ص ۴۳۳، حدیث شماره: ۳۷۰۵۲، باب ما جاء في خلافة أبي بكر.

«قال عمر: ما أَحَدًا أَحَقَّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ الَّذِينَ تُؤَقِّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ، فَسَمَى عَلِيًّا وَعَثْمَانَ وَالزَّبِيرَ وَطَلْحَةَ وَسَعْدًا وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ»^۱.

و از آنجمله حدیث «ابی سعید قال قال رسول الله ﷺ: ما من نبي إلا وله وزيران من أهل الأرض أما وزيراي من أهل السماء فجبرئيل وميكائيل واما وزيراي من أهل الأرض فأبوبكر وعمر». أخرجه الترمذي^۲، وللحديث طرق عند الحاكم وغيره^۳.
و قال: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ^۴ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» أخرجه جماعة^۵.

اما فعل آن حضرت ﷺ با ایشان معامله منتظر الاماره پس شاهد آن تفویض امامت صلوة است در قصه رفتن بقبيله عمروبن عوف، و در تبوک چون افواج مسلمین بیرون شهر آمدند حضرت صدیق را برای عرضه لشکر و اقامت صلوة معین فرمود و در مرض آخر، و آن متواتر بالمعنی است.

و امیر الحج ساختن (حضرت صدیق ﷺ) در سال نهم و بغزوات فرستادن چندین بار، وهمیشه مشاورت فرمودن با شیخین در امور مسلمین.
و امیر ساختن حضرت عمر ﷺ را در بعض غزوات و عامل صدقات مدینه فرمودن او را، و فرستادن حضرت عثمان ﷺ را بجانب اهل مکه در مصالحه حدیبیه، و والی یمن

۱- صحیح بخاری: ج ۲/ ص ۱۰۳، حدیث شماره: ۱۳۹۲، باب ما جاء فی قبر النبی ﷺ .

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۶، ابواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۸۰، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۳- به طور مثال نگاه کنید: المستدرک علی الصحیحین، تألیف حاکم نيسابوری: ج ۲/ ص ۲۹۰، حدیث شماره: ۳۰۴۷، و فضائل الصحابة، تألیف امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۱۶۴، حدیث شماره: ۱۵۲.

۴- مولی در لغت به معناهای زیادی آمده، مگر در اینجا بغیر از محبوب هیچ معنای دیگری را گرفته نمی‌توانیم. و از این حدیث صرف محبت با علی ﷺ ثابت می‌شود و بس چنانچه در محلش توضیح داده خواهد شد. (ش)

۵- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۳۳، باب مناقب علی بن ابی طالب، حدیث شماره: ۳۷۱۳، و سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۴۵، باب مناقب علی بن ابی طالب، حدیث شماره: ۱۲۱، و مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۶۲، حدیث شماره: ۹۵۰.

گردانیدن حضرت مرتضیٰ (ع) را و دعاء نمودن برای وی که قضا بر وی آسان شود و این احادیث برهیئت مجموعی متواتر بالمعنی شده است.

و از لوازم خلافت خاصه آن است که آنچه خدای (ع) برای آنحضرت (ع) وعده فرموده است بعض آن بر دست این خلیفه ظاهر شود، و این علامت خلافت خاصه در وقت خلافت توان شناخت نه قبل از خلافت بخلاف علامات دیگر. و وجود این معنی در خلفا متحقق است در آیه: ﴿الَّذِينَ إِذَا مَكَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾^۱ [الحج: ۴۱]. اقامت صلوة و ایفاء زکوة و امر بمعروف و نهی از منکر مذکور شده.

و در آیه: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾ تمکین و تقویت دین بر دست ایشان و برحسب سعی ایشان و حصول اطمینان از کفار مذکور است.

و در آیه: ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ﴾ [الفتح: ۲۹]. اشاره به فتح بلدان و شیوع اسلام در اقالیم معموره، و در آیه: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ غلبه بر دین یهودیت و نصرانیت و مجوسیت مذکور است، و آن در زمان خلفای ثلاثه بوده است.

و در آیه: ﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ...﴾ [المائدة: ۵۴]. قتال مرتدین مذکور است و آن در زمان صدیق اکبر بظهور پیوست.

و در آیه: ﴿سَتَدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ...﴾^۲ [الفتح: ۱۶]. جمع عساکر بنفیر عام برای قتال فارس و روم مذکور است و آن در زمان مشائخ ثلاثه (ابوبکر، عمر و عثمان (ع)) متحقق شد.

و در آیه: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُمْ وَقُرْآنَهُ﴾^۳ [القیامة: ۱۷]. جمع قرآن در مصاحف مذکور است و آن در عهد مشائخ ثلاثه ظهور یافت.

و در حدیث قدسی: «إِنَّ اللَّهَ مَقَّتَ عَرَبَهُمْ وَعَجْمَهُمْ...»^۴. قتال عجم مذکور است و آن در ایام خلفای ثلاثه ظاهر گشت.

۱- ترجمه‌ی آیه: «آنانی که اگر در زمین قدریشان دهیم نماز را بر پا دارند».

۲- ترجمه‌ی آیه: «به سوی گروه جنگاوری فرا خوانده خواهید شد».

۳- ترجمه‌ی آیه: «مسلماً جمع‌آوری و خواندن آن بر (عهده‌ی) ماست».

۴- تخریج این حدیث قبلاً گذشت.

و در حدیث: «هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ فَيَصْرُ فَلَا فَيَصْرَ بَعْدَهُ»^۱، و حدیث: «لُكْفِتَحَنَ كُنُوزُ كِسْرَى»^۲. فتح فارس و روم مذکور است و آن در زمان خلفای ثلاثه به ظهور رسید.

و در حدیث قتال خوارج: «لَيْسَ أَدْرَكْتُهُمْ لِأَقْتُلْتَهُمْ قَتْلَ عَادٍ»^۳. و در حدیث دیگر لفظ: «یلبی قتلهم أولی الفرقین»^۴ آمده، و آن در زمان حضرت مرتضی واقع شد. و از لوازم خلافت خاصه آنست که قول خلیفه حجت باشد در دین، نه بآن معنی که تقلید عوام مسلمین او را صحیح باشد، زیرا که این معنی از لوازم اجتهاد است و در خلافت عامه بیان آن گذشت. و نه بآن معنی که خلیفه فی نفسه بی اعتماد بر تنبیه آنحضرت ﷺ واجب الطاعه باشد؛ زیرا که این معنی غیر نبی را میسر نیست بلکه مراد این جا منزلتی است بین المنزلتین.

تفصیل این صورت آنست که آن حضرت ﷺ حواله فرموده باشند بعض امور را بشخصی بخصوص اسم او پس لازم شود متابعت او چنانکه لازم می شود متابعت امراء جیوش آنحضرت بمقتضای امر آن حضرت ﷺ، و این خصلت در خلفای راشدین به همان می ماند که قول زید بن ثابت را در فرائض مقدم باید ساخت بر اقوال مجتهدین

۱- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۸۵، کتاب فرض الخمس، باب قول النبی ﷺ: «أحلت لكم الغنائم»، حدیث شماره: ۳۱۲۰.

۲- ترجمه ی حدیث: «شما حتما گنج های کسری را فتح خواهید کرد (به طور غنیمت بدست خواهید آورد)».

۳- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۹۷، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام، حدیث شماره: ۳۵۹۵.

۴- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۱۲۷، کتاب التوحید، باب قول الله تعالی {تعرج الملائكة والروح إليه} [المعارج: ۴]، وقوله جل ذكره: {إليه يصعد الكلم الطيب} {فاطر: ۱۰} وقال، حدیث شماره: ۷۴۳۲.

۵- صحیح مسلم: ج ۱۲/ ص ۷۴۶، کتاب الکسوف، باب ذکر الخوارج وصفاتهم، حدیث شماره: ۱۰۶۴. امام بخاری این حدیث را به صورت ذیل آورده است: «... فإن قتلهم أجر لمن قتلهم يوم القيامة». صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۲۰۰، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام، حدیث شماره: ۳۶۱۱.

دیگر، و قول عبدالله بن مسعود را در قرائت و فقه، و قول ابی بن کعب را در قرائت بر قول دیگران، و قول اهل مدینه نزدیک اختلاف امت بر قول دیگران.

آن حضرت رضی الله عنه به تعلیم الله صلی الله علیه و آله دانستند که بعد آن حضرت اختلاف ظاهر خواهد شد و امت در بعض مسائل بحیرت در مانند رأفت کامله آن حضرت رضی الله عنه بر امت اقتضاء فرمود که مخلص آن حیرت برای ایشان تعیین فرماید و در این باب حجتی برای امت قائم کنند و این معنی ثابت است برای خلفای اربعه، زیرا که قال الله تبارک و تعالی: ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ [النور: ۵۵]. در این آیه افاده می فرماید آنچه به سعی ایشان ممکن و شائع و مشهور می شود دین مرتضی است پس آنچه بکوشش این جماعت شائع شد انتساب او بشرع معلوم گشت.

و می فرماید: ﴿إِنْ مَكَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ [الحج: ۴۱]. در این آیت افاده فرمود که هر نمازی و زکاتی و امر به معروفی و نهی از منکری که از ممکنان ظاهر شود و محمود و محللّ رضا است.

و در حدیث عرباض بن ساریه: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي»^۱. و در حدیث ابن مسعود و حذیفه: «اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر»^۲. و این معنی از اکابر صحابه مروی است: «أخرج الدارمي عن عبدالله ابن ابی یزید قال: كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِذَا سُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ فَكَانَ فِي الْقُرْآنِ أَخْبَرَهُ بِهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْقُرْآنِ وَكَانَ

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۴، أبواب العلم عن رسول الله صلی الله علیه و آله، باب ما جاء فی الأخذ بالسنة واجتناب البدع، حدیث شماره: ۲۶۷۶، و سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۱۵، افتتاح الكتاب فی الإیمان و فضائل الصحابة و العلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين، حدیث شماره: ۴۲. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أبواب المناقب، باب، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. و نکا: مسند امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره: ۲۳۲۴۵، و فضائل الصحابة: ج ۱/ ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، و صحیح ابن حبان: ج ۱۵/ ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرَ بِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَعَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَالَ فِيهِ بِرَأْيِهِ»^١.

و مجتهدان تابعين و تبع تابعين به اين اصل قائل شده و اهل مذاهب اربعة بآن رفته اند كسيكه در موطا و آثار محمد بن الحسن تأمل نمايد به يقين اين را بدانند اگر چه بعض اصوليان شافعيه در اين باب تردد دارند و غالباً منشأ تردد عدم اخذ سلف به بعض آثار خلفاء بوده باشد.

و تحقيق در اين باب آن است كه نزديك تعارض ادله، تقديم بعض ادله شرعيه بر بعض نفى حجيت ديگر نمى كند چنانكه خبر واحد را نزديك مخالفت حديث مشهور يا اجماع امت ترك مى كنيم، مأخذ فقه را طبقات است و هر طبقي را حكمى. اينجا كلام امام شافعى به عينه نقل كنيم: «قال البيهقي في السنن الصغري أخبرنا ابوسعيد بن أبي عمر وقال حدثنا ابوالعباس قال أخبرنا الربيع قال قال الشافعي رحمته: ما كان الكتاب والسنة موجودين فالعذر عند من سمعها مقطوع إلا باتباعها فإذا لم يكن ذلك صرنا إلى أقاويل أصحاب النبي ج او واحدهم، ثم قال قول الائمة ابي بكر وعمر وعثمان قال في القديم وعلي عليه إذا صرنا إلى التقليد أحببنا ذلك إذا لم نجد دلالة في الاختلاف تدل على اقرب الاختلاف من الكتاب والسنة فنتبع القول الذي معه الدلالة.

ثم بسط الكلام في ترجيح قول الأئمة الى أن قال: فإذا لم يوجد عن الأئمة ٢ فأصحاب رسول الله ج في الدين في موضع الامانة أخذنا بقولهم وكان اتباعهم أولى بنا من اتباع من بعدهم.

وقال: والعلم طبقات

الاولى: الكتب والسنة إذا ثبت السنة.

ثم الثانية: الاجماع فيما ليس فيه كتاب ولا سنة.

١- مصنف ابن ابى شيبه: ج ٤/ ص ٥٤٤، حديث شماره: ٢٢٩٩٤، باب فى القاضى ما ينبغى أن يبدأ به فى قضائه، و سنن دارمى: ج ١/ ص ٢٦٥، حديث شماره: ١٦٨، باب الفتيا وما فيه من الشدة. حسين سليم أسد دارانى گفته: اسناد اين حديث صحيح است.

٢- مراد ابوبكر، عمر و عثمان عليهم است.

والثالثة: ان يقول بعض اصحاب النبي ج ولا نَعْلَم له مخالفا منهم.

والرابعة: اختلاف أصحاب النبي ﷺ.

والخامسة: القياس على بعض هذه الطبقات.

ولا يصار إلى شيء غير الكتب والسنة وهما موجودان وإنما يؤخذ العلم من أعلى^۱.

و از لوازم خلافت خاصه آن است که خلیفه افضل امت باشد در زمان خلافت خود عقلاً و نقلاً از آن جهت که در نکته اولی تقریر کردیم که چون خلافت ظاهره هم دوش خلافت حقیقیه باشد وضع شیء در محل خود ثابت گردد لیکن اینجا این نکته باید شناخت که غیر اخص خواص ریاست خواص را لائق نیست، پس خلافت او مطلق نه باشد و نصب غیر افضل رخصت دارد به نسبت عزیمت^۲ و رخصت خالی از ضعف نیست و مورد مدح مطلق نمی تواند شد.

و از آن جهت که در خلافت خاصه تمکین دین مرضی من کل وجه مطلوب است و آن بغیر استخلاف افضل صورت نمی بندد، چنانکه حضرت مرتضی نزدیک استخلاف امام حسن فرمود: «إِنْ يُرِدِ اللهُ بِالنَّاسِ خَيْرًا فَسَيَجْمَعُهُمْ بَعْدِي عَلَى خَيْرِهِمْ»^۳.
بخلاف خلافت عامه که آنجا تمکین دین مرتضی (پسندیده) مِنْ وَجْهِ دُونَ وَجْهِ مطلوب است لا من کل الوجوه، و از آن جهت که خلافت خاصه مقیس است بر نبوت،

۱- المدخل إلى السنن الكبرى: ج ۱/ ص ۳۹، حدیث شماره: ۳۵، تألیف: أحمد بن الحسين بن علی مشهور به أبو بكر البيهقي (متوفی: ۴۵۸ هـ)، تحقیق: د. محمد ضیاء الرحمن الأعظمی، ناشر: دار الخلفاء للكتاب الإسلامی - الكويت.

۲- هرگاه که در یک حکم شرعی بخاطر عذری تغییر بیاید، آن حکم قبل از تغییر عزیمت بوده و بعد از آن رخصت می گردد.

بطور مثال اگر شخصی در ماه رمضان مریض شود در اینجا حکم روزه بسبب مرض تغییر می کند یعنی قبل از مرض روزه رمضان در حق این شخص عزیمت بوده، و بعد از اینکه مریض شد رخصت است که می تواند به رخصت عمل کند و روزه نگیرد. (ش)

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیسابوری: ج ۳/ ص ۸۴، حدیث شماره: ۴۴۶۷. حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

زیرا که در حدیث آمده: «خِلَافَةٌ عَلَىٰ مِنْهَا جِ النَّبُوءَةُ». و نیز آمده: «تكون نبوة ورحمة ثم خِلافة ورحمة»^۱.

و جامع هر دو ریاست عامه است در دین و دنیا ظاهراً و باطناً، پس چنانکه استنباء (پیامبر ساختن) شخص دلالت می‌کند بر افضلیت وی بر امت تا قبح از مستنبی جلّ ذکرة مرتفع گردد همچنان استخلاف شخصی بر امت دلالت می‌نماید بر افضلیت وی، و از آن جهت که عامل ساختن شخص مفضول خیانت است.

عن ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ: «من استعمل رجلاً من عصابة وفي هذه العصابة من هو أرضى لله منه فقد خان الله وخان رسوله وخان المؤمنين».

«وعن أبي بكر الصديق قال قال رسول الله ﷺ: مَنْ وُلِّيَ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا فَأَمَرَ عَلَيْهِمْ أَحَدًا مُحَابَاةً فَعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا حَتَّىٰ يُدْخِلَهُ جَهَنَّمَ»^۲. أخرجها الحاكم.

از اینجا می‌توان دانست که حال خلافت کبری چه خواهد بود. آری! نزدیک تراحم امور و اختلاط خیر و شر و عدم انتظام امر علی ما هو حقّه می‌توان راه ترخص پیش گرفت.

و از آن جهت که در وقت مشاورت صحابه مدار استخلاف افضلیت را نهادند و لفظ احق بهذا الامر گفتند، و جمعی که مناقشه داشتند در استخلاف صدیق اکبر چون خطائی رأی خود بر ایشان ظاهر شد قائل شدند به افضلیت او، و این مبتنی است بر آنکه استخلاف با افضلیت مساوق (همراه) بود و افضلیت خلفای اربعه ثابت است بترتیب خلافت به أدله‌ی بسیار. اینجا بر سه مسلک اکتفاء کنیم:

مسلک اول: آنکه استخلاف این بزرگواران به نص و اجماع ثابت شد و استخلاف کذا لازم است افضلیت را کما مرّ تقریره.

۱- نگا: مسند امام احمد: ج ۳۰/ص ۳۵۵، حدیث شماره: ۱۸۴۰۶.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ص ۱۰۴، کتاب الأحکام، حدیث شماره: ۷۰۲۳.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ص ۱۰۴، کتاب الأحکام، حدیث شماره: ۷۰۲۴، و مسند امام احمد: ج ۱/ص ۲۰۲، حدیث شماره: ۲۱.

مسلک ثانی: احادیث مرفوعه ادله بر افضلیت ایشان نصاً از آن جمله حدیث ابن عمر: «كنا نَخِيرُ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فنقول أبوبكر خير هذه الأمة ثم عمر ثم عثمان»^۱.

و از آن جمله حدیث: «هَذَا نِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۲.
و تلویحاً مثل حدیث ابی بکره و عرفجه در وزن میزان و رجحان ایشان به ترتیب^۳.
و حدیث ابی هریره: «أَمَا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوْلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي»^۴.
و حدیث جابر «يتجلى الله تعالى في الآخرة للناس عامةً ويتجلى لأبي بكر خاصة»
رواه الحاكم^۵.

و حدیث: «إن أهل الجنة ليتراءون أصحاب الغرف»^۶ الخ.

-
- ۱- السنة، تألیف امام احمد: ج ۲/ ص ۵۷۵، حدیث شماره: ۱۳۵۲، و فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۹۰، حدیث شماره: ۵۷.
- ۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۰، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۴، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است، و سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۳۸، افتتاح الكتاب فی الإیمان و فضائل الصحابة و العلم، فضل أبی بکر الصديق رضی الله عنه، حدیث شماره: ۱۰۰.
- ۳- مسند امام احمد: ج ۹/ ص ۳۳۸، مسند عبد الله بن عمر رضی الله عنهما، حدیث شماره: ۵۴۶۹، و مصنف ابن ابی شيبه: ج ۶/ ص ۳۵۲، باب ما ذکر فی أبی بکر الصديق، حدیث شماره: ۳۱۹۶۰.
- ۴- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۳، حدیث شماره: ۴۶۵۲. علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.
- ۵- مستدرک حاکم نيسابوری: ج ۲/ ص ۸۳، حدیث شماره: ۴۴۶۳، و شرح أصول اعتقاد أهل السنة و الجماعة: ج ۷/ ص ۱۳۵۸، حدیث شماره: ۲۴۳۴، تألیف: أبی القاسم هبة الله بن الحسن بن منصور الطبري الرازي اللالكائي (متوفی: ۴۱۸ هـ)، تحقیق: أحمد بن سعد بن حمدان الغامدي، ناشر: دار طيبة - السعودية
- چاپ هشتم، سال ۱۴۲۳ هـ/ ۲۰۰۳ م.
- ۶- المجالسة و جواهر العلم: ج ۷/ ص ۲۵۸، حدیث شماره: ۳۱۵۹، تألیف: أبی بکر أحمد بن مروان الدينوري المالکی (متوفی: ۳۳۳ هـ)، تحقیق: أبی عبیده مشهور بن حسن آل سلمان، ناشر: جمعية التربية الإسلامية (البحرين - أم الحصم)، دار ابن حزم (بيروت - لبنان)، تاریخ نشر: ۱۴۱۹ هـ.

مسلك ثالث: اجماع صحابه اجمالاً و تفصيلاً و این قصه بس دراز است از هر صحابی فقیه لفظ: «خیر هذه الأمة وأحق بهذا الأمر» و مانند آن مروی شد، چنانکه حضرت فاروق رضی الله عنه در وقت بیعت حضرت صدیق رضی الله عنه گفته است: «أنت أفضل مني»^۱.
و ابو عبیده گفته است: «تأتوني وفيكم ثالث ثلاثة»^۲ اشاره می کرد به آیهی کریمه:
﴿ثَانِي اثْنَيْنِ﴾.

و چنانکه حضرت صدیق رضی الله عنه وقت استخلاف فاروق اعظم رضی الله عنه و شکایت مردمان از وی «لو قد ولينا كان افظاً واغلظاً گفته است: أيربي تحوفوني؟ أقول: اللهم استخلفت عليهم خیر خلقك»، أخرج أبو بكر بن أبي شيبة كل ذلك^۳. لیکن مصرّح ترین همه (در مسألهی افضلیت) حضرت مرتضی رضی الله عنه است از وی بطریق صحیح ثابت شد که بر منبر کوفه در وقت خلافت خود می فرمود: «خیر هذه الأمة أبو بكر ثم عمر». این لفظ را محمد بن الحنفیه و ابوجحیفه و علقمه و نزال بن سبره و عبد الخیر و حکم بن حجل و غیر ایشان روایت کرده اند، و از هر یکی طرق متعدده منشعب شده^۴.
و به طریق استفاضه از وی منقول است که می فرمود: «سَبَقَ رَسُولُ اللَّهِ جِ وَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَتَلَّتْ عُمَرُ ثُمَّ حَبَطْنَا فِتْنَةً». رواه عبدالله بن أحمد في زوائد المسند والحاكم وغيرهما^۵.

-
- ۱- مصنف ابن ابی شیبیه: ج ۱۷ ص ۴۳۳، حدیث شماره: ۳۷۰۵۱، باب ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة.
 - ۲- مصنف ابن ابی شیبیه: ج ۱۷ ص ۴۳۳، حدیث شماره: ۳۷۰۵۱، باب ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة.
 - ۳- مصنف ابن ابی شیبیه: ج ۷ ص ۴۳۴، ما جاء في خلافة عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۳۷۰۵۶. و نگا: السنة: ج ۱ ص ۲۷۵، حدیث شماره: ۳۳۷، تألیف: أبی بكر أحمد بن محمد بن هارون بن یزید الخلال البغدادي الحنبلي (متوفی: ۳۱۱هـ)، تحقیق: د. عطية الزهراني، ناشر: دار الراجعية - الرياض، چاپ نخست، سال ۱۴۱۰هـ / ۱۹۸۹م.
 - ۴- تخریج این حدیث - به طرق متعدد - گذشت، و نگا: مسند امام احمد: ج ۲ ص ۲۴۹، حدیث شماره: ۹۳۱. شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است.
 - ۵- السنة روایت عبد الله بن امام احمد: ج ۲ ص ۵۸۴، حدیث شماره: ۱۳۸۱، و مسند امام احمد: ج ۲ ص ۴۱۱، حدیث شماره: ۱۲۵۶، و المعجم الأوسط: ج ۲ ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۱۶۳۹، تألیف: سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي، أبو القاسم طبراني (متوفی: ۳۶۰

و نیز به طریق استفاضه مروی شده که علی مرتضیٰ علیه السلام بر جنازه‌ی حضرت عمر فاروق رضی الله عنه حاضر شد و گفت: «ما من الناس أحدٌ أحبُّ إليَّ أن القى الله بها في صحيفته من هذا المُسجى». أخرجه الحاكم من طريق سفیان بن عیینة عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر^۱، وأخرجه محمد بن الحسن عن أبي حنيفة عن أبي جعفر الباقر عن علي مرسلًا^۲.
و أيضاً روایت کرده شد از طریق ابی جحیفه و عبدالله بن عمر و غیر ایشان و بطریق استفاضه از وی به ثبوت رسید که روایت می‌کرد مرفوعاً: «هَذَا نِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». و اولاد امام حسن رضی الله عنه و امام حسین رضی الله عنه همه ایشان این حدیث را روایت کرده‌اند^۳.

«قال ابوداود: حدثنا محمد بن مسكين قال: حدثنا محمد يعني الفريابي قال سمعت سفیان يقول: مَنْ زعم أن علياً كان أحق بالولاية منهما فقد خطأ أبابكر وعمر والمهاجرين والأنصار رضي الله عنهم وما أراه يرتفع مع هذا له عملٌ إلى السماء»^۴.
و أخرج البيهقي عن الشافعي بطريقٍ متعددةٍ انه قال: «اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى أبي بكر فلم يجدوا تحت أديم السماء خيراً من أبي بكر فولَّوه رقابهم»^۵.

در ذیل این مسئله باید دانست که فضیلتی که در شرائع مدار افضلیت خلفاء شده امور عرفیه نیست که شعراء و مانند آنها بآن تطاول کنند مثل براعت نسب و قوت فصاحت و زیادت شجاعت و کمال صباحت (زیبائی) و تناهی در سخاوت اگرچه فی

هـ)، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبد المحسن بن إبراهيم الحسيني، ناشر: دار الحرمین - القاهرة.

- ۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۰۰، حدیث شماره: ۴۵۲۳، باب مقتل عمر رضی الله عنه.
- ۲- این روایت را در کتاب الآثار امام محمد و موطأ مالک روایة محمد بن حسن شیبانی نیافتم. نگا: فضائل الصحابة، تألیف امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۴۱۸، حدیث شماره: ۶۵۲.
- ۳- تخریج این حدیث گذشت.
- ۴- سنن ابوداود: ج ۴/ ص ۲۰۶، حدیث شماره: ۴۶۳۰، کتاب السنة، باب فی التفضیل. علامه آلبنانی گفته: صحیح الإسناد مقطوع.
- ۵- معرفة السنن والآثار: ج ۱/ ص ۱۹۳، حدیث شماره: ۳۵۳، تألیف: أحمد بن الحسين بن علی خسروجردي خراسانی، أبو بكر بیهقی (متوفی: ۴۵۸ هـ)، تحقیق: عبد المعطی أمين قلجعی، ناشر: جامعة الدراسات الإسلامية (کراچی - پاکستان)، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۲هـ / ۱۹۹۱م.

الجملة شرع استحسان این اخلاق فرموده است، و نه علوم غریبه از رمل و جفر و قیافه^۱، و نه اموری که در شرع تصریح بآن نرفته مثل معرفت وحدت وجود و مراتب تنزلات سته چون این امور در شرع مذکور نشود افضلیت را بر آن دائر ساختن چرا باشد؟ ثبوت العرش اولاً ثم انقش، بلکه مراد اینجا اوصافی است که در قرآن عظیم و سنت صحیحه صیغه «اعظم درجه و أكثر ثواباً» و مانند آن بر آن دائر ساخته باشند کما قال الله تعالى: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مَنِ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا﴾^۲ [الحديد: ۱۰].

وقال تعالى: ﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۳ [النساء: ۹۵].

وقال رسول الله ﷺ: «فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِي عَلَى أَدْنَاكُمْ»^۴.
«وقال: من أفضل المسلمين أهل بدرٍ أو كما قال»^۵.

۱- برخی از شیعیان در اثبات فضیلت امامان خویش به این خرافات نیز متوسل می‌شوند که هیچ حقیقت دینی‌ای ندارد.

۲- ترجمه‌ی آیه: «کسانی از شما که قبل از فتح (مکه) انفاق کردند و (با مشرکان) جنگیدند (با کسانی که پس از فتح انفاق کردند و جنگیدند) یکسان نیستند. آن‌ها مقام (و منزلت) شان و الاتر (و برتر) است از کسانی که بعد از فتح (مکه) انفاق کردند و جنگیدند».

۳- ترجمه‌ی آیه: «(هرگز) مؤمنانی که بدون بیماری و آسیب، از جهاد باز نشستند، با مجاهدانی که در راه الله با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند، الله کسانی را که با مال و جان‌شان جهاد کردند؛ بر بازنشستگان (= ترک کنندگان جهاد با عذر) مرتبه برتری بخشیده‌است، و الله به هر یک (از آن‌ها) وعده‌ی نیکو (= بهشت) داده‌است. و الله مجاهدان را بر قاعدان (= بازنشستگان) با پاداشی بزرگ برتری بخشیده‌است».

۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۵۰، حدیث شماره: ۲۶۸۵، أبواب العلم، باب ما جاء فی فضل الفقه علی العبادة.

۵- این روایت با این الفاظ در هیچ یک از کتب حدیثی نیامده است، و به همین دلیل شاه ولی الله دهلوی گفته: «أو كما قال النبي ﷺ». فضایل اهل بدر را در صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۷۶، حدیث

پس باین سباق می‌باید خاطر را راه داد باز از این صفات تفصیلیه می‌باید بکلیات آن انتقال نمود و از مقدمات بمقاصد تا واضح شود که افضلیت خلفاء با یکدیگر باعتبار زیادت تشبه بالانبیاء است فیما للأنبياء بحسب نبوتهم.

یا گوئیم باعتبار قوت اوصافی که در خلافت خاصه شرح داده شد آیا ما شئت فقل. باز مکملات و مقدمات قیام بخلافت خاصه بسیار است اصل مقصود مقاصد خلافت است نه طرق موصله بآن، چون مقاصد خلافت حاصل گشت بمقدمات و مکملات نتوان پرداخت این بهمان می‌ماند که مقصود قتل عدوی باشد تا شر عام از عالم مرتفع گردد جوانمردی به هر صفت که توانست بآن قیام نمود ساده لوحی می‌گوید قتل بشمشیر آدل است بر شجاعت از قتل به تیر، یا خشب رمح از فلان درخت بهتر باشد. پس اقوی وجوه افضلیت کمال تمکین فی الارض است و ظهور دین مرتضی بر دست خلیفه، زیرا که اصل الاصول در ثبوت خلافت عامه و خاصه همان است و مدار مسائل خلافت بر این آیات و این فضیلت در مشائخ ثلثه روشن تر است. و نیز اقوای وجوه افضلیت در خلفاء نص شریعت است باستخلاف ایشان و این معنی در مشائخ ثلثه اجلی است، زیرا که در اکثر احادیث خلافت ذکر مشائخ ثلثه آمده است فقط.

و نیز اقوی وجوه افضلیت قیام بامور موعوده برای پیغامبر است بمثال آنکه گرد را گرد باد بر می‌دارد و گنبدی اصطناع می‌فرماید، اراده الهی نفس پیغامبر را حرکت داد و بعض کارها بوجود آورد و کارهای دیگر هنوز ناتمام بود که حکمت الهی پیغامبر را از عالم ادنی به رفیق اعلی رسانید آن حضرت ﷺ بنحوی از تسبب اتمام آن را بخود منسوب گردانیدند و صورت آن کارها بخلفاء راجع گشت و ایام خلافت بحقیقت ایام نبوت بود لیکن وحی از آسمان فرود نمی‌آمد و این وجه در مشائخ ثلثه زیاده‌تر نمایان گشت.

و نیز اقوی وجوه افضلیت اعانت پیغامبر است در تحمل وی اعباء نبوت را مخاصمه و جهاداً و انفاقاً قال الله تعالی: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ...﴾ [الحديد: ۱۰]. ظاهر است که پیغامبر ﷺ تن تنها بود چون اراده الهی بظهور امر او منعقد گشت الهام در

قلوب اذکیای حاضرین افتاد که او را اعانت کنند و در ضمن این اعانات رحمت الهی که پیغامبر را رسیده است شامل حال این اذکیاء شد و این وجه در شیخین خصوصاً قبل از هجرت ظاهرتر است.

و نیز اقوی وجوه افضلیت تشبه است به آن حضرت ﷺ در تألیف قلوب ناس بر اسلام، و اتصاف شیخین بآن واضحتر است.

و اقوی وجوه افضلیت واسطه بودن است در میان پیغامبر و امت در ترویج علوم از قرآن و سنت، و این معنی در حضرات شیخین آشکار است.

و اقوی وجوه افضلیت جهاد عرب و عجم است و این معنی در مشائخ ثلثه روشن تر. چون لوازم خلافت خاصه مبین شد الحال باید شناخت که جمعی کثیر از اصحاب بفیض صحبت آن حضرت ﷺ قدر متیسّر از این اوصاف حاصل کرده بودند و ایشان بخلافت مقیده فائز گشته مانند: عبدالله بن مسعود در قرائت و فقه، و معاذ بن جبل در قضا، و زید بن ثابت در فرائض.

از این جمله آنانکه قریشی بودند و اهلیت تحمل اعباء ریاست داشتند مستحقق خلافت مطلقه گشتند، باز مستحقان خلافت در بارگاه عزت منتظر ایستاده‌اند تا کدام یک را فضل الهی به مرتبه‌ی استخلاف مطلق بالفعل رساند ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [الجمعة: ۴].

و در آخر این فصل باید دانست که هر چند هر جمله از این فصل مأخذ است از کتاب و سنت و مؤید است بأقوال کبراء اُمت و عظمای اهل سنت، اما تحریر و ترتیب آن و انتقال از جزئیات بکلیات آن از مستخرجات این بنده ضعیف است و اثری از نور توفیق که سابق بآن اشاره رفته، والحمد لله رب العلمین.

۱- ترجمه‌ی آیه: «این فضل الله است که آن را به هرکس که بخواهد می‌بخشد و الله دارای فضل عظیم است».

فصل سوم: در تفسیر آیات داله بر خلافت خلفاء و بر لوازم خلافت

خاصه

خدای تعالی در سوره نور که بکلمه تامه ﴿سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ﴾^۱ [النور: ۱] مصدرش ساخته می‌فرماید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَالْسِقُونَ﴾ [النور: ۵۵].^۲

حقیقت استخلاف در عرف قدیم و جدید خلیفه ساختن و بادشاه گردانیدن است.

قال الله تعالى: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾^۳ [ص: ۲۶].

وقال ﷺ: «مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلَا خَلِيفَةٍ...». الحديث^۴.

وقال: «سيكون في آخر الزمان خليفة يحثو المال...». الحديث^۱.

۱- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «(این) سوره است که آن را نازل کرده‌ایم، و (احکام) آن واجب نموده‌ایم، و در آن آیات روشنی نازل کرده‌ایم».

۲- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «الله به آن دسته از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، نوید می‌دهد که حتما در زمین به آنان خلافت می‌بخشد، چنانکه به پیشینیان‌شان حکومت بخشید. و دینشان را که برای‌شان پسندیده است، استوار می‌سازد و پس از ترس و بیمشان، امنیت و آسودگی خاطر را جایگزینش می‌گرداند. مرا عبادت می‌کنند و چیزی را شریکم نمی‌گردانند. و کسانی که پس از این ناسپاسی کنند، فاسق و نابکارند».

۳- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه (= فرمانروا) قرار دادیم».

۴- مسند امام احمد: ج ۱۳/ص ۲۶۸، حدیث شماره: ۷۸۸۷. و تمام حدیث: «اما من نبی ولا خلیفه» أو قال: «اما من نبی إلا وله بطانان، بطانة تأمره بالمعروف وتنهاه عن المنکر، وبطانة لا تألوه خبالا، ومن وثی شر بطانة السوء فقد وثی- یقولها ثلاثا- وهو مع الغالبة علیه منهما».

و معنی: ﴿لَيْسَتْ خُلَفَائُهُمْ﴾ «لیستخلفنَّ جمعاً منهم» چنانکه گویند استخلف بنو العباس و اثری بنوالتمیم اگر چه متولی خلافت و صاحب ثروت از ایشان در هر وقت یکی باشد بحکم آنکه فائده خلافت و ثروت عائد بهمه قوم است و این هر دو نکته که ذکر کردیم نیست بلکه ظاهر استعمال است، زیرا که امثال این کلمات اگر استقرا کنی صد جا موافق همین روز مره بیابی و ده جا بمعنی دیگر، و همین است میزان شناختن تأویل و معنی ظاهر.

باز معنی ﴿لَيْسَتْ خُلَفَائُهُمْ﴾ ایجاب انقیاد قوم است در آنچه حق خلیفه باشد چنانکه اگر آن حضرت ﷺ در حق شخصی فرمایند: أَمَّرْتَهُ عَلَيْكُمْ، و خلیفه گوید: «جَعَلْتُ فَلَانًا قَاضِيًا عَلَيْكُمْ أَوْ وَلِيَّتَهُ الْقَضَاءَ عَلَيْكُمْ». دلالت می کند بر جمیع آنچه حق امیرست بر سربه یا حق قاضی است بر رعیت. این لفظ گویا مختصر ایجاب جمیع حقوق تفصیلیه خلافت است و هیچ فرق نیست در میان آنکه گویند: «استخلفت فلاناً علیکم» و در میان آنکه «وعدتُ فلاناً أن استخلفهُ علیکم غداً» چون غد برسد و موعد منجز گردد باز معنی لیستخلفنهم آنست که خدای تعالی مستخلف ایشان است و این استخلاف منسوب به اوست، حقیقتش آنست که خدای تعالی مدبر السماوات والأرض است ولطيفٌ لما يشاء، پس وقتی که صلاح عالم در نصب خلیفه باشد الهام می فرماید در قلوب امت تا شخصی را که حکمت الهی مقتضی استخلاف اوست خلیفه سازند. بحقیقت جمیع حوادث منسوب بحق است لیکن چونکه در بعض حوادث الهام الهی به جهت اقامت خیر متحقق می شود و در بعض تأیید او سبحانه که از قبیل خرق عوائد باشد پیش می آید و علی هذا القیاس معانی دیگر که مخصص نسبت این حادثه بحق

۱- مسند امام احمد: ج ۲۲/ص ۲۹۸، حدیث شماره: ۱۴۴۰۶. و تمام حدیث با اندکی تفاوت در الفاظ: «يكون في آخر أمتي خليفة، يحثو المال حثوا، لا يعده عدا»، قال الجريري: فقلت لأبي نضرة: وأبي العلاء: «أترى ابن عمر بن عبد العزيز؟» فقالا: «لا».

باشد این استعمال اختیار می کنند كما قال تعالى: ﴿قَلَمَ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۱ [الأنفال: ۱۷].

پس نسبت استخلاف بخود اظهار کمال تشریف ایشان است و بیان آنکه استخلاف نعمتی است عظیم و امریست راسخ الحقیقت، چنانکه لفظ ﴿عِبَادِي﴾ و «بیتُ الله» و ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ دلالت بر کمال تشریف و رضا می کند و لفظ منکم محتمل دو معنی است من الأمة المحمدية او من الحاضرين عند نزول الآية. وعند التحقيق معنی ثانی متعین است، زیرا که در معنی اول تکرار بلافائده لازم می آید لفظ: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا﴾ از آن کلمه معنی است و چون دانسته شد که مراد حاضرین نزول سورهء نوراند حضرت معاویه رضی الله عنه و بنو امیه و بنو عباس از آن خارج باشند و کلمهء ﴿لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ دلالت می کند بر دو معنی:

یکی آنکه این خلفاء که خلافت ایشان موعود است چون وعده منجز شود دین علی اکمل الوجوه بظهور آید.

دوم آنکه از باب عقائد و عبادات و معاملات و مناکحات و احکام خراج آنچه در عصر مستخلفین ظاهر شود و ایشان به اهتمام تمام سعی در اقامت آن کنند دین مرتضی است پس اگر الحال قضاء مستخلفین در مسئله یا فتوای ایشان در حادثه ظاهر شود آن دلیل شرعی باشد که مجتهد بآن تمسک نماید، زیرا که آن دین مرتضی است که تمکین آن واقع شد هر چند اجتهاد هر مجتهدی ولو کان صحابياً احتمال خطا دارد و نزدیک کسی که می گوید کل مجتهد مصیبٌ تعدد جواب در هر حادثه محتمل است و نزدیک کسی که می گوید: «المصیب واحد والآخر معذورٌ غیر آثم». خطا در هر دو جانب ممکن است لیکن این همه ظنون ظهور حقیقت آنچه در زمان ایشان بسعی ایشان شائع شده بر نمی دارد بهر تقدیر قول ایشان از قیاس قائسان و استنباط مستنبتان قوی تر خواهد بود، نه چنانکه امامیه می گویند که دین مرتضی همیشه مستور و مخفی ماند و ائمهء اهل بیت همیشه تقیه می کردند و بر اظهار دین خود هیچگاه قادر نشدند.

۱ - ترجمه ی آیه: «پس شما آن ها را نکشتید، بلکه الله آن ها را کشت. و هنگامی که (به سوی آن ها خاک و سنگ) انداختی، تو نینداختی، بلکه الله انداخت.»

بلکه اینجا افاده کرده شد که آن همه غیر مرتضی است و باطل است، زیرا که اگر مرتضی می بود بمقتضای این وعده ممکن می شد، و کلمه ﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أُمَّتًا﴾ دلالت می کند بر آنکه این مستخلفین و سائر مسلمین در وقت انجام موعود مطمئن باشند و آمن، نه از کفار مختلفه الادیان ترس دارند و نه از یک دیگر چنانکه امامیه گمان می کنند که ائمه اهل بیت همیشه ترسان و هراسان می بودند و تقیه می کردند و همیشه از مسلمانان بایشان و بیاران ایشان غائله و هتک حرمتی می رسید و هیچگاه مؤید و منصور نه شدند.

و کلمه ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ دلالت می نماید بر آنکه جمعی که این وعد در باب ایشان واقع شد و به نعمت استخلاف منعم شوند متصف بکمال ایمان و عمل صالح باشند. ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ و عملوا الصلحت در عرف جایی استعمال کنند که در عمل صالح مزیتی داشته باشد بنسبت عامه مؤمنین.

و جمله ﴿كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ مراد آنست چنانکه یک سفر از تورات در وعده فتوح بلاد شام و حکم بلاد مغنومه نازل شد و بنابر حکمت الهی این وعد در زمان حضرت موسی منجز نشد، و حضرت موسی برای انجام این وعد حضرت یوشع عليه السلام را خلیفه ساخت تا حضرت یوشع بعد وفات حضرت موسی فتح هشتاد شهر نمود و بنی اسرائیل را مطمئن گردانید و آن شهرها را بر وفق وصیت حضرت موسی بر بنی اسرائیل تقسیم فرمود همچنین پیغامبر ما را صلی الله علیه و آله وعده فتح بلاد شام و بلاد عجم متحقق شد.

قال الله تعالی: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ و این وعده بنابر حکمت الهی در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله بظهور نه رسید لاجرم خلفاء را بعد آنحضرت منصوب ساخت تا آن موعود منجز گردد.

باز حضرت داود و سلیمان که بعد غلبه عمالقه و متفرق شدن قبائل بنی اسرائیل خلیفه شدند قال الله تعالی: ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾ [ص: ۲۶]. باز مسلمین را مطمئن ساختند همچنان این خلفاء بعد آن حضرت صلی الله علیه و آله و بعد ظهور ارتداد عرب مسلمانان را مطمئن ساختند. بالجمله این تشبیه بیان آنست که خلافت ایشان خلافت راشده خواهد بود و مرضی نزدیک خدای تعالی و آثار خبر از آن ظاهر شود.

و کلمه ی ﴿لَهُمْ﴾ فی قوله تعالى: ﴿وَلِيْمَكِنَنْ لَهُمْ﴾ و لیمكنن لهم دلالت می کند بر یکی از دو معنی:

یا این است که این تمکین از دست ایشان بر آید و ایشان بتوفیق الهی سعی عظیم در آن باب صرف کنند و تأیید الهی شامل حال ایشان شود و بفضل الهی حسب مدعا بوفور ظهور نمود موافقاً لقوله تعالى: ﴿وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ﴾.

یا این است که همت ایشان بکل متوجه تمکین بود و همیشه از خدای تعالی آن را در خواست می نمودند تا آنکه چون واقع شد به آن منتفع شدند و ایشان را سرور کلی حاصل گشت و این نعمت عظیمه تمام شد بر مستخلفین و حق آن است که هر دو وجه متحقق گشت والله اعلم.

باز کلمه ی ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ دلالت می کند که این معنی بعد انتقال آنحضرت ﷺ به ملاً اعلیٰ منجز خواهد شد تا معنی: ﴿لَيْسَتْ خَلِيفَتُهُمْ﴾ راست شود.

و کلمه ی ﴿مَنْ كَفَرَ﴾ تأکید و تحقیق استخلاف ایشان می نماید و افاده می فرماید که استخلاف این بزرگواران نعمتی است عظیم مستوجب شکر منعم حقیقی.

اول کسیکه کفران نعمت استخلاف نمود قتله امیرالمؤمنین عثمان ﷺ اند و من بعد فرقه ای امامیه که گمان می کنند که خلافت را از مستحق آن غصب کرده اند و بلا ی عظیم از آسمان فرو ریخت که عهد ﷺ همه صحابه مخالفت کردند و با منصوص علیه بالخلافه (یعنی علی ﷺ) همه باجمعهم عصیان ورزیدند سبحانه هذا بهتان عظیم.

و اول کسیکه از مفسران صحابه این آیه را بر این معنی فرود آورد و این وعده را در زمان حضرت عمر ﷺ منجز دانست علی مرتضی است کرم الله وجهه، زیرا که چون فاروق اعظم ﷺ طلب مشاوره کرد از صحابه در باب رفتن بجانب عراق، علی مرتضی بهمین آیت متمسک شد اینجا بالبداهه معلوم گردید که خلافت فاروق اعظم از جمله استخلاف موعود است، و این قول مرتضی ﷺ به طرق متعدده ظاهر شد هم پیش اهل سنت و جماعت و هم پیش شیعه.

در نهج البلاغت مذکور است: «إن هذا الأمر لم یکن نصرته ولا خذلانه لأنه بکثرة ولا قلة وهو دین الله الذي أظهره وجنده الذي أعزه وأیده حتی بلغ ما بلغ وطلع حيث طلع

و نحن على موعود من الله حيث قال وعد الله الذين آمنوا منكم ...، فالله منجز وعده و ناصر جنده إلى آخر ما قال^۱.

نه چنانکه شیعه گمان می کنند که این وعده در زمان مهدی متحقق خواهد شد یا در زمان آن حضرت ﷺ بود و منقضى شد، و کلمه ﴿لَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ و کلمه ﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ بیان علت غائبهی استخلاف است كما قال عز من قائل: ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ...﴾ [الفتح: ۲۹].

گویا می فرماید که استخلاف برای آن مطلوب شد که دین مرتضی ممکن شود و اعلاى کلمة الله به ظهور رسد و ظهور دین حق بر جمیع ادیان متحقق گردد.

وقال الله تبارك وتعالى في سورة الحج: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾ [الحج: ۳۸].^۲

هر آئینه خدای متعال دفع می کند از مسلمانان یعنی ضرر اعدای ایشان را مراد آنست که دفع شرّ کفار از مسلمانان سنت مستمرّه اوست هر آئینه خدا دوست نمی دارد هر خیانت کننده ناسپاس دارنده را.

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِإِثْمِهِمْ ظُلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ [الحج: ۳۹].^۳

دستور جهاد داده شد یعنی بعد از آنکه در مکه قبل هجرت ممنوع بود آنان را که کفار با ایشان جنگ کنند بسبب آنکه ایشان مظلوم شده اند و هر آئینه خدا بر نصرت ایشان تواناست.

۱- نهج البلاغة، خطبه‌ی: ۱۴۴.

۲- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «یقیناً الله از کسانی که ایمان آورده اند؛ دفاع می کند، بی گمان الله هیچ خیانت کار ناسپاسی را دوست ندارد».

۳- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل می شود، به سبب ظلمی که بر آنان رفته، اجازه‌ی جنگ و جهاد داده شد. و به راستی الله بر یاری آنان تواناست».

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدِمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ [الحج: ۴۰].^۱

و می فرماید: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ [الحج: ۴۱].^۲ دستور جهاد داده شد آنان را که اگر دسترس دهیم ایشان را در زمین بر پا دارند نماز را و بدهند زکوه را و بفرمایند بکار پسندیده و منع کنند از کار ناپسندیده و خدای راست علم نهایت همه کارها.

قوله تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ﴾ [الحج: ۳۸]. تمهید اذن جهاد به این کلمه موضعی عظیم دارد از بلاغت یعنی سنت مستمرهء ما است دفع شر کفار از سر مسلمانان و این معنی در جهاد خواهد بود. باز فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾ و این اشاره بمعنی دیگر است یعنی برای آن سنت ما دفع شر کفار شد که دوست نمی داریم هر خیانت کننده ناسپاس دارنده را و دوست می داریم هر متدین شاکر را، چون کفار همیشه متصف بخیان و کفران نعمت بوده اند و موحدان پیوسته متصف بتدین و شکر لاجرم نصرت موحدان و کبت (سر کوبی و خاموش کردن) کافران سنت مستمره ما است قوله تعالی: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ﴾ در این آیت سببی برای جهاد تقریر کرده شد یعنی مظلوم اند و خدای تعالی همیشه بر مظلومان رحم می فرماید و بر ظالمان شکست می آرد. و مظلوم را دفع ظالم از خود در جمیع ملل و نحل جائز است باز تعبیر مسلمانان بموصلی که صلح اش یقاتلون است اشاره می کند بآنکه کدام ظالم بیشتر از

۱- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «آنان که به ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند (و گناهی نداشتند) جز اینکه می‌گفتند: پروردگار ما، الله است. و اگر الله، برخی از مردم را به‌وسیله‌ی برخی دیگر حمایت نمی‌کرد، صومعه‌ها، کلیساها، کنیسه‌ها و مسجدهایی که نام الله در آن، بسیار یاد می‌شود، ویران می‌شد. به‌طور قطع الله به کسی که دینش را یاری نماید، یاری می‌رساند. همانا الله، توانای چیره و شکست‌ناپذیر است.»

۲- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «(همان) کسانی که اگر در زمین به آن‌ها قدرت (و حکومت) بخشیم، نماز را بر پا می‌دارند، و زکات را می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و سرانجام کارها از آن الله است.»

این خواهد بود که با ایشان جنگ می‌کنند. ﴿وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ بجای والله لانصرنهم علی الظلمین واقع شد لیکن در تسهیل وعید تهدیدی عجیب است و در تسهیل وعد بشارتی عظیم که الکنایه ابلغ من الصریح سخن بادشاهان است که در شدت غضب گویند مگر بر برانداختن تو قادر نیستم و در کمال رأفت گویند مگر بر نواختن تو توانا نه ایم نظر بآنکه سخن مختصر ایشان کار اطناب دیگران می‌کند.

قوله تعالی الذین أخرجوا من ديارهم بدل است از ﴿لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ﴾ افاده مظلومیت دیگر می‌کند یعنی یکی آنانکه جنگ می‌کنند و پایمال می‌نمایند و دیگر آنانکه از خانه‌هایشان بیرون رانده می‌شوند بغیر گناهی که کرده باشند ﴿إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾ [الحج: ۴۰]. تهکم عجیب است یعنی این عجب از این نادانان گمراه که توحید را که موجب تعظیم و توقیر بود در حساب گناه شمرده‌اند و با موحدان معامله اشد گناه گاران پیش گرفتند.

قوله تعالی: ﴿وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ﴾ سببی دیگر برای اذن جهاد افاده می‌نماید یعنی چنانکه مظلوم را دفع ظالم از عرض و مال و جان خود محمود است کما قال: ﴿فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ [الإسراء: ۳۳].^۱

همچنان مصلحتی ملیه (دینی و به نفع همه ملت) در ضمن جهاد موجود است و آن است که حکمت الهیه مقتضی ظهور ملت حقه بر دست رسل و نواب ایشان است در هر زمانی، و کفار همیشه گزنده انامل خود بر غلبه ملت و ساینده دندان خود بر شوکت موحدان می‌باشند پس اگر موحدین را بمنزله جوارح خود ساخته دفع شر کفار نه کنیم عبادت خانه‌ها در هر ملتی خراب می‌شود و رواج ذکر خدای تعالی و تقرب بجناب او معدوم می‌گردد ﴿وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ﴾ [الحج: ۴۰]. اشاره است بشرط کسی که او را کالجارحه می‌سازند و بر دست وی نصرت دین ظاهر می‌کنند یعنی تا شخص بجان و دل کمر همت به اعلائی کلمه الله نه بندد مستوجب آن نیست که

۱- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «و برای ولی کسی که مظلومانه کشته شود، تسلطی بر قاتل (جهت خون‌خواهی و یا خون‌بها) قرار داده‌ایم؛ بنابراین نباید در خون‌خواهی زیاده‌روی کند. بی‌گمان ولی دم، مورد حمایت قرار گرفته است.»

نصرتش دهند و کالجارحاهش سازند و نائب پیغامبر در حمل داعیه و جهاد و اعلاى دین گردانند.

هزار نکته‌ی باریک‌تر از مو اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند

قوله تعالى: ﴿الَّذِينَ إِذَا مَكَتَهُمْ﴾ بدل است از ﴿لِلَّذِينَ يَقْتُلُونَ﴾ و ﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ﴾ و معنی ﴿إِنْ مَكَتَهُمْ﴾ «إِنْ مَكْنَا بَعْضَهُمْ» مثل آنکه گویند بنو عباس خلیفه شدند و بنو تمیم دولت‌مند گشتند، زیرا که تمکین کل مهاجرین بل کل جم غفیر مستحیل عادی است و ذهن به آن سبقت نمی‌کند صد جا در حدیث خوانده باشی «قالت الأنصار كذا وفعل بنو تمیم كذا». و مراد زعمای ایشان می‌باشند نه کل فرد فرد.

باز معنی ﴿إِنْ مَكَتَهُمْ﴾ تعلیق یک جزء نفسی خلافت است بجزء دیگر، زیرا که خلافت شرعی تمکین فی الأرض است با قامت دین، اینجا افاده می‌فرماید که اگر تمکین این جماعه فی الأرض متحقق شود البته آن تمکین مقترن خواهد بود با اقامت دین و همین است معنی خلافت راشد.

پس حضرت خلفاء از مهاجرین اولین بودند که یقاتلون، و أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ، و اذن جهاد برای ایشان بالقطع محقق شد و ممکن شدند در ارض بالقطع پس لازم آمد که اقامت دین کرده باشند بالقطع بمقتضای این تعلیق پس بالقطع خلفای راشدین بودند، زیرا که معنی خلافت راشد غیر این دو جزء نیست، ﴿أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَاتَوْا الزَّكَاةَ﴾ اشاره است باقامت ارکان اسلام و أمروا بالمعروف شامل است احیای علوم دین را و نهوا عن المنکر شامل است جهاد کفار و اخذ جزیه را، زیرا که منکری زیاده‌تر از کفر نیست و نهی و ردعی بالاتر از قتل اهل کفر و گرفتن جزیه نیست. و شامل است اقامت حدود و تعزیرات را بر عصاة مسلمین.

باز مفهوم اقاموا و آتوا و أمروا و نهوا آنست که هر چه از ممکنین در ایام تمکین ایشان از این ابواب ظاهر شود همه معتد به خواهد بود شرعاً.

باز معنی ﴿إِنْ مَكَّنَّهُمْ﴾ - إذا مکنهم است اخبار است به تمکین ایشان در زمان آینده نه صرف تعلیق تالی بمقدم^۱ بدون تحقق مقدم، زیرا که سابق مذکور شد إن الله يدافع ولو لادفع الله الناس.

و کلمه ﴿لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ معنیش آنست که عواقب امور می دانیم و آنچه در آخر خواهد بود می شناسیم و لهذا اذن جهاد دادیم مراد آنست که این جهاد البته مفیضی بمدافعت کفار خواهد بود.

چون معانی لغویه و شرعیه کلمات مفرده این آیات شناختی وقت آن آمد که نکته دیگر بفهمی و آن آنست که هر دو آیت، آیت استخلاف و آیت تمکین در یک قصه است مقصود واحد است و تعبیر مختلف و این نکته را یکی از فروع آیهء کریمه‌ی: ﴿كَيْتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي﴾ [الزمر: ۲۳].^۲ می باید شناخت؛ یک جا: ﴿لَيْسَتْ خَلْفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا أَسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ﴾ گفته شد و جای دیگر تمکین فی الأرض با اقامت دین گفته آمد و حاصل هر دو یکی است.

اینجا لفظ ﴿وَعَدَّ اللَّهُ﴾ مذکور شد و آنجا إن مکنهم با سبق ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ﴾ و ﴿لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ﴾.

اینجا و ﴿لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ﴾ گفته شد و آنجا ﴿يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ گفته آمد و آنجا ﴿أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾.

اینجا تصویب اعمال ایشان و اعتداد اقامت حدود و تعزیرات ایشان شرعاً از لفظ لیمكن لهم دینهم الذی ارتضى لهم مفهوم شد و آنجا از کلمهء ﴿أَقَامُوا الصَّلَاةَ...﴾.

اینجا ﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾ گفته شد و آنجا ﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ﴾ و ﴿لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ﴾.

۱- تالی و مقدم دو اصطلاح منطقی است، مقدم جزء نخست جمله و تالی جزء که بعد از آن می آید. در این مثال تالی و مقدم قرار ذیل است: جمله‌ی (اگر آنان را در زمین قدرت دهیم) مقدم است، و جمله‌ی (نماز را بر پا می دارند و زکات می دهند) تالی است.

۲- اقتباس از آیه‌ی مبارکه‌ی بیست و سوم سوره‌ی زمر.

يَكْجَا مِنْكُمْ اِي مِنَ الْحَاضِرِينَ عِنْدَ نَزُولِ الْاَيَّةِ كَقْتَهٗ وَ جَاي دِيْغَر ﴿اُخْرَجُوْا مِنْ دِيْرِهِمْ﴾. وَ دَر مَفْهُومِ هَر دُو كَلِمَهٗ عَمُوْمٍ وَ خُصُوَصٍ مِنْ وَجْهٍ ۱ اسْت؛ زِيْرَا كِه بَعْضِي مِهَاجِرِيْنَ دَر بَدْرٍ وَ اُحْدِ كَشْتَهٗ شَدْنَدِ وَ نَزُوْلِ اَيْتِ اسْتِخْلَافِ رَا اِدْرَاكِ نَه كَرْدَنْدِ وَ جَمْعِي اَز صَحَابَهٗ، مِهَاجِرِيْنَ اَوَّلِيْنَ نَه بُوْدَنْدِ وَ اِدْرَاكِ اَيْتِ اسْتِخْلَافِ نَمُوْدَنْدِ. پَسِ خَلَاْفَتِ دَر اَن جَمَاعَهٗ اسْتِ كِه هَر دُو صِفْتِ دَر اِيْشَانِ مَجْتَمَعِ شَدِ وَ هَر جَا كِه قِصَهٗ وَ اِحْدِ بَاشَدِ وَ تَعْبِيْرِ مَخْتَلَفِ، ظَاْهَرِ يَكِ تَعْبِيْرِ رَا بِنَصِّ تَعْبِيْرِ دِيْغَرِ مِيْ تُوَانِ مَحْكَمِ سَاخْتِ وَ عَامِ يَكِيْ رَا بَخُصُوَصِ تَعْبِيْرِ مِيْ تُوَانِ مَخْصُصِ نَمُوْدِ وَ مَطْلُقِ يَكِيْ رَا بِمَقْيَدِ تَعْبِيْرِ دِيْغَرِ مِيْ تُوَانِ مَقْيَدِ گَرْدَانِيْدِ.

چون این همه گفته شد به اصل غرض متوجه شویم:

این هر دو آیت که بحقیقت واحد اند به تعبیر مختلف دلالت می‌کنند بر خلافت خلفاء، زیرا که وعْد خدای تعالی راست است و البته در خارج واقع شدنی است.

پس استخلاف و تمکین فی الأرض مهاجرین اولین و حاضرین آیه استخلاف البته واقع شد و اگر ایشان این خلفاء نباشند وعد واقع نشده باشد تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً، زیرا که صحابه هیچکس از ایشان بعد صد سال از وفات آن حضرت ﷺ باقی نماند فکیف مهاجرین اولین و حاضرین آیه استخلاف

پس اگر در آن زمان استخلاف موعود و تمکین موعود متحقق نشد إلى يوم القيامة بودنی نیست و در آن زمان غیر این عزیزان ممکن نشدند و مستخلف نه شدند. پس مستخلفین و ممکنین ایشان اند بالقطع.

و آن جاهلان که می‌گویند خلافت را از مستحقق آن غصب کرده شد و بغیر مستحقق رسید مکذّب خدا و مکذّب رسول اویند، زیرا که مخالفت امر تشریعی متصور است که زید را امر بنماز کردند و وی نماز نه گذارد نه مخالفت وعده الهی!.

۱- در این جا چهار اصطلاح منطقه را باید شناخت:

۱- عموم و خصوص مطلق.

۲- عموم و خصوص من وجه.

۳- تباین.

۴: ترادف.

اینجا مقدّم و عد است و اخبار از آینده و تشریح استخلاف ایشان تابع و عد شده است که باین تشریف و تصویب غیر مرضی نخواهد بود.

و چون و عد استخلاف منجز شد معنی «استخلفتُ علیکم فلاناً ثم فلاناً ثم فلاناً» بر روی کار آمد و آن ایجاب انقیاد است پس ظاهر و عد است و باطن ایجاب انقیاد هر چند قدر این بزرگواران از این سخن که میگوئیم بالاتر است.

اما بفرض می توان گفت که اگر خدای تعالی در باب شخصی فرماید که وعده کرده ام که خطیب این روز جمعه را فلان نعمت و فلان نعمت بدهم یا فرماید که خطیب این روز جمعه عالم قاری صالح است باز در میان دو خطیب تنافس (مسابقه) واقع شد و کار بمصارعت و مصادمت افتاد آخرها یکی غالب آمد و دست و پای آن دیگر بر بست و بر منبر رفت و خطبه خواند مستحق کرامت همان خطیب خواهد بود نه مصروع مدفوع.

خلافت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله امری نیست که بآن عامه را مکلف ساخته باشند فقط پس اگر بحسب امر عمل کردند مطیع شدند و اگر عصیان ورزیدند مستوجب عقوبت گشتند، بلکه وعده بود از فوق عرش نازل شده که امکان تخلف نداشت و در این و عد تعلق بجبری و اختیار احدی نبود.

آری! تا وقتی که اشخاص معینه بر صدر مسند خلافت نه نشسته بودند اذهان مسلمین هر طرف می رفت چنانکه در قصه خیبر چون آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: «سَأَعْطِي الرَّأْيَةَ عَدًّا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»!

مسلمین را علم بالقطع حاصل شد که عقد رایت برای هر که خواهد بود محب و محبوب است لیکن نمی دانستند که کدام شخص معین باین دولت سرافراز گردد؟ روز دیگر چون عقد رایت برای حضرت مرتضی علیه السلام از جناب نبوی صلی الله علیه و آله کرامت شد بتحقیق پیوست که آن مرد موصوف حضرت مرتضی علیه السلام است.

همچنان بمقتضای این آیات معلوم بالقطع شد که جمعی را مستخلف و ممکن خواهند ساخت هنوز غموض و اشکال باقی مانده بود که آن افراد معینه کدام کس خواهند بود چون پرده برانداخته شد و باهتمام جماعت خلافت اشخاص معینه بوجود

آمد و بر دست آن خلفاء فتوح بلاد و تمکین دین مرتضی و اعلاى کلمة الله تحقق یافت به یقین دانستیم که وعد برای ایشان بود قرعه استخلاف و تمکین فی الارض بنام ایشان برآمد.

اگر بخاطر تو ترددی راه می‌یابد از جهت آنکه امام بغوی در تفسیر این آیت می‌گوید:

«قال قتادة كما استخلف داود وسليمان وغيرهما من الأنبياء؛ وقيل كما استخلف الذين من قبلهم يعني بني اسرائيل حيث أهلك الجبارة بمصر والشام وأورثهم أرضهم وديارهم»^۱.

بر قول قتاده^۲ استخلاف خلیفه ساختن است اما بر قول دیگر قومی را بجای قومی نشانند و همچنین محتمل است که مراد تمکین کافه‌ی مهاجرین اولین باشد و حینئذ استدلال بر خلافت خلفاء باین آیت درست نشود.

گوئیم: توجیه اول (گفته‌ی قتاده رضی الله عنه) متصور است باعتبار استعمال عرب و باعتبار تفسیر آن حضرت رضی الله عنه و حینئذ التفات کرده نمی‌شود بقول دیگر.

و علی تقدیر التسلیم استخلاف جماعه عظیمه و تمکین ایشان بغیر خلیفه ممکن فی الارض ممکن عادی نیست و صورت خارجیه مستقر ساختن مسلمین و تمکین مهاجرین نصب خلیفه و تمکین رئیس ایشان است.

پس وعد استخلاف و تمکین کافه‌ی مسلمین در حقیقت وعده خلیفه ممکن فی الارض است.

اینجا مقدمه ذکر کنیم کثیر الفوائد:

۱- معالم التنزیل فی تفسیر القرآن = تفسیر البغوی: ج ۱۳ ص ۴۲۵، تألیف: محیی السنة، أبو محمد الحسین بن مسعود بن محمد بن فراء بغوی شافعی (متوفی سال: ۵۱۰ هـ)، تحقیق: عبد الرزاق مهدی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۰ هـ.

۲- قتاده بن دعامة (۶۱- ۱۱۸ هـ = ۶۸۰- ۷۳۷ م):

او قتاده بن دعامة، أبو الخطاب سدوسی بصری: مفسر و حافظ بزرگ حدیث است. إمام أحمد ابن حنبل گفته: قتاده بزرگ‌ترین حافظ بصره است. وی هم‌چنین در علوم عربی، لغت، ایام و علم الانساب سرآمد روزگار بوده است. در واسط عراق به سبب مرض طاعون درگذشت.

حق سبحانه و تعالی وعده فرمود که قرآن را علی ممرّ الدهور حفظ فرماید قال تعالی: ﴿وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹] ^۱.

باز در آیهی دیگر صورت حفظ بیان فرمود: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ ^۲ [القیامة: ۱۷].

پس وعدهی خدای تعالی حق است و حفظ لابد بودنی.

لیکن حفظ او سبحانه در خارج بصفه حفظ بنی آدم اشیای خود را یا مانند نقش بر حجر مثلاً ظاهر نمی شود بلکه صفت ظهور حفظ الهی در خارج آن است که الهام فرمود در قلوب صالحین از امت مرحومه که بسعی هر چه تامتر تدوین آن کنند بین اللّوحین و جمیع مسلمین مجتمع شوند بر یک نسخه، و همیشه جماعات عظیمه از قراء خصوصاً و سائر مسلمین عموماً بقرائت و مدارست آن مشغول باشند تا سلسلهء تواتر از هم گسیخته نه گردد بلکه یوماً فیوماً متضاعف شود و همیشه جماعات دیگر در تفسیر و شرح غریب و بیان اسباب نزول آن سعی بلیغ بجا آرند تا در هر زمانی جماعه‌ی قیام کنند بامر تفسیر، صورت حفظ همین را معین فرمودند نه نقش بر حجر مثلاً.

چون صورت حفظ متحقق شد دانستیم که آن حصّه از قرآن که محفوظ نیست (منسوخ شده) تلاوت آن مرضی نیست ^۳، لهذا محققین علماء بآن رفته‌اند که در صلوات و غیر آن خوانده نشود مگر قرائت متواتره.

و قرائت متواتره آنست که در وی دو شرط بهم آیند:

یکی آنکه سلسله روایت آن ثقه عن ثقه تا صحابه کرام رسد نه مجرد محتمل خطی.

۱- «و به‌طور قطع خود نگهبان آن هستیم.»

۲- «بی‌گمان گردآوری و (آسان کردن) قرائتش با ماست.»

۳- قابل یادآوری است که بعضی آیات قرآن کریم منسوخ شده است، و نسخ بر سه قسم می‌باشد:

۱- تلاوت و حکم آن هر دو منسوخ شده باشند.

۲- تنها تلاوت آن منسوخ شده باشد.

۳- صرف حکم منسوخ شده باشد و تلاوت آن باقی باشد.

قسم اول و دوم در قرآن کریم نوشته نشده است، و آن حصه از قرآن کریم که حفاظت نشده شامل

همین دو قسم می‌باشد. (ش)

دوم آنکه خط مصاحف عثمانیه محتمل آن باشد، زیرا که چون صورت حفظ آن تدوین بین اللوحین و جمع امت بر آن مقرر شد هر چه غیر آن است غیر محفوظ است، و هر چه غیر محفوظ است غیر قرآن است لأن الله تعالی قال: ﴿وَأِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ﴾. وقال ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ﴾ الآية.

پس قراءت والذکر والانتی (بجای وما خلق الذکر والانتی) شاذ است در نماز نمی توان خواند حال آنکه از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه و ابی الدرداء رضی الله عنه صحیح شده است. و در وقت انتساخ مصاحف عثمانیه از اصل شیخین ابن عباس رضی الله عنهما باصحابه دیگر مباحثه فرمود، در تهجی بعض آیات «وَصِي رَبُّكَ» بجای ﴿قَضَى رَبُّكَ﴾ گفت، «أولم يتبين» بجای «أولم يبيس» خوانده آخرها جماعه دیگر التفات به تهجی او نه کرده ﴿قَضَى رَبُّكَ﴾ و «أولم يبيس» نوشتند و همان نسخ در آفاق شائع شد.

ما به همین قاعده دانستیم که قول جماعه صحیح بود و تحری ابن عباس رضی الله عنه من باب خطاء المعذور.

همچنین جمعی از صحابه تنافس کردند در جمع قرآن هر یکی مصحفی مرتب نمود و هر یکی از اهل آن عصر سوره قرآن را به لغت خود نوشت بر غیر لغت قریش، حضرت ذی النورین رضی الله عنه بالهام ربانی محو آن کرد و بر یک قرآن همه را جمع نمود. در آن وقت باب قیل و قال مفتوح شد و اعتراضات از هر دو جانب بمیان آمد، چون تمام عالم بر مصاحف عثمانیه جمع شدند یقین کردیم که محفوظ همانست و غیر آن مراد الحفظ نبود و اگر مراد الحفظ بود محو نمی شد. و این را هیچ عاقلی حفظ نشمارد که نزدیک امام موهوم الوجود مختفی الحال ادعاء کنند که نهاده شده است سبحانه هذا بهتان عظیم.

یا در روایت غریبی یا در کتاب نادری بطریق تعجب آورده باشد که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت در اشکال یک جانب اصابت بود و یک جانب خطا المعذور چون پرده از روی کار برداشتند و حق مثل فلق الصبح پدیدار گشت مجال خلاف نماند هر که الحال یمیناً و شمالاً افتد زندیق است او را می باید بقتل رسانید.

اگر گوش شنوا و دل دانا داری سخنی باریکتر بشنو خدای تعالی همیشه مدبر عالم است بالهام امور حق در قلوب عباد صالحین تا تمشیت مراد او کنند (مقصود او را

جاری کنند) و موعود او را سرانجام دهند و وی تعالی قصه خضر با حضرت موسی ذکر نکرد مگر برای افاده همین نکته. اما چون ایام نبوت موجود بود وحی مفترض الطاعة در قلب پیغامبر می‌رسید و شک و شبهه را آنجا هیچ گنجایش نه، نه در اول و نه در آخر.

وقتی که ایام نبوت منقضی شد و وحی منقطع گشت در آمد عباد الله الصالحین در کارهای مطلوب بنوعی از فکر و اجتهاد یا نوعی از رویا و الهام و فراست خواهد بود. و آن همه حجت قائمه موجب تکلیف ناس نیست چون کار بآخر رسید و رشد آن مانند فلق الصبح ظاهر گشت معلوم همه اهل تحقیق شد که آن محض حق بوده است «کما قال عمرس فی مباحثه مع أبي بكرس فی مسئلة المرثدين: فعرفت انه الحق»^۱، دواعی که قلوب خلفاء فرو می‌ریخت بآن صفت بود.

ایام خلافت بقیه نبوت بوده است گویا در ایام نبوت حضرت پیغامبر ﷺ تصریحاً بزبان می‌فرمود و در ایام خلافت ساکت نشسته بدست و سر اشاره می‌فرماید بعضی پی بمقصود بردند و بعضی راه را غلط کردند.

و معنی اجماع که بر زبان علمای دین شنیده باشی، این نیست که همه مجتهدان لایشد فرد در عصر واحد بر مسئله اتفاق کنند، زیرا که این صورتی است غیر واقع بل غیر ممکن عادی بلکه معنی اجماع حکم خلیفه است بچیزی بعد مشاوره ذوی الرأی یا بغیر آن و نفاذ آن حکم تا آنکه شائع شد و در عالم ممکن گشت.

قال النبي ﷺ: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي». الحديث^۲.

چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که خدای تعالی وعده فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾ که مهاجرین اولین را که در مضمار (میدان) ایمان و عبادت پیش قدم‌اند خلفاء خواهیم ساخت و از ایشان کارهای معلومه به ظهور خواهد آمد و صورت

۱- صحیح بخاری: ج ۲/ ص ۱۰۵، کتاب الزکاة، باب وجوب الزکاة وقول الله تعالی: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾ [البقرة: ۴۳]، حدیث شماره: ۱۳۹۹، و صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۵۱، کتاب الإیمان، باب الأمر بقتال الناس حتی یقولوا: لا إله إلا الله محمد رسول الله، حدیث شماره: ۳۲.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۴، أبواب العلم، باب ما جاء فی الأخذ بالسنة واجتناب البدع، حدیث شماره: ۲۶۷۶، و سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۱۵، افتتاح الكتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين، حدیث شماره: ۴۲.

ظهور این وعده آنست که واحد بعد واحد از این جماعه خلیفه شود بدون نصب خلیفه غلبه‌ی قوم کثیر محال عادی است.

قال ﷺ: الإمام جُنَّةٌ يقاتل من ورائه^۱.

وقال قائلهم:

لا يصلح الناس فوضى لا سراة لهم ولا سراة إذا جهالهم سادوا^۲

این قدر معلوم بالقطع است لیکن در این وقت نوعی از غموض و اشکال موجود بود که کدام کس خلیفه خواهد شد و مدت خلافت موصوفه چه قدر باشد و ترتیب خلافت ایشان بچه اسلوب؟ آن وقت وقت مشاوره بود که قرعه اختیار بنام کدام یکی خواهد برآمد و از آن جماعه موصوفه کرا باین دولت سرافراز کنند؟

چون الهام بتعیین واحد بعد واحد فرود آمد جمعی آن الهام را اولاً قبول کردند و در اتمام آن اهتمام نمودند جمعی بعد اللتیا واللتی (چون و چرا) و بعد تقلیب امور سرفرود آوردند.

بعد انطباق اوصاف بر همه منکشف شد که آنچه حق بود واقع شد و چشم وا گشت بر آن فعل که (از) جماعه نبود (بلکه) وعد الله بود که از پس پرده چندین افکار و اقیسه بروز نمود.

کار زلف تست مشک افشانی اما عاشقان مصلحت را تهمتی بر آهو چین بسته‌اند

و اگر هنوز ترددی بخاطر تو می‌رسد که وعد الهی راست است اما از کجا بیقین

۱- صحیح بخاری: ج ۴ ص ۵۰، کتاب الجهاد والسير، باب یقاتل من وراء الإمام ویتقی به، حدیث شماره: ۲۹۵۷.

۲- ترجمه‌ی بیت:

مردم در حالت حرج و مرج که کلان و بزرگی نداشته باشند اصلاح نمی‌شوند (کارشان رونق نمی‌گیرد)، و اگر جاهلان ریاست پیدا کردند، اشراف و بزرگان نابود شده‌اند.

این شعر از افوه الأودی است. نکا: العقد الفرید: ج ۱ ص ۱۱، تألیف: أبو عمر، شهاب الدین أحمد بن محمد بن عبد ربه ابن حبیب معروف به ابن عبد ربه أندلسی (متوفی: ۳۲۸ هـ)، ناشر: دار الکتب

العلمیة - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۴ هـ.

دانیم که انجامز وعده به همین اشخاص معینه واقع شد، ﴿مِنْكُمْ﴾^۱ احتمال دارد که تأکید باشد نه تأسیس^۲.

حکایتی بشنو که یکی از ادله نبوت آن حضرت ﷺ اخبار انبیای متقدمین است و نصوص تورات و انجیل و سائر کتب الهیه، و آن بابتی است وسیع. صحابه و مؤمنین اهل کتاب چیز بسیاری از این باب روایت کرده‌اند متأخرین متکلمین اعتراضی براین مسلک ایراد می‌کنند و از جواب آن عاجز می‌شوند و آخرها بضعف این مسلک میل می‌نمایند. حاصل اعتراض آنکه اگر در کتب الهیه چیزی از وصف آن حضرت ﷺ مذکور هست نهایت کار آنست که ذهن سامع از آن وصف بفرد منتشر متعلق شود که فرد ما من الکلی المتترع من هذه الأوصاف الکلیة پیغمبر خواهد بود هیچگاه اوصاف کلیه بدون اشاره حسیه بفرد خاص نخواهد رسانید تا هر جا که اوصاف کلیه جمع کنند غیر کلی ثمره نخواهد داد بلکه تعلق ذهن بفرد منتشر نیز ممنوع است، زیرا که در کتب الهیه رموز مذکور است نه ذکر عنوان نبوت و نه استقصا در ذکر مشخصات و حینئذ تکلیف ناس باقرار نبوت فرد خاص گنجائش ندارد.

قال القاضي عضد في المواقف: «فإن قيل إن زعمتم محيى صفته مفصلاً أنه يجيء في السنة الفلانية في البلدة الفلانية وصفته كيت وكيت فاعلموا انه نبي فباطل لأننا نجد التورية والإنجيل خالين عن ذلك وأما ذكره مجملاً فان سُلّم فلا يدل علي النبوه بل على ظهور انسان كامل أو نقول لعله شخصٌ آخرٌ لم يظهر بعدُ.

۱- اشاره به آیه کریمه‌ی: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ﴾ [النور: ۵۵] است.

۲- تأکید آنست که مضمونی را که قبلاً ذکر شد به نوعی تقویه کنیم و یا آن را دوباره ذکر نماییم، اما در تأسیس مطلب جدیدی بیان می‌شود. در صورت تأکید معنای که از ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ دانسته می‌شود از ﴿مِنْكُمْ﴾ نیز همان به ذهن می‌رسد یعنی خداوند وعده‌ی استخلاف را به هر مؤمن نیکو کار می‌دهد خواه این شخص مومن در زمان نزول وحی باشد و یا در هر زمان دیگر، اما در صورت تأسیس از ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ استخلاف مؤمن نیکوکار دانسته شد و از لفظ ﴿مِنْكُمْ﴾ دانسته شد گروهی خاص از مؤمنان نیکوکار یعنی همان‌های که در هنگام نزول آیه‌ی کریمه موجود بوده‌اند، مراد است. (ش)

قلنا: المعتمد ظهور المعجزة على يده وهذه الوجوه الأخر للتكملة والزيادة^۱». فقير می گوید عفا الله عنه: این زلت قدمی است که از متاخرین متکلمین واقع شد عفا الله عنا وعنهم، عامه مسلمین را باید که گوش بآن نهند و علماء را باید که انکار آن کنند و این سخن بهمان می ماند که علماء متفق اند بر آنکه اگر اجتهاد مجتهد و قضای قاضی بر خلاف صریح قرآن یا صریح سنت مشهوره یا صریح اجماع یا صریح قیاس جلی واقع شود نافذ نیست و تقلید آن جائز نه.

خدای تعالی می فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُوْا عَلَّمَتْهُوَ بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾^۲ [الشعراء: ۱۹۷].

و می فرماید: ﴿يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾^۳ [الأنعام: ۲۰].

و از اینجا معلوم می شود بالقطع که داندگان کتاب بسبب شناخت پیغامبر آخر الزمان مکلف شدند و حجت تشریعی بر ایشان قائم شد پس قول بآنکه این اخبار حجت ملزمه نیست خلاف قرآن است.

تحقیق در این باب آنست که بقدری که در کتب سابقه بود حجت قائم گشت و تکلیف متحقق شد یقین حاصل می شود بدو چیز:

۱- به اقیسه^۴ اقترانیه و استثنائیه^۵ چون مواد آن یقینیه باشند و شکل^۱ مُنتج.

۱ - کتاب المواقف: ج ۳/ ص ۳۸۷، تألیف: عبد الرحمن بن أحمد بن عبد الغفار، أبو الفضل، عضد الدین الإیجی (المتوفی: ۷۵۶هـ)، تحقیق: عبد الرحمن عمیره، ناشر: دار الجیل، لبنان - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۷هـ / ۱۹۹۷م.

۲- «آیا برای ایشان (همین) نشانه (کافی) نیست که دانشمندان بنی اسرائیل از درستی قرآن آگاهند؟».

۳- «ایشان (محمد) را می شناسند؛ همانطور که پسرانشان را می شناسند.»

۴- در اینجا مراد از قیاس، قیاس منطقی است نه قیاس اصول فقه. و قیاس در اصطلاح منطقی به آن کلامی گفته می شود که از چند قضیه (جمله) متشکل باشد و آن جملات طوری باشند که از قبول کردن یکی از آنها قبول دیگری لازم آید. بطور مثال در جمله‌ی عالم متغیر است و هر متغیر حادث است، این جمله از دو بخش مرکب می باشد. و آن دو بخش طوری است که اگر آن را قبول کنیم بر ما لازم می شود که نتیجه آن را نیز قبول کنیم یعنی عالم حادث است. (ش)

۵- در قیاس اگر نتیجه و یا نقیض نتیجه بالفعل مذکور نباشد آنرا قیاس اقترانیه می گویند، و اگر نتیجه و یا نقیض نتیجه بالفعل مذکور باشد آن قیاس استثنائیه است.

۲- به حدس که تمام مقدمات^۲ را ذکر نه کنند و از بعض مقدمات بطریق طفره بمطلب انتقال نمایند مثل نور القمر مستفاد من نور الشمس بشناسیم بسبب دیدن اختلاف احوال قمر باختلاف قُرب و بُعد او از شمس.

لیکن حدس دو قسم است:

- ۱- حدسی که غیر افراد قلیله از بنی آدم بآن پی نه برند لغموض مأخذه، و خدای تعالی باین قسم تکلیف نمی دهد عامه را.
- ۲- و حدسی که اکثر افراد انسانی بآن پی می برند مثل آنکه وجود لیل و نهار از جهت غیوبت شمس و طلوع اوست و باین قسم تکلیف واقع می شود و حجت قائم می گردد، نصوص کتب الهیه در باب اخبار بوجود پیغمبر آخر زمان ﷺ هر چند از جهت اقیسهء اقترانیه و استثنائیه بتعیین فرد خاص که افضل افراد بشر است نمی رسانند اما از جهت حدس قریب المأخذ می رسانند و بهمان

مثال قیاس استثنائی: اگر زید کاتب است پس حتماً انگشتان او حرکت می کنند لیکن زید کاتب است. در این قیاس نتیجه بالفعل مذکور است یعنی که انگشتان زید حرکت می کنند.

مثال قیاس اقترانی: عالم متغیر است و هر متغیر حادث می باشد. در این قیاس نتیجه و یا نقیض آن بالفعل مذکور نمی باشد اما اجزای نتیجه (یعنی عالم و حادث) بطور پراکنده موجود می باشد که ما می توانیم با ترتیب آن ها نتیجه را به دست آوریم. (ش)

۱- حالتی که از ترتیب حد اوسط بوجود می آید شکل نام دارد. حد اوسط همان جزء قیاس است که مکرر ذکر شود، مثل کلمه «متغیر» که در قیاس اقترانی (مثل العالم متغیر و کل متغیر حادث) مکرر ذکر می شود.

این لفظ مکرر گاهی در جمله ی اول مبتدا می باشد و گاهی خبر. و همچنین در جمله ی دوم گاهی مبتدا می باشد و گاهی خبر که از یکی از این صورت ها خالی نمی باشد:

۱- حد اوسط در جمله ی اول خبر باشد و در جمله ی دوم مبتدا.

۲- حد اوسط در هر دو جمله خبر باشد.

۳- حد اوسط در هر دو جمله مبتدا باشد.

۴- حد اوسط در جمله ی اول مبتدا باشد و در جمله ی دوم خبر.

چهار صورت فوق را شکل می گویند. صورت اول را شکل اول، صورت دوم را شکل ثانی، صورت سوم را شکل ثالث و صورت چهارم را شکل رابع. برای نتیجه دادن درست هر یک از این شکل ها شرایط خاص وجود دارد که تفصیل آن در کتب منطق مذکور می باشد. (ش)

۲- به جملاتی که قیاس از آن ها مرگب می شود مقدمات می گویند.

مكلف می‌شوند شك نیست که وجود جامع این اوصاف مَبَسَّر بها بعد مُدَد متطاولة یکی خواهد بود همین که در فرد خاص یافته شد حدس آنجا قرار گرفت.

چون این حکایت آخر شد باید دانست که آیات خلافت خلفاء هر چند نوعی از غموض داشته باشند چون فتح عجم و شام به این طریق که از زمان حضرت آدم تا این عصر گاهی نشده بود بظهور انجامید و تألیف مسلمین و اطمینان قلوب ایشان و تمکین دین بوجهی متحقق شد که در هیچ ملتی و زمانی عَشْر عَشیر آن بوجود نیامده پس برای مصداق وعدهء استخلاف کدام خلافت بهتر از این خواهد بود؟!.

و همچنین قرائن بسیار مثل این صورت باین ملحق شد حدس قریب المأخذ بهم رسید که این عزیزان برای مردمان بشارت داده شده‌اند و مردمان بهمان حدس قریب مأخوذ شدند.

و این نوع سخن در تفسیر آیات برای جمعی است که تتبّع احادیث نبویه پیش نه گرفته‌اند و إلا آن حضرت ﷺ مبین قرآن عظیم است هر جا اشکالی بهم رسد بحديث آنحضرت رجوع میباید کرد.

قال الله تعالى: ﴿لُتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ٤٤] ١.

حالا پرده برگردانیم و سخن را به قانون دیگر سرائیم:

چون این آیات نازل شد که در اصل معنی خفایی نداشت و در تعیین آن افراد و ترتیب ایشان در خلافت و مدت خلافت ایشان غموضی واقع بود، آن حضرت ﷺ منتظر عالم غیب ماندند که چه افاضه می‌شود خدای تعالی در رؤیا حل معما فرمود. بعضی رؤیا خود دیدند و بعضی رؤیا اصحاب آن حضرت ﷺ دیدند و تعبیر آن را آن حضرت ﷺ فرمودند كقصه رؤيا الأذان^٢ ورؤيا ليلة القدر^٣.

١- «تا شریعتی را که به سویشان (مردم) نازل شده، برای‌شان بیان کنی.»

٢- سنن ابو داود: ج ١، ص ١٣٤، کتاب الصلاة، باب بدء الأذان، حدیث شماره: ٤٩٨.

٣- اشاره به حدیثی است که در صحیحین وارده شده، و متن حدیث از این قرار است: «عن ابن عمر رضی الله عنهما: أن رجلا من أصحاب النبي ﷺ، أروا ليلة القدر في المنام في السبع الأواخر، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أرى رؤياكم قد تواطأت في السبع الأواخر، فمن كان متحريها فليتحرها في السبع الأواخر: از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که عده‌ای از صحابه‌ی پیامبر ﷺ در

«قال ﷺ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي عَلَى قَلْبِي عَلَيْهَا دَلْوٌ فَزَعَعْتُهُ فَزَعَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي فُحَافَةَ فَزَعَعَ مِنْهَا دَنُوبًا أَوْ دَنُوبَيْنِ وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا فَأَخَذَهَا ابْنُ الْخَطَّابِ فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطْنٍ». أخرجه الشيخان من حديث أبي هريرة، والترمذي من حديث ابن عمر^۱.

وأخرج ابن مردويه «عن ابن عمر: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ عَدَاةٍ بَعْدَ ظُلُوعِ الشَّمْسِ فَقَالَ: رَأَيْتُ قُبَيْلَ الْفَجْرِ كَأَنِّي أُعْطِيتُ الْمَقَالِيدَ وَالْمَوَازِينَ فَأَمَّا الْمَقَالِيدُ فَهَذِهِ الْمَفَاتِيحُ وَأَمَّا الْمَوَازِينُ فَهَذِهِ الَّتِي تَزُنُونَ بِهَا فَوَضَعْتُ فِي كِفَّةٍ وَوَضَعْتُ أُمَّتِي فِي كِفَّةٍ فَوَزِنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُ ثُمَّ جِيءَ بِأَبِي بَكْرٍ فَوَزِنَ بِهِمْ فَوَزَنَ ثُمَّ جِيءَ بِعُمَرَ فَوَزِنَ فَوَزَنَ ثُمَّ جِيءَ بِعُثْمَانَ فَوَزِنَ بِهِمْ ثُمَّ رُفِعَتْ»^۲.

وأخرج أبو داود «عن أبي بكرة أن رجلا قال لرسول الله ﷺ: رَأَيْتُ كَأَنَّ مِيرَانًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوَزِنْتَ أَنْتَ وَأَبُو بَكْرٍ فَرَجَحْتَ أَنْتَ بِأَبِي بَكْرٍ وَوَزِنَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَرَجَحَ أَبُو

خواب دیدند که شب قدر در بیست و هفتم ماه رمضان است، (چون خبر به پیامبر ﷺ رسید) آن حضرت فرمودند: از خواب‌های شما چنین برداشت کردم که همه بر بیست و هفتم اتفاق دارید، پس هر که می‌خواهد شب قدر را درک کند آن را در هفت شب اخیر (ماه رمضان) جستجو نماید. صحیح بخاری: ج ۳/ ص ۴۶، کتاب صلاة التراویح، باب التماس لیلۃ القدر فی السبع الأواخر، حدیث شماره: ۲۰۱۵، و صحیح مسلم: ج ۲/ ص ۸۲۲، کتاب الصیام، باب فضل لیلۃ القدر، والحث علی طلبها، و بیان محلها و أرجی أوقات طلبها، حدیث شماره: ۱۱۶۵.

و با این حدیث شریف اندازه‌ی اعتماد پیامبر ﷺ به خواب صحابه‌ی کرام، و هم‌چنین اهمیت خواب انسان‌های صالح دانسته می‌شود.

۱- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۶، کتاب المناقب، باب قول النبی ﷺ: «لو كنت متخذًا خليلًا»، حدیث شماره: ۳۶۶۴، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۰، کتاب الفضائل، باب من فضائل عمر ؓ، حدیث شماره: ۲۳۹۲، و سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۴۱، أبواب الرؤیا، باب ما جاء فی رؤیا النبی ﷺ المیزان والدلو، حدیث شماره: ۲۲۸۹.

۲- مسند امام احمد: ج ۹/ ص ۳۳۸، مسند عبد الله بن عمر ؓ، حدیث شماره: ۵۴۶۹، و مصنف ابن ابی شیبۃ: ج ۶/ ص ۳۵۲، باب ما ذکر فی أبی بکر الصدیق، حدیث شماره: ۳۱۹۶۰.

بَكْرٍ وَوَزْنَ عَمْرٍ وَعُثْمَانَ فَرَجَحَ عَمْرٌ ثُمَّ رَفَعَ الْمِيزَانَ فَسَاءَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: خِلَافَةُ نُبُوَّةٍ ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ»^۱.

وَأُخْرَجَ أَبُو عَمْرٍ عَنِ عَرَفَجَةَ نَحْوَهُ^۲.

وَأُخْرَجَ أَبُو دُودٍ «عَنْ جَابِرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أَرَى اللَّيْلَةَ رَجُلٌ صَالِحٌ أَنْ أَبَا بَكْرٍ نِيِظَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنِيِظَ عَمْرٌ بِأَبِي بَكْرٍ وَنِيِظَ عُثْمَانُ بِعُمَرَ. قَالَ جَابِرٌ فَلَمَّا قُمْنَا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قُلْنَا أَمَّا الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَّا تَنَوُّظُ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ فَهُمْ وُلاَةٌ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ بِهِ نَبِيَّهُ ﷺ»^۳.

وَأُخْرَجَ أَبُو دَاوُدَ «عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جَنْدَبٍ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ كَأَنَّ دُلُومًا دَلَّتْ مِنَ السَّمَاءِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ شُرْبًا ضَعِيفًا ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَضَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَضَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَانْتَشَطَتْ وَانْتَضَحَ عَلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ»^۴. العراقي جمع عرقوه وعرقوه الدلو هي الخشبة المعترضه على فم الدلو. انتشطت: انحلت^۵.

«وَعَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ إِنِّي رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ ظُلَّةً يَنْطِفُ مِنْهَا السَّمْنُ وَالْعَسَلُ وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَسْتَفُونَ بِأَيْدِيهِمْ فَالْمُسْتَكْتَرُ وَالْمُسْتَقْبَلُ وَرَأَيْتُ سَبَبًا وَاصِلًا مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَأَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ بَعْدَكَ فَعَلَا ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ بَعْدَهُ فَعَلَا ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ فَقَطَعَ بِهِ

۱- سنن ابو داود: ج ۴، ص ۲۰۴، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ۴۶۳۴، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است، و سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۴۰، أبواب الرؤیا، باب ما جاء فی رؤیا النبی ﷺ المیزان والدلو، حدیث شماره: ۲۲۸۷، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۳، ص ۱۱۵۰.

۳- سنن ابو داود: ج ۴، ص ۲۰۸، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ۴۶۳۶، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۴- سنن ابو داود: ج ۴، ص ۲۰۸، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ۴۶۳۷، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۵- اینکه دلو آب در دست علی مرتضی ﷺ پاره می شود اشاره به آن است که خلافت ایشان منظم نبوده و جنگ های داخلی مسلمان ها کیان امت اسلامی را به لرزه در می آورد.

ثُمَّ وَصَلَ لَهُ فَعَلَا بِهِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَيُّ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي وَاللَّهِ لَتَدَعَنِي أَعْبُرَهَا فَقَالَ: اعْبُرَهَا». فَقَالَ أَمَّا الظُّلَّةُ فَظُلَّةُ الْإِسْلَامِ وَأَمَّا مَا يَنْطُفُ مِنَ السَّمَنِ وَالْعَسَلِ فَهُوَ الْقُرْآنُ لِيُنَّهُ وَحَلَاوَتُهُ وَأَمَّا الْمُسْتَكْبِرُ وَالْمُسْتَقْبَلُ فَهُوَ الْمُسْتَكْبِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقْبَلُ مِنْهُ وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فَهُوَ الْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ فَأَخَذْتَ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ بَعْدَكَ رَجُلٌ آخَرَ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ بَعْدَهُ رَجُلٌ آخَرَ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ رَجُلٌ آخَرَ فَيَنْقَطِعُ بِهِ ثُمَّ يُوصَلُ لَهُ فَيَعْلُو أَيُّ رَسُولِ اللَّهِ لَتُحَدِّثَنِي أَصَبْتُ أَوْ أَخْطَأْتُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَصَبْتُ بَعْضًا وَأَخْطَأْتُ بَعْضًا.

فَقَالَ أَفَسَمْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي لَتُخْبِرَنِي مَا الَّذِي أَخْطَأْتُ.

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ لَا تُفْسِمُ». أخرجه البخاري ومسلم والدارمي وأبو داود والترمذي^۱.

قوله اخطأت بعضاً علماء در وجه خطا سخن ها گفته اند لیکن آنچه بذهن این فقیر مقرر شده آنست که مراد از خطا ترک تسمیه این خلفاء است بوجهی از استعار بلفظ خطا تعبیر کرده شده است.

وعن الحسن قال قال أبو بكر: «يا رسول الله! ما أزال أراني اطأ في عذرات الناس قال لتكونن من الناس بسبيل. قال: رأيت في صدري رقمين قال سنتين. معزواً إلى ابن سعد»^۲.

باز فراست آن حضرت ﷺ در بعض حوادث کار کرد و از آنجا استنباط فرمود که این جماعت خلفاء اند آخرج الحاكم «عن سفينة قال: لما بنى النبي ﷺ المسجد وضع حجرا ثم قال: ليضع أبو بكر حجراً إلى جنب حجري ثم قال: ليضع عمر حجراً إلى جنب حجر

۱- صحیح بخاری: ج ۹، ص ۴۳، کتاب التعبیر، باب من لم یر الرؤیا لأول عابر إذا لم یصب، حدیث شماره: ۷۰۴۶، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۷۷۷، کتاب الرؤیا، باب فی تأویل الرؤیا، حدیث شماره: ۲۲۶۹، و سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۰۷، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۳۲، و سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۴۲، أبواب الرؤیا، باب ما جاء فی رؤیا النبی ﷺ المیزان والدلو. علامه البانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- الطبقات الكبرى: ج ۳/ ص ۱۳۲، تألیف: أبو عبد الله محمد بن سعد بن منیع بصری بغدادی مشهور به ابن سعد (متوفی: ۲۳۰ هـ)، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۰ هـ / ۱۹۹۰ م.

ابی بکر ثم قال: لیضع عثمان حجراً إلى جنب حجر عمر ثم قال هؤلاء الخلفاء بعدی»^۱.

وأخرج أبو یعلی والحاکم «عن عائشة لما أسس رسول الله ﷺ مسجد المدينة جاء بحجر فوضعه وجاء أبو بکر بحجر فوضعه وجاء عمر بحجر فوضعه وجاء عثمان بحجر فوضعه وسئل رسول الله ﷺ عن ذلك فقال هم الخلفاء من بعدی»^۲.

وأخرج البزار والطبرانی فی الأوسط والبیهقی «عن أبي ذر قال: كان النبي ﷺ جالسا وحده فجئت حتى جلست اليه فجاء أبو بکر فسلم ثم جاء عمر ثم جاء عثمان وبين يدي رسول الله ﷺ سبع حصيات فأخذهن فوضعهن في كفه فسبحن حتى سمعت لهن حيناً كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن، ثم اخذهن فوضعهن في يد أبي بکر فسبحن حتى سمعت لهن حيناً كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن، ثم تناولهن فوضعهن في يد عمر فسبحن حتى سمعت لهن حيناً كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن، ثم تناولهن فوضعهن في يد عثمان فسبحن حتى سمعت لهن حيناً كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فقال رسول الله ﷺ: هذه خلافة نبوة»^۳.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۴، کتاب الهجرة وقد صح أكثر أخبارها عند الشيخین ...، حدیث شماره: ۴۲۸۴. حافظ ذهبی گفته: اسناد این حدیث صحیح است، و کتاب الفتن: ج ۱/ ص ۱۰۷، حدیث شماره: ۲۵۸، تألیف: أبو عبد الله نعیم بن حماد بن معاویة الخزاعی المروزی (المتوفی: ۲۲۸هـ)، تحقیق: سمیر أمین الزهیری، ناشر: مكتبة التوحید - قاهره، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۲ هـ. و علامه آلبانی آن را ضعیف دانسته است.

۲- مسند أبی یعلی: ج ۱۸/ ص ۲۹۵، حدیث شماره: ۴۸۸۴، تألیف: أبو یعلی أحمد بن علی بن مثنی تمیمی موصلی (متوفی: ۳۰۷ هـ)، تحقیق: حسین سلیم أسد، ناشر: دار المأمون للتراث - دمشق، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۴ هـ/ ۱۹۸۴، حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. و نکا: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۴، کتاب الهجرة وقد صح أكثر أخبارها عند الشيخین ...، حدیث شماره: ۴۲۸۴.

۳- مسند بزار: ج ۱۹/ ص ۴۳۴، باب ما رواه جبير بن نفیر عن أبی ذر، حدیث شماره: ۴۰۴۴، و السنة تألیف ابن ابی عاصم: ج ۲/ ص ۵۴۳، باب فی ذکر خلافة الراشدين المهديين أبی بکر وعمر وعثمان وعلی أئمة العدل رضوان الله عليهم، حدیث شماره: ۱۱۴۶.

وأخرج ابن عساكر: «عن أنس أن النبي ﷺ أخذ حصيات في يده فسبّحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد ابي بكر فسبحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد عمر فسبحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد عثمان فسبحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيرهن في أيدينا رجلا رجلا فما سبحت حصاه منهن»^۱.

چون دل مبارک آن حضرت ﷺ از این افاضات غیبیه پر شد طُفاحه (قسمتی) از آن در مخاطبه‌ی ناس ظاهر گردید تعیین زمان و مکان فرمودند و خبر دادند که ایشانان قائم بامر ملت خواهند بود.

وفی حدیث سفینه: «الْخِلَافَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً»^۲.

وفی حدیث ابن مسعود: «تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ لِحَمِيسٍ وَثَلَاثِينَ سَنَةً»^۳.

و تناقض در میان این دو حدیث نیست؛ زیرا که چون حضرت مرتضیٰ ﷺ را با خلفاء عد کنند نظر به قوت سوابق اسلامیّه او و افضل ناس بودن او در زمان خلافت خود مدت خلافت ثلاثین شود. و اگر عد نه کنند نظر بآنکه خلافت ایشان انتظام نیافت بموت حضرت عثمان خلافت خاصه منقطع گشت و اکثر احادیث بهمین مضمون وارد شده.

وفی حدیث اَبی هریره و غیره: «الْخِلَافَةُ بِالْمَدِينَةِ وَالْمَلِكِ بِالشَّامِ»^۴.

و ایراد لفظ خلافت در این احادیث و در احادیثی که من بعد خواهد آمد دلالت می‌نماید بر آن که مراد تفسیر لفظ استخلاف است که در آیه‌ی کریمه آمده چنانکه لفظ: «خُذُوا عَنِّي خُذُوا عَنِّي قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا»^۱، بوده است^۲.

۱- تاریخ دمشق: ج ۳۹/ ص ۱۲۰، تألیف: أبو القاسم علی بن حسن بن هبة الله مشهور به ابن عساكر (متوفی: ۵۷۱ هـ)، تحقیق: عمرو بن غرامة عمروی، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، سال نشر: ۱۴۱۵ هـ / ۱۹۹۵ م.

۲- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۱، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۴۶، علامه آلبنانی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

۳- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۹۸، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۲۵۴، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج ۱/ ص ۱۰۴، باب معرفة الخلفاء من الملوك، حدیث شماره: ۲۴۸.

واخرج الحاكم عن أنس بن مالك قال: «بعثني بنو المصطلق إلى رسول الله ﷺ إلى من ندفع زكوتنا إذا حدث لك حدث؟»

فقال: ادفعوها إلى أبي بكر فقلت ذلك لهم.

قال قالوا: سلّه إن حدث بابي بكر حدث الموت فإلى من ندفع زكوتنا؟ فقلت له ذلك فقال: تدفعونها إلى عمر. قالوا فإلى من ندفعها بعد عمر؟ فقلت له، قال: ادفعوها إلى عثمان^۳.

«عن سهل بن أبي حثمة قال: بايع أعرابي النبي ﷺ فقال عليّ للأعرابي: أيت النبي ﷺ فأسأله إن أتى عليه أجله من يقضيه؟ فأتى الأعرابي النبي ﷺ فسأله فقال: يقضيك ابوبكر فخرج إلى علي فأخبره فقال ارجع وأسأله إن أتى عليّ بكر أجله من يقضيه فأتى الأعرابي النبي ﷺ فسأله فقال: يقضيك عمر فخرج إلى علي فأخبره فقال ارجع فأسأله من بعد عمر فقال يقضيك عثمان فقال عليّ للأعرابي: أيت النبي ان أتى علي عثمان أجله من يقضيه فقال النبي ﷺ: إذا أتى عليّ بكر أجله وعمر أجله وعثمان أجله فإن استطعت أن تموت فمت» أخرجه الإسماعيلي في معجمه^۴.

۱- صحيح مسلم: ج ۳/ ص ۱۳۱۶، كتاب الحدود، باب حد الزنى، حديث شماره: ۱۶۹۰، و سنن ابو

داود: ج ۴/ ص ۱۴۴، كتاب الحدود، باب فى الرجم، حديث شماره: ۴۴۱۵.

۲- «از من بگیرید، از من بگیرید خداوند برای آن‌ها راهی نشان داده‌است» (حکمی نازل کرده است). اشاره به آیه‌ی کریمه: ﴿فَأَسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّيَهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۵]. بعد این آیت خدای تعالی راهی مقرر کرد و آن رجم ثیب و جلد بکر است، پس اکنون حکم حبس نیست.

۳- مستدرک حاکم: ج ۸/ ص ۳۵۸، ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- المعجم فی أسامی شیوخ أبی بکر الإسماعیلی: ج ۱۲/ ص ۷۰۰، تألیف: أبو بکر أحمد بن إبراهيم إسماعیلی جرجانی (متوفی: ۳۷۱ هـ)، تحقیق: د. زیاد محمد منصور، ناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۰ هـ.

و نگا: فضائل الصحابة تألیف امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۲۳۵، حدیث شماره: ۲۸۸، و المعجم الأوسط للطبرانی: ج ۱۷/ ص ۸۳، حدیث شماره: ۶۹۱۸، و المعجم الكبير، طبرانی: ج ۱۷/ ص ۱۸۰، حدیث شماره: ۴۷۸.

وأخرج أيضاً من حديث أبي هريرة وفيه: «أن النبي ﷺ بايع أعرابيا بقلايص إلى أجل فقال يا رسول الله ان اعجلتكَ منيتك فمن يقضيني؟ قال: أبوبكر قال فإن عجلتُ بأبي بكر منيته فمن يقضيني؟ قال: عمر. قال وإن عجلتُ بعمر منيته فمن يقضيني؟ قال: عثمان. قال: فإن عجلتُ بعثمان منيته فمن يقضيني؟ قال: ان استطعت أن تموت فمُت»^١.

«عن جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَتَتِ النَّبِيَّ ﷺ امْرَأَةً فَكَلَّمَتْهُ فِي شَيْءٍ فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ، كَأَنَّهَا تُرِيدُ الْمَوْتَ، قَالَ: إِنْ لَمْ تَجِدِيْنِي فَأْتِي أَبَا بَكْرٍ». أخرجه البخاري ومسلم والترمذي وأبو داود وابن ماجه^٢.

«وعن أبي هريرة أن النبي ﷺ استسلف من يهودي شيئا إلى الحول فقال: أرايت إن جئتُ ولم أجِدْكَ فإلى من اذهب؟ قال: الى أبي بكر. قال: فإن لم أجده قال: إلى عمر قال: فإن لم أجده قال إن استطعت أن تموت إذا مات عمر فمت». ذكره المحب الطبري في الرياض عن القلعي^٣.

وأخرج ابن سعد: «عن ابن شهاب قال رأى النبي ﷺ رؤيا فقصّها على أبي بكر فقال يا أبا بكر رأيتُ كأنني استبقتُ أنا وانت درجة فسبقتُك بمرقّتين ونصف فقال: يا رسول الله يقبضك الله تعالى الى رحمته ومغفرته وأعيش بعدك سنتين ونصفا»^٤.

١- المعجم فى أسامى شيوخ أبى بكر الإسماعيلى: ج ١/ ص ٤٨٣، حديث شماره: ١٣٢، و نكا: المعجم الكبير: ج ١٧/ ص ١٨٠، حديث شماره: ٤٧٨.

٢- صحيح بخارى: ج ٩/ ص ٨١، كتاب الأحكام، باب الاستخلاف، حديث شماره: ٧٢٢٠، و مسند امام احمد: ج ٢٧/ ص ٣١٩، حديث شماره: ١٦٧٥٥.

٣ - به نظر مى رسد جناب شاه ولى الله در احالهى اين روايت به محب طبرى به خطا رفته باشند؛ زيرا او اين روايت را در كتاب خویش نياورده است، اما روايت صحيح كه امام بخارى آن را آورده و با اين گفته مشابهت دارد قرار ذيل است: از جبیر بن مطعم روايت شده كه زنى نزد رسول الله ﷺ آمد، و پیامبر ﷺ به وى دستور دادند زمانى ديگر بيايد، آن زن گفت: اگر آمدم و شما را (زنده) نيافتم (نزد چه كسى بروم؟) رسول الله براهيم فرمودند: «اگر آمدى و من زنده نبودم نزد ابوبكر برو». صحيح بخارى: ج ٥/ ص ٥، كتاب المناقب، باب قول النبي ﷺ: «لو كنت متخذا خليلا»، حديث شماره: ٣٦٥٩.

٤ - طبقات ابن سعد: ج ٣/ ص ١٣٢، ذكر الغار والهجرة إلى المدينة.

«وعن ابن عمر قال سمعت رسول الله ﷺ يقول: سيكون فيكم اثنتا عشر خليفة ابوبكر الصديق لا يلبث خلفي الا قليلاً وصاحب رحي داره العرب يعيش حميداً ويموت شهيداً قال رجل: ومن هو يا رسول الله! قال: عمر بن الخطاب، ثم التفت الى عثمان بن عفان فقال وأنت يسألك الناس ان تخلع قميصاً كساكهُ الله والذي بعثني بالحق لئن خلعتهُ لا تدخل الجنة حتى يلج الجمل في سمّ الحياط»^۱.

وأخرج أبويعلي «عن أبي عبيدة بن الجراح ومعاذ بن جبل عن النبي ﷺ إِنَّهُ بَدَأَ هَذَا الْأَمْرَ نُبُوَّةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَانَتْ خِلَافَةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَانَتْ مُلْكًا عَضُوضًا، ثُمَّ كَانَتْ عُنُوتًا وَجَبْرِيَّةً وَفَسَادًا فِي الْأُمَّةِ، يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيرَ وَالْحُمُورَ وَالْفُرُوجَ وَالْفَسَادَ فِي الْأُمَّةِ، يُنْصَرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَيُرْزَقُونَ أَبَدًا حَتَّى يَلْقُوا اللَّهَ»^۲.

«وعن علي ما خرج رسول الله ﷺ من الدنيا حتى عهد إليّ أن أبابكر يلي الأمر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم إليّ فلا يجتمع عليّ». بعضی طرق این حدیث در ریاض نضره و بعضی در غنیة الطالبین مذکور است^۳.

و بعضی مردم در این حدیث اشکالی دارند که اگر این معنی معلوم حضرت مرتضیٰ ﷺ باشد توقف وی در بیعت ابی بکر الصدیق ﷺ تا مدتی و توقف وی در امر عثمان ﷺ تا تحکیم عبدالرحمن ﷺ وجهی ندارد و احتمال نسیان حدیث بغایت بعید است.

و آنچه پیش این فقیر (در جواب این اشکال مردم) مقرر شده است صحت این معنی است (که پیامبر خدا برای حضرت مرتضیٰ از این موضوع خبر داده بودند) لیکن

۱ - نکا: الشریعة: ج ۴ / ص ۱۷۰۸، حدیث شماره: ۱۱۸۱، تألیف: أبو بکر محمد بن الحسین بن عبد الله آجری بغدادی (متوفی: ۳۶۰ هـ)، تحقیق: دکتر عبد الله بن عمر بن سلیمان دمیجی، ناشر: دار الوطن - الرياض - السعودية، چاپ دوم، سال: ۱۴۲۰ هـ / ۱۹۹۹ م.

۲ - مسند ابو یعلیٰ موصلی: ج ۲ / ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۸۷۳، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

۳ - الرياض النضرة فی مناقب العشرة: ج ۱ / ص ۵۵، الباب الرابع: فیما جاء مختصاً بالأربعة الخلفاء، تألیف: أبو العباس، أحمد بن عبد الله بن محمد، محب الدین الطبری (متوفی: ۶۹۴ هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة، چاپ دوم.

آن عهد بنوعی از غموض و دقت بود که در اول امر مفهوم نشد و بعد وقوع (خلافت حضرات ابوبکر، عمر و عثمان رضی الله عنهم) مثل فلق الصبح واضح گشت، و سخت بعید است که از احادیث مستفیضه رؤیا یکی هم بحضرت مرتضی رضی الله عنه نه رسیده باشد.

و از مرویات حضرت مرتضی رضی الله عنه است حدیث: «إن تستخلفوا أبابكر تجدوه الخ»^۱، و آن نیز اشاره می کند به خلافت شیخین.

«وعن ابن عباس قال: والله إن امارة أبي بكر وعمر لفي كتاب الله قال الله تعالى: وإذ أسر النبي إلى بعض أزواجه حديثاً قال لحفصة ابوك وأبو عائشة أولياء الناس بعدي فإياك أن تحبيري به أحداً. أخرجه الواحدي وله طرق ذكر بعضها في الرياض النضرة»^۲.

و در غنیة الطالبین مذکور است:

روي عن ابي هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال: «لما عُرج بي سألتُ ربي أن يجعل الخليفة من بعدي علي بن ابي طالب فقالت الملائكة: يا محمد إن الله يفعل ما يشاء، الخليفة من بعدك أبوبكر»^۳.

۱- فضائل الخلفاء الأربعة وغيرهم: ج ۱ / ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۲۳۲، تألیف: أبو نعیم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق أصبهانی (متوفی: ۴۳۰هـ)، تحقیق: صالح بن محمد العقیل، ناشر: دار البخاری للنشر والتوزیع، المدينة المنورة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۷ م. و بقیه ی حدیث از این قرار است: «إن تستخلفوا أبابكر تجدوه قویا فی أمر الله ضعيفا فی بدنه، وإن تستخلفوا عمر تجدوه قویا فی أمر الله قویا فی بدنه...».

۲- بخشی از آیه ی: ۳، سوره ی التحریم.

۳- این روایت را در الرياض النضرة نیافتم، احتمال می رود که شاه ولی الله دهلوی رحمته الله اشتباه شده باشند، و روایت نزدیک به آن که در الرياض النضرة آمده، این است: «وعن عائشة قالت: لما ثقل رسول الله -ج- جاء بلال يؤذنه بالصلاة فقال: "مروا أبابكر فليصل بالناس" قالت: فقلت: يا رسول الله إن أبابكر رجل أسيف، وإنه متى يقيم مقامك لا يسمع الناس، فلو أمرت عمر؟ فقال: "مروا أبابكر فليصل بالناس" قالت: فقلت لحفصة: قولي له، فقالت له حفصة: يا رسول الله إن أبابكر رجل أسيف، وإنه متى يقيم مقامك لا يسمع الناس. قال: "إنكن صاحبات يوسف، مروا أبابكر فليصل بالناس"». الرياض النضرة: ج ۲ / ص ۴۰۶.

۴- این روایت را در هیچ یک از کتب حدیثی و روایی نیافتم.

وفي حديث البخاري «أن عمر سأل حذيفة عن الفتنة التي تموج كموج البحر ماذا حفظ عن النبي ﷺ فيها؟ فقال: ما لك ولها يا امير المؤمنين إن بينك وبينها بابا مغلقا قال: أَيْكَسَرَ الباب أو يفتح؟ قال قلت: لا بل يكسر قال ذلك حرئاً ان لا يغلق أبداً ثم فسر حذيفة الباب بعمر»^۱. بعد از آن تصریحاً و تلویحاً امر فرمود به اقتدای ایشان، فی حدیث ابن مسعود: «اقتدوا بالَّذین من بعدي أبي بكر وعمر»^۲.

و در حدیث حذیفه: «إِنِّي لَا أَدْرِي مَا بَقَائِي فِيكُمْ فَأَقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي وَأَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ»^۳.

و بنای کلام بر موصول نهادن (یعنی الّذین) دلالت می کند بر آنکه علم ایشان بقیام شیخین به امر امت بعد آن حضرت ﷺ محیط بود کیف لا و چندین حدیث باین تشخیص و تعیین شنیده بودند!

وفي حديث ابن ماجه عن عرابض بن ساريه «فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَعَلَيْهِ بِسُنَّتِي، وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَدِيِّينَ، عَضُوا عَلَيْهَا بِالتَّوَّاجِدِ»^۴.

باز نزدیک وفات قولاً و فعلاً بخلافت حضرت ابی بکر اشاره فرمودند: «عن عائشه أن النبي ﷺ قال قُبِيلَ مرضه لَقَدْ هَمَمْتُ - أَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَأَبْنِهِ فَأَعْهَدَ أَنْ

۱- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۵۴، کتاب الفتن، باب الفتنة التي تموج كموج البحر، حدیث شماره: ۷۰۹۶، و نگا: صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۲۱۸، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب الفتنة التي تموج كموج البحر.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أبواب المناقب، باب، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره: ۲۳۲۴۵، و فضائل الصحابة: ج ۱/ ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، و صحیح ابن حبان: ج ۱۱۵/ ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۳، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۱۵، افتتاح الكتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين، حدیث شماره: ۴۲، و سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۴، أبواب العلم، باب ما جاء في الأخذ بالسنة واجتناب البدع، حدیث شماره: ۲۶۷۶، ترمذی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

يَقُولُ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتَمَنَّى الْمُتَمَنُّونَ ثُمَّ قُلْتُ يَا أَيُّ اللَّهِ وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ، أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ وَيَأْتِي الْمُؤْمِنُونَ» أخرجه البخاري ومسلم معناه وفيه «وَيَأْتِي اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَّا أَبَا بَكْرٍ»^۱.

و این حدیث صحیح و صریح است در آنکه نزدیک آن حضرت ﷺ استخلاف حضرت صدیق مراد بود، و ترک کردند استخلاف معتاد را بنا بر اعتماد بر فعل الهی بعد از آن امامت نماز باو تفویض فرمودند و این قصه مشهور است.

بالجمله این است آنچه آن حضرت ﷺ در بیان آیات افاده فرمود و لا بیان بعد بیان و در جای خود بیشتر از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی.

بالجمله این همه احادیث باصل آیت ملحق شد چنانکه بیان قدر مسح در حدیث مسح باصل آیت ملحق گشت پس گویا در آیت نام این بزرگوران گفته آمد بمعنی قومی را جانشین ساختن بعد قومی هست تعین صورت موعود بیان نمودند که نصب این عزیزان است والله أعلم بالصواب.

قال الله تبارك وتعالى في سورة الأنبياء: ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾^۲ [الأنبياء: ۱۰۵].

مراد از زبور جنس صحیفه‌ها است یا زبور حضرت داود و لفظ زبور بمعنی مکتوب است و کلام الله بعض او مصدق بعض است قال تعالی: ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ...﴾^۳ [الفتح: ۲۹].....

۱- صحیح بخاری: ج ۷/ ص ۱۱۹، کتاب المرضی، باب قول المریض: "إني وجع، أو وا رأساه، أو اشتد بی الوجع وقول أيوب عليه السلام: {أني مسني الضر وأنت أرحم الراحمين} [الأنبياء: ۸۳]، حدیث شماره: ۵۶۶۶، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۵۷، کتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل أبي بكر الصديق ﷺ، حدیث شماره: ۲۳۸۷.

۲- ترجمه‌ی آیت: «و پس از تورات در زبور چنین نوشتیم که بندگان شایسته‌ام، زمین را به ارث می‌برند».

۳- ترجمه‌ی آیت: «این، وصف آنان در تورات است. و وصفشان در انجیل مانند زراعتی است که جوانه زده و تنومندش ساخته ...».

قصه واحد است و تعبیر مختلف، اینجا زبور و ذکر گفته شد آنجا تورات و انجیل اینجا میراث ارض گفته شد آنجا آخرج شطأه که حاصل آن غلبه دولت اسلامیة است اینجا عبادی الصلحون ذکر کرده شد آنجا ضمیر ذلك مثلهم بالذین معه گردانیده آمد.

در این فصل نقلی چند از خصائص شیخ جلال الدین سیوطی مذکور نمائیم:
 «أخرج ابن أبي حاتم في تفسيره عن ابن عباس في الآية قال: أخبر الله سبحانه في التورات والزبور بسابق علمه قبل أن تكون السموات والأرض أن يورث أمة محمد في الأرض»^۱.

وَأَخْرَجَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ «عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ أَنَّهُ قَرَأَ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۵] فقال: نحن الصالحون»^۲.

«قال السيوطي: وقد وقفت على نسخة من الزبور وهو مائة وخمسون سورة^۳ ورأيت في السورة الرابعة منه ما نصه: يا داود اسمع ما أقول ومُر سليمان فليقله للناس من بعدك ان الأرض أورثها محمدًا ﷺ وأُمَّته»^۱.

۱- نگا: الدر المنثور: ج ۵/ ص ۶۸۶، تألیف: عبد الرحمن بن أبی بکر، جلال الدین السیوطی (متوفی: ۹۱۱ هـ)، ناشر: دار الفکر - بیروت. قابل یادآوری است که تفسیر مطبوع ابن ابی حاتم (به تحقیق: أسعد محمد الطیب، ناشر: مکتبه نزار مصطفی الباز - المملكة العربية السعودية، چاپ سوم، سال: ۱۴۱۹ هـ) تا سوره‌ی عنکبوت می‌باشد، و تفسیر سوره‌ی انبیاء در آن وجود ندارد، اما حافظ سیوطی در الدر المنثور از او نقل کرده، و شاید که نسخه‌ی از این تفسیر نزد ایشان وجود داشته است که ما اکنون از آن محروم هستیم.

۲- ترجمه‌ی آیت: «که بندگان شایسته‌ام، زمین را به ارث می‌برند».
 این روایت را جلال الدین سیوطی از ابن ابی حاتم نقل کرده است: نگا: الخصائص الكبرى: ج ۱/ ص ۵۲، تألیف: جلال الدین عبد الرحمن السیوطی، دار النشر/ دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۰۵ هـ/ ۱۹۸۵ م.

۳- زبور امروزی نیز یکصد و پنجاه سوره می‌باشد و نام هر سوره زبور است به این ترتیب که زبور اول، زبور دوم، زبور سوم و... و عبارتی را که علامه سیوطی رحمته نقل کرده در زبور چهارم که امروز در دسترس ما قرار دارد موجود نمی‌باشد، دانسته می‌شود که علامه سیوطی این متن را از روی نسخه‌ی قدیمی و غیر محرفی نقل کرده است اما مضمون این آیت در زبور بیست و هفتم امروزی موجود می‌باشد (مراجعه شود به مجموعه‌ی بایبل - عهدنامه‌ی قدیم صفحه ۹۹۱، چاپ لدهیانه). و این زمین در تورات بطور صریح ذکر شده است، چنانچه در تورات - کتاب پیدایش

وأخرج ابن عساكر «عن ابن مسعود قال قال أبو بكر الصديق: خرجتُ إلى اليمن قبل أن يبعث النبي ﷺ فنزلت على شيخ من الأزد عالم قد قرأ الكتب وابتدأ عليه أربع مائة سنة إلا عشر سنين فقال لي أحسبك حرمياً قلت: نعم. قال: أحسبك قرشياً قلت: نعم قال: واحسبك تيمياً^٢ قلت: نعم قال بقيتُ لي منك واحد قلت: ماهي؟ قال: تكشف لي عن بطنك قلت لم ذلك؟ قال: أجد في العلم الصادق ان نبيا يبعث في الحرم يعاون على أمره فتي وكهل^٣ فاما الفتي فخواص غمرات ودقاع معضلات فاما الكهل فايض نحيف على بطنه شامه وعلى فخذه اليسرى علامة وما عليك ان تريني فقد تكاملت لي فيك الصفة الا ما خفي عليّ. قال ابوبكر: فكشفت له عن بطني فرأى شامة سوداء فوق سرتي فقال: أنت هو ورب الكعبة»^٤.

وأخرج ابن عساكر «عن الربيع ابن انس قال مكتوب في الكتاب الأول مثل ابي بكر الصديق مثل القطر اينما وقع نفع»^٥.

باب هفده آيهی هشتم، خداوند متعال خطاب به حضرت ابراهيم عليه السلام می فرماید: من ملك كنعان را برای تو و برای نسل تو که بعد از تو می آیند خواهم داد که این ملک برای همیشه از آن ها باشد و من خدای شان باشم. مراد از ملك كنعان سرزمین شام می باشد که از زمانه عمر فاروق رضی الله عنه تا الحال در تصرف و قبضه ی مسلمانان است. (ش)

١- الخصائص الكبرى: ج ١/ ص ٥٢.

و نكا: القضاء والقدر: ج ١/ ص ١١٣، تأليف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسى خسروجردي و خراساني، أبو بكر بيهقي (متوفى: ٤٥٨ هـ)، تحقيق: محمد بن عبد الله آل عامر، ناشر: مكتبة العبيكان - الرياض / السعودية، چاپ نخست، سال: ١٤٢١ هـ / ٢٠٠٠ م.

٢- به افراد قبیله ی بنی تمیم، تیمی گفته می شود. ابوبکر صدیق رضی الله عنه از این قبیله بود. (ش)

٣- مراد از فتی عمر فاروق رضی الله عنه و مراد از سالخورده ابوبکر صدیق رضی الله عنه می باشد. (ش)

٤- تاریخ دمشق: ج ٣٠/ ص ٣١، تألیف: أبو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساكر (متوفی: ٥٧١ هـ)، تحقیق: عمرو بن غرامة عمروی، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، سال نشر: ١٤١٥ هـ / ١٩٩٥ م.

٥- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ٣٠/ ص ٣٣٨.

وأخرج ابن عساكر «عن أبي بكرة قال اتيت عمر وبين يديه قوم ياكلون فرمي ببصره في مؤخر القوم الي رجل فقال ما تجد فيما تقرأ قبلك من الكتب قال خليفة النبي ﷺ صديقه»^۱.

«وأخرج الدينوري في المجالسة وابن عساكر من طريق زيد بن أسلم قال أخبرنا عمر بن الخطاب قال خرجت مع ناس من قريش في تجارة الى الشام في الجاهلية فلما خرجنا من مكة نسيت قضاء حاجة فرجعت فقلت لأصحابي الحقكم. فوالله اني لفي سوق من أسواقها اذا انا ببطريق قد جاء فاخذ بعنقي فذهبت انازعه فادخلني كنيسة فاذا تراب متراكب بعضه علي بعض فدفع اليّ محرفه وفأساً وزنبيلاً وقال انقل هذا التراب فجلست اتفكر في امري كيف اصنع فاتاني في الهاجره فقال لي: لم ارك اخرجت شيئا ثم ضمّ أصابعه فضرب بها وسط رأسي فقمّت فضربت بها هامته فإذا دماغه قد انتشر ثم خرجت علي وجهي ما أدري أين أسلك فمشيت بقية يومي وليلتي حتى اصبحت فانتهيت إلى دَير فاستظلمت في ظله فخرج إليّ رجلٌ فقال: يا عبدالله ما يجيئك ههنا؟ قلت ضللت عن اصحابي فجاءني بطعام وشراب وصعد فيّ النظر وخفضه ثم قال: يا هذا قد علم اهل الكتاب انه لم يبق علي وجه الارض احدٌ اعلم مني بالكتاب واني اجد صفتك الذي تُخرجنا من هذا الدير وتغلب على هذه البلدة فقلت له: أيها الرجل لقد ذهبت في غير مذهب. قال: ما اسمك؟ قلت: عمر بن الخطاب قال: أنت والله صاحبنا غير شك فاكتب لي عليّ ديري وما فيه قلت: ايها الرجل قد صنعتَ معروفا فلا تكدره فقال: اكتب لي كتابا في رِقّ ليس عليك فيه شيء فإن تك صاحبنا فهو ما نريد وإن تكن الاخرى فليس يضرك. قلت: هات فكتبت له ثم ختمت عليه. فلما قدم عمر الشام في خلافته أتاه

ذلك الراهب وهو صاحب دير القدس^١ بذلك الكتاب فلما رآه عمر تعجب منه فأنشأ يحدثنا حديثه: فقال: اوف لي بشرطي فقال عمر: ليس لعمر ولا لابن^٢ عمر منه شيء^٣.
«وعن ابن مسعود قال ركض عمر فرسا فانكشف ثوبه عن فخذه فرأى اهل نجران بفخذه شامة سوداء فقالوا: هذا الذي نجد في كتابنا انه يخرجنا من ارضنا»^٤.
وأخرج عبدالله بن احمد في زوائد الزهد من طريق «أبي اسحق عن عبيده قال: ركض عمر فرسا على عهد النبي ﷺ فانكشف فخذه من تحت القبا فأبصر رجل من اهل نجران شامة في فخذه فقال: هذا الذي نجده في كتبنا يخرجنا من ديارنا»^٥.
وأخرج ابونعيم من طريق شهر بن حوشب «عن كعب قال: قلت لعمر بالشام انه مكتوب في هذه الكتب أن هذه البلاد مفتوحة على يد رجل من الصالحين رحيم بالمؤمنين شديد على الكافرين، سره مثل علانيته، قوله لا يخالف فعله، القريب والبعيد سواء في الحق عنده، اتباعه رهبان بالليل وأسد بالنهار، متراحمون متواصلون متبارزون، قال عمر: أَحَقُّ ما تقول؟ قال: اي والله قال الحمد لله الذي اعزنا واكرمنا وشرفنا ورحمنا بنبينا محمد ﷺ»^٦.

-
- ١ - صحيح «دير العدى» است كه در كتاب المجالسة و جواهر العلم و كتاب تاريخ دمشق همين طور ثبت شده است.
- ٢ - در نسخه‌ی اصل كتاب به جای: «ابن عمر» واژه‌ی: «ابى عمر» آمده، و در برخی نسخ: «آل عمر» نیز آمده است.
- ٣ - المجالسة و جواهر العلم: ج ٥ / ص ١٧٤، روايت شماره: ٢٠٠١، تأليف: أبو بكر أحمد بن مروان الدينورى المالكي (متوفى: ٣٣٣ هـ)، تحقيق: أبو عبيدة مشهور بن حسن آل سلمان، ناشر: جمعية التربية الإسلامية (البحرين - أم الحصم)، دار ابن حزم (بيروت - لبنان)، سال: ١٤١٩ هـ. و تاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ٤٤ / ص ٧.
- ٤ - نكا: تاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ٤٤ / ص ٢٧٥.
- ٥ - در نسخه‌ی اصلی كتاب به عوض: «قبا» واژه‌ی: «العباءة» آمده است.
- ٦ - الزهد: ج ١ / ص ١٠٢، حديث شماره: ٦٥٠، تأليف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (متوفى: ٢٤١ هـ)، حواشى: محمد عبد السلام شاهين، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م.
- ٧ - اين روايت را در همى كتب موجود از ابو نعيم از جمله: حلية الأولياء و طبقات الأصفياء، دلائل النبوة، فضائل الخلفاء الراشدين، فضيلة العادلين من الولاة و غيره نياقتم. البته كتاب‌هاى ديگر

وأخرج ابن عساكر «عن عبيد بن آدم وأبي مريم وأبي شعيب بن عمر أن عمر بن الخطاب كان بالجابية فقدم خالد بن الوليد إلى بيت المقدس فقالوا له: ما اسمك؟ قال: خالد بن الوليد قالوا: وما اسم صاحبك؟ قال: عمر بن الخطاب قالوا: انعيه لنا. فنعتته قالوا: أما أنت فلست تفتحها ولكن عمر، فإننا نجد في الكتاب ان قيسارية تفتح قبل بيت المقدس فاذهبوا فافتحوها ثم تعالوا بصاحبكم»^۲.

وأخرج الطبراني وابونعيم في الحلية «عن مغيث الأوزاعي أن عمر بن الخطاب قال لكعب الاحبار: كيف تجد نعتي في التوراة؟ قال: خليفة قرن من حديد أمير شديد لا يخاف في الله لومة لائم ثم يكون من بعدك خليفة تقتله أمة ظالمون له ثم يقع البلاء بعده»^۳.

وأخرج ابن عساكر «عن الأقرع مؤذن عمر أن عمر دعا الأسقف فقال: هل تجدونا في شيء من كتبكم؟ قال: نجد في كتبنا صفتكم وأعمالكم ولا نجد أسماءكم. قال: كيف تجدوني؟ قال: قرناً من حديد. قال ما قرن من حديد؟ قال: أمير شديد. قال عمر: الله أكبر قال: فالذي من بعدي؟ قال: رجل صالح يورث اقبائه. قال عمر: يرحم الله ابن عفان.

قال: فالذي من بعده قال صداء من حديد فقال عمر: وا دفراه! قال مهلا يا أمير المؤمنين فانه رجل صالح ولكن تكون خلافته في هراقة من الدماء والسيوف مسلول»^۴.

این روایت را آورده اند، بطور مثال نگا: الاكتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله والثلاثة الخلفاء: ج ۱۲ ص ۳۰۸، تألیف: سلیمان بن موسی بن سالم کلاعی حمیری، أبو الربیع (المتوفی: ۶۳۴ هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۰ هـ...

۱ - قیساریه: شهری ساحلی در سرزمین شام که جزء فلسطین محسوب می شده و با طبریة سه روز راه فاصله داشته. (معجم البلدان)

۲ - تاریخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ۱۶۶ ص ۲۸۶.

۳ - المعجم الكبير للطبرانی: ج ۱ ص ۸۴، سن عثمان ووفاته ﷺ، حدیث شماره: ۱۲۰. و حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء: ج ۱۶ ص ۲۵.

۴ - تاریخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ۳۹ ص ۱۸۹.

وأخرج ابن عساكر «عن ابن سيرين قال: قال كعب الأحبار لعمر يا أمير المؤمنين هل ترى في منامك شيئاً؟ فانتهره.

فقال: أنا أجد رجلاً يرى أمر الأمة في منامه^١»^٢.

وأخرج ابن راهويه في مسنده بسند حسن «عن أفلح مولى أبي ايوب الأنصاري قال: كان عبدالله بن سلام قبل أن يأتي اهل مصر يدخل على رؤوس قريش فيقول لهم: لا تقتلوا هذا الرجل يعني عثمان فيقولون والله ما نريد قتله فيخرج وهو يقول والله ليقتلنه. ثم قال لهم: لا تقتلوه فوالله ليموتن إلى أربعين يوماً فابوا فخرج عليهم بعد أيام فقال لهم لا تقتلوه فوالله ليموتن إلى خمس عشرة ليلة»^٣.

وأخرج ابن سعد وابن عساكر «عن طاؤس قال سئل عدالله بن سلام حين قُتل عثمان كيف تجدون صفة عثمان في كتبكم؟ قال: نجده يوم القيامة أميراً على القاتل والخاذل»^٤.

وأخرج ابن عساكر من طريق محمد بن يوسف «عن جده عبد الله بن سلام أنه دخل على عثمان فقال له: ما ترى في القتال والكف؟ قال: الكف أبلغ للحجة وإنما لنجد في كتاب الله أنك يوم القيامة أمير على القاتل والآمر^٥. وأخرج من هذا الطريق ان عبدالله بن

١- تاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ٤٤/ص ٩٥.

٢- يعني كعب الأحبار گفت: در کتابهای ما از شخصی ذکر به عمل آمده که آن شخص مسایل امت را در خواب می بیند (به او الهام می شود). در روایت کلمه می «فانتهره عمر» عمر او را سرزنش کرد، به این دلیل که عمر فاروق رضی الله عنه نمی خواست این کیفیتهای باطنی ظاهر شود، و یا نمی خواست کسی ایشان را مدح کند.

٣- نکا: الخصائص الكبرى: ج ١/ص ٥٤، تأليف: عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (متوفى: ٩١١ هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، و سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد، وذكر فضائله وأعلام نبوته وأفعاله وأحواله في المبدأ والمعاد: ج ١٠/ص ٢٨٠، تأليف: محمد بن يوسف الصالحى الشامى (متوفى: ٩٤٢ هـ)، تحقيق وتعليق: شيخ عادل أحمد عبد الموجود و شيخ على محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية بيروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ١٤١٤ هـ/ ١٩٩٣ م.

٤- الطبقات الكبرى: ج ٣/ص ٦٠، وتاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ٣٩/ص ٣٥٩.

٥- تاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ٣٩/ص ٣٥٩.

سلام قال للمصريين: لا تقتلوا عثمان فإنه لا يستكمل ذا الحجة حتى يأتي على أجله»^۱.
(قبل از این که ماه ذوالحجه به پایان برسد او به مرگ طبیعی خویش وفات خواهد کرد).

وأخرج الحاكم «عن أبي الأسود الديلي عن علي رضي الله عنه قال: أتاني عبدالله بن سلام وقد وضعتُ رجلي في الغرزة وأنا أريد العراق فقال: لا تأتي العراق فإنك إن أتيتَه أصابك به ذباب السيف قال علي وإيم الله لقد قالها لي رسول الله ﷺ قبلك. قال ابوالاسود: فقلت في نفسي بالله ما رأيت كالليوم رجل محارب يحدث الناس بمثل هذا»^{۳ ۴}.

وأخرج ابوالقاسم البغوي «عن سعيد بن عبدالعزيز قال: لما توفي رسول الله ﷺ قيل لذي قريات الحميري وكان من أعلم يهود يا قريات من بعده؟ قال: الأمين يعني ابا بكر. قيل: فمن بعده؟ قال: قرن من حديد يعني عمر. قيل: فمن بعده قال الواضح المنصور يعني معاوية»^۵.

وأخرج ابن راهويه والطبراني «عن عبدالله بن مغفل قال: قال لي ابن سلام لما قُتل عليّ هذا رأس اربعين سنة وسيكون عندها صلح»^۶.

وأخرج ابن سعد «عن ابي صالح قال كان الحادي يحدو بعثمان وهو يقول:

إن الأمير بعده عليّ وفي الزبير خالف مرضي

فقال كعب: لا بل معاوية، فأخبر معاوية بذلك فقال: يا ابا اسحاق أتى يكون هذا

وهنا اصحاب محمد عليّ والزبير! قال: انت صاحبها»^۱.

۱- همان، حافظ ابن عساکر: ج ۳۹/ ص ۳۵۴.

۲- ركب اسپ.

۳- یعنی با شنیدن این سخن ها سپاهیان پریشان و هراسان می شوند، چرا که آن ها ناکامی و شکست خود را احساس می کنند که این خود خلاف حکمت عملی جنگ است. (ش)

۴- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری: ج ۳/ ص ۱۵۱، روایت شماره: ۴۶۷۸.

۵- معجم الصحابة: ج ۲/ ص ۳۱۹، تألیف: أبو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز بغوی (متوفی :

۳۱۷ هـ)، تحقق: محمد أمين بن محمد جكنى، ناشر: مكتبة دار البيان - الكويت، چاپ نخست،

۱۴۲۱ هـ/ ۲۰۰۰ م.

۶- نگا: الخصائص الكبرى، السيوطي: ج ۱/ ص ۵۵.

باید دانست که سنه الله جاری شده است بر آنکه چون امری عظیم در عالم غیب مقدر شود و در ملاً اعلی صورت آن مرتسم گردد، ملاً سافل آن امر را تلقی نمایند چون نوبت اینجا رسد کههان بکهانت خود آن امر را بشناسند و اهل اذهان صافیه به رؤیا، بلکه در بعض اجسام و جسمانیات نیز صورت آن واقعه مرتسم گردد از این باب نیز نقلی چند بر نگاریم. هم از خصائص من قول السطیح^۲ بعد ذکر النبی ﷺ ثم یلی امره الصدیق إذا قضی صدق وفي رد الحقوق لا خرق ولا نزع^۳، ثم یلی امره الخنیف مجرب غظریف^۴ قد أضاف المضيف واحکم التحنیف، ثم یلی امره وارع^۵ لأمرة مجرب فیجتمع له جموع وعصب فیقتلونه نقمة علیهم وغضب فیؤخذ الشیخ فیذبح إربا فیقوم له رجال خطبا، ثم یلی امره الناصر یخلط الرأی بأمر ما کر یظهر فی الأرض العساکر»^۵.

والمراد من الناصر ههنا معاویة بن أبی سفیان.

وأخرج ابن عساکر «عن أبی الطیب عبدالمنعم بن غلبون المقری قال: لما فُتحت عمورية وجدوا علی کنیسة من کنائسها مكتوب بالذهب شرّ الخلف خلف یشتم السلف، واحداً من السلف خیر من الف من الخلف. صاحب الغار نلت کرامة الافتخار اذ اثنی علیک الملك الجبار اذ یقول فی کتابه المنزل علی نبیه المرسل: ﴿ثَانِي اَثْنَيْنِ اِذْ هُمَا فِي اَلْغَارِ﴾. یا عمر ما کنت والیاً بل کنت والداً. عثمان قتلوک مقهوراً ولم یزورک مقبوراً. وأنت یا علی إمام الابرار والذابّ عن وجه رسول الله ﷺ الکفار.

۱- الطبقات الکبری: ج ۱/ ص ۱۱۵.

۲- سطیح بن مازن بن غسان، کاهن معروفی که در سرزمین شام می زیسته است. (ش)

۳- و در رساندن حقوق مردم به آنها نه متحیر می شود و نه هم خود را می بازد.

۴- سردار با تجربه.

۵- السیرة النبویة (من البداية والنهاية لابن کثیر): ج ۱/ ص ۳۸۳، تألیف: أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر قرشی دمشقی (المتوفی: ۷۷۴هـ)، تحقیق: مصطفی عبد الواحد، ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزیع بیروت - لبنان، سال نشر: ۱۳۹۵ هـ/ ۱۹۷۶ م.

فهذا صاحب الغار وهذا أحد الأخيار وهذا غياث الامصار وهذا امام الابرار فعلى من ينتقصهم لعنة الجبار. فقلتُ لصاحب له: قد سقطت حاجباه على عينيه من الكبر مُنذ كم هذا على باب كنيستكم مكتوباً؟ قال: من قبل ان يبعث نبيكم بألفي عام»^۱.

وأخرج ابن عساكر في تاريخ دمشق عن كعب «قال كان إسلام ابي بكر الصديق سببه بوحى من السماء وذلك انه كان تاجراً بالشام فرأى رؤيا فقصها على بحيراء الراهب فقال له من أين أنت؟ قال: من مكة.

قال من أيها؟ قال: من قريش. قال: فأئش أنت؟ قال: تاجر. قال: صدق الله رؤياك، فإنه يبعث نبي من قومك تكون وزيره في حياته وخليفته بعد موته فاسرّها ابوبكر حتى بُعث النبي ﷺ فجاءه فقال يا محمد ما الدليل على ما تدّعي؟ قال: الرؤيا التي رأيت بالشام فعانقه وقبل ما بين عينيه وقال اشهد انك رسول الله»^۲.

«وأخرج ابن عساكر «عن علي قال قال رسول الله ﷺ ليلة أُسري بي رأيتُ على العرش مكتوبا لا إله إلا الله محمد رسول الله أبوبكر الصديق عمر الفاروق عثمان ذوالنورين»^۳.

وأخرج ابويعلي والطبراني في الأوسط وابن عساكر والحسن بن عرفه في جزئته المشهوره «عن ابي هريرة قال قال رسول الله ﷺ: ليلة عُرج بي الى السماء مامررت بسماء الا وجدت اسمي فيها مكتوبا محمد رسول الله وأبوبكر الصديق خلفي»^۴.

وأخرج الدار قطني في الافراد والخطيب وابن عساكر «عن ابي الدرداء عن النبي ﷺ قال: رأيت ليلة أُسرى بي في الفراش فيرئده^۵ خضراء فيها مكتوب بنور ابيض لا إله إلا الله محمد رسول الله ابوبكر الصديق عمر الفاروق»^۱.

۱- تاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ۳۷/ ص ۱۸۹.

۲- تاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ۳۰/ ص ۲۹.

۳- تاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ۳۹/ ص ۵۱.

۴- تاريخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ۳۰/ ص ۲۰۳، و تهذيب التهذيب: ج ۱۵/ ص ۱۳۸، تأليف: أبو

الفضل أحمد بن على بن محمد بن أحمد بن حجر عسقلانى (متوفى: ۸۵۲ هـ)، ناشر: مطبعه

دائرة المعارف النظامية، هند، چاپ نخست، سال: ۱۳۲۶هـ.

وأخرج ابن عساكر وابن النجار في تاريخيهما «عن أبي الحسن علي بن عبدالله الهاشمي الرقي قال دخلت بلاد الهند فرأيت في بعض قراها شجرة وردٍ اسود يفتح عن وردة كبيرة طيبة الرائحة سوداء عليها مكتوبٌ بخطٍ ابيض لا إله إلا الله محمد رسول الله ابوبكر الصديق عمر الفاروق فشككت في ذلك وقلت انه معمول فعمدت إلى حبة لم تفتح ففتحتها فرأيتُ فيهما كما رأيتُ في سائر الورد وفي البلد منه شيء كثير»^۲.

قال الله تعالى في سورة المائدة: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ ۗ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ۗ أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ۚ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ [المائدة: ٥٤].

و فرموده: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ [المائدة: ٥٥].

و فرموده: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾ [المائدة: ٥٦].

۱- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ۳۰/ ص ۲۰۴.

۲- تاریخ دمشق، حافظ ابن عساكر: ج ۱۳/ ص ۹، و سبل الهدى والرشاد، تألیف محمد بن یوسف صالحی شامی: ج ۱/ ص ۸۷.

۳- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «ای مؤمنان! آن دسته از شما که از دین‌شان برگردند، بدانند که الله گروهی خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید؛ در راه الله جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسند. این، فضل الله است که به هر کس بخواهد، می‌بخشد. و الله بخشنده‌ی داناست.»

۴- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «تنها الله و پیامبرش و مؤمنانی که نماز را بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند و پیوسته فروتن و متواضعند، دوست شما هستند.»

۵- ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «و هر کس الله و پیامبرش و مؤمنان را به دوستی بگیرد، پس (بداند که) حزب و گروه الله، پیروزند.»

قوله تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا﴾ غرض از این کلام اخبارست به آن حادثه که در مرض موت آن حضرت ﷺ پیش آمد و بعد انتقال او ﷺ متکامل شد و اعلام تدبیری که خدا تعالی در غیب الغیب مقرر فرموده است تا چون آن حادثه رو بدهد علی البصیره باشند از آن واضطراب بر بواطن ایشان غالب نیاید و چون آن تدبیر رو نماید در اهتمام آن کوشند و بذل مساعی در اتمام آن سعادت خود دانند.

شرح این حادثه آنکه در اواخر ایام آن حضرت ﷺ سه فرقه از عرب مرتد شدند و در هر فرقه شخصی مدعی نبوت برخاست و قوم وی تصدیق او کردند و فتنه عظیم بر پا شد ذوالخمار عنسی که در کهانت و شعبده بازی دست تمام داشت در میان مَدْحِج دعوی نبوت نمود. آن حضرت ﷺ بجانب معاذ بن جبل ﷺ و جمعی از مسلمین که همراه او بودند نامه نوشت تا برای قتال او آماده شوند. فیروز دیلمی از انجماه متصدی قتل او شد و جناب نبوی ﷺ بر صورت این ماجرا بوحی مطلع شدند و فرمودند: فاز فیروز و در خارج خبر این واقعه آخر ربیع الأول بصدیق اکبر ﷺ رسید و این اول مژده فتحی بود که حضرت صدیق اکبر بآن مسرور گردید.

و مسیلمه کذاب در میان بنی حنیفه در شهر یمامه بدعوی نبوت برخاست و بجانب اقدس نبی ﷺ نامه نوشت من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی ونصفها لک واین نامه را بدست دو کس بحضور مقدس فرستاد آن حضرت ﷺ آن دو کس را فرمودند «اتشهدان أن مسیلمة رسول الله؟ قالوا: نعم فقال النبي ﷺ: لو لا أن الرسل لا تُقتل لضربت اعناقكما. بعد از آن در جواب نامه‌ی او نوشتند: «من محمد رسول الله إلى مسیلمة الكذاب! أما بعد: فإن الأرض لله یورثها من یشاء والعاقبة للمتقین»^۱.

۱- سنن ابی داود: ج ۳/ ص ۸۳، کتاب الجهاد، باب فی الرسل، حدیث شماره: ۲۷۶۱. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. و مسند ابی داود طیالسی: ج ۱/ ص ۲۰۲، باب ما أسند عبد الله بن مسعود ﷺ، حدیث شماره: ۲۴۸، تألیف: أبو داود سلیمان بن داود بن جارود طیالسی بصری (متوفی: ۲۰۴ هـ)، تحقیق: دکتور محمد بن عبد المحسن الترمذی، ناشر: دار الهمجر - مصر، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۹ هـ / ۱۹۹۹ م.

بعد از این ماجرا آن حضرت علیه السلام مریض شدند و تدبیر دفع او نافرموده به رفیق اعلی پیوستند. صدیق اکبر علیه السلام خالد بن ولید رضی الله عنه را با جیشی کثیر بطرف مسیلمه روان فرمود و کار او را آخر نمود، وحشی (بن حرب قاتل سید الشهداء حمزه رضی الله عنه) آن کذاب را بکشت و جموع او متفرق گشتند و بعضی از ایشان تائب شدند.

و طلیحه اسدی در میان بنی اسد مدعی نبوت شد هم در حیات آن حضرت علیه السلام و بعد انتقال وی علیه السلام حضرت صدیق علیه السلام خالد بن ولید رضی الله عنه را بر سر آن جماعت فرستاد. خالد آن جمع را هزیمت داد طلیحه بگریخت و بعد از آن مسلمان شد و در غزوه‌ی قادسیه تردّد نمایان بعمل آورد.^۱

بعد از آن فتنه‌ی ردت بغایت بلند شد اکثر عرب غیر حرمین و قریه‌ه جَوَاثِی^۲ راه ارتداد پیش گرفتند و فرقه ای منع زکوة نمودند. در باب این جماعه فقهای صحابه با هم در مباحثه افتادند که اهل قبله‌اند قتال با ایشان جائز نباشد. از آن جمله عمر فاروق رضی الله عنه گفت «كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَمَنْ قَالَهَا فَقَدْ عَصَمَ مِنِّي مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلَّا بِحَقِّهِ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ فَقَالَ ابوبكر: لأَقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ، وَاللَّهُ لَوْ مَنَعُونِي عَنَاقًا كَانُوا يُؤَدُّونَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَفَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنَعِهَا. قَالَ عُمَرُ رضی الله عنه قَوْلَ اللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ قَدْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَ أَبِي بَكْرٍ رضی الله عنه فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ». أخرجه الشيخان وغيرهما.^۳

۱- کارنامه‌ی شایسته انجام داد.

۲- جَوَاثِی: مسکن طایفه‌ی عبد القیس در بحرین، که نخستین نماز جمعه بعد از مسجد النبی (مدینه‌ی منوره) در آن منطقه برگزار شده است. نگا: معجم ما استعجم من أسماء البلاد والمواضع، تألیف: أبو عبید عبد الله بن عبد العزیز بن محمد بکری أندلسی (متوفی: ۴۸۷ هـ)، ناشر: عالم الکتب، بیروت، چاپ سوم، سال: ۱۴۰۳ هـ.

۳- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۹۳، کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حدیث شماره: ۷۲۸۴، و صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۵۱، کتاب الإیمان، باب الأمر بقتال الناس حتی یقولوا: لا إله إلا الله محمد رسول الله، حدیث شماره: ۲۰، و سنن ابی داود: ج ۱۲/ ص ۹۳، کتاب الزکاة، حدیث شماره: ۱۵۵۶.

و شرح تدبیری که خدای تعالی برای این حادثه مقرر فرمود آنست که داعیه‌ی قتال در خاطر صدیق اکبر علیه السلام باهتمام تمام فرو ریخت و آن سر قول آن حضرت بود علیه السلام در این فتنه العصمة فیها السیف رواه حذیفه رضی الله عنه.^۱

اکثر صحابه در این امر متوقف بودند تا آنکه فاروق اعظم رضی الله عنه از صدیق اکبر رضی الله عنه طلب رفق نمود و حضرت صدیق فرمود: «أَجْبَارُ أَنْتَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خَوَّارٌ فِي الْإِسْلَامِ»^۲.

و با حضرت مرتضی رضی الله عنه نیز مانند این جواب و سوال در میان آمد قال انس بن مالک: كره الصحابة قتالَ مانعي الزكاة وقالوا اهل القبلة فتقلد ابوبكر سيفه وخرج وحده فلم يجدوا بداً من الخروج.^۳

وقال ابن مسعود رضی الله عنه: «كرهنا ذلك في الإبتداء ثم حمدناه عليه في الانتهاء». اخرجها البغوي وغيره.^۴

داعیه‌ی که در قلب حضرت صدیق رضی الله عنه ریختند به منزله‌ی چراغی بود هر که محاذی او می‌افتاد به نور آن متنور می‌شد تا آنکه جموع عظیمه از مسلمین مهیا برای قتال شدند و سعی هر چه تمام‌تر بکار بردند. «قال ابوبكر بن عياش سمعت أبا حصين يقول ما ولد بعد النبيين افضل من أبي بكرٍ قام مقام نبي من الأنبياء في قتال اهل الردة» اخرجها البغوي.^۵

۱- سنن ابی داود: ج ۴/ ص ۹۵، کتاب الفتن والملاحم، باب ذکر الفتن ودلائلها، حدیث شماره: ۴۲۴۴. علامه آل‌بانی گفته: این روایت حسن است.

۲- دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة: ج ۲/ ص ۴۷۷، تألیف: أحمد بن حسین خسروجردی خراسانی، مشهور به أبو بكر بيهقي (متوفی: ۴۵۸ هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۵ هـ.

۳- تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس: ج ۲/ ص ۲۰۱، تألیف: حسین بن محمد بن الحسن الدیّار بکری (متوفی: ۹۶۶ هـ)، ناشر: دار صادر - بیروت.

۴- معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (تفسیر البغوی): ج ۳/ ص ۷۰، تألیف: محیی السنة، أبو محمد حسین بن مسعود بغوی (متوفی: ۵۱۰ هـ)، تحقیق: محمد عبد الله نمر، عثمان جمعة ضمیریة وسليمان مسلم الحرش، ناشر: دار طيبة للنشر والتوزيع، طبع چهارم، سال: ۱۴۱۷ هـ/ ۱۹۹۷ م.

۵- معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بغوی: ج ۳/ ص ۷۰.

و این اشاره است به تحمل داعیه (اراده) الهیه که در نفس نفیس او^۱ مرتسم شد و از آنجا اهتمام بامر جهاد در خاطر مسلمانان مرسوم گشت.

أخرج ابوبکر «عن القاسم بن محمد عن عائشه انها كانت تقول توفي رسول الله ﷺ فنزل بابي بكر ما لو نزل بالجبال لهاضها^۱ اِشْرَابَ النفاق بالمدينة وارتدت العرب فوالله ما اختلفوا في نقطه إلا طار أبي لخطها وغنائها في الإسلام، وكانت تقول مع هذا: ومن راي عمر بن الخطاب عرف انه خُلِقَ غنَاءً للإسلام كان والله احوذياً نسيح وحده وقد اعدّ للامور أقرانها»^۲. قوله تعالى: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ﴾ این آوردن باین وجه نیست که از عدم بوجود آرد یا از کفر باسلام بلکه از زمره مسلمین جمعی را بسبب داعیه که در قلب صدیق اکبر ریختند منبعث گرداند بسوی جهاد و در میان ایشان گرهی زند تا همه بصورت اجتماعی خود آورده حق باشند، یعنی آن هیئت اجتماعی بتدبیر الهی و الهام او بالقای داعیه در قلوب ایشان متحقق گشت. قوله تعالى: ﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكُفْرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾^۳ [المائدة: ۵۴]. اینجا شش صفت مذکور شد دو از آن در میان خدا و عباد او و دو در میان ایشان و غیر ایشان از بنی آدم هر که مؤمن است به نسبت او معامله والد با ولد می کنند، و هر که کافر است در حق او مثل جبرئیل در وقت صیحه ثمود جارحه از جوارح الهی می شوند در فعل اتلاف و اهلاك.

و دو صفت در نصرت ملت یکی فعل جهاد و فی معناه الامر بالمعروف والنهی عن المنکر و یکی قوت داعیه او که بگفت مردم یا بسبب قرابت و مانند آن، آن داعیه متلاشی نه گردد ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [المائدة: ۵۴].

۱- آن‌ها را ریزه ریزه می‌کرد.

۲- مصنف ابن ابی شیبة: ج ۱/ ص ۴۳۴، ما جاء فی خلافة أبی بكر وسيرته فی الردة، حدیث شماره: ۳۷۰۵۵.

۳- ترجمه‌ی آیه: «آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سرسخت و گردان فراز هستند، در راه الله جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌هراسند».

﴿فَذَلِكِ﴾ است عظیم القدر در تحقیق تثبیت این خصال و بیان منزلت آن‌ها عند الله. و از اینجا معلوم می‌شود که قتال مرتدین تلو غزوه بدر و حدیبیه بود و نمونه از مشاهد عظیمه القدر.

قوله تعالی: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ [المائدة: ۵۵]. انما در کلام عرب برای دلیل جمله سابقه و تحقیق و تثبیت او می‌آید.

یعنی ای مسلمانان از ارتداد عرب و جموع مجتمعه ایشان چرا می‌ترسید جز این نیست که کار ساز و ناصر و یاری دهنده شما در حقیقت خدا است که می‌ریزد الهام خیر و می‌نماید تدبیر امور، و رسول او که سر رشته ترغیب بر جهاد در عالم آورده اوست و برای امت خود بدعای خیر دستگیر ایشان است.

و در ظاهر محقین اهل ایمان که به اقامت صلوة و ایتاء زکوة بوصف خشوع و نیایش متصف‌اند و تحمل داعیه‌ی الهیه کنند و خدای تعالی بر دست ایشان کارهای نیک در عالم سرانجام فرماید.

و سبب نزول و ماصدق این آیت صدیق اکبر ﷺ است لفظ عام است شامل همه محقین، و دخول سبب نزول قطعی^۱.

أخرج البغوي «عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ نزلت في المؤمنين فقيل له: انها نزلت في علي فقال: هو من المؤمنين»^۲.

نه چنانکه شیعه گمان بردند و قصه‌ی موضوعه روایت کنند و ﴿رَاكِعُونَ﴾ را حال از ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ می‌گیرند و برتافتن انگشتی بجانب فقیری در حالت رکوع فرود می‌آرند و سیاق و سباق آیت را برهم زنند. خدای تعالی اعضای ایشان را از هم جدا سازد چنانکه ایشان آیات متسقه بعضها ببعض را از هم جدا کردند.

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ مفهوم این کلام آنست که ولایت مسلمانان و کار سازی ایشان خصوصاً در مثل این حوادث عظام بسابقین متصفین بصفات کمال لائق است نه غیر ایشان.

۱- یعنی آن شخصی که سبب نزول آیت باشد داخل شدن او در مصداق آیت قطعی و یقینی است.

۲- معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بغوی: ج ۳/ ص ۷۳.

قوله تعالى: ﴿مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ﴾ امرست بطاعت خدا و رسول و خليفه رسول و ترغيب است بر آن، و بيان آنکه غلبه اسلام موقوف است بر آن و سعادت محصور است در آن.

چون اين همه بيان نموده شد بايد دانست كه وعده خداى تعالى راست است و انجام اين وعده در زمان حيات آنحضرت ﷺ واقع نشد، زيرا كه فوجى مجتمع براى قتل اهل ارتداد در آن زمان نه برآمد و بعد شيخين در اين مَدَد متطاوله نيز قتال مرتدين بجمع رجال و نصب آلات قتال بوقوع نيامده لامحاله مصداق وعده جنود مجنّده صديق اكبر است ﷺ كه بجهت محاربه مرتدين برآمدند و بعون الهى در اسرع حين و احسن جوه سرانجام آن امر عظيم دادند. و جمع رجال و نصب قتال بافروق مرتدين يكي از لوازم خلافت است، زيرا كه خلافت راشده رياست خلق است در اقامت دين و جهاد اعداء الله و اعلاء كلمه الله بوجهى كه وى و تابعان وى در اين اقامت ممدوح باشند و ثنا و رضا بايشان متوجه شود، و جهاد مرتدين از اعظم انواع اقامت دين است و رضا و ثنا بر ايشان در اين آيات اظهر من الشمس فى رابعه النهار.

و نيز بايد دانست كه ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ ترغيب است بتولى خليفه راشد و صديق اكبر ﷺ مورد نص است و آن قطعى الدخول است و اين اشاره است بوجوب انقياد خليفه راشد و دلالت است بر تحقق خلافت حضرت صديق.

و نيز بايد دانست كه حق سبحانه بتأكيد گواهي ميدهد بر آن كه آن جماعه در وقت قيام بقتال مرتدين محبوبين و محبين و كذا كذا باشند و اين همه صفات كمال است پس اگر حضرت صديق در خلافت خود بر حق نمى بود جمعى كه به امر او جهاد كردند و با او بيعت نمودند و به استخلاف او راضى شدند محبين و محبوبين و متصفين باوصاف كمال نباشند و اللازم باطل بشهاده الله تعالى.

و نيز بايد دانست كه اينجا گفته شد ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ﴾ و در ظاهر صورت اجتماعيه آوردن مسلمين از دست حضرت صديق ﷺ اتفاق افتاد و اين همچنانست كه

فرمود: ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ [الأنفال: ۱۷]^۱. اتیان بقوم کذا و کذا فی الحقیقت فعل حق است سبحانه و تعالی و حضرت صدیق کالجارحه اند در آن. کدام منزلت بالاتر از این منزلت خواهد بود بعد منزله الانبیاء صلوات الله وسلامه علیهم؟ و کدام کامل و مکمل مانند او باشد ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ [الجمعة: ۴].

و نیز باید دانست که ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ﴾ هر چند لفظ عام است اما مورد نص صدیق اکبر^{علیه السلام} است و دخول مورد نص در عام قطعی است پس صدیق اکبر ولی مسلمانان و کارساز ایشان است و همین است معنی خلافت راشد. و صدیق اکبر متصف باقامت صلوه و ایتاء زکوه است با وصف خشوع یا با وصف اکثار نوافل صلوه و این معنی یکی از لوازم خلافت خاصه است.

و نیز باید دانست که امر جهاد و قتال منسوب می شود بآمر در عرف شائع بلکه آمر می باید که احق باین صفات باشد تا پرتو وی در دل دیگران کار کند پس صفات ششگانه در صدیق اکبر^{علیه السلام} علی اکمل الوجوه متحقق باشد و این معنی از لوازم خلافت خاصه است بلکه می تواند بود که اینهمه صفات ششگانه صفات صدیق باشد که بطریق تعریض ادا کرده شد کما قال عز من قائل: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ﴾ [النور: ۲۲]. الآیه

مراد اینجا حضرت صدیق است^{علیه السلام} تنها اما بلفظ جمع بیان نموده آمد چنانکه قاعده‌ی تعریض است.

و از قرائن این معنی آنست که در صورت قتال مرتدین لوم لائمی که از مسلمانان باشد پیش نمی آید و لوم کافران را اعتبار نیست پس ذکر ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ تنها برای صدیق اکبر است چون در قتال مانعین زکوه صحابه اشکال داشتند و ملامت پیش گرفته بودند و نزدیک حضرت صدیق کفر و ارتداد آن فریق محقق بود، به اشکال

۱- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «(هنگام تیراندازی یا ریختن خاک به سوی دشمن) این تو نبودی که تیر انداختی (یا خاک ریختی)؛ بلکه الله تیر انداخت (یا خاک را به چشمان دشمن رساند تا کافران را شکست دهد)».

و ملامت آنجماعه التفات نه نمود و از بحث ایشان خوفی بر دل مبارک او راه نیافت و از امضای رأی خود باز نماند فذلک قوله تعالى: ﴿لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾.

وقال الله تعالى في سورة الفتح: ﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقْتَلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [الفتح: ١٦].

«بگو یا محمد پس ماندگان را از بادیه نشینان که عنقریب خوانده خواهید شد بسوی جنگ قومی خداوندان کار زار سخت که جنگ کنید با ایشان یا آنکه ایشان مسلمان شوند پس اگر فرمان برداری کردید بدهد خدای تعالی شما را مزد نیک و اگر رد گردانید چنانکه رو گردانیده بودید پس از آن دعوت عقوبت کند شما را عقوبت درد دهنده».

سبب نزول آیه بر وفق اجماع مفسرین و دلالت سیاق و سباق آیات و برطبق مضمون احادیث صحیحه آنست که آن حضرت ﷺ سال حدیبیه اراده نمودند که عمره بجا آرند پس دعوت فرمودند اعراب و اهل بوادی را تا در این سفر برکاب آن جناب ﷺ سعادت اندوز باشند؛ زیرا که احتمال قوی بود که قریش از دخول مکه مانع آیند و سبب کینه‌های که از جهت کشته شدگان بدر و احد و احزاب در قلوب ایشان متمکن بود متعرض بحرب شوند، و در این هنگام بحسب تدبیر عقل لابد است از استصحاب جمعی کثیر تا از شر قریش ایمنی حاصل شود. بسیاری از اعراب دعوت آن حضرت ﷺ گوش نکرده از این سفر تخلف نمودند و بعضی به اشغال ضروریه در اهل و مال تعلق کردند و مخلصین مسلمین که سر تا پا به بشاشت ایمان ممتلی بودند مرافقت و موافقت را سعادت دانسته صحبت اختیار نمودند چون نزدیک حدیبیه رسیده شد قریش بحمیت جاهلیت مبتلا گشته مستعد قتال و جدال شدند بعد اللتیا واللتی صلح

۱- ترجمه‌ی آیه: «(ای پیامبر!) به باز ماندگان از اعراب (بادیه نشین) بگو: «به زودی فراخوانده می‌شوید به سوی قومی سخت جنگجو (و نیرومند) که با آنها نبرد کنید، یا اسلام بیاورند، پس اگر اطاعت کنید، الله پاداش نیکی به شما می‌دهد، و اگر سرپیچی کنید همان گونه که پیش از این سرپیچی کردید، شما را به عذابی دردناک عذاب می‌دهد».

مغلوبانه در آنجا اتفاق افتاد و بیرون مکه دم احصار^۱ ادا کردند و بازگشتند چون در این سفر اخلاص مخلصان مُبرهن گشت و بر خواطر ایشان کُرب عظیم مستولی شده بود بسبب فوت عمره و از جهت صلح مغلوبانه، حکمت الهی تقاضا فرمود که جبر قلوب ایشان نماید به مغانم خیبر که عنقریب بدست ایشان افتد و آن مغانم را خاص بحاضرین حدیبیه گرداند غیر ایشان را اذن خروج نداد و در آن مغانم شریک نگردانید.

قال الله تعالى: ﴿سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ﴾^۲ [الفتح: ۱۵].
و به اخبار^۳ رضای خود از آنجماعه که در حدیبیه بیعت نمودند.

قال الله تعالى: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾^۴ [الفتح: ۱۸].
و هیچکس از حاضران حدیبیه از این بیعت تخلف نه کرد إلا جُد بن قیس منافق تنها.

و أخرج البغوي وغيره «عن جابر^۵ أن رسول الله ﷺ قال: لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^۵.
و این مشهد یکی از مشاهد خیر است که صحابه کرام در آن مشهد به مقامات عالیه فائز گشتند.

و به مغانمی که بعد مهلتی بدست ایشان افتد مانند غنائم حنین.
و به مغانم اخری که گاهی عرب بر آن قادر نشده بودند و آن مغانم فارس و روم است که بسبب قوت و شوکت و کثرت عدد و عُدد ایشان اصلاً غلبه بر آن جماعه و اخذ

۱- اگر شخصی به اراده‌ی حج و یا عمره احرام ببندد و در راه به مانعی برخورد کند و نتواند به عمره و یا حج خویش ادامه دهد این حالت را «احصار» می‌گویند، بر این شخص دم (قربانی) لازم است.

۲- ترجمه‌ی آیه: «هنگامی که به سوی غنائم (خیبر) حرکت نمودید تا آن‌ها را برگیرید، بازماندگان (حدیبیه) خواهند گفت: بگذارید ما (نیز) در پی شما بیاییم. آن‌ها می‌خواهند کلام الله را تغییر دهند، (ای پیامبر) بگو: هرگز از پی ما نیاید، این چنین الله از پیش فرموده است».

۳- عطف بر «به مغانم خیبر» است.

۴- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «به‌یقین الله از مؤمنان که زیر درخت با تو بیعت کردند، راضی شده است».

۵- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۳، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۵۳، و سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۹۵، أبواب المناقب، باب فی فضل من بايع تحت الشجرة، حدیث شماره: ۳۸۶۰.

مغانم از ایشان در خیال عرب نمی گذشت. قال الله تعالى: ﴿وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً﴾ [الفتح: ۲۰]. مغانم عرب است حنین و مانند آن ﴿فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ﴾ مغانم خبیر است که متصل حدیبیه بدست ایشان آمده ﴿وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا﴾ [الفتح: ۲۱]. مغانم فارس و روم است.

و نیز حکمت الهیه تقاضا نمود که تهدید متخلفین و تفضیح حال ایشان کرده شود. قال الله تعالى: ﴿قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ...﴾ [الفتح: ۱۶]. و از آینده دعوت ایشان است برای قتال اولی باس شدید اعلام کرده آید تا پیش از وقوع واقعه تأمل وافی در عواقب قبول دعوت و عدم قبول آن کرده باشند و چون روی دهد بر بصیرت باشند از آن، و احتمالات عقلیه^۱ مشوش حال ایشان نگرده فذلک قوله ﴿سَتُدْعُونَ﴾ بطریق اقتضا^۲ از این کلمه مفهوم شد که در زمان مستقبل داعیی خواهد بود اعراب را بسوی جهاد کفار، و از این دعوت تکلیف شرعی متحقق خواهد شد اگر قبول دعوت کنند ثواب آن بیابند و اگر رد کنند معاقب شوند و این لازم بین^۳ خلیفه‌ی راشد است و دعوت بسوی جهاد اعظم صفات خلیفه است.

۱- احتمال اینکه جهاد به درگاه پروردگار قبول باشد یانه، در جنگ کامیابی حاصل شود یا نشود...؟
 ۲- وقتی که از یک کلامی استدلال می شود، چهار طریقه‌ی استدلال طوری است که نتیجه صحیح می دهد و آن عبارت است از:

۱- عبارة النص: که از الفاظ استدلال شود و آن الفاظ به این مقصد گفته شده باشد که از آنها استدلال شود.

۲- اشاره النص: از الفاظ استدلال شود مگر آن الفاظ برای این هدف به کار برده نشده باشد.

۳- دلالة النص: از معنای لفظ استدلال شود و دلالت لغوی بر آن معنی موجود باشد.

۴- اقتضاء النص: از معنای لفظ استدلال شود و صحت کلام بر آن معنی عقلا و یا شرعاً موقوف باشد... و اگر بغیر از طرق چهارگانه‌ی مذکور به طریق دیگری استدلال شود، آن استدلال فاسد و فاقد اعتبار می باشد. برای تفصیل بیشتر به کتب اصول فقه مراجعه شود. (ش)

۳- لازم بین آن است که آن گاه لازم و ملزوم آن تصور شود به مجرد تصور این دو، عقل به لزوم در میان آنها یقین نماید مثل اگر برای دو شخص به طور مساوی دو دو کتاب بدهیم لازم می آید که کتابها باید چهار عدد باشد و این لازم بین است. و اگر لازم طوری که گفتیم نباشد یعنی عقل برای لزوم در میان دو چیز بر علاوه از لازم و ملزوم به چیز سومی نیز احتیاج پیدا کند، آن لازم غیر بین است. (ش)

پس از این آیت وعده وجود داعی بسوی جهاد و اثبات خلافت او مفهوم شد در تفتیش آنیم که این داعیان که بودند و این اوصاف بر کدام شخص منطبق شد؟ یکی از آن اوصاف آنست که دعوت برای اعراب باشد که بادیه نشینان اند گو اهل شهر را نیز دعوت کنند.

دوم آنکه دعوت بقتال کفار اولی باس شدید باشد و معنی اولی باس شدید آن است که از جماعه که مستعد قتال شده اند داعیان و مدعوان همه شدت باس بیشتر داشته باشند و إلا شدت و ضعف امر نسبتی است هر ضعیفی شدید است به نسبت اضعف از او، و لیکن عرف عام با مستعدان قتال می‌سجد اگر به نسبت این مستعدان اکثر و قوی و به اسباب بیشتر باشند اولی باس شدید گویند و الا نه. معنی اولی باس شدید آن است که بمقتضای قیاس و بحکم عقول مفظوره در بنی آدم اقرب بغلبه دیده شود اگر چه فضل الهی بخرق عادت آن جموع مجموعه را بدست اولین بر هم زند.

سوم آنکه دعوت برای غیر قریش باشد، زیرا که تنکیر قوم^۱ می‌فهماند که هم غیر الاولین الذین دعا الیهم رسول الله ﷺ فی الحدیبیه و در صورتی که مدعو الیهم قریش باشند نظم کلام چنین باید ساخت ستدعون الیهم مرة أخرى و گفته نشود ستدعون الی قوم.

چهارم آنکه این دعوت برای قتالی باشد که منتهی نه گردد إلا به اسلام یا قتال این قوم اولی باس شدید نه دعوت برای احکام خلافت خلیفه و شکست بغاة مسلمین چنانکه حضرت مرتضی کرم الله وجهه دعوت فرمود اهل مدینه را (برای تقویه خلافت خویش و شکست دادن مخالفین در جنگ جمل و جنگ صفین)، یا برای ترسانیدن دشمن و چون هیبت افتاد باز گردند بدون قتال چنانکه آنحضرت ﷺ در تبوک دعوت فرمودند بر خروج بسوی روم و چون قیصر از جای خود حرکت نه کرد بازگشتند و در آنجا قتالی واقع نشد.

۱- اسم بر دو قسم است:

۱- اسم نکره که دلالت بر غیر معین بکند مثل: «رجل» که هر مردی را رَجُل گفته می‌توانیم ومثل:

«قوم» که شامل هر قومی شده می‌تواند خواه قوم از عرب باشد و یا از فارس.

۲- اسم معرفه: که بر شخص و یا چیزی عین دلالت نماید مانند: زید که بر همان مسمای خویش

دلالت می‌کند. (ش)

چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که این داعی صادق است بر خلفای ثلاثه لاغیر، زیرا که بحسب احتمالات عقیده این داعی یا جناب مقدس نبوی ﷺ یا خلفای ثلاثه یا حضرت مرتضی رضوان الله علیهم یا بنی امیه یا بنی عباس یا اتراک که بعد دولت عرب سر بر آوردند لایتجاوز الأمر عن ذلك.

از آن حضرت ﷺ دعوت کذا واقع نشد، زیرا که نزول آیت در قصه حدیبیه است و غزوات آن حضرت ﷺ بعد حدیبیه محصور و معلوم است، بر هیچ یک دعوت کذا صادق نمی آید متصل حدیبیه غزوه خیبر واقع شد و هیچکس را از اعراب در آن غزوه دعوت نه فرمودند بلکه غیر حاضرین حدیبیه ممنوع بودند از حضور در آن مشهد کما قال: ﴿قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ﴾ [الفتح: ۱۵].^۱

و بعد از آن غزوه الفتح پیش آمد فی الجملة دعوتی واقع شد اما نه برای قتال قوم اولی باس شدید، زیرا که ایشان همان بودند که دعوت حدیبیه برای ایشان بود و نظم کلام دلالت بر تغایر این دو قوم می نماید.

و غزوه‌ی حنین نیز مراد نیست؛ زیرا که «هوازن» اقل و اذل بودند از آنکه به نسبت دوازده هزار مرد جنگی که در رکاب شریف حضرت نبوی ﷺ از مهاجرین و انصار و اعراب و مسلمة الفتح نهضت کرده بودند ایشان را اولی باس شدید گفته شود و هر چند حکمت الهی در مقابله ﴿أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ﴾ جولتی در کار ایشان کرده باشد.^۲

و غزوه تبوک نیز مراد نیست، زیرا که ﴿تَقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾ در آنجا متحقق نشد غرض آنجا ایقاع هیبت بود در قلوب شام و روم چون هر قل جنبش نه کرد و فوجی نه فرستاد باز مراجعت فرمودند.

و بنو امیه و بنو عباس و من بعد ایشان گاهی اعراب حجاز و یمن را بقتال کفار نخوانده اند کما هو معلوم من التاريخ.

۱- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «بگو: هرگز به دنبال ما نخواهید آمد؛ الله، پیشتر چنین فرموده است».

۲- چنانکه در قرآن کریم آمده است: ﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ﴾ [التوبة: ۲۵] در این آیت به طور واضح خداوند متعال بیان می کند که فریق مقابل کم و ذلیل بوده اند.

قطعاً این دعوت مقیده در این مدد متطاوله غیر از خلفای ثلاثه متحقق نه گشت. قال الواقدی: «لما قُبض رسول الله ﷺ استخلف ابوبکرؓ فقتل في خلافته مسيلمَةُ الكذاب ابن قيس الذي ادّعي النبوة وقاتل بني حنيفة وقتل ايضاً سجاح والأسود العنسي وهرب طليحة الى الشام وفتح اليمامة وأطاعت العربُ لأبي بكر الصديقؓ فعول عند ذلك أن يبعث جيوشه إلى الشام وصرف وجهه إلى قتال الروم فجمع الصحابةؓ في المسجد وقام فيهم فحمد الله وأثنى عليه وذكر النبي ﷺ ثم قال: أيها الناس إعلموا ان الله تعالى قد فضلكم بالإسلام وجعلكم من أمة محمد عليه الصلوة والسلام وزادكم إيماناً وبقينا ونصركم نصراً مبيناً فقال فيكم اليوم اكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام ديناً واعلموا أن الرسول ﷺ كان بوجهه وهيمته إلى الشام فقبضه الله تعالى واختار له ما لديه ﷺ الا واني عازم ان اوجه المسلمين باهاليهم وأمواهم إلى الشام فإن رسول الله ﷺ أمرني بذلك قبل موته فقال زُويت لي الأرض مشارقها ومغاربها وسيبلغ ملك امتي ما زوي لي منها فما قولكم في ذلك رحمكم الله؟ قالوا: يا خليفة رسول الله ﷺ مُرنا بأمرك ووجهنا حيث شئت فان الله ﷻ فرض طاعتك علينا فقال تعالى: واطيعوا الله واطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم. قال: ففرح ابوبکرؓ بقولهم وسرّ سرورا عظيماً ونزل عن المنبر فكتب الكتاب الى ملوك اليمن وامراء العرب والى أهل مكة وكانت الكتب كلها يومئذ نسخة واحده بسم الله الرحمن الرحيم من عبدالله عتيق ابن ابي قحافه الى سائر المسلمين سلامٌ عليكم فيني احمد الله الذي لا إله إلا هو ونصلي على نبيه محمد ﷺ واني قد عزمت على ان اوجهكم الى الشام لتأخذوها من ايدي الكفار فمن عول منكم على الجهاد فليبادر على طاعة الله وطاعة رسوله ثم كتب: انفروا خفافاً وثقالاً الاية ثم بعث الكتاب إليهم واقام منتظر جوابهم وقدومهم فكان أوّل من بعث إلى اليمن انس بن مالك خادم رسول الله ﷺ انتهى كلامه»^۱.

۱- فتوح الشام: ج ۱/ ص ۵، تأليف: محمد بن عمر بن واقد سهمی، أبو عبد الله واقدی (متوفی: ۲۰۷

هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۷هـ/ ۱۹۹۷م

و برهان بر بودن حضرت صدیق علیه السلام کالجرحه در این دعوت و ظهور سرّ حدیث قدسی که در مخاطبه‌ی آن حضرت علیه السلام واقع است اُبْعَثَ جَيْشًا نَبْعَثُ خَمْسَةَ مِثْلَهُ^۱ در این واقعه ظاهر و باهر بود و این نامه در دل مردم کاری کرد که از میزان عقل معاشی بیرون است تا آنکه در غزوه یرموک چهل هزار کس مجتمع شد و کوشش عجیب از دست ایشان بر روی کار آمد و فتحی که هیچگاه از زمان حضرت آدم تا این دم واقع نشده بود ظهور نمود. کَشُوْدِ كَارِ اضْعَافًا مَضَاعِفٍ از کوشش و اهتمام ظاهر گردید و این فعل حضرت صدیق دستور العمل فاروق اعظم شد علیه السلام، به همین اسلوب در واقعه قادسیه دعوت اعراب فرمود.

فی کتاب روضة الأحاب عند ذکر غزوة القادسیة چون خبر رسید که عجم یزد گرد را بباد شاهی برداشتند و امور خود مهیا ساختند امیرالمؤمنین عمر علیه السلام به هر یک از عمال خود نامه نوشت بدین مضمون که: باید در آن ناحیه هر کرا داند که اسب و سلاح دارد و از اهل نجدت و شجاعت و مقاتله بود ساختگی نموده بتعجیل تمام بجانب مدینه روان سازد.^۲

و همچنین دعوت امیر المؤمنین عثمان علیه السلام برای کمک عبدالله بن ابی سرح^۳ چون در افریقیه با مَلِک آنجا مقاتله در پیش کرد مشهور است.

۱- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۱۹۷، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها فی الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حدیث شماره: ۲۸۶۵.

۲- روضة الاحباب فی النبی و الال و الاصحاب (به زبان فارسی)، تألیف: میر خواند (محمد بن خواندشاه)، ناشر: کتابخانه‌ی ملی ایران.

۳- عبدالله بن سعد ابن ابی سرح بن حارث قریشی عامری، امیر، فرماندهی لشکرها. او برادر رضاعی امیرالمؤمنین عثمان بود، و از پیامبر صلی الله علیه و آله احادیثی روایت نموده. نخست از جانب عمر فاروق والی صعید مصر بوده و در زمان خلافت ذی‌النورین والی همه‌ی مصر شد. و بعد از آن از جنگ‌های فتنه گوشه‌گیری کرد. او با علی و یا معاویه بیعت نکرد. ابن عباس گفته: ابن ابی سرح کاتب پیامبر بود و شیطان او را لغزاند، پس به کافران پیوست، و پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند به قتل برسد، و در روز فتح مکه عثمان ذی‌النورین وی را پناه داد و به خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله آورد، و ایشان نیز اسلام او را پذیرفتند. او فاتح افریقا است و جرجیس حاکم مشهور آن را به قتل رساند، و در جنگ ذات الصواری رومیان را کشتار عام کرد. وی یکی از اسب‌سواران مشهور عرب و از هشیاران زمانه‌ی خویش بوده و در رمله بعد از ادای نماز صبح وفات یافت. الاعلام، زرکلی: ج ۴/ ص ۸۸.

چون ثابت شد که این خلفا داعی بودند بدعوت موصوفه فی القرآن ثابت شد که خلفای راشدین بودند دعوت ایشان موجب تکلیف ناس شد و بقبول آن مستحق ثواب و بعدم قبول مستوجب عذاب گشتند و قال الله تعالی فی سوره الفتح:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾﴾ [الفتح: ٢٩].

یعنی: «محمد ﷺ پیغامبر خداست و آنانکه همراه اویند سخت‌اند بر کافران مهربان‌اند در میان خودها می‌بینی ای بیننده ایشان را رکوع کننده و سجده نماینده می‌طلبند بخشایش از خدا و خوشنودی را، علامت صلاح ایشان در روهای ایشان است از اثر سجده، آنچه مذکور می‌شود داستان ایشان است در تورات و داستان ایشان است در انجیل ایشان مانند زراعتی هستند که بر آورده است گیاه سبز خود را پس قوت داد آن را پس سطر شد پس با یستاد بر ساقهای خود، به شگفت می‌آرد زراعت کنندگان را عاقبت حال غلبه اسلام آنست که بخشم آرد خدای تعالی بسبب ایشان کافران را وعده داده است خدای تعالی آنان را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کردند از این امت آمرزش بزرگ».

سوق کلام برای تشریف آن مخلصان است که در سفر حدیبیه همراه آن حضرت ﷺ بودند و بشارت بغلبه ایشان بر جمیع امم. قوله تعالی محمد رسول الله چون سخن در ستایش این قوم افتاد لازم شد اولاً ذکر امام ایشان و در ستودن پیغامبر ﷺ بهمین کلمه اکتفا کرده شد که محمد رسول الله یعنی کدام فضیلت است که در ضمن رسول الله نیامده؟ «وکلّ الصيد فی جوف الفرا»^۱.

۱- در تاریخ یافعی آمده است که ابتدای این ضرب المثل طوری بوده که چند نفر به قصد شکار به صحرا رفته بودند و در آنجا یکی از آن‌ها خرگوشی شکار کرد و دیگری بچه آهوئی و دیگری کبکی، اما یک نفر از آنان گوره خر خیلی چاقی شکار کرد و به خانه‌هایشان برگشتند. در خانه زندهای شکارچی‌ها از شکار شوهران شان تعریف و تمجید کردند. یکی گفت که شوهر من

قوله: ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ مراد از این جماعت آنانند که در سفر حدیبیه همراه آن جناب بودند ﷺ، زیرا که سوق کلام برای تشریف این جماعه است و حقیقت معیت، معیت در جای است یا در سفری، و معیت دینیّه مثلاً مجاز است لایلتفت إلیه مادام للحقیقة مساع.

و در حدیث مستفیض فضیلت اهل حدیبیه آمده.

قوله ﴿أَشِدَّاءُ﴾ (از این جا فضائل این گروه شروع می شود) و فضائل مجموع اند در دو نوع:

۱- حسن معامله که در میان ابناء جنس خود باشد.

۲- حسن معامله که در تهذیب نفس خود بود.

خدای تعالی هر دو قسم را برای ایشان جمع می فرماید، در میان ابنای جنس خود به این وضع معامله می کنند که قوت غضبیه را مقتدی بغضب الهی ساخته اند و رحمت و رأفت را موافق رحمت الهیه گردانیده اند هر که مردود اوست شدت غضب ایشان بروست و هر که مقبول اوست رأفت و رحمت ایشان برای اوست و هذا کمال التخلُّق بأخلاق الله تعالی، و برای تهذیب فیما بینهم و بین الله به اکثر صلوات مشغول اند که الصلوة معراج المؤمن.

﴿يَبْتَغُونَ فَضْلًا﴾ بیان کمال اخلاص ایشان است باطن ایشان موافق با ظاهر است.

خرگوش خوبی شکار کرد و دیگری....، آن زنی که شوهرش گوره خر شکار کرده بود گفت: «کُلَّ الصید فی جوف الفرا». یعنی: «شکار شوهرهای تان در مقابل شکار شوهر من ارزش و اهمیتی ندارد».

و در این جا نیز چون جناب محمد رسول الله به صفت رسالت موصوف می باشند بقیه‌ی صفات نیک و پسندیده (مثل علم، شجاعت، سخاوت و ...) در آن داخل است. (ش)

این روایت در کتابهای زیادی آمده است، نگا: مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ج ۴/ ص ۱۴۵۳، تألیف: علی بن سلطان محمد هروی قاری (متوفی: ۱۰۱۴ هـ)، ناشر: دار الفکر، بیروت - لبنان، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۲هـ/ ۲۰۰۲م.

﴿سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ﴾ یعنی خشوع و نیایش ایشان در بارگاه الهی نه خطر است که از یک طرف دیگری می‌رود بلکه ملکه^۱ ایست راسخه که عمری در تحصیل این صفت صرف کرده‌اند و دل‌های ایشان از صلوات ایشان حظ وافر گرفته و رنگ مناجات محیط بواطن ایشان شده تا آنکه بر چهره ایشان طفاحه از دل ایشان جوشید و پرتوی از انوار باطن ایشان بر ظاهر افتاده که کلّ إناء یترشح بما فیه.

قوله تعالی: ﴿ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ﴾ و ﴿ذَلِكَ﴾ اینجا اشاره است بکلمه کزرع کقوله تعالی: ﴿وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ﴾ ﴿٦٦﴾ [الحجر: ٦٦].

قوله تعالی ﴿كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ﴾ اینجا چهار کلمه گفته شد اول دلالت می‌کند بر ابتدای امر و آخر دلالت می‌نماید بر کمال نمو او که بعد از آن نمو نیست و شک نیست که انتقال آن حضرت ﷺ از حالی بحالی تدریجاً بوقوع آمد بوجهی که چهار مرتبه ضبط آن عدد کثیر نمی‌نماید، لامحاله مراد اینجا انتقالات کلیه است که در چهار عدد محصور شود این است دلالت لفظ و چون ماصدق این کلام را تأمل کنیم انتقالات کلیه چهار عدد می‌یابیم:

اول آنکه آن حضرت ﷺ در مکه مبعوث شدند و اهل مکه همه مشرک بودند بتحریفات آبی خود مطمئن گشته بانکار و اضرار برخاستند اینجا اسلام نو پیدا شد بر اظهار آن قادر نبودند.

دوم آنکه از دست مشرکین خلاص شده بمدینه هجرت کردند و به جهاد اعداء الله مشغول شدند بقتال قریش قصداً و بقتال غیر ایشان تبعاً تا آنکه فتح مکه نمودند و تمام حجاز در اطاعت آنحضرت ﷺ راست گشت اینجا صورت بادشاهی ناحیه از نواحی زمین پیدا شد و در انتهای این حال آنحضرت ﷺ از دار دنیا برفیق اعلی انتقال فرمودند.

۱- ملکه به آن کیفیت نفسانی گفته می‌شود که در نفس انسانی راسخ گشته باشد و به سبب آن اعمال به آسانی و حالت طبیعی از آن نفس صادر شود. (ش)

۲- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «و این‌را به او (لوط) وحی کردیم که این‌ها بامداد ریشه‌کن خواهند شد».

حرکت سوم آن بود که شیخین با دو بادشاه ذو شوکت که بر تمام عالم غالب بودند کسرای و قیصر قصد جهاد نمودند تا آنکه هر دو دولت پائمال شوکت اسلام گشت و از آن‌ها نامی و نشانی نماند.

حرکت چهارم خُرد کاریها که ملوک نواحی را که در اصل باج ده کسری و قیصر بودند و در حد ذات خود نیز قوتی و شوکتی بهم رسانیده بودند بر انداخته شود و رواج اسلام در بلاد مفتوحه پدید آید و در هر شهری مساجد بنا شوند و قضات منصوب گردند و روایت حدیث و مفتیان فقه مسکن گیرند چون خبر را با مخبر عنه در انتقالات کلیه مطابقت یافتیم معلوم شد که مطمح اشارت قرآن همین انتقالات بوده است.

چون این مقدمه واضح شد باید دانست که خلفاء از جمله ﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ بودند بالقطع پس ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...﴾ وصف ایشان باشد و این یکی از لوازم خلافت خاصه است و مطمح اشارت ﴿فَأَسْتَغْلَظُ﴾ خلافت شیخین است و مرمی بصر در ﴿فَأَسْتَوِي عَلَى سُوْقِهِ﴾ خُرد کاریهاست که در زمان حضرت عثمان رضی الله عنه به وقوع آمد و نیز آنچه بعد ذهاب فرقه مسلمین و وجود کلمه ایشان بقصد خلیفه وقت یا بغیر قصد او بمجرد تدبیر الهی صورت گرفته است اینجا معلوم شد فخامت شأن خلفاء و رسوخ قدم ایشان در تائید اسلام و آنکه بدست ایشان جهاد اعداء الله و اعلاى کلمة الله بوجهی واقع شد که مقبول جناب ربوبیت باشد و موجب ثنای جمیل گردد.

قوله تعالى: ﴿يُعْجِبُ الزُّرَّاعُ﴾ اشاره بکمال رضا است، زیرا که در قصبه مسلمین زارع حضرت الوهیت است.

قوله تعالى: ﴿وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ﴾ ضمیر منهم راجع است بآنچه از ﴿مَازَرَهُ فَأَسْتَغْلَظُ فَأَسْتَوِي عَلَى سُوْقِهِ﴾ مفهوم گشت یعنی اسلام غالب خواهد آمد و جمعی کثیر در اسلام داخل خواهند شد وعده کرده است خدای تعالی مر جمعی را که از این جماعه ایمان آوردند و عمل صالح نمودند اجر عظیم که نعیم مقیم است قال الله تعالی فی سورة التوبة بعد ما أمر بمقاتلة اهل الكتاب: ﴿حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾ [التوبة: ۲۹].^۱ وبعد ما ذکر من کفرهم واتخاذهم أرباباً من دون الله ما

۱- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «تا به دست خویش و با خفت و خواری جزیه بپردازند».

يَقْتَضِي غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهِمُ وَالْأَمْرَ بِقَتْلِهِمْ: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (۳۳) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿۳۳﴾^۱ [التوبة: ۳۲-۳۳].

ثم قال في سورة الصف بعد ما ذكر المفترين على الله ﷻ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (۸) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿۹﴾^۲ [الصف: ۸-۹].

«می‌خواهند مشرکان و نصاری و غیر ایشان که فرو نشانند نور خدا را به دهان خویش و قبول نمی‌کند خدا تعالی مگر آن که تمام گرداند نور خدا را اگر چه ناخوش دارند آن را کافران اوست آن که فرستاد پیغامبر خود را بهدایت و دین درست تا غالب سازد آن را بر ادیان همه آن اگر چه ناخوش باشند از آن مشرکان».

سوق کلام برای آنست که نصاری خصوصاً و جمیع اهل ادیان منسوخه عموماً اعتقاد سوء در جناب ربوبیت بهم رسانیدند و در پی عداوت دین حق که حنیفی (ابراهیمی) است افتادند و این معنی مهیج غضب الهی گشت لهذا اراده ایزدی متعلق شد بکبت و بر هم زدن این فرق و صورت کبت و بر هم زدن ایشان در غیب الغیب چنین مقرر شد که ارسال رسول با هدایت و دین راست کرده شود بوجهی که مفضی گردد به اظهار دین حق بر جمیع ادیان.

قوله: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ بدو وجه مفسر شود.

یکی آنکه نور الله را چراغی یا آتش قلبی گمان نموده‌اند که به پُف دهان فرد میرد حاش لله این نور خدا است فف دهان را آنجا چه گنجایش!

۱- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «می‌خواهند نور الهی را با سخنان دروغین خویش خاموش کنند؛ ولی الله جز این نمی‌خواهد که نورش را کامل نماید؛ هر چند برای کافران ناخوشایند باشد. او ذاتی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر سایر ادیان غالب و پیروز بگرداند؛ اگر چه برای مشرکان ناخوشایند باشد».

۲- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «می‌خواهند نور الهی را با سخنان دروغین خویش خاموش کنند؛ ولی الله، نورش را کامل می‌نماید؛ هر چند برای کافران ناخوشایند باشد. او، ذاتی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق و راستین فرستاد تا آن را بر سایر ادیان غالب و پیروز بگرداند؛ اگر چه برای مشرکان ناخوشایند باشد».

دیگر آن که شبهات باطله ایراد می‌نمایند و امر را بر کسیکه ضعیف‌العقل است مشتبه می‌سازند بخیال آنکه دین اسلام به این فعل نقصانی پذیرد حاشا لله این مراد حق است سبحانه او را نتوان ناقص ساخت.

قوله تعالی: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ چون ظهور دین حق بر جمیع ادیان در زمان آن حضرت ﷺ صورت نه گرفت؛ زیرا که هنوز نصارا و مجوس با طمطراق خود قائم بودند عامه‌ی مفسرین در تفسیر این آیه فرو ماندند.

قال الضحاك: «ذلك عند نزول عيسى ÷»^۱.

«وقال الحسن بن الفضل ليظهره على الدين كله بالحجج الواضحة»^۲.

امام شافعی سخنی از این همه استوارتر آورد قال: «أظهر الله رسوله على الأديان بأن لكل من سمع انه الحق وما خالفه من الأديان باطل وقد أظهره بأن جُماع الشرك دینان دین أهل الكتاب ودين الأميين^۳ فقهر رسول الله ﷺ الأميين حتى دانوا بالإسلام واعطى بعض أهل الكتب الجزية صاغرين وجرى عليهم حكمة فهذا ظهوره على الدين كله»^۴.

فقیر می‌گوید - عفی عنه - چون در معنی آیتی اشکالی بهم می‌رسد دو چیز ضرور است:

یکی آنکه کتاب الله را با معنای که تقریر می‌کنند در میزان صُراح عقل که مألوف به اوهام نباشد بسنجیم اگر هر دو با هم موافق شدند فیها وإلا آن معنی را ترک نمائیم. دیگر آنکه حدیث آنحضرت ﷺ را پیشوای خود سازیم؛ زیرا که وی ﷺ مبین قرآن است. چون غلبه آنحضرت ﷺ بر نصارای نجران و مجوس هجر و یهود خیبر و اخذ جزیه و خراج از ایشان در یک پله نهیم و کلمه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ در پله دیگر

۱- التسهيل لعلوم التنزيل: ج ۱/ ص ۳۳۶، تألیف: أبو القاسم، محمد بن أحمد بن محمد بن عبد الله، ابن جزى كلبى غرناطى، (متوفى: ۷۴۱ هـ)، تحقيق: دكتور عبد الله خالدى، ناشر: شركة دار الأرقم بن أبى الأرقم - بيروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۶ هـ..

۲- معالم التنزيل فى تفسير القرآن (تفسير بغوى): ج ۲/ ص ۳۴۱.

۳- عرب در هنگام رسالت سرور کائنات به سه مذهب داخل بودند گروهی مسیحی، برخی یهودی و عده‌ای نیز مشرک بودند. مشرکین را به این وجه «امی» می‌گفتند که خواندن و نوشتن در بین آنها رواج نبود. (ش)

۴- معالم التنزيل فى تفسير القرآن (تفسير بغوى): ج ۲/ ص ۳۴۱.

گزاریم با هم موافق نه شوند غلبه بر طائفه قلیله از اهل دین غلبه بر ادیان نباشد، غلبه تمام آن است که بیضه آن دین مستباح گردد و حامیانش همه بر هم خورند تا آن که هیچ کس داعی آن دین نماند و عزّ و شرف آن دین مطلقاً زائل گردد.

اما حدیث النبی ﷺ فقد أخرج مسلم: «عَنْ عِيَاضِ بْنِ جِمَارٍ الْمُجَاشِعِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي حُطْبَتِهِ «أَلَا إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أَعْلَمَكُمْ مَا جَهَلْتُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي يَوْمِي هَذَا كُلُّ مَالٍ نَخَلْتُهُ عَبْدًا حَلَالًا وَإِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءَ كُلُّهُمْ وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَحَرَمَتْ عَلَيْهِمْ مَا أَحَلَلْتُ لَهُمْ وَأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي مَا لَمْ أَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَإِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَّتَهُمْ عَرَبِيَّتَهُمْ وَعَجَمَتَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَقَالَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لِأَبْتَلِيكَ وَأَبْتَلِي بِكَ وَأَنْزَلْتُ عَلَيْكَ كِتَابًا لَا يَغْسِلُهُ الْمَاءُ تَقْرُوهُ نَائِمًا وَيَقْظَانِ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَحْرِقَ فُرَيْشًا فَقُلْتُ رَبِّ إِذَا يَثْلَعُوا رَأْسِي فَيَدْعُوهُ خُبْرَةٌ قَالَ اسْتَخْرِجْهُمْ كَمَا اسْتَخْرِجُوكَ وَاعْزُهُمْ نُعْرَكَ وَأَنْفِقْ فَسَنُنْفِقَ عَلَيْكَ وَابْعَثْ جَيْشًا نَبَعْتُ حَمْسَةً مِثْلَهُ»^۱.

وأخرج مسلم «عَنْ ثَوْبَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زَوَى لِي مِنْهَا وَأُعْطِيَتِ الْكَنْزَيْنِ الْأَحْمَرَ وَالْأَبْيَضَ»^۲.

وأخرج مسلم «عن أبي هريرة قال قال رسول الله ﷺ: هَلَكَ كِسْرَى ثُمَّ لَا يَكُونُ كِسْرَى بَعْدَهُ وَقَيْصَرُ لَيْهَلِكَنَّ ثُمَّ لَا يَكُونُ قَيْصَرُ بَعْدَهُ وَلَقُسَمَنٌ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۳.

۱- صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۱۹۷، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حديث شماره: ۲۸۶۵.

۲- صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۲۱۵، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب هلاك هذه الأمة بعضهم ببعض، حديث شماره: ۲۸۸۹.

۳- صحیح بخاری: ج ۴ ص ۶۳، کتاب الجهاد والسير، باب الحرب خدعة، حديث شماره: ۳۰۲۷، و صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۲۳۷، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب لا تقوم الساعة حتى يمر الرجل بقبر الرجل، فيتمنى أن يكون مكان الميت من البلاء، حديث شماره: ۲۹۱۸.

وأخرج مسلم «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ «لَتَفْتَحَنَّ عِصَابَةُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَوْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ كَنْزَ آلِ كِسْرَى الَّذِي فِي الْأَبْيَضِ»^۱.

وأخرج الترمذي في حديث طويل «عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الْفَاقَةَ فَإِنَّ اللَّهَ نَاصِرُكُمْ وَمُعْطِيكُمْ حَتَّى تَسِيرَ الطَّعِينَةُ فِيمَا بَيْنَ يَثْرِبَ وَالْحِيرَةَ أَكْثَرَ مَا تَخَافُ عَلَى مَطِيَّتِهَا قَالَ فَجَعَلْتُ أَقُولُ فِي نَفْسِي فَأَيْنَ لُصُوصُ طَيْئٍ»^۲.

وأخرج احمد «عن المقداد انه سمع رسول الله ﷺ يقول: لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ بَعْرَ عَزِيزٍ أَوْ ذُلَّ دَلِيلٍ إِمَّا يُعْزُهُمُ اللَّهُ فَيَجْعَلُهُمْ مِنْ أَهْلِهَا أَوْ يُذِلُّهُمْ فَيَدِينُونَ لَهَا قَلت فيكون الدين كله لله»^۳.

آنچه مقتضای این احادیث صحیحه است آنست که تمام ظهور دین بعد آنحضرت ﷺ خواهد بود.

اگر عائد (ضمیر منصوب متصل) در ﴿لِيُظْهِرَهُ﴾ به هدی و دین حق راجع گردانیم معنی چنین باشد که ارسال رسول به هدی و دین حق مفضی خواهد بود بظهور آن هدی و دین حق بر جمیع ادیان اینجا لازم نیست که بحضور آن حضرت باشد ارسال مفضی به ظهور بوده است گو بعض ظهور بر دست نواب آنجناب بوقوع آید ﷺ و اگر عائد راجع به رسول باشد نیز دور نیست ظهور دین که بر دست نواب آنحضرت واقع شود ظهور آن حضرت است ﷺ بلاشبه.

اگر می توانی شنیدن نکته باریک بشنو خدای تعالی چون پیغامبری را برای اصلاح عالم و تقریب ایشان به خیر و تبعید ایشان از شر مبعوث گرداند و در غیب الغیب آن اصلاح را صورتی معین فرماید تا در همان صورت ظاهر شود لا جرم آن صورت در بعثت پیغامبر ملفوف خواهد بود باز چون حکمت الهی اقتضا فرماید انتقال پیغامبر از عالم ادنی به رفیق اعلی پیش از تکمیل آن صورت، لامحاله آن پیغامبر بجهت اتمام آن

۱- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۲۳۷، کتاب الفتن وأشراف الساعة، باب لا تقوم الساعة حتى يمر الرجل بقبر الرجل، فیتمنی أن یكون مکان المیت من البلاء، حدیث شماره: ۲۹۱۹.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۰۲، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله ﷺ، باب ومن سورة فاتحة الكتاب، حدیث شماره: ۲۹۵۳.

۳- مسند امام احمد: ج ۲۸/ ص ۱۵۵، حدیث شماره: ۱۶۹۵۷، ونگا: حدیث شماره: ۲۳۸۱۴.

مقاصد که مضمون و ملفوف در بعثت اوست شخصی از امت خود را جارحه خود سازد و او را تربیت کند تا دل او شایسته حلول داعیه الهی گردد باز وصیت نماید او را به آن و تحضیض (ترغیب) فرماید بر آن و دعا کند برای اتمام آن چنانکه شخصی استطاعت بدنی نداشته باشد که قصد حج نماید و استطاعت مالی دارد واجب شود بر وی خروج از عهده حج به احجاج غیر^۱ و در نامه اعمال او این حج ثبت گردد و بسبب این سببیت مطیع شود و سهم اوفی از ثواب حج تحصیل نماید. این قسم استخلاف در هر ملت واقع شده حضرت موسی علیه السلام حضرت یوشع علیه السلام را خلیفه خود ساختند و حضرت عیسی علیه السلام حواریین را خلیفه گردانیدند.

در انجیل مذکور است که حضرت عیسی علیه السلام نانی بدست خود گرفتند و گفتند این گوشت و پوست عیسی است باز آن را در میان حواریین قسمت فرمودند چون ایشان آن نان را خوردند حضرت عیسی مناجات فرمود چنانکه ایشان آن نان را بخوردند و در ابدان ایشان فرو رفت همچنان عیسی در بدن ایشان درآید خداوندا نظر رحمتی که بمن داری در کار ایشان کن تا بندگان ترا بسوی تو خوانند.

موافق همین قاعده چون عالم به اعتقاد سوء ممتلی شد در جناب ربوبیت، و به عقیده ارجا یعنی تأخیر اعمال از مرتبه اعتبار و عدم خوف از عواقب آن که مخالف مذاهب جمیع انبیاء است علیهم السلام غضب الهی بجوشید و داعیه انتقام در ملکوت پیدا شد بعد از آن اهلاک و اتلاف ایشان را به اجلی باز بست کما قال: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۴]^۲.

چون آن وقت در رسد افضل افراد بشر را مبعوث گردانید که ذات مقدس آن حضرت باشد صلی الله علیه و آله و وحی خود بر وی صلی الله علیه و آله نازل فرمود و آنجناب به اقصی الهمه بجانب آن هدی و دین حق دعوت نمود مستعد آن سعادت اندوز گشتند و اشقیا ملعون ابدی شدند و در عین این بعثت معنی انتقام از آن جماعات که سوء اعتقاد در جناب الوهیت داشتند ملفوف شد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و اصحاب او در این انتقام بمنزله جارحه بودند

۱- که شخصی را از جانب خویش وکیل گرداند و مصارف آن شخص را بپردازد تا از عوض او حج اداء نماید.

۲- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «هر نسلی، اجل و زمان مشخصی دارد و چون اجلشان فرا رسد، نه لحظه‌ای تأخیر می‌کنند و نه لحظه‌ای پیش می‌افتند».

مانند جبرئیل در صیحه^۱ ثمود، لهذا حروبی که به امر آن حضرت ﷺ واقع شد مظنه نزول برکات عظیمه بر حاضرین واقعه گشت یک ساعت حضور در آن مشاهد خیر کار ریاضت صد ساله می کند در تهذیب باطن لهذا در شریعت ما ثواب جهاد بالاترین ثواب سائر قربات است و فضل اهل بدر و احد و حدیبیه محقق و مقرر.

پس صورت اصلاح عالم و گرفتن انتقام از اعداء الله نزدیک خدا به وضعی خاص معین شد غیر خسف ایشان بزمین یا نزول مطر حجاره یا اهلاک به صیحه وذلک لحکمه لایعلمها إلا هو و آن وضع خاص ظهور دین ایشان است بر ادیان همه آن در ضمن کتبت حامیان ادیان و داعیان آنها بقتل و سب و نهب و اخذ خراج و جزیه و ازاله دولت و شوکت ایشان و پایمال و بی مقدار ساختن ایشان و این وضع خاص در اصل بعثت آنحضرت ﷺ ملفوف شد و بعثت آن جناب متضمن آن صورت گشت فذلک قوله تعالی: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۲ [الصف: ۹]. وقوله ﷺ (في الحديث القدسي): «إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لِأَبْتَلِيكَ وَأَبْتَلِي بِكَ»^۳.

در تواریخ عجم و روم بالبداهه معلوم می شود که ایشان یقین داشتند به آنکه عنقریب دولت ایشان بر هم خورد و دولت عرب متمکن گردد، نجومیان این را از نحوست دلائل سلطنت در افلاک و نظر عداوت اینها در میان خودها و قوت کوکب عرب الی غیر ذلک دانستند، و کاهنان بکهانت خود و سائر ناس به رؤیا و هوانف و مانند آن شناختند اما این نکته بر آن جماعه مخفی ماند که داعیه انتقام از فوق سبع سموات نازل شده و ملأ اعلی و ملأ سافل همه بآن رنگ رنگین گشته این اوضاع فلکیه اجلی است برای انتقام این جماعات نه مؤثر حقیقی اگر داعیه نازله از غیب الغیب می شناختند حق را از باطل جدا می دیدند.

۱- قوم ثمود چون شتر حضرت صالح ﷺ را پی نمودند خداوند متعال حضرت جبرئیل را فرستاد تا یک صیحه (آواز بلند) ایشان را هلاک گرداند.

۲- ترجمه ی آیت مبارکه: «او، ذاتی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق و راستین فرستاد تا آن را بر سایر ادیان غالب و پیروز بگرداند؛ اگرچه برای مشرکان ناخوشایند باشد».

۳- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۱۹۷، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حديث شماره: ۲۸۶۵.

بالجمله در آن وقت جمیع ارض تحت حکم دو بادشاه ذی شوکت مجتمع بود کسری و قیصر، و دین این هر دو با دشان بر ادیان دیگر غالب و هر دو دین به اباحت میل دارند و عقیده ارجا بر هر دو غالب است کسری و قیصر حامیان این دو دین بودند و داعیان بسوی آن قولاً و فعلاً و تسبیحاً که الناس علی دین ملوکهم.

روم و روس و فرنگ و المان و افریقیه و شام و مصر و بعض بلاد مغرب و حبشه در دین نصرانیت بودند بموافقت قیصر. و خراسان و توران و ترکستان و زاولستان و باختر و غیر آن مجوس بودند بمتابعت کسری. و سائرادیان مثل دین یهودیت و دین مشرکین و دین هنود و دین صابئین پامال شوکت این هر دو پادشاه شده بودند ضعیف گشته و متدینان اینها برهم خورده، لاجرم داعیه ظهور دین بر حق و قصد انتقام از کفره فجره بر هم زدن دولت کسری و قیصر را آشیانه خود گردانید تا چون این هر دو دولت بر هم خورد اعظم ادیان موجوده و اشهر آنها بر هم خورده باشد و چون سطوت اسلام بجای سطوت این دو ملت بنشیند سائر ادیان خود بخود پائمال شوکت اسلام شوند مانند پائمال بودن آنها به این دو ملت بعد استقرار ملت حقه در قطر حجاز که نه در تصرف کسری بود و نه در تصرف قیصر هر دو از آن غافل بودند و غلبه بر طور غلبه ملوک در غیر این قطر متصور نبود.

چون خدای تعالی برای آن حضرت ﷺ نعم روحانیه که جز بلحوق رفیق اعلی میسر نیاید اختیار فرمود لازم شد که به جهت اکمال ظهور دین حق و اتمام کبت اعداء الله استخلاف فرماید تا آن همه در جریده اعمال آن حضرت ﷺ مثبت شود و التفاف انتقام در بعثت آن حضرت ﷺ کار خود کرده باشد مثل آنکه بنده خاص از بندگان بادشاه خود در مجالس انس و محافل قدس همنشین بادشاه شود و فتح بعض قلاع که بادشاه بآن قدغن بلیغ نموده است به یکی از عمددهای خود بازگذارد و به فتح کردن آن قلعه این بندهی خاص به زیادت عز و به خلع و عطایا مخصوص گردد.

چون این همه گفته شد باید دانست که توجیه صحیح در این آنست که هر ظهوری که دین حق را حاصل شد همه در کلمه ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ﴾ مندرج است و اعظم انواع آن که بر هم زدن دولت کسری و قیصر است بالأولی داخل دروست و حامل لوای این مرتبه خلفاء بودند ﷺ. مساعی این بزرگواران مقتضای ارسال آن حضرت ﷺ بود و

مندرج در آن و ایشان بمنزلهء جارحه تدبیر غیب بودند در ظهور آن و همین است معنی خلافت خاصه.

باز معنی ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ آنست که هدی و دین حق که آنحضرت ﷺ به آن مرسل بودند ظاهر و غالب باشد و جلی و مشهور نه مخفی و مستور. و این آیه حکم است در میان اهل سنت و اهل بدعت خدای تعالی هدی و دین حق را بر آنحضرت ﷺ نازل فرمود و وی ﷺ آن را به صحابه ﷺ اجمعین تبلیغ نمود و صحابه آن معنی که مراد حضرت پیغمبر ﷺ بود فهمیدند و به قرن تابعین رسانیدند ثم و ثم، زیرا که اراده‌ی الهی نه محض تعلیم آن حضرت بود ﷺ و نه خروج آنجناب از عهده‌ی تبلیغ اگر چه سامعان نفهمند بلکه مراد ظهور دین حق است قرناً بعد قرن.

پس کسی که گوید که آنحضرت ﷺ دین حق را به صحابه رسانیدند لیکن ایشان معنی که مراد بود نه فهمیدند یا فهمیدند اما غرض نفسانی حامل شد ایشان را بر کتمان آن وی مبتدع است.

پس معتزله و شیعه که می‌گویند: «انکم سترون ربکم...»^۱. معنای آن علم یقینی بود صحابه از جهت غموض فهم معنی آن نکردند. و شیعه که می‌گویند آن حضرت ﷺ بر خلافت حضرت مرتضیٰ نصی فرموده بودند صحابه به غرض نفسانی خود کتم آن کردند و عصیان امر ورزیدند مبتدع‌اند اینجا مراد حق ظهور دین است مراد او را جلّ و علا بر هم نمی‌توان زد سبحانک هذا بهتان عظیم.

۱- صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۱۱۵، کتاب مواقیات الصلاة، باب فضل صلاة العصر، حدیث شماره: ۵۵۴، و صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۴۳۹، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب فضل صلاتی الصبح والعصر، والمحافظة علیهما، حدیث شماره: ۶۳۳.

قال الله تعالى في سورة آل عمران: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١١٠﴾﴾ [آل عمران: ۱۱۰].

قوله ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ به دو وجه مفسر است هستيد شما به اين صفت يا بوديد در علم الهی به اين صفت. قوله ﴿أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ اين بر آوردن نه چنان است که از عدم يا از مضیقي بر آورده باشند بلکه معنایش آنست که باطن مقدس آن حضرت را ﷺ به داعیه اصلاح ناس ممتلی ساختند و شعاع نور از دل وی ﷺ بیرون افتاد جمعی که مستعد بودند به آن نور متنور گشتند و همان داعیه از باطن ایشان سر بر آورد، از میان افراد بشر این طائفه به این دولت سر فراز شدند و به این نعمت مخصوص گشتند پس این جماعه بر آوردگان حق اند از میان مردم و ﴿لِلنَّاسِ﴾ افاده می فرماید که این تدبیر الهی است برای اصلاح عباد تا عالمی بواسطه‌ی این گروه متنور و متأدب گردد.

وأخرج البغوي وغيره «عن أبي سعيد الخدري عن النبي ﷺ: ألا وان هذه الأمة تُوفي سبعين أمة هي خيرها وأكرمها على الله ﷻ»^۱.

وأخرج البغوي «عن بهز بن حكيم عن أبيه عن جده أنه سمع النبي ﷺ يقول في قوله تبارك وتعالى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ قال: انكم تتمون سبعين أمة أنتم خيرها وأكرمها على الله»^۲.

وأخرج أبو عمر في الاستيعاب «عن عبدالله بن مسعود قال: إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ فَوَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ ﷺ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَاصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ فَاَبْتَعَتْهُ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ نَظَرَ فِي

۱- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «شما بهترین امتی هستيد که برای مردم پديد آمده‌ايد؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنيد و به الله ايمان داريد. و اگر اهل کتاب ايمان می‌آوردند، برايشان بهتر بود. برخی از ایشان ايمان دارند و بیشترشان، فاسق و گمراهند».

۲- شرح السنة: ج ۱۴ / ص ۲۴۱، تأليف: محیی السنة، أبو محمد حسين بن مسعود بغوی (متوفی: ۵۱۶ هـ)، تحقيق: شعيب الأرنؤوط ومحمد زهير شايوش، ناشر: المكتب الإسلامی - دمشق،

بيروت، چاپ دوم، سال: ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م

۳- همان: ج ۱۴ / ص ۲۴۲.

قُلُوبِ الْعِبَادِ بَعْدَ قَلْبِ مُحَمَّدٍ فَوَجَدَ قُلُوبَ أَصْحَابِهِ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَجَعَلَهُمْ وُزَرَءَ نَبِيِّهِ يُقَاتِلُونَ عَلَى دِينِهِ»^۱.

وأخرج ابو عمر «عن أبي هريره في قوله تعالى: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾ قال: خير الناس للناس يجيئون بهم في السلاسل يدخلونهم في الإسلام»^۲.

قوله: ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ﴾ استيناف است برای بیان وجه خیریت قال مجاهد: «كانوا خير الناس على الشرط الذي ذكره الله تعالى ﴿تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ...﴾»^۳. باز اینجا دو وصف ذکر کرده شد یکی فيما بينهم وبين الناس و آن امر به معروف و نهی عن المنکر است و یکی فيما بينهم وبين الله و آن ایمان است که متضمن هفتاد و چند شعبه است.

قوله: ﴿وَأُولَءَامِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ افاده می فرماید سبب برآوردن این امت و آن، آن است که اهل کتاب وقتی از اوقات امه اخراجت للناس بودند صفت ایشان متغیر شد لهذا حکمت الهی اقتضا نمود اخراج امتی دیگر از عرب. «قال البغوي روي عن عمرؓ قال: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ تكون لأولنا ولا تكون لآخرنا»^۴. «وقال ابو عمر جاء عن عمر بن الخطاب: من سره أن يكون من تلك الأمة فليؤد شرط الله تعالى فينا»^۵.

و هر دو قول با هم نزاع ندارند، زیرا که مفهوم آیت عام است برای هر که روح داعیه اصلاح عالم در قلب او نفخ کنند اول امت باشد یا آخر آن لیکن مصداق آن در خارج اول امت است فقط زیرا که من بعد رسم جهاد و امر به معروف و نهی از منکر مندرس شد چون این همه مبین گردید باید دانست که حضرات خلفاء از آن امت بوده اند که ﴿أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ صفت ایشان است از جهت آنچه از حالات ایشان به تواتر ثابت

۱- الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ابن عبد البر قرطبي: ج ۱/ ص ۱۳.

۲- همان: ج ۱/ ص ۱۱.

۳- همان: ج ۱/ ص ۱۱.

۴- معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير البغوي): ج ۲/ ص ۸۹.

۵- الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ابن عبد البر قرطبي: ج ۱/ ص ۱۱.

گشته زیاده از این چه خواهد بود که جماعات عظیمه از مسلمین به قوت همت این بزرگان مؤتلف شدند و اقالیم وسیعه را فتح نمودند و طوائف ناس به سعی ایشان در ربقه اسلام در آمدند پس ایشان خیر امت باشند وهو المراد.

(آیهی نهم) قال الله تعالی فی سورة الحديد: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنۢ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتَّلَ أَوْلِيَّتِكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِنۢ بَعْدُ وَقَتَّلُواْ وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ [الحديد: ۱۰].^۱

این آیت افاده می‌فرماید که همه صحابه در یک مرتبه نیستند جمعی از جمعی افضل و اکمل اند بحسب تقدم و تأخر انفاق و قتال.

أخرج الحفاظ من حديث «أبي سعيد الخدري عن النبي ﷺ قال: لَا تُسْبُواْ أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»^۲.

من قبل الفتح مفسر به دو وجه است:

یکی فتح مکه وهو قول الاكثر.

و دیگری صلح حدیبیه وهو أقعد باحاديث فضائل الحدیبیه.

و این اختلاف مبنی است بر تفسیر کلمه: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ [الفتح: ۱]. که بر این دو وجه تفسیر کرده‌اند. و این آیت به طریق منطوق^۴ افاده می‌فرماید تفضیل

۱- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند؛ (بلکه اجر و پاداش) کسانی که پس از فتح، انفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ‌تر است. و الله به هر یک (از این دو گروه) بهشت را وعده داده است. و الله به کردارتان آگاه است.»

۲- واحد وزن.

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۸، کتاب المناقب، باب قول النبي ﷺ: «لو كنت متخذًا خليلًا»، حديث شماره: ۳۶۷۳، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۶۷، کتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب تحريم سب الصحابة ﷺ، حديث شماره: ۲۵۴۰.

۴- «منطوق» به آن مضمونی گفته می‌شود که به طور واضح در کلام مذکور باشد، و اگر آن مضمون از کلام مستنبط شود آن را «مفهوم» می‌گویند. مفهوم بر دو قسم است:

۱- مفهوم موافق: مفهومی است که از خود عبارت بیرون می‌شود.

جماعه که قبل فتح انفاق و قتال از ایشان بظهور آمد بر جماعه‌ای که بعد از فتح انفاق و قتال نموده‌اند و به طریق مفهوم موافق می‌فهماند که هر که انفاق و قتال او مقدم‌تر افضل‌تر. و قتالی که در مکه بود به دست و عصا بود و قتالی که بعد هجرت واقع شد به شمشیر و رماح و در لغت هر دو را قتال می‌توان گفت.

به ملاحظه همین مفهوم موافق گفته‌اند که نزلت فی ابی بکر الصدیق.

قال البغوي: «وروی محمد بن فضیل عن الکلبی أن هذه الآية نزلت في أبي بكر الصديق عليه السلام فانه أول من أسلم وأول من أنفق في سبيل الله ﷺ قال عبدالله بن مسعود رضي الله عنه أول من اظهر اسلامه بسيفه أبو بكر رضي الله عنه والنبي ﷺ»^۱.

«وروي عن ابن عمر قال: كنت عند النبي ﷺ وعنده ابوبكر الصديق رضي الله عنه وعليه عباءة قد خلها في صدره بخلال فنزل جبرئيل عليه السلام فقال مالي أري ابابكر عليه عباءة قد خلها في صدره بخلال فقال انفق ماله على قبل الفتح قال فان الله يقول اقرأ عليه السلام وقل له أراض انت عني في فرك هذا أم ساخط؟ فقال رسول الله ﷺ: يا ابابكر ان الله ﷻ يقرأ عليك السلام ويقول لك أراض أنت في فرك هذا أم ساخط فقال ابوبكر رضي الله عنه: «أسخط علي ريي أنا عن ريي راض»^۲.

۲- مفهوم مخالف: مفهومی است که از جانب مخالف عبارت دانسته می‌شود. به طور مثال آیهی کریمه: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَمِنْ قَتَيْتِكُمْ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ [النساء: ۲۵].

ترجمه: «هر آن شخص از شما که توان نکاح با زن مسلمان آزاد را نداشته باشد پس با کنیزهای که مسلمان باشند نکاح نماید».

از منطوق این آیه دانسته می‌شود که نکاح با کنیز جایز می‌باشد، مفهوم موافق آیت برای ما این پیام را میرساند که هرگاه نکاح با زن آزاد و مسلمان در قدرت شخص نباشد نکاح کردن کنیز برایش بهتر است و مفهوم مخالف آیهی کریمه می‌گوید آن گاه که نکاح با زن آزاد و مسلمان در توان شخص باشد نکاح با کنیز برایش جائز نمی‌باشد.

قابل یادآوری است که مفهوم مخالف در مذهب حنفی قابل اعتبار نیست، اما شوافع با چند شرط آن را اعتبار می‌دهند. (ش)

۱- معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير البغوي): ج ۸/ ص ۳۳.

۲- معالم التنزيل في تفسير القرآن (تفسير البغوي): ج ۸/ ص ۳۴، و شرح مذاهب أهل السنة ومعرفة شرائع الدين والتمسك بالسنن: ج ۱/ ص ۱۷۳، تأليف: أبو حفص عمر بن أحمد بن عثمان بغدادی

«أخرج الحاكم وأبو عمر عن هشام بن عروة عن أبيه قال أسلم أبو بكر وله أربعون ألفاً انفقها كلها على رسول الله ﷺ في سبيل الله»^۱.

فی ریاض النضرة: «عن عائشة رضی اللہ عنہا قالت: لما اجتمع أصحاب رسول الله ﷺ وكانوا تسعة وثلاثين رجلاً الحَّ أبو بكر على رسول الله ﷺ في الظهور فقال يا أبا بكر: إنا قليل فلم يزل يلح على رسول الله ﷺ حتى ظهر رسول الله ﷺ وتفرق المسلمون في نواحي المسجد وقام أبو بكر في الناس خطيباً ورسول الله ﷺ جالس وكان أول خطيب دعا إلى الله ﷻ وإلى رسوله ﷺ وثار المشركون على أبي بكر وعلى المسلمين فضربوهم في نواحي المسجد ضرباً شديداً ووطئ أبو بكر وضرب ضرباً شديداً ودنا منه الفاسق عتبه بن ربيعة فجعل يضربه بنعلين مخصوفتين ويخرقهما بوجهه واثار ذلك حتى ما يعرف انفه من وجهه وجاءت بنوتيم تتعادي فاجلوا المشركين عن أبي بكر وحملوا أبا بكر في ثوب حتى أدخلوه في بيته ولا يشكون في موته ورجع بنو تيم فدخلوا المسجد وقالوا والله لئن مات أبو بكر لنقتلن عتبه ورجعوا إلى أبي بكر فجعل أبو قحافة وبنو تيم يكلمون أبا بكر حتى أجابهم فتكلم آخر النهار ما فعل رسول الله ﷺ؟ فنالوه بالسننهم وعذلوهم ثم قاموا وقالوا لأم الخير بنت صخر: انظري ان تطعميه شيئاً او تسقيه اياه فلما خلت به والحلت جعل يقول ما فعل رسول الله ﷺ قالت: والله مالي علم بصاحبك فقال اذهبي الي ام جميل بنت الخطاب فاسألها عنه فخرجت حتى جاءت ام جميل فقالت: ان أبا بكر يسألك عن محمد بن عبدالله قالت: ما اعرف ابا بكر ولا محمد بن عبدالله وان تحبي ان امضي معك الى ابنك فعلت. قالت: نعم فمضت معها حتى وجدت ابا بكر صريعاً دَنفا فدنت منه ام جميل واعلنت بالصياح وقالت ان قوماً نالوا منك هذا لأهل فسق وإني لأرجوا ان ينتقم الله لك. قال: ما فعل رسول الله ﷺ؟ قالت: هذه أمك تسمع. قال: فلا عين عليك منها قالت: سالم صحيح. قال: فأين هو؟ قالت: في دار الأرقم. قال: فان الله على آية أن لا ادوق طعاماً او شراباً أو اتي رسول الله ﷺ فامهلنا حتى اذا هدأت الرجل

معروف ب ابن شاهين (متوفى: ۳۸۵ هـ)، تحقيق: عادل بن محمد، ناشر: مؤسسة قرطبة للنشر

والتوزيع، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۵هـ/ ۱۹۹۵م.

۱- الاستيعاب، ابن عبد البر: ج ۳/ ص ۹۶۶.

وسكن الناس خرجنا به يتكئ عليهما حتي ادخلناه علي النبي ﷺ قالت: فانكَبَ عليه فقبَّله وانكَبَ عليه المسلمون ورق له رسول الله ﷺ رقة شديدة فقال أبو بكر ﷺ: بأبي أنت وأمي ليس بي ما نال الفاسق من وجهي هذه امي برة بوالديها وانت مبارك فادعها الي الله تعالى وادع الله ﷻ لها عسى ان يستنقذها بك من النار فدعا لها رسول الله ﷺ فاسلمت فأقاموا مع رسول الله ﷺ شهرا وهم تسعة وثلثون رجلا وكان اسلام حمزة يوم ضُرب أبو بكر^١.

واخرج البخاري: «عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو عَنْ أَشَدِّ مَا صَنَعَ الْمُشْرِكُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ رَأَيْتُ عُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي، فَوَضَعَ رِدَاءَهُ فِي عُنُقِهِ فَخَنَقَهُ بِهِ خَنَقًا شَدِيدًا، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى دَفَعَهُ عَنْهُ فَقَالَ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ. وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ»^٢.

واخرج الحاكم: «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: لَقَدْ ضَرَبُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَرَّةً حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهِ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ ﷺ فَجَعَلَ يُنَادِي: وَيَلِكُمْ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ؟ فَقَالُوا: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: ابْنُ أَبِي فُحَاةَ الْمَجْنُونِ»^٣.

«وقال ابن اسحق: حدثني نافع عن ابن عمر قال لما اسلم عمر قال: أي قريش أنقل للحديث؟ قيل له: جميل بن معمر الجمحي قال فغدا عليه قال عبدالله بن عمر وغدوث اتبع اثره وانظر ما يفعل وانا غلام اعقل كل ما رأيت حتي جاءه فقال: اعلمت يا جميل اني اسلمت ودخلت في دين محمد ﷺ؟ قال: فوالله ما راجعه حتى قام يجز رداءه واتبعه عمر واتبعته ابي حتي اذا اقام علي باب المسجد صرخ بأعلى صوته يا معشر قريش! -وهم في انديتهم حول الكعبة- ألا ان ابن الخطاب قد صبا.

١- الرياض النضرة فى مناقب العشرة، محب الدين الطبرى: ج ١/ ص ٧٥.

٢- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ١٠، كتاب المناقب، باب قول النبي ﷺ: «لو كنت متخذا خليلا»، حديث شماره: ٣٦٧٨.

٣- المستدرک على الصحيحين، حاكم نيسابورى: ج ٣/ ص ٧٠، حديث شماره: ٤٤٢٤، حاكم گفته: اين حديث بنا بر شرط امام مسلم صحيح است.

قال: يقول عمر من خلفه كذب ولكن قد اسلمتُ وشهدت أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله وثاروا إليه فما برح يقاتلهم ويقاثلونه حتى قامت الشمس على رؤوسهم. قال: وبلح فقعده وقاموا على رأسه وهو يقول: افعلوا ما بدا لكم فأحلف بالله لو كنا ثلاثمائة رجل لقد تركناها لكم أو تركتموها لنا. قال: فبينما هو على ذلك إذا قبل شيخ من قريش عليه حلة حيرة وقميص موثي حتى وقف عليه فقال: ما شأنكم؟ قالوا: صبا عمر قال: فمَه رجل اختار لنفسه امراً فماذا تريدون أترون بني عدي بن كعب يسلمون لكم صاحبهم هذا خلّوا عن الرجل قال: فوالله لكأنما كانوا ثوبا كُشط عنه قال: فقلت لا بئ بعد أن هاجر الى المدينة يا ابت من الرجل الذي زجر القوم فيك بمكة يوم اسلمت وهم يقاتلونك قال ذاك اي بني العاص بن وائل السهمي^۱.

چون این همه بیان نمودیم می گوئیم چون افضلیت شیخین بر جماعه‌ی که بعد فتح مسلمان شدند بالمنطوق ثابت شد و بر جماعهء متقدمه بالمفهوم، خلافت ایشان خلافت راشده باشد.

و یکی از لوازم خلافت خاصه افضلیت خلیفه است بر عامه مسلمین بفضل کلی به نسبت خواص ایشان که مستعد خلافت اند و آن حضرت ﷺ با ایشان معامله منتظر الاماره می فرمود. و فضل جزئی معتد به در حکم فضل کلی باشد خصوصاً در اموریکه مناسب ریاست و خلافت باشند والله اعلم.

قال الله تعالى في سورة الحجر: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾﴾ [الحجر:

[۹].

وقال في سورة القيامة: ﴿لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُو

وَقُرْءَانَهُو ﴿١٧﴾﴾ [القيامة: ۱۶-۱۷].

۱- سیره ابن إسحاق (کتاب السیر والمغازی): ج ۱/ ص ۱۸۵، تألیف: محمد بن إسحاق بن یسار مدنی (متوفی: ۱۵۱ هـ)، تحقیق: سهیل زکار، ناشر: دار الفکر - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۳۹۸ هـ/ ۱۹۷۸ م.

۲- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «بی گمان ما، قرآن را نازل کرده ایم و به طور قطع خود نگهبان آن هستیم».

۳- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «ای محمد! هنگام نزول قرآن، زبانت را برای تکرار آن، شتاب زده حرکت مده. بی گمان گردآوری و (آسان کردن) قرائتش با ماست».

اخرج مسلم في حديث عياض بن حمار: «عن النبي ﷺ عن ربه تبارك وتعالى وأنزلت عليك قرآنا لا يغسله الماء»^۱.

و این کنایه است از آنکه اگر مساعی بنی آدم صرف شوند در محو قرآن قادر نشوند بر آن و این تفسیر حفظ قرآن است.

باز در آیه دیگر صورت حفظ بیان فرمود آخرج البخاری: «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (۱۶) قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ شَفْتَيْهِ - فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَنَا أُحَرِّكُهُمَا لَكُمْ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُحَرِّكُهُمَا. وَقَالَ سَعِيدٌ أَنَا أُحَرِّكُهُمَا كَمَا رَأَيْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يُحَرِّكُهُمَا. فَحَرَّكَ شَفْتَيْهِ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (۱۶) إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (۱۷) قَالَ جَمْعُهُ لَهُ فِي صَدْرِكَ، وَتَقْرَأَهُ ﴿فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ (۱۸) قَالَ فَاسْتَمِعَ لَهُ وَأَنْصَتَ ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ (۱۹) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ. فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا آتَاهُ جَبْرِيلُ اسْتَمَعَ، فَإِذَا انْطَلَقَ جَبْرِيلُ قَرَأَهُ النَّبِيُّ ﷺ كَمَا قَرَأَهُ»^۲.

و مرفوع در این حدیث قصه‌ی آنحضرت است ﷺ فقط.

و تفسیر جمعه‌ای جمع‌ه فی صدرک تفقه ابن عباس است.

فقیر می‌گوید عفی عنه در این تفسیر نظر است، زیرا که سه کلمه را بر معانی متقاربه حمل کردن بعید می‌نماید آری در تفسیر ﴿سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى﴾ (۶) [الأعلى]: ۱۶. این را تقریر کردن گنجایش می‌دارد، باز فرود آوردن ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾ (۱۹) بر معنی که بغیر تراخی معتد به واقع شده باشد بُعدی دارد.

اوجه در تفسیر آیت آن می‌نماید که معنی ﴿إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ﴾ آن است که لازم است وعده جمع کردن قرآن بر ما در مصاحف ﴿وَقُرْآنَهُ﴾ یعنی توفیق دهیم قرآی

۱- صحیح مسلم: ج ۱۲ ص ۴۰۴، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حديث شماره: ۱۱۷۵. البته در روایات حدیثی از جمله صحیح مسلم، مسند امام احمد و سنن کبری نسائی به عوض واژه‌ی: «قرآنا» کلمه‌ی: «کتابا» آمده است که نشان می‌دهد جناب شاه ولی الله دهلوی در ضبط این واژه به خطا رفته‌اند.

۲- صحیح بخاری: ج ۱/۸ ص ۸، باب كيف كان بدء الوحي إلى رسول الله ﷺ؟، حدیث شماره: ۵.

امت آن حضرت را ﷺ و عوام ایشان را بر تلاوت آن تا سلسله تواتر از هم گسسته نشود. خدای تعالی می‌فرماید: که در فکر آن مباش که قرآن از دل تو فراموش شود و مشقت تکرار آن مکش یکی از خرق عوائد است که آن حضرت ﷺ صعوبت تکرار که جمهور مسلمین در حفظ قرآن می‌کشند نمی‌کشیدند و بمجرد تبلیغ جبرئیل بخاطر مبارک متمکن می‌شد چه جای این فکر که ما بر خود لازم گردانیده ایم آنچه بمراتب از تبلیغ تو متأخر است و آن جمع قرآن است در مصاحف و خواندن امت است آن را چه خواص و چه عوام پس خاطر خود را مشغول مشقت حفظ آن مگردان بلکه چون ما بر زبان جبرئیل تلاوت کنیم در پی استماع آن باش. باز بر ماست توضیح قرآن در هر عصری، جمعی را موفق بشرح غیب قرآن و بیان سبب نزول آن فرمائیم تا ما صدق حکم آن بیان کنند و این همه بمراتب متأخر است از حفظ تو و تبلیغ تو آن را چون آیات قرآن متشابه اند بعضی آن مصدق بعضی است و آن حضرت ﷺ مبین قرآن عظیم است حفظ قرآن که موعود حق است به این صورت ظاهر شد که جمع آن در مصاحف کنند و مسلمانان توفیق تلاوت آن شرقاً و غرباً، لیلاً و نهراً یابند و همین است معنی لایغسله الماء.

باز ﴿جَمَعَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ یک جا ایراد فرمودن و در وعد بیان کلمه ﴿ثُمَّ﴾ که برای تراخی است ذکر نمودن می‌فهماند که در وقت جمع قرآن در مصاحف اشتغال به تلاوت آن شائع شد و تفسیر آن من بعد بظهور آمد و در خارج همچنین متحقق شد. اول شروع حفظ آن از جانب ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود بوده است در زمان حضرت عمرؓ.

و اول اشتغال به تفسیر از ابن عباسؓ واقع شد بعد انقضای ایام خلافت. چون این همه ذکر کردیم باید دانست که جمع کردن شیخین قرآن عظیم را در مصاحف سیل حفظ آن شد که خدای تعالی بر خود لازم ساخته بود و وعده آن فرموده و فی الحقیقت این جمع فعل حق است و انجاز وعده اوست که بر دست شیخین ظهور یافت و این یکی از لوازم خلافت خاصه است.

الحال این فصل را بر نکته‌ی باریکی ختم می‌کنیم:

پیش اهل حق نبوت مکتسب نیست که به ریاضت نفسانیه و بدنیه آن را توان یافت و نه امری است جبلی که نفس پیغمبر را نفس قدسیه آفریده‌اند پس به ضرورت جبلیه مندفع شود به افاعیل مناسبه قدس، بلکه چون حال عالم به وجهی باشد که حکمت

الهیة مقتضی آن شود که خدای تعالی از فوق سماوات سبع اراده فرماید اصلاح بنی آدم و اقامت عَوَج ایشان به القای داعیه در قلب ازکی بنی آدم واسمَح و اعدل ایشان تا علوم و اعمالی که صلاح ایشان در آن خواهد بود امر فرماید و بر ایشان الزام کند آن را، اگر کردند فیها و اگر نه کنند مخاصمه نماید یا مجاهده تا آنکه سَعَدَا از اشقیاء ممتاز گردند و عالمی به نور هدایت متنور شود و اقتضای عالم این کیفیت خاص را چنان است که اجتماع صغری و کبری مقتضی افاضه نتیجه گردد بر نفس شخص یا تسخین ماء مقتضی گردد انقلاب آن را به هوا چون عالم این را اقتضا کند قضای الهی نازل شود از فوق سبع سماوات بملاً اعلی و ملاً اعلی همه بآن رنگ رنگین شوند و سیل سیل برکات ملاً اعلی برین نفس قدسیه فرو ریزد، و ملاً اعلی برای این نفس بصور مناسبه متمثل شوند و علوم شرعیه و احسانیه و غیرها در این نفس اندازند و این نفس قدسیه بتدبیر مجرد از فوق سبع سماوات نازل شده در سدره المنتهی به احکام مثالیه مکتسی گشته در ملاً اعلی شائع شده در زمین فرود آمده است مطلع شود و به وحی متلو یا غیر متلو که از عالم مجرد بمشایعت این اراده نزول فرمود لباس مناسب ملاً اعلی پوشیده بار دیگر لباس الفاظ و حروف شهادی در بر کرده بر قلب این پیغامبر نزول فرماید در این وقت در لسان شرع گفته شود بعث الله فلاناً نبیا و امره بتبلیغ الاحکام و اوحی الیه پس نبوت امری است حادث بسبب تعلق اراده به بعث این پیغامبر بجهت اصلاح عالم نه امر جبلی و نه مکتسب به ریاضت.

آری! این دولت نمی دهند مگر کسی را که نفس او نفس قدسیه باشد در اصل جبلت معدود از ملاً اعلی و قوای ملکیه که در وی مندمج است در غایت ظهور و غلبه و صفا و صلاح و سعادت و مزاج بدن او در نهایت اعتدال انسانی، طبیعت قویه دارد فی الغایه اما منقاد قلب، و قلب او در شدت متانت و شهامت اما منقاد عقل، و عقل او در کمال جودت و استقامت اما منقاد ملاً اعلی و نسخه از ایشان و آئینه برای ایشان، قوت عاقله او شبیه به ادراک ملاً اعلی است و لهذا قبول وحی می فرماید، و قوت عامله او در غایت صلاح و لهذا عصمت صفت او می باشد و این امور لازم اعظم نبوت است سنه الله به آن جاری شده که نبوت عنایت نفرمایند مگر کسی را که چنین آفریده باشند و بسا مردم اصحاب نفوس قدسیه که به بعض این اوصاف یا به اکثر آن متصف باشند و نبوت نصیب ایشان نباشد چنانچه مثل مشهور است:

گور نه گرفت مگر آنکه دوید نه هر آنکه دوید گور گرفت

در شعر عربی نیز این مضمون را چنین به نظم آورده‌اند:

ولا كل من يسعى يصيد غزاة
ولكن من صاد الغزاة قد سعى^۱

قال الله تعالى: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۲ [الأنعام: ۱۲۴].

و چنانکه نبوت مکتسب و جبلی نیست همچنین خلافت خاصه پیغمبر نیز مکتسب و جبلی نیست اراده‌ی الهی از فوق سبع سماوات نازل می‌شود برای تمشیت هدایت پیغامبر در میان مردم و اتمام نور او و اظهار دین او و انجام موعود برای او پس داعیه احداث می‌فرماید در قلب خلیفه هر چند حواریان پیغمبر که داعیه نصرت دین پیغامبر از قبل افاضات غیبیه در دل ایشان متمکن شده هزاران باشند این خلیفه بمنزله دل است و آن جماعه به منزله جوارح، اول محل حلول داعیه الهیه دل خلیفه است و از آنجا بمنزله نور چراغ که در آئینه‌های منصوبه دیوارها منطبق شود بدیگران فرود می‌آید و این همه به حدس^۳ قریب المآخذ ادراک کرده می‌شود گویا امری است بدیهی بلکه محسوس بحاسه بصر.

کلمه‌ی النبی من أمر بتبلیغ شریعة الله ظهري دارد و بطنی.

ظهر او رسانیدن شریعت است به مردم و بطن او داعیه است قویه که از میان فواد او جوشیده است.

و همچنین کلمه‌ی «الخليفة من يُمّشي شریعة النبي في الناس ويظهر على يده موعود الله لنبيه» ظهري دارد و بطنی.

۱ - ترجمه‌ی شعر: و نه هر آن‌که تلاش کرد آهو شکار می‌کند، و لکن آن‌که غزال را شکار کرده تلاش ورزیده است.

۲ - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «الله خود می‌داند رسالتش را به چه کسی بدهد».

۳ - حدس به کلامی گفته می‌شود که برای دانستن آن احتیاج به فکر کردن نداشته باشیم بلکه ذهن مستقیماً از مقدمات به سوی مطالب انتقال پیدا کند، این مقدمات را مأخذ حدس می‌گویند. اگر این مقدمات طوری باشند که هر فرد به آسانی آن را ادراک کند آن را حدس «قریب المآخذ» می‌گویند و اگر طوری باشند که هر شخص آن را ادراک نکند حدس «بعید المآخذ» گفته می‌شود.

مثال حدس قریب المآخذ آنست که کم شدن و زیاد شدن روشنی مهتاب را در پرتو نزدیکی و دوری آفتاب دیده و حدس بزینم که مهتاب روشنی خود را از آفتاب می‌گیرد. (ش)

ظهرش صورت تمشیت است و بطنش داعیه ایست قویه که بواسطه پیغامبر در دل او متمکن شده بلکه از جذر دل او جوشیده و اگر این داعیه از دل کسی نجوشد او را خلیفه خاص نمی‌توان گفت اگر فاجر است مصداق این الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر گردد و اگر فاجر نیست مثل سنگ و چوب او را تحریک کنند و بتحریک او کار مطلوب باتمام رسانند و او را هیچ فضیلتی نه.

و حدس قریب المأخذ که بمنزله بدیهی است یا بمنزله محسوس در خلیفه خاص اثبات آن داعیه می‌کند هر چند احتمال عقلی تجویز می‌نماید که شخصی در آخر ایام حیات پیغمبر مسلمان شود و این داعیه از دل او بجوشد اما این احتمال هرگز واقع نیست سنه الله چنین رفته است ولن تجد لسنة الله تحویلاً این داعیه قویه نازله از فوق سبع سماوات مکتسبه بهمم ملاً اعلی در دل کسی نمی‌ریزند مگر آنکه جوهر نفس او شبیه بجوهر نفس انبیاء آفریده باشند و قوت عاقله او نمونه وحی ودیعت نهاده باشند و آن محدثیت است، و در قوت عامله او نمونه از عصمت گذاشته و آن صدیقیت است، و فرار شیطان از ظل او إلا آنکه استعداد نفس او خواب آلود است تا پیغامبر ایقاز آن نکند بیدار نشود و قابلیت نفس او بالقوه است جز بتأیید نفس پیغمبر بفعل نیاید و این کلمه ایست مجمله که شرح آن بسطی دارد.

عمری باید که یار آید به کنار این دولت سرمد همه کس را ندهند سال‌ها سال باید که در سایه پیغمبر زندگی کرده باشد و بارها پرتو نفس قدسیه پیغامبر انانیت او را زیر و زبر ساخته و با رسول الله محبت عظیم بهم رسانیده باشد که «لایؤمن أحدکم حتی أکون أحب إلیه من نفسه وماله وولده والماء الزلال للعطشان»^۱ و در اعانت پیغامبر بنفس و مال خود گوی مسابقت ربوده و تقلید پیغامبر در تحمل اعباء جهاد در حق او بمرتبته تحقیق رسیده در شدائد و مکاره شریک پیغامبر گشته و آن حوادث را گویا بالاصاله خود برداشته در تهذیب نفس از درجه اصحاب الیمین^۲ در گذشته بر صدر مسند سابقین جا گرفته نفس قدسیه پیغامبر بارها فرو

۱- مسند امام احمد: ج ۲۹/ ص ۵۸۳، حدیث شماره: ۱۸۰۴۷. لازم به ذکر است که قسمت اخیر این

روایت یعنی: (والماء الزلال للعطشان) در هیچ یک از کتب حدیثی نیامده است.

۲- اهل جنت بر سه درجه‌اند: ۱- مقرّبین ۲- اصحاب الیمین ۳- سابقین. مرتبه‌ی سابقین از همه

بالاتر است. (ش)

رفتن اعمال منجیه در جوهر نفس این عزیز تجربه فرموده و اجتناب نفس او از الوان اعمال خسیسه مهلکه و اخلاق نامرضیه دانسته و کرات و مرات بشارت نجات و فوز به درجات داده و باحوال سَنیه و مقامات عالیه او اخبار فرموده و شرف عظمت وی و لیاقت او بخلافت قولاً و فعلاً از آن حضرت ﷺ تراوش نموده، مثل این کس قابلیت آن پیدا کرده است که داعیه نازل از فوق سبع سماوات مکتسیه و به الوان ملاً اعلی در جوهر نفس خود تحمل کند و بآن داعیه تمشیت دین پیغامبر و انجام موعود او فرماید ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ این خلافت خاصه است که بقیه ایام نبوت باشد. این خلافت خاصه نوعی است از انواع ولایت که اشبه بکمالات انبیاء است تشبّه بالنبی من حیث هو نبی برین نوع بالاواله صادق می‌آید و اینهمه لازم اعم خلافت خاصه است بسا شخص عزیز القدر که سوابق اسلامی و غیر آن همه دارد لیکن اراده‌ی الهیه بخلافت او منعقد نه شد و تدبیر غیب او را برین مسند عالی نه نشاند و سبب تخصیص بعض کاملان به اراده‌ی الهیه از آن قبیل نیست که علوم بشر محیط آن تواند شد چنان که تخصیص بعضی مفهّمین^۱ دون بعضی به نبوت از آن قبیل نیست که ادراک عامه پیرامون آن گردد إلا آنکه این شخص منصوب مستخلف را دو نوع افضلیت است بر جمیع رعیت خود یکی بعد استخلاف، زیرا که ریاست عالم او را عطا فرمودند نه غیر او را و قائم مقام پیغمبر او را گردانیدند و یکی قبل استخلاف که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمه و آن به نسبت غیر مستحقین خلافت فضل کلی است و به نسبت مستحقان خلافت که خلاصه اصحاب پیغامبر اند فضل جزئی معتد به که در حکم فضل کلی باشد.

و اگر سوای تمکن شخص در حسن سیاست و تألیف قلوب مسلمین دیگر نباشد آن هم بسیار است تحمل داعیه و وجود اعلای کلمه الله بر دست این شخص اصل است و لوازم دیگر فرع زیادت اوصاف معتبره در لوازم خلافت اگر تحمل آن داعیه ندهند و تمشیت دین حق بر دست او نکنند مَرُوراً بالا نمی‌نشانند و اگر آن داعیه در دل شخصی فرو ریزند و دین را بر دست او ظاهر کنند و اصل این لوازم قدری که بدون آن این داعیه فرود نمی‌آید داشته باشد او خلیفه است چنانکه مطلوب قتل شریری باشد شخصی او را به خَنق یا به ضرب حَجَر کشت و در بارگاه سلطنت عزت یافت ساده

۱- جمع مفهّم، به شخصی گفته می‌شود که اوصاف پیغمبری در او موجود باشد. (ش)

لوحی اعتراض می‌نماید که فن تیراندازی یا اسپ تازی فلان کس از وی بهتر می‌داند آن شخص جوابش می‌دهد که قوت شجاعت که برای قتل شیریری که در کار بود در من موجود است زیاده از آن در مقصد من در کار نیست بلکه اصل قتل کسی منظور نیست إلا بالعرض بلکه اصل قوت و شجاعت مراد نیست الا بالعرض مدّعی من رضای سلطان بوده است و قد حصل.

چون این مقدمه با این آب و تاب در کتب کلامیه نخوانده یحتمل که وحشتی بخاطر تو راه یابد لهذا می‌خواهیم که حدیثی که شواهد مقصد توانند بود برنگاریم. اما آنکه هیأت بنی آدم از جهل و غوایت و سوء اعتقاد در جناب الوهیت و مانند آن اقتضا می‌کند بعث رسل را پس از اجل بدیهیات ملت است قال الله تعالى: ﴿لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ﴾ [یس: ۶].

وفي حديث عياض عن النبي ﷺ عن ربه تبارك وتعالى: «كُلُّ مَالٍ تَحَلَّتْهُ عَبْدًا حَلَالٌ وَإِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءَ كُلُّهُمْ وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَحَرَمَتْ عَلَيْهِمْ مَا أَحَلَلْتُ لَهُمْ وَأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي مَا لَمْ أَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَإِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَّتَهُمْ عَرَبُهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَقَالَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لَأَبْتَلِيكَ وَأَبْتَلِي بِكَ» الحديث أخرجه مسلم^۲.

و اما آن که قضای الهی اولاً بملأ اعلی فرود می‌آید از شواهد آن حدیث القای محبت است.

أخرج مالك «عن أبي هريرة ان رسول الله ﷺ قال: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ قَالَ لِجِبْرِيلَ: قَدْ أَحَبَّبْتُ فُلَانًا فَأَحِبَّهُ، فَيَحِبُّهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّ فُلَانًا، فَأَحِبُّوهُ، فَيَحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يَضَعُ لَهُ الْقُبُولَ فِي الْأَرْضِ»^۳.

۱- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «تا به مردمی که پدران‌شان هشدار نیافته‌اند، هشدار دهی».

۲- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۱۹۷، کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حديث شماره: ۲۸۶۵.

۳- الموطأ: ج ۵/ ص ۱۳۹۰، تأليف: امام مالك بن أنس أصبحى مدنى (متوفى: ۱۷۹ هـ)، تحقيق: محمد مصطفى الأعظمى، ناشر: مؤسسه‌ی زاید بن سلطان آل نهیان للأعمال الخيرية والإنسانية- أبو ظبی -الإمارات، چاپ نخست، سال: ۱۴۲۵ هـ/ ۲۰۰۴ م، حدیث شماره: ۳۵۰۶، و سنن

اما آن که انبیاء علیهم السلام در اخلاق جبلیه خود فوقیت دارند بر غیر خویش این نیز از بدیهیات ملت است و کسی که بقوانین حکمت خلقیه مطلع است به ضرورت می‌داند که انتظام اخلاق جمیله به این روش که در انبیاء ظاهر شد بدون انقیاد نفس قلب را و قلب عقل را میسر نیست.

از شواهد آن حدیث انس رضی الله عنه است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَحْسَنَ النَّاسِ وَأَشْجَعَ النَّاسِ وَأَجْوَدَ النَّاسِ» أخرجه الشيخان^۱.

وَأُخْرِجَ الْبَخَّارِيُّ: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَبْرِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ بَيْنَمَا هُوَ يَسِيرُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَمَعَهُ النَّاسُ مَقْفَلَةٌ مِنْ حُنَيْنٍ، فَعَلِقَهُ الْأَعْرَابُ يَسْأَلُونَهُ، حَتَّى اضْطَرُّوهُ إِلَى سَمْرَةَ، فَخَطَفَتْ رِدَاءَهُ، فَوَقَفَ النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: أَعْطُونِي رِدَائِي، فَلَوْ كَانَ لِي عَدَدُ هَذِهِ الْعِصَاهِ نَعْمًا، لَقَسَمْتُه بَيْنَكُمْ، ثُمَّ لَا تَجِدُونِي بَجِيلًا وَلَا كَذَابًا وَلَا جَبَانًا»^۲.

وَأُخْرِجَ الدَّارِمِيُّ «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: إِنَّ جَبْرِيلَ قَالَ: مَا فِي الْأَرْضِ أَهْلُ عَشْرَةِ أُنْبِيَاءٍ إِلَّا قَلْبُهُمْ، فَمَا وَجَدْتُ أَحَدًا أَشَدَّ إِنْفَاقًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۳.

و اما آنکه غیر انبیاء هم گاهی در اصل جوهر نفس شبیه می‌باشند بجوهر نفس انبیاء علیهم السلام پس شاهد آن:

قال رسول الله ﷺ: «رُؤْيَا الصَّالِحَةِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ التُّبُوءَةِ» أخرجه البخاري^۱.

ترمذی: ج ۵/ص ۳۱۷، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله ﷺ، باب ومن سورة مريم، حدیث شماره: ۳۱۶۱.

۱- صحیح بخاری: ج ۴/ص ۲۲، کتاب الجهاد والسير، باب الشجاعة فی الحرب والجبن، حدیث شماره: ۲۸۲۰، و صحیح مسلم: ج ۴/ص ۱۸۰۲، کتاب الفضائل، باب فی شجاعة النبی ﷺ وتقدمه للحرب، حدیث شماره: ۲۳۰۷.

۲- صحیح بخاری: ج ۴/ص ۲۲، کتاب الجهاد والسير، باب الشجاعة فی الحرب والجبن، حدیث شماره: ۲۸۲۱.

۳- مسند دارمی معروف ب (سنن دارمی): ج ۱/ص ۲۱۲، تألیف: أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن دارمی، تمیمی سمرقندی (متوفی: ۲۵۵ هـ)، تحقیق: حسین سلیم أسد دارانی، ناشر: دار المغنی للنشر والتوزیع، المملكة العربية السعودية، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۲ هـ / ۲۰۰۰ م.

وقال: «السَّمَتُ الصَّالِحُ، جُزْءٌ مِنْ خَمْسَةِ وَعِشْرِينَ جُزْءًا مِنَ التُّبُوءَةِ». أخرجه مسلم^٢.
و اما أنكه خلفاء شبيهه بودند به جوهر انبياء:

أخرجه ابو عمر «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ فَوَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ ﷺ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَاصْطَفَاهُ وَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ بَعْدَ قَلْبِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَوَجَدَ قُلُوبَ أَصْحَابِهِ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَجَعَلَهُمْ وُزَرَءَ نَبِيِّهِ ﷺ يُقَاتِلُونَ عَنْ دِينِهِ»^٣.

وأخرج ابو عمر «عن ابن عباس في قول الله ﷻ: ﴿قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى﴾ قال: اصحاب محمد ﷺ. قاله السدي والحسن البصري وابن عيينه والثوري»^٤.

أخرج البخارى ومسلم: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَقَدْ كَانَ فِيمَا قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ مُحَدِّثُونَ، فَإِنْ يَكُ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ»^٥.

وأخرج الترمذي: «عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسًا فَسَمِعْنَا لَعَطًا وَصَوْتَ صَبِيَانٍ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا حَبَشِيَّةٌ تُزْفِنُ وَالصَّبِيَانُ حَوْلَهَا فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ تَعَالَى فَاَنْظُرِي. فَجِئْتُ فَوَضَعْتُ لِحْيَتِي عَلَى مَنْكِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا مَا بَيْنَ الْمَنْكِبِ إِلَى رَأْسِهِ فَقَالَ لِي أَمَا شَبِعْتَ أَمَا شَبِعْتَ. قَالَتْ فَجَعَلْتُ أَقُولُ لَا لِأَنْظُرَ مَنْزِلَتِي عِنْدَهُ إِذْ طَلَعَ عُمَرُ قَالَ فَارْفَضَ النَّاسُ عَنْهَا قَالَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي لِأَنْظُرُ إِلَى

١- صحيح بخارى: ج ١٩ ص ٣٠، كتاب ، باب رؤيا الصالحين وقوله تعالى: {لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ...}، حديث شماره: ٦٩٨٣.

٢- سنن ابو داود: ج ١٤ ص ٢٤٧، كتاب الأدب، باب فى الوقار، حديث شماره: ٤٧٧٦، علامه آلبنانى گفته: اين حديث حسن است. حديث را در صحيح مسلم نيافتيم.

٣- الاستيعاب فى معرفة الأصحاب، أبو عمر ابن عبد البر: ج ١ ص ١٣.

٤- الاستيعاب فى معرفة الأصحاب: ج ١ ص ١٣.

٥- صحيح بخارى: ج ٥ ص ١٢، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبى حفص القرشى العدوى ﷺ، حديث شماره: ٣٦٨٩.

شِبَاطِیْنِ الْإِنْسِ وَالْحِجِّ قَدْ فَرُّوا مِنْ عَمْرٍ فَرَجَعْتُ»^۱.

و اما آنکه انبیاء را داعیه‌ی قویه می‌دهد در هدایت قوم خود، شاهد آن حدیث: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأُقَاتِلَنَّهُمْ عَلَى أَمْرِي حَتَّى تَنْفَرِدَ سَالِفَتِي أَوْ لِيَتَّقِدَنَّ اللَّهُ أَمْرَهُ». أخرجه البخاري^۲.

همین لفظ را آن حضرت ﷺ در مکه بمخاطبه ابوطالب ارشاد فرمود و در مخاطبه ابوسهیل نیز همین لفظ در حدیبه فرمود.

و اما آنکه حواری را این داعیه می‌دهند شاهد آن:

قال الله تعالى: ﴿قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ﴾^۳ [الصف: ۱۴]. و این اشاره است به ظهور داعیه نصرت در قلوب ایشان و دواعی شیخین در تمشیت دین حق اظهر ازان است که بشاهدی احتیاج افتد و از اجل بدیهیات است که سالها افعال متقاربه مترتبه لیلأ و نهارأ از شخصی ظاهر نمی‌شود الا بداعیه قویه در اصل نفس شخص.

هیچ عاقلی باور کند که خواجه حافظ دیوان خود را بغیر بصیرت در فن شعر و بدون صرف همت بلیغه در نظم این غزل‌ها تدوین کرده باشد یا ابوعلی «قانون» را بغیر بصیرت در فن طب و جمع همت بر تحقیق و ترتیب مسائل این فن تصنیف نموده باشد؟ سبحانك هذا بهتان عظیم!.

اگر داعیه نمی‌بود این افعال متقاربه در مدد متطاوله چگونه ظاهر می‌شد و اگر داعیه دنیا بود چرا بر لسان غیب ترجمان آن حضرت ﷺ مدح ایشان جاری گشت تا اینجا که بحد تواتر رسید و اگر داعیه ملتئه (مرگب) از قوای نفس بود و رأی آنکه از فوق نازل شود این همه برکات ظهور نمی‌نمود و گشایش زیاده از کوشش بر روی کار نمی‌آمد.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۹۱، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- صحیح بخاری: ج ۳/ ص ۱۹۳، کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد والمصالحة مع أهل الحرب وكتابة الشروط، حدیث شماره: ۲۷۳۱.

۳- ترجمه‌ی آیت مبارکه: «عیسی پسر مریم به یارانش گفت: یاران من (در دعوت) به سوی الله چه کسانی هستید؟ یارانش گفتند: ما، یاران الله هستیم».

و اما آن که گفتیم که بمجرد تعلق اراده بخلافت ایشان افضلیتی حاصل می شود از شواهد آن حدیث ابی ذر است:

أخرج الدارمي: «عَنْ أَبِي ذَرِّ الْعُقَارِيِّ قَالَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ عَلِمْتَ أَنَّكَ نَبِيٌّ حَتَّى اسْتَيْقَنْتَ؟ فَقَالَ: (يَا أَبَا ذَرٍّ أَتَانِي مَلَكَانِ وَأَنَا بِيَعُضِ بَطْحَاءِ مَكَّةَ، فَوَقَعَ أَحَدُهُمَا إِلَى الْأَرْضِ وَكَانَ الْآخِرُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: أَهْوُو هُو؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَرَنَّهُ بِرَجُلٍ. فَوَزَنْتُ بِهِ فَوَزَنْتُهُ، ثُمَّ قَالَ: زَنَّهُ بِعَشْرَةِ. فَوَزَنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُهُمْ، ثُمَّ قَالَ: زَنَّهُ بِمِائَةِ فَوَزَنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُهُمْ، ثُمَّ قَالَ: زَنَّهُ بِالْفِ فَوَزَنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُهُمْ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَنْتَثِرُونَ عَلَيَّ مِنْ خِفَّةِ الْمِيزَانِ، قَالَ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: لَوْ وَرَنْتَهُ بِأُمَّتِهِ لَرَجَحَهَا»^۱.

وآخرج الدارمي من حدیث عتبه بن عبدالسلمي قصة طويلة فيها شق صدره ﷺ عند ظئره حليمه قال أحدهما صاحبه: «اجعله في كفة واجعل ألفاً من أمته في كفة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم فإذا أنا أنظر إلى الألف فوقي أشفق أن يحجر عني بعضهم فقال لو أن أمته وزنت به لمال بهم ثم انطلقا وتركا»^۲.

وآخرج محمد بن مردويه: «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ غَدَاةٍ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَقَالَ: رَأَيْتُمْ قُبَيْلَ الْفَجْرِ كَأَنِّي أُعْطِيتُ الْمَقَالِيدَ وَالْمَوَازِينَ فَأَمَّا الْمَقَالِيدُ فَهَذِهِ الْمَقَاتِيحُ وَأَمَّا الْمَوَازِينُ فَهَذِهِ الَّتِي تَرْتُونَ بِهَا فَوَضَعْتُ فِي كِفَّةٍ وَوَضَعْتُ أُمَّتِي فِي كِفَّةٍ فَوَزَنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُ ثُمَّ جِءَ بِأَبِي بَكْرٍ فَوَزَنْتُ بِهِمْ فَوَزَنْتُ ثُمَّ جِءَ بِعُمَرَ فَوَزَنْتُ ثُمَّ جِءَ بِعُثْمَانَ فَوَزَنْتُ بِهِمْ ثُمَّ رُفِعَتْ»^۳.

آن حضرت ﷺ از وزن با امت و رجحان خود بر ایشان نبوت خود را شناختند و این وزن و رجحان دلالت کرد بر افضلیت به فضل کلی معتبر عندالله پس آن لازم نبوت است و همین رؤیا را آن حضرت ﷺ در باب خلفاء دیدند پس از اینجا دانسته شد که

۱- سنن دارمی: ج ۱/ص ۱۶۴، حدیث شماره: ۱۴.

۲- همان: ج ۱/ص ۱۶۳، باب کیف کان أول شأن النبی ﷺ، حدیث شماره: ۱۳.

۳- نکا: مصنف ابن ابی شیبة: ج ۶/ص ۳۵۲، ما ذکر فی ابی بکر الصدیق ﷺ، حدیث شماره: ۳۱۹۶۰، و مسند امام احمد: ج ۹/ص ۳۳۸، حدیث شماره: ۵۴۶۹. شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این روایت ضعیف است.

افضلیت خلفاء بر رعیت خود عندالله و رجحان ایشان فی علم الله بر آن جماعه لازم خلافت خاصه است، چنانکه حقیقت استخلاف بمجرد تعلق اراده‌ی الهیه ثابت است و امور دیگر به حسب عادت الله لازم الوجود خلافت می‌باشد همچنین این نوع از افضلیت بمجرد اراده ثابت است در ضمن استخلاف و همراه او افضلیتی که بنا بر سوابق اسلامیة یا احکام جبلیه از حسن سیماست و غیر آن باشد امری است عادی.

والله أعلم بحقیقة الحال ولیکن هذا آخر الفصل الثالث.

فصل چهارم: در روایت احادیث و آثار^۱ داله بر خلافت خلفاء به

تصریح یا تلویح و بر اثبات لوازم خلافت خاصه

و پیش از آن که شروع در مقصود کنیم باید دانست که علماء در اثبات خلافت خلفاء تصانیف ساخته‌اند و هر یکی به بیانی موفق شده و فقیر کثیر التقصیر را چنان بخاطر می‌رسید که احادیث این باب را بر مسانید^۲ صحابه مؤزّع سازد و زیر مرفوع هر صحابی موقوف او را مذکور نماید تا معلوم خواص و عوام گردد که آنچه مشهور است، که ثبوت خلافت ایشان به اجماع و وصیت خلیفه متقدم بوده است کلام محقق است، لیکن معنی اجماع آن نیست که هر یکی بفکری که مستند به شرع نباشد و فقط به صلاح دید وقت عمل نماید بلکه معنی اجماع این است که هر یکی به دلیل شرعی که از سنت سنیه آن حضرت ﷺ بر خلافت ایشان استنباط نموده از تصریحات آنحضرت تاره و تلویحات آنحضرت ﷺ اخری تا آن که هر یکی بملاحظه آن دلیل مکلف شد به

۱- بنا بر قول مشهور، حدیث به روایت مرفوع گفته شده و اثر به روایت موقوف (بر صحابی) گفته می‌شود. و در نزد برخی از علماء کرام به روایت مقطوع نیز اثر گفته می‌شود.

مرفوع به روایتی گفته می‌شود که از قول، فعل یا حال پیامبر خدا ﷺ باشد.

موقوف به روایتی گفته می‌شود که قول، فعل یا حال صحابی پیامبر باشد.

مقطوع به روایتی گفته می‌شود که قول، فعل یا حال تابعی باشد. (ش)

۲- ترتیب کتاب‌های حدیثی به طرق و مقاصد متعدد انجام شده است و هر ترتیب نام مستقلى دارد.

کتابی که به ترتیب ابواب فقهی باشد مثلاً: احادیث متعلق به ایمان در یک جا و احادیث متعلق به نماز در یک جا و هم چنین حدیث‌های متعلق به روزه و... این کتاب‌ها را «سُنن» می‌گویند که اکثر کتب حدیثی (و بطور خاص صحاح سته) این ترتیب را دارا می‌باشند.

و کتاب‌های حدیثی که به ترتیب اسمای گرامی صحابه باشد که همه‌ی احادیث روایت شده از ابوبکر صدیق^۳ را سر فهرست و بعد از آن تمام احادیث مرویه از عمر فاروق^۴ و... را بیاورد آن را «مسند» می‌گویند مانند مسند امام احمد.

و اگر محدث ترتیب کتاب حدیثی خویش را به ترتیب اساتذه و شیوخ خود بگذارد که تمام احادیثی را که از یکی اساتذه خویش بنام احمد مثلاً در یک جا بیاورد و همه‌ی حدیث‌های را که از شیخی بنام محمد روایت کرده در یک جا بیاورد و... آن کتاب را «معجم» می‌گویند مانند:

معجم طبرانی. (ش)

قبول خلافت ایشان. و چون مجتهدان عصر اول اتفاق کردند بر آن، صورت اجماع متحقق گشت و من بعد کسی را مجال خلاف نماند.

و تلویحات آن حضرت علیه السلام بخلافت ایشان راجعست یا به اثبات لوازم خلافت عامه یا لوازم خلافت خاصه ایشان را مثلاً جای که گفتند زکوه را من بعد به ابوبکر خواهید داد اثبات بعض لوازم خلافت عامه نمودند که حفظ بیت المال و اخذ زکوة مسلمین است و جائیکه گفتند ابوبکر رضی الله عنه صدیق است و عمر رضی الله عنه شهید یا گفتند درجات ایشان در بهشت اعلی درجات خواهد بود یا ایشان را بشارت بهشت دادند لاسیما چون بترتیب خلافت باشد، یا گفتند بهترین امت ایشان اند و علی هذا القیاس اثبات لوازم خلافت خاصه فرمودند اینهمه تلویح است بخلافت راشده ایشان.

و اگر بخاطر توترددی میگذرد که دلالت لازم مساوی^۱ بر وجود ملزوم مسلم است اما دلالت لازم اعم بر وجود ملزوم مسلم نمیداریم و این همه اوصاف لازم اعم خلافت خاصه است در غیر خلیفه خاص بعض این صفات یافته می شود گوئیم:

تعریض نوعی است از بیان تفهیم و تفهیم به آن حاصل می شود. أخرج مالك «عَنْ أُمِّهِ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ رَجُلَيْنِ اسْتَبَّأَ فِي زَمَانِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِلْآخَرِ وَاللَّهِ مَا أَبِي بِرَّانٍ وَلَا أُمِّي بِرَائِيَّةٍ. فَاسْتَشَارَ فِي ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ قَائِلٌ مَدَحَ أَبَاهُ وَأُمَّهُ وَقَالَ آخَرُونَ قَدْ كَانَ لِأَبِيهِ وَأُمَّهِ مَدْحٌ غَيْرُ هَذَا نَرَى أَنْ تَجْلِدَهُ الْحَدَّ. فَجَلَدَهُ عُمَرُ الْحَدَّ ثَمَانِينَ»^۲.

پس تعریض جلی ملحق بصریح است و تحقیق در تعریض آن است که دلالت نمی کند بمحض لفظ لیکن دلالت می کند بمساعدت قرائن، شک نیست که قرائن را دلالتی هست إما قطعیه و اما ظنیه مثل دلالت دخان بر وجود نار و دلالت ابر و هوای

۱- لازم بر دو قسم می باشد:

الف: اگر لازم طوری باشد که بغیر از ملزوم یافت نشود و ملزوم نیز بغیر از لازم نیاید آن را لازم مساوی می گویند.

ب: و اگر لازم بغیر از ملزوم یافت شود آن را لازم عام می گویند. (ش)

۲- مؤطأ: ج ۲/ ص ۸۹۲، تألیف: امام مالک بن انس أصبھی (متوفی: ۱۷۹ هـ)، تصحیح و تخریج

أحادیث: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربی، بیروت- لبنان، سال نشر: ۱۴۰۶ هـ/

۱۹۸۵ م.

رطب بر باران. و همچنین لفظ را نیز دلالت هست بر معنی منطوق خود پس در تعریض هر دو جمع می‌شوند ابهام بعض را بعض دیگر منجر می‌گرداند و همچنین تحقیق نزدیک فقیر در ایمات و فحاوی و غیر آن همین است که دلالت لفظ فقط نیست بلکه لفظ مع القرائن. و آن قرائن گاهی خفیه می‌باشند و گاهی جلیه.

میزان در استنباط معانی از مثل این دلائل فهم اهل لسان است در مثل این حالت لهذا مفهوم وصف نزدیک امام شافعی که رأس و رئیس مستنبتان است موقوف آمد بر شروط چندان که آن‌ها محقق قرائن معنی مقصود باشند.

و چون حال بر این منوال است دلالت وجود لازم اعم بر وجود ملزوم اخص مستبعد و مستنکر نیست.

چون این مقدمه مهّم شد خوض در مقصود نمائیم.

مسند ابی بکر الصدیق رضی الله عنه (۹ روایت)

أخرج الدارمي «عن حية بنت أبي حية عن أبي بكر الصديق في قصة قالت: فَذَكَرْتُ غَزْوَنَا حَنْعَمًا وَغَزْوَةَ بَعْضِنَا بَعْضًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَمَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْأَلْفَةِ وَأَطْنَابِ الْفَسَاطِيطِ - وَشَبَّكَ ابْنُ عَوْنٍ أَصَابِعَهُ، وَوَصَفَهُ لَنَا مُعَادٌ، وَشَبَّكَ أَحْمَدُ - فَقُلْتُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ حَتَّى مَتَى تَرَى أَمْرَ النَّاسِ هَذَا؟ قَالَ: مَا اسْتَقَامَتِ الْأَيُّمَةُ. قُلْتُ: مَا الْأَيُّمَةُ؟ قَالَ: أَمَا رَأَيْتِ السَّيِّدَ يَكُونُ فِي الْحَوَاءِ فَيَتَّبِعُونَهُ وَيُطِيعُونَهُ، فَمَا اسْتَقَامَ أَوْلَاكَ!»^۱.

وأخرج الدارمي: «عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى امْرَأَةٍ مِنْ أَحْمَسَ يُقَالُ لَهَا زَيْنُبُ - قَالَ - فَرَأَاهَا لَا تَتَكَلَّمُ فَقَالَ: مَا لَهَا لَا تَتَكَلَّمُ؟ قَالُوا: نَوَتْ حَاجَةَ مُصِمَّتَةٍ. فَقَالَ لَهَا: تَكَلَّمِي، فَإِنَّ هَذَا لَا يَحِلُّ، هَذَا مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ.

قَالَ: فَتَكَلَّمْتِ فَقَالَتْ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا امْرُؤٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ. قَالَتْ: مِنْ أَيِّ الْمُهَاجِرِينَ؟ قَالَ: مِنْ قُرَيْشٍ؟ قَالَتْ: فَمِنْ أَيِّ قُرَيْشٍ أَنْتَ؟ قَالَ: إِنَّكَ لَسَأُولُ، أَنَا أَبُو بَكْرٍ. قَالَتْ: مَا بَقَاؤُنَا عَلَى هَذَا الْأَمْرِ الصَّالِحِ الَّذِي جَاءَ اللَّهُ بِهِ بَعْدَ الْجَاهِلِيَّةِ؟ قَالَ: بَقَاؤُكُمْ

عَلَيْهِ مَا اسْتَقَامَتْ بِكُمْ أَيْمَتُكُمْ. قَالَتْ: وَمَا الْأَيْمَةُ؟ قَالَ: أَمَا كَانَ لِقَوْمِكِ رُؤْسَاءُ وَأَشْرَافٌ يَأْمُرُونَهُمْ فَيَطِيعُونَهُمْ؟ قَالَتْ: بَلَى. قَالَ: فَهُمْ مِثْلُ أَوْلِيكَ عَلَى النَّاسِ»^۱.

قوله: «ما استقامت» این استقامت شامل است علم و عدالت و کفایت و شجاعت و غیر آن را.

اخرج البخاري في حديث عمر الطويل أن ابابكر قال للانصار^۲: «مَا ذَكَّرْتُمْ فِيكُمْ مِنْ خَيْرٍ فَأَنْتُمْ لَهُ أَهْلٌ، وَلَنْ يُعْرَفَ هَذَا الْأَمْرُ إِلَّا لِهَذَا الْحَيِّ مِنْ قُرَيْشٍ، هُمْ أَوْسَطُ الْعَرَبِ نَسَبًا وَدَارًا»^۳.

أخرج أبو بكر ابن أبي شيبة في حديث طويل: «فقال أبو بكر على رسلكم فذهبت لأتكلّم فقال أنصت يا عمر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال يا معشر الأنصار إنا والله ما ننكر فضلكم ولا بلاءكم في الإسلام ولا حقكم الواجب علينا ولكنكم قد عرفتم أن هذا الحي من قريش بمنزلة من العرب ليس بها غيرهم وإن العرب لن تجتمع إلا على

۱- سنن دارمی: ج ۵/ ص ۴۱، حدیث شماره: ۳۸۳۴. این روایت در صحیح بخاری نیز آمده است: نگا: صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۴۱، حدیث شماره: ۳۸۳۴.

۲- ابوبکر صدیق رضی الله عنه این سخنان را برای انصار در سقیفه (سایه بان) بنی ساعده ایراد فرمود. سقیفه بنی ساعده جائی است در نزدیک مسجد نبوی که انصار رضی الله عنهم در آن جا جمع شده و مسائل خویش را حل و فصل می نمودند.

و چون رسول خدا وفات نمودند انصار طبق عادت در سقیفه جمع شده و می خواستند یکی از خود را به حیث خلیفه و جانشین رسول خدا تعیین نمایند که خبر به ابوبکر صدیق و عمر فاروق رسید. ایشان به خاطر جلوگیری از افتراق و اختلاف مسلمان ها خود را به سقیفه رسانده و احقیقت قریش در خلافت را برای برادران انصاری خویش گوشزد نمودند که انصار نیز از جان و دل این احقیقت را برای آن ها و خاصه برای صدیق اکبر رضی الله عنه پذیرفتند. خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را. (ش)

۳- صحیح بخاری: ج ۱۸/ ص ۱۶۸، کتاب الحدود، باب رجم الحبلی من الزنا إذا أحصنت، حدیث شماره: ۶۸۳۰.

أخرج ابن عساکر: «عن كعب قال كان اسلام أبي بكر الصديق سببه بوحى من السماء وذلك انه كان تاجراً بالشام فرأى رؤيا فقصها على بحيراء الراهب فقال: من أين أنت؟ قال من مكة قال: من أيها؟ قال من قريش. قال: فايش أنت؟ قال: تاجر قال: صدق الله رؤياك فانه يبعث نبي من قومك تكون وزيره في حياته وخليفته بعد موته فأسرها ابوبكر حتى بُعث النبي ﷺ فجاءه فقال يا محمد ما الدليل على ما تدعي؟ قال: الرؤيا التي رأيت بالشام فعانقه وقبل ما بين عينيه وقال اشهد انك رسول الله»^١.

وأخرج ابن عساکر «عن ابن مسعود قال قال ابوبكر الصديق: خرجت إلى اليمن قبل أن يُبعث النبي ﷺ فنزلت على شيخ من الأزد قد قرأ الكتب وأتت عليه أربع مائة سنة الا عشر سنين فقال لي احسبك حرميا قلت: نعم قال واحسبك قريشيا قلت نعم قال واحسبك تيميا قلت نعم قال بقيت لي منك واحدة قلت: ما هي؟ قال تكشف لي عن بطنك قلت لم ذاك قال اجد في العلم الصادق ان نبيا يُبعث في الحرم يعاون على أمره فتى وكهل فأما الفتى فخواص غمرات ودقاع معضلات وأما الكهل فأبيض نحيف على بطنه شامه وعلى فخذة اليسرى علامه وما عليك ان تريني فقد تكاملت لي فيك الصفة الا ما خفي علي قال ابوبكر: فكشفت له عن بطني فرأى شامه سوداء فوق سرّتي فقال: أنت هو ورب الكعبة»^٢.

وأخرج ابن سعد «عن الحسن قال قال أبوبكر: يا رسول الله ما أزال اراني اطأ في عذرات الناس قال لتكونن من الناس بسبيل قال رأيت في صدري كالرقتين قال سنتين»^٣.

و اگر کسی گوید که صدیق ﷺ اگر می دانست که مبشر بخلافت اوست در وقت بیعت چرا توقف فرمود و چرا اشارت به فاروق و ابو عبیده نمود که بايعوا أحد هذين؟!.

١- تاريخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج ٣٠ / ص ٣٠.

٢- همان: ج ٣٠ / ص ٣١.

٣- الطبقات الكبرى، ابن سعد: ج ٣ / ص ١٣٢.

گوئیم: بشارت به چیزی مقتضی آن نیست که البته آن را طلب نمایند چنانکه آنحضرت ﷺ معلوم فرمودند که حضرت عائشه رضی الله عنها زوجه آن جناب خواهد بود مع هذا سعی در تزوج او نه نمودند و فرمودند ان یکن هذا من عند الله یمضه^۱. احوال اهل الله در مثل این صورت مختلف است گاهی سعی در مبشر به می کنند با وثوق به وجود آن و گاهی تن می زنند و منتظر تدبیر غیب می باشند که لطف الهی در کدام قالب آن روح را منفوخ می سازد حضرت صدیق راه توقف را اختیار نمود تا ابعد باشد از خط نفس یا بسببی دیگر مانند این.

اما اثبات حضرت صدیق رضی الله عنه خلافت خود را به سوابق اسلامیه:

فقد أخرج الترمذي: «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَلَسْتُ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَا أَلَسْتُ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ أَلَسْتُ صَاحِبَ كَذَا أَلَسْتُ صَاحِبَ كَذَا»^۲؟.

اما استدلال صدیق بر منع توقف از بیعت بعد انعقاد بیعت عامه بلزوم شق عصا المسلمین:

فقد أخرج الحاكم «عن أبي سعيد في قصة طويلة فلما قعد ابوبكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير علياً فسأل عنه فقام ناسٌ من الأنصار فأتوا به فقال ابوبكر: ابن عم رسول الله ﷺ وختنه اردت ان تشق عصا المسلمین؟ فقال: لا تثریب یا خلیفة رسول الله ﷺ فبايعه ثم لم ير الزبير بن العوام فسأل عنه جاؤا به فقال ابن عمه رسول الله ﷺ وحواریه اردت ان تشقق عصا المسلمین؟ فقال لا تثریب یا خلیفة رسول الله ﷺ مثل قوله فبايعاه»^۳.

اما اثبات صدیق رضی الله عنه خلافت حضرت فاروق را به ا فضیلت او: فقد أخرج الترمذي:

«عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ يَا خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ! فَقَالَ

۱- صحیح بخاری: ج ۱۷ ص ۵، کتاب النکاح، باب نکاح الأبکار، حدیث شماره: ۵۰۷۸.

۲- سنن ترمذی: ج ۵ ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۷.

۳- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳ ص ۸۰، أما حدیث ضمرة وأبو طلحة، حدیث

أَبُو بَكْرٍ أَمَا إِنَّكَ إِنْ قُلْتَ ذَلِكَ فَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَى رَجُلٍ خَيْرٍ مِنْ عُمَرَ^١.

وأخرج أبو بكر ابن أبي شيبة «عن زيد بن الحارث أن أبا بكر حين حضره الموت أرسل إلى عمر يستخلفه فقال الناس تستخلف علينا فظا غليظا ولو قد ولينا كان أفض وأغلظ فما تقول لربك إذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر قال أبو بكر أبري تخوفوني أقول: اللَّهُمَّ استخلفت عليهم خير خلقك» الحديث^٢.

وأخرج أبو بكر بن أبي شيبة «عن محمد عن رجل من بني زريق في قصة طويلة قال أبو بكر لعمر: أنت أقوى مني، فقال عمر: أنت أفضل مني»^٣.

ناظر منصف در این آثار مضطر می شود در آنکه این اوصاف را دخلی هست در اثبات خلافت خاصه که در طبقه اولی بود و الا ذکر این کلمات در مبحث اثبات خلافت خارج از قانون مخاطبات باشد.

من مسند عمر بن الخطاب رضي الله عنه

اما شروط خلافت:

فقد أخرج أبو يوسف «عن أبي المليح بن اسامة الهذلي قال خطب عمر بن الخطاب فقال: أيها الرعاء ان لنا عليكم حق النصيحة بالغيب والمعونة على الخير. أيها الرعاء انه ليس من حلم احب الى الله ولا اعم نفعا من حلم امام ورفقه وليس من جهل أبغض الى الله اعم ضرراً من جهل امام وخرقه وانه من يأخذ بالعافية فيما بين ظهرائه يُعطي العافية من فوقه»^٤.

وأخرج أبو يوسف «عن عثمان بن عطاء الكلاعي عن أبيه قال: خطب عمر الناس فحمد الله وأثنى عليه ثم قال اما بعد فاني اوصيكم بتقوى الله الذي يبقي ويهلك من سواه، الذي

١- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٦١٨، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٨٤.

٢- مصنف ابن ابی شيبه: ج ٧/ ص ٤٣٤، ما جاء في خلافة عمر بن الخطاب، حديث شماره: ٣٧٠٥٦.

٣- مصنف ابن ابی شيبه: ج ٧/ ص ٤٣٣، ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة، حديث شماره: ٣٧٠٥١.

٤- الخراج: ج ١/ ص ٢٣، تأليف: أبو يوسف يعقوب بن إبراهيم أنصاري (متوفى: ١٨٢ هـ)، ناشر: المكتبة الأزهرية للتراث - القاهرة، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد، وسعد حسن محمد.

بطاعته ینفع أولیاءه وبمعصيته یضر اعداءه فانه لیس لهالك هلك معذرة في تعمد ضلاله حسبها هدي ولا في ترك حق حسبه ضلالة وان احق ما تعاهد الراعي من رعيته تعاهدهم بالذي لله عليهم في وظائف دينهم الذي هداهم الله له وإنما علينا ان نأمرکم بما أمرکم الله به من طاعته وان نهاکم عما نهاکم الله عنه من معصيته وان نقیم امر الله في قریب الناس وبعیدهم ولا نبالی علی من قال الحق. ألا وان الله فرض الصلوة وجعل لها شروطاً فمن شروطها الوضوء والخشوع والركوع والسجود. واعلموا أيها الناس ان الطمع فقرٌ وان الیاس غني وفي العزلة راحة من خلطاء السوء واعلموا انه من لم یرض عن الله فيما كرهه من قضائه لم یودّ اليه فيما يجب كنه شكره واعلموا ان الله تعالی عبداً یمیتون الباطل بهجره ویحیون الحق بذکره رغبوا ورهبوا فرهبوا ان خافوا فلم یأمنوا فابصروا من الیقین ما لم یعاینوا فخلصوا بالم یزایلوا اخلصهم الخوف فهجروا ما ینقطع عنهم الحیوة علیهم نعمة والموت لهم کرامة»^۱.

وأخرج ابو یوسف «عن الزهري قال جاء رجل الى عمر بن الخطاب فقال يا أمير المؤمنین لا أبالی في الله لومة لائم خیر لی ام اقبل علی نفسي؟ فقال اما من تولى من أمر المسلمین شیئاً فلا یخاف في الله لومة لائم ومن كان خلواً من ذلك فلیقبل علی نفسه ولینصح لولي أمره»^۲.

وأخرج أبو یوسف «عن سعید بن أبي برده قال كتب عمر بن الخطاب إلى ابي موسى أما بعد: فإن اسعد الرعاة عند الله من سعد به رعيته وان اشقي الرعاة عند الله من شقيت به رعيته وإياك أن ترتع فترتع عمالك فيكون مثلك عند الله مثل البهيمة نظرت الى حُصرة من الأرض فترتعت فيها تبتغي بذلك السمّن وانما حتفها في سمنها والسلام»^۳.

۱- همان: ج ۱/ ص ۲۳.

۲- همان: ج ۱/ ص ۲۴.

۳- همان: ج ۱/ ص ۲۴.

وأخرج ابويوسف «عن رجل عن عمر قال لا يقيم امر الله الا رجل لا يضارع ولا يصانع ولا يتبع المطامع ولا يقيم أمر الله الا رجل لا ينتقص غربه ولا يكظم في الحق على حزبه»^۱.

«وقال ابويوسف حدثني من سمع طلحة بن معدان اليعمري قال خطبنا عمر بن الخطاب فحمد الله واثنى عليه ثم صلى على النبي ج وذكر ابابكر الصديق فاستغفر له ثم قال: ايها الناس انه لم يبلغ ذو حق في حقه ان يطاع في معصية الله واني لم أجد في هذا الهال مصلحه الا خلافاً ثلاثاً ان يؤخذ بالحق ويُعطي بالحق يمنع من الباطل وانا انا ومالك كوالي اليتيم ان استغنيت عنه استعفت وان افتقرت اكلت بالمعروف ولست ادع احداً يظلم احداً ولا يعتدي عليه حتي اضع خده علي الارض واضع قدمي علي الخد الآخر حتي يدعن بالحق ولكم علي ايها الناس خصال أذكرها لكم فخذوني بها لكم علي ان لا اجتبي شيئاً من خراجكم ولا ما افاء الله عليكم الا من وجهه ولكم علي اذا وقع في يدي ألا يخرج مني الا في حقه ولكم علي ان ازيد عطياتكم وأرزاقكم ان شاء الله وحده واسد لكم ثغوركم ولكم علي ان لا القيك في المهالك ولا أجركم في ثغوركم وقد اقترب منكم زمان قليل الامناء كثير القراء قليل الفقهاء كثير الامل يعمل فيه اقوام للآخره يطلبون به دنيا عريضه تأكل دين صاحبها كما تأكل النار الحطب، ألا فمن ادرك ذلكم منكم فليتنق الله ربه وليصبر يا ايها الناس ان الله عظم حقه فوق حق خلقه فقال فيما عظم حقه: ﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۲ [آل عمران: ۸۰]. الا واني لم ابعثكم أمراء ولا جبارين ولكن بعثتكم ائمه الهدى يهتدى بكم فادروا على المسلمين حقوقهم ولا تضربوهم فتذلوهم ولا تجمروهم فتفتنوهم ولا تغلقوا الابواب دونهم فيأكل قلوبهم ضعيفهم ولا تستأثروا عليهم فتظلموهم ولا تجهلوا عليهم وقاتلوا بهم الكفار طاعتهم

۱- همان: ج ۱/ ص ۲۴.

۲ - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «و (سزاوار هیچ پیامبری نیست که) به شما دستور دهد فرشتگان و پیامبران را در مقام ربوبیت قرار دهد. آیا (معقول است که) شما را پس از مسلمان شدن، به کفر فرمان دهد؟».

فاذا رأيتم بهم كلاله فكفوا عن ذلك فإن ذلك ابلغ في جهاد عدوكم. ايها الناس اني اشهدكم علي أمراء الامصار اني لم ابعثهم الا ليفقهوا الناس في دينهم ويقسموا فيهم ويحكموا بينهم فان اشكل شئى رفعوه اليّ.

قال (طلحة بن معدان اليعمرى): وكان عمر بن الخطاب يقول لا يصلح هذا الأمر الا بشدة في غير تجبر ولين في غير وهن»^۱.

وأخرج ابويعلي «عن عمر، قال: قال رسول الله ﷺ: ألا أخبركم بخيار أئمتكم من شرارهم؟ الذين تحببونهم ويحببونكم، ويدعون لكم وتدعون لهم، وشرار أئمتكم الذين تبغضونهم ويبغضونكم، وتلعنونهم ويلعنونكم»^۲.

وأخرج مسلم وابويعلي وغيرهما «أن عمر بن الخطاب خطب يوم الجمعة فذكر نبي الله ﷺ وذكر أبا بكر قال إني رأيت كأن ديكا نقرني ثلاث نقرات وإني لأراه إلا حضور أجلي وإن أقواما يأمروني أن أستخلف وإن الله لم يكن ليضيع دينه ولا خلافته ولا الذي بعث به نبيه ﷺ فإن عجل بي أمر فالخلافه شورى بين هؤلاء الستة الذين توفى رسول الله ﷺ وهو عنهم راضٍ». الحديث^۳.

قوله: «وإن الله لم يكن ليضيع دينه» هذا فيما أرى في الخلافة الخاصة فقط والا ففي أيام الخلافة العامة قال قد اقترب زمان قليل الامناء الخ.
قوله: «أن أقواما سيظعنون في هذا الأمر».

هذا فيما أرى اشارة الى انتقال الخلافة الخاصة إلى العامة وان يتصدى لها من ليس من المهاجرين الاولين. وقوله اولئك أعداء الله الضلال تهديد وتخويف فلم يرد حقيقة الكفر والله أعلم.

۱- همان: ج ۱/ ص ۱۳۰.

۲- مسند ابو يعلى موصلى: ج ۱/ ص ۱۸۴، مسند عمر بن الخطاب ﷺ، حديث شماره: ۱۶۱. و نكا: صحيح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۸۱، كتاب الإمارة، باب خيار الأئمة وشرارهم، حديث شماره: ۱۸۵۵.

۳- صحيح مسلم: ج ۱/ ص ۳۹۶، كتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب نهى من أكل ثوما أو بصلا أو كراثا أو نحوها، حديث شماره: ۵۶۷.

وأخرج البخاري وابويعلی وغيرهما «عن عبدالرحمن بن ابي ليلى قال خرجت مع عمر بن الخطاب الى مكة فاستقبلنا امير مکه نافع بن علقمة فقال له: يا نافع من استخلفت على مکه قال استخلفت عليها عبدالرحمن بن ابي زي قال: عمدت الى رجل من الموالي فاستخلفته على من بها من قريش اصحاب رسول الله ﷺ قال: نعم وجدته اقرأهم بكتاب الله ومكة ارضٌ محتضرة فاحببتُ أن يسمعو كتاب الله من رجل حسن القراءة قال: نعم ما رأيت ان الله يرفع بالقرآن اقواماً ويضع بالقرآن اقواماً وان عبدالرحمن بن ابزي ممن رفعه الله بالقرآن وفي رواية فغضب عمر حتى قام في الغرز فقال اتستخلف على آل الله عبدالرحمن بن ابزي؟ قال: إني وجدته اقرأهم لكتاب الله افقههم في دين الله فتواضع لها عمر حتى اطمئن على رحله فقال لئن قلت ذاك لقد سمعت رسول الله ﷺ يقول: ان الله سيرفع بهذا الدين اقواماً ويضع به آخرين»^١.

اما افضليت صديق ﷺ از قول عمر بن الخطاب ﷺ متواتر است:

فمن حديث عائشه أخرج البخاري «عن عائشه رضي الله عنها في قصة الاتفاق على ابي بكر ثم تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَتَكَلَّمَ النَّاسُ فَقَالَ فِي كَلَامِهِ نَحْنُ الْأَمْرَاءُ وَأَنْتُمْ الْوُزَرَاءُ. فَقَالَ حُبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ لَا وَاللَّهِ لَا تَفْعَلْ، مِمَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لَا، وَلَكِنَّا الْأَمْرَاءُ وَأَنْتُمْ الْوُزَرَاءُ هُمْ أَوْسَطُ الْعَرَبِ دَارًا، وَأَعْرَبُهُمْ أَحْسَابًا فَبَايَعُوا عُمَرَ أَوْ أَبَا عُبَيْدَةَ. فَقَالَ عُمَرُ بَلْ نُبَايِعُكَ أَنْتَ، فَأَنْتَ سَيِّدُنَا وَخَيْرُنَا وَأَحَبُّنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَأَخَذَ عُمَرُ بِيَدِهِ فَبَايَعَهُ، وَبَايَعَهُ النَّاسُ»^٢.

١- اين حديث را در صحيح بخارى نياقتم، بلکه امام مسلم آن را در صحيح خود روايت نموده است. نكا: صحيح مسلم: ج ١/ ص ٥٥٩، كتاب صلاة المسافرين وقصرها، باب فضل من يقوم بالقرآن، ويعلمه، وفضل من تعلم حكمة من فقهه، أو غيره فعمل بها وعلمها، حديث شماره: ٨١٧، و سنن ابن ماجه: ج ١/ ص ٧٩، افتتاح الكتاب فى الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب فضل من تعلم القرآن وعلمه، حديث شماره: ٢١٨.

٢- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ٦، كتاب المناقب، باب قول النبى ﷺ: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حديث شماره: ٣٦٦٧.

وأخرج الحاكم «عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ كَانَ أَبُو بَكْرٍ سَيِّدَنَا وَخَيْرَنَا وَأَحَبَّنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۱.

ومن حديث ابن عباس اخراج البخاري «عن ابن عباس قول عمر رضي الله عنه في قصة الاتفاق على ابي بكر ثم إنه بلغني أنّ قائلاً منكم يقول: والله لو مات عمر بايعت فلانا، فلا يغير أمرؤ أن يقول: إنما كان بيعته أبي بكر فلتة^۲، وتمت، ألا وإنها قد كانت كذلك، ولكن الله وقي شرها، وليس فيكم من تقطع إليه الأعناق مثل أبي بكر، وفي هذا الحديث أيضا قال ابوبكر وقد رضى لکم أحد هذين الرجلين فبايعوا أيهما شئتم وأخذ بيدي وبيد أبي عبيدة بن الجراح وهو جالس بيننا فلم أكره مما قال غيرها كان والله أن أقدم فتضرب عنقي لا يقربني ذلك من إثم أحب إلي من أن أتأمر على قوم فيهم أبو بكر رضى الله عنه اللهم إلا أن تسول لي نفسي عند الموت شيئا لا أجده الآن»^۳.

ومن حديث انس اخراج البخاري: «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رضي الله عنه أَنَّهُ سَمِعَ خُطْبَةَ عُمَرَ الْآخِرَةَ حِينَ جَلَسَ عَلَى الْمُنْبَرِ وَذَلِكَ الْعَدَمِ مِنْ يَوْمِ تُوِّفِيَ النَّبِيُّ ﷺ فَتَشَهَّدَ وَأَبُو بَكْرٍ صَامِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ قَالَ كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَعِيشَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَدْبُرْنَا يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَكُونَ آخِرَهُمْ فَإِنَّ يَكُ مُحَمَّدٌ ﷺ قَدْ مَاتَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نُورًا تَهْتَدُونَ بِهِ هَدَى اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَانِي اثْنَيْنِ فَإِنَّهُ أَوْلَى الْمُسْلِمِينَ بِأُمُورِكُمْ

۱- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ ص ۶۹، أما حديث ضمرة وأبو طلحة، حديث شماره: ۴۴۲۱.

۲- فلتة به معنای ناگهانی آمده است و اینکه عمر فاروق رضي الله عنه از انعقاد خلافت صديق اکبر رضي الله عنه به فلتة تعبیر نموده به دليل آنست که در سقيفه ی بنی ساعده به طور ناگهانی این ضرورت پیش آمد که با ابوبکر صديق رضي الله عنه بيعت انجام گیرد ورنه فضيلت و برتری صديق برای تمام صحابه کرام مثل روز روشن بوده است و همین دليل کافی بود که پیامبر خدا ایشان را در آخرین روزهای زندگی خویش برای نماز جلو می کرده اند.

۳- صحيح بخاری: ج ۱۸/ ص ۱۶۸، کتاب الحدود، باب رجم الحبلی من الزنا إذا أحصنت، حديث شماره: ۶۸۳۰.

فَقُومُوا فَبَايَعُوهُ وَكَانَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ قَدْ بَايَعُوهُ قَبْلَ ذَلِكَ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ وَكَانَتْ بَيْعَةُ الْعَامَّةِ عَلَى الْمِنْبَرِ^١.

ومن حديث شبيهه أخرج البخاري: «عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ جَلَسْتُ مَعَ شَيْبَةَ عَلَى الْكُرْسِيِّ فِي الْكَعْبَةِ فَقَالَ لَقَدْ جَلَسَ هَذَا الْمَجْلِسَ عُمَرُ رضي الله عنه فَقَالَ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ لَا أَدَعَ فِيهَا صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ إِلَّا فَسَمْتُهُ قُلْتُ إِنَّ صَاحِبِيكَ لَمْ يَفْعَلَا قَالَ هُمَا الْمَرْءَانِ أَفْتَدِي بِهِمَا^٢».

«ومن حديث رجل من بني زريق في قصة الاتفاق على أبي بكر أخرج ابوبكر بن ابي شيبة قال عمر بايعوا أبا بكر، فقال أبو بكر لعمر: أنت أقوى مني، فقال عمر: أنت أفضل مني، فقالها الثانية، فلما كانت الثالثة قال له عمر: إن قوتي لك مع فضلك، فبايعوا أبا بكر^٣».

ومن حديث جابر بن عبد الله أخرج الترمذي: «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ يَا خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَمَا إِنَّكَ إِنْ قُلْتَ ذَلِكَ فَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَى رَجُلٍ خَيْرٍ مِنْ عُمَرَ^٤».

ومن حديث علقمه بن قيس وقيس بن مروان أخرج ابويعلی «عن علقمه وقيس بن مروان كليهما في فضائل عبدالله بن مسعود عن عمر قال فَعَدَوْتُ إِلَيْهِ لِأُبَشِّرَهُ فَوَجَدْتُ أَبَا بَكْرٍ قَدْ سَبَقَنِي إِلَيْهِ فَبَشِّرَهُ وَلَا وَاللَّهِ مَا سَبَقْتُهُ إِلَى خَيْرٍ قَطُّ إِلَّا سَبَقَنِي إِلَيْهِ^٥».

وفي المشكوة: «عن عمر دُكِرَ عنده أبو بكر، فبكى، وقال: وَدِدْتُ أَنْ عَمِلِي كُلَّهُ مِثْلَ عَمَلِهِ يَوْمًا وَاحِدًا مِنْ أَيَّامِهِ، وَلَيْلَةً وَاحِدَةً مِنْ لَيَالِيهِ، أَمَا لَيْلَتُهُ، فَاللَّيْلَةُ الَّتِي سَارَ مَعَ النَّبِيِّ

١- صحيح بخارى: ج ٩/ص ٨١، كتاب الأحكام، باب الاستخلاف، حديث شماره: ٧٢١٩.

٢- صحيح بخارى: ج ١٢/ص ١٤٩، كتاب الحج، باب كسوة الكعبة، حديث شماره: ١٥٩٤.

٣- مصنف ابن ابي شيبة: ج ٧/ص ٤٣٣، ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة، حديث شماره: ٣٧٠٥١.

٤- سنن ترمذي: ج ٥/ص ٦١٨، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٨٤. علامه آلبنانى گفته: اين حديث موضوع است.

٥- مسند ابو يعلى موصلى: ج ١/ص ١٧٢، مسند عمر بن الخطاب رضی الله عنه، حديث شماره: ١٩٤. حسين سليم أسد گفته: اين حديث دو طريق دارد كه هر دو صحيح اند.

ﷺ إلى الغار فلما انتهيا إليه قال: والله لا تدخله حتى أدخله قبلك، فإن كان فيه شيء أصابني دونك، فدخل فكسحاه، فوجد في جانبه ثقباً، فشق إزاره، وسدّها به، فبقي منها اثنان، فألقمهما رجليه، ثم قال لرسول الله ﷺ: ادخل، فدخل النبي ﷺ، ووضع رأسه في حَجْرِهِ ونام، فلُدِعَ أبو بكر في رجله من الجحر، ولم يتحرك مخافة أن ينتبه النبي ﷺ، فسقطت دُمُوعُهُ على وجه النبي ﷺ، فقال: ما لك يا أبا بكر؟ قال: لُدِغْتُ، فداك - أبي وأمي - فتفل عليه النبي ﷺ، فذهب ما يجده، ثم انتقض عليه، وكان سبب موته، وأما يومه، فلما قُبِضَ النبي ﷺ ارتدت العرب، وقالوا: لا نُؤدِّي زكاة، فقال: لو منعوني عقلاً لجاهدتهم عليه، فقلت: يا خليفة رسول الله، تألّف الناس، وارفُق بهم، فقال لي: أجبّار في الجاهلية وحوّار في الإسلام؟ إنّه قد انقطع الوحي، وتمّ الدّين، أينقُص وأنا حي؟¹

اما استدلال او برخلافت صديق به تفويض امامت صلوة باو: فقد أخرج الحاكم وابوبكر «عَنْ عَاصِمٍ عَنْ زَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَتِ الْأَنْصَارُ مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ قَالَ فَأَتَاهُمْ عُمَرُ ﷺ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَمَرَ أَبَا بَكْرٍ يَوْمَ النَّاسِ فَأَيُّكُمْ تَطِيبُ نَفْسُهُ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ. فَقَالَتِ الْأَنْصَارُ نَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ نَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ»².

وأخرج احمد «عن رافع الطائي رفيق ابي بكر في غزوة السلاسل - قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَمَّا قِيلَ مِنْ بَيَعْتِهِمْ فَقَالَ وَهُوَ يُحَدِّثُهُ عَمَّا تَكَلَّمْتُ بِهِ الْأَنْصَارَ وَمَا كَلَّمَهُمْ بِهِ وَمَا كَلَّمَ بِهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ الْأَنْصَارَ وَمَا ذَكَرَهُمْ بِهِ مِنْ إِمَامَتِي إِيَّاهُمْ بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ فَبَايَعُونِي لِذَلِكَ وَقَبِلْتُهَا مِنْهُمْ وَتَخَوَّفْتُ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةً تَكُونُ بَعْدَهَا رِدَّةً»³.

1- مشكاة المصابيح: ج 3/ ص 1700، حديث شماره: 6034، تأليف: محمد بن عبد الله تبریزی (متوفى: 741 هـ)، تحقيق: محمد ناصر الدين الألباني، ناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، طبع دوم، سال: 1985م.

2- مصنف ابن ابی شیبہ: ج 2/ ص 118، حديث شماره: 7165. و نكا: صحيح بخارى: ج 5/ ص 6، كتاب المناقب، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حديث شماره: 3667.

3- مسند امام احمد: ج 1/ ص 215، حديث شماره: 42. شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد ابن حديث «جيد» است.

و اما استدلال او بر خلافت صديق به سوابق اسلاميه اش: «فقد أخرج ابوبكر عن ابن عباس في قصة الاتفاق على ابي بكر ثم قلت: يا معشر الانصار! يا معشر المسلمين! إن أولى الناس بأمر رسول الله ﷺ من بعده ثاني إثنين إذ هما في الغار أبو بكر السباق المبين، ثم أخذت بيده وبادرني من الانصار فضرب على يده قبل أن أضرب على يده ثم ضربت على يده وتتابع الناس»^۱.

اما فهمیدن او خلافت خاصه ی خلفاء را از وقوع خلافت ایشان در ایام ظهور اسلام و قوت او: فقد أخرج ابو يعلي «عن علقمة بن عبدالله المزني عن رجل قال كُنْتُ فِي مَجْلِسٍ فِيهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ لِرَجُلٍ مِنَ الْقَوْمِ اِفْلَانُ كَيْفَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَنْعَتُ الْإِسْلَامَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ جَدْعاً ثُمَّ نَبِيًّا ثُمَّ رَبَاعِيًّا ثُمَّ سَدِيسًا ثُمَّ بَازِلًا. قَالَ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَمَا بَعْدَ الْبُرُولِ إِلَّا التَّقْصَانُ»^۲.

و این موافق است بمضمون آیهی ﴿أَخْرَجَ شَطْرَهُ وَقَارَؤُهُ﴾ [الفتح: ۲۹].

اما فهمیدن او خلافت خاصه خلفا از حدیث قرون ثلاثه: فقد أخرج الترمذي «عن ابن عمر قال: خطبنا عمر بالجابية فقال أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي فُئِمْتُ فِيكُمْ كَمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِينَا فَقَالَ أَوْصِيكُمْ بِأَصْحَابِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَفْشُو الْكُذِبُ حَتَّى يَحْلِفَ الرَّجُلُ وَلَا يُسْتَحْلَفُ وَيَشْهَدَ الشَّاهِدُ وَلَا يُسْتَشْهَدُ»^۳.

اما فهمیدن او خلافت خاصه خود را از آنکه تا او هست فتنه ی عامه نخواهد بود: «فقد أخرج البخاري عن شقيق قال سَمِعْتُ حُدَيْفَةَ يَقُولُ بَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ عُمَرَ قَالَ أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ النَّبِيِّ ﷺ فِي الْفِتْنَةِ. قَالَ: فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ، تُكْفَرُهَا الصَّلَاةُ وَالصَّدَقَةُ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ. قَالَ لَيْسَ عَن هَذَا

۱- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۱۷ ص ۴۳۱، ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة، حديث شماره: ۳۷۰۴۳.

۲- مسند ابو يعلى موصلى: ج ۱ ص ۱۷۱، حديث شماره: ۱۹۲. شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است؛ زیرا فردی که آن را از صحابی روایت کرده مبهم است، حسین سلیم اسد نیز اسناد این حدیث را ضعیف دانسته.

۳- سنن ترمذی: ج ۴ ص ۴۶۵، أبواب الفتن عن رسول الله ﷺ، باب ما جاء في لزوم الجماعة، حديث شماره: ۲۱۶۵. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

أَسْأَلُكَ، وَلَكِنَّ الَّتِي تَمُوجُ كَمَوْجِ الْبَحْرِ. قَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مَغْلَقًا. قَالَ عُمَرُ أَيُّكُسْرُ الْبَابِ أَمْ يُفْتَحُ قَالَ بَلْ يُكْسَرُ. قَالَ عُمَرُ إِذَا لَا يُغْلَقُ أَبَدًا. قُلْتُ أَجَلٌ. قُلْنَا لِحَدِيثِهِ أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ قَالَ نَعَمْ كَمَا أَعْلَمُ أَنَّ دُونَ عَدِ لَيْلَةً، وَذَلِكَ أَنِّي حَدَّثْتُهُ حَدِيثًا لَيْسَ بِالْأَعْلَى. فَهَبْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ مِنَ الْبَابِ فَأَمَرَنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ فَقَالَ مِنَ الْبَابِ قَالَ عُمَرُ^۱.

اما استدلال او بر خلافت خود به محدثیت و موافقت وحی: «أخرج مسلم «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ عُمَرُ: وَافَقْتُ رَبِّي فِي ثَلَاثٍ فِي مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ وَفِي الْحِجَابِ وَفِي أَسَارِي بَدْرٍ»^۲.

اما بیان افضلیت خود در زمان خلافت خود: «أخرج محمد في المؤطا «عن سالم بن عبد الله قال: قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه: لو علمت أن أحدا أقوى على هذا الأمر مني لكان أن أقدم فيضرب عنقي أهون علي فممن ولي هذا الأمر بعدي فليعلم أن سيرده عنه القريب والبعيد وأيم الله إن كنت لأقاتل الناس عن نفسي»^۳.

وَأَخْرَجَ مُسْلِمٌ: «عَنْ سَمَاكٍ عَنْ عُمَرَ فِي قِصَّةِ الْإِيْلَاءِ وَقَلَّمَا تَكَلَّمْتُ وَأَحْمَدُ اللَّهُ بِكَلَامٍ إِلَّا رَجَوْتُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ يُصَدِّقُ قَوْلِي الَّذِي أَقُولُ»^۴.

و اما بیان خلافت من بعد و شوری ساختن او در میان شش کس: «أخرج البخاري في قصه مقتل عمر والاتفاق على عثمان من حديث عمرو بن ميمون «عن عمر قالوا أَوْصِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اسْتَخْلِفْ. قَالَ مَا أَجْدُ أَحَقَّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ أَوْ الرَّهْطِ الَّذِينَ نُوِّفِي

۱- صحیح بخاری: ج ۹ / ص ۵۴، کتاب الفتن، باب الفتنة التي تموج كموج البحر، حديث شماره: ۷۰۹۶.

۲- صحیح مسلم: ج ۴ / ص ۱۸۶۵، کتاب فضائل الصحابة رضي الله عنهم، باب من فضائل عمر رضي الله عنه، حديث شماره: ۲۳۹۹. این حدیث را امام بخاری نیز روایت کرده، نگا: صحیح بخاری: ج ۱ / ص ۸۹، کتاب الصلاة، باب ما جاء في القبلة، ومن لم ير الإعادة على من سها، فصلی إلى غير القبلة، حديث شماره: ۴۰۲.

۳- موطأ امام مالك برواية محمد بن الحسن الشيباني: ج ۱ / ص ۳۴۰، روایت شماره: ۹۷۸، تألیف: امام مالك بن انس (متوفی: ۱۷۹ هـ)، تعليق و تحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف، ناشر: المكتبة العلمية، چاپ دوم.

۴- صحیح مسلم: ج ۱۲ / ص ۱۱۰۵، کتاب الطلاق، باب في الإيلاء، واعتزال النساء، وتخييرهن وقوله تعالى: {وإن تظاهرا عليه} [التحریم: ۴]، حديث شماره: ۱۴۷۹.

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ. فَسَمِيَ عَلِيًّا وَعُثْمَانَ وَالزُّبَيْرَ وَطَلْحَةَ وَسَعْدًا وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ^۱.

ومن مسند عثمان بن عفان رضي الله عنه (۱۷ روایت):

اما استدلال بر خلافت خاصه مشائخ ثلاثه به آنکه از سابقین بوده اند: فقد أخرج الترمذي «عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ قَالَ لَمَّا حُصِرَ عُثْمَانُ أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ فَوْقَ دَارِهِ ثُمَّ قَالَ أَذْكَرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حِرَاءَ حِينَ انْتَفَضَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اثْبُتْ حِرَاءُ فَلَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ. قَالُوا نَعَمْ»^۲.

وأخرج الترمذي: «عن ثمامة بن حزن القشيري في قصة طويلة قال عثمان: أَنشَدُكُمْ بِاللَّهِ وَالْإِسْلَامَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَلَى نَبِيرٍ^۳ مَكَّةَ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَنَا فَتَحَرَّكَ الْجَبَلُ فَرَكَّضَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِرِجْلِهِ وَقَالَ اسْكُنْ نَبِيرٌ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ اللَّهُ أَكْبُرُ شَهِدُوا لِي وَرَبِّ الْكَعْبَةِ يَعْنِي أَنِّي شَهِيدٌ» ثلاثاً^۴.

وأخرج البخاري «عن عبيدالله بن علاء بن الخيار في قصة قال عثمان: أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ، فَكُنْتُ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَأَمَنْتُ بِمَا بُعِثَ بِهِ، وَهَاجَرْتُ الْهَجْرَتَيْنِ كَمَا قُلْتُ، وَصَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَبَايَعْتُهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلَا

۱- صحيح بخاری: ج ۵/ ص ۱۵، کتاب المناقب، باب قصة البيعة، والاتفاق على عثمان بن عفان وفيه مقتل عمر بن الخطاب رضی الله عنهما، حدیث شماره: ۳۷۰۰.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۵، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۹۹. علامه آلبنانی این حدیث را صحیح دانسته است.

۳- «نَبِيرٌ» نام کوهی، گفته شده این کوه در بین مکه و منی و یا در مزدلفه است. (ش)

۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۷، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۰۳. و نگا: سنن نسائی: ج ۶/ ص ۲۳۵، کتاب الأحباس، باب وقف المساجد، حدیث شماره: ۳۶۰۸. علامه آلبنانی گفته: این

حدیث - بجز قصه ی نبیر - صحیح است.

عَشَشْتُهُ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ مِثْلُهُ، ثُمَّ عُمَرُ مِثْلُهُ، ثُمَّ اسْتُخْلِفْتُ، أَفَلَيْسَ لِي مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لَهُمْ قُلْتُ بَلَى. قَالَ فَمَا هَذِهِ الْأَحَادِيثُ الَّتِي تَبْلُغُنِي عَنْكُمْ»^۱.

و اما استدلال بر منع خروج بر وی به سوابق اسلامی خود پس متواتر است جمعی کثیر آن را از ذی النورین روایت کرده‌اند: فمن روایة أبي اسحق عن ابي عبدالرحمن السلمي عنه: اخرج الترمذي «عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ السَّلْمِيِّ قَالَ لَمَّا حُصِرَ عُمَانُ أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ فَوْقَ دَارِهِ ثُمَّ قَالَ أَذْكَرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حِرَاءَ حِينَ انْتَفَضَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اثْبُتْ حِرَاءُ فَلَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صَدِيقٌ أَوْ شَهِيدٌ. قَالُوا نَعَمْ. قَالَ أَذْكَرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ فِي جَيْشِ الْعُسْرَةِ^۲ مَنْ يُنْفِقُ نَفَقَةً مُتَقَبَّلَةً. وَالتَّاسُ مُجْهِدُونَ مُعْسِرُونَ فَجَهَّزْتُ ذَلِكَ الْجَيْشَ قَالُوا نَعَمْ.

ثم قال: اذكركم بالله هل تعلمون أن رومة لم يكن يشرب منها أحد إلا يثمن فابتعتها بمالي فجعلتها للغي والفقير وابن السبيل قالوا اللهم نعم في أشياء عددها»^۳.

ومن رواية احنف بن قيس أخرج النسائي: «عَنِ الْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ خَرَجْنَا حُجَّاجًا فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَنَحْنُ نُرِيدُ الْحَجَّ فَبَيْنَا نَحْنُ فِي مَنَازِلِنَا نَضَعُ رِحَالَنَا إِذْ أَتَانَا آتٍ فَقَالَ إِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا فِي الْمَسْجِدِ وَفَرِعُوا. فَاذْطَلَقْنَا فَإِذَا النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَى نَفَرٍ فِي وَسْطِ الْمَسْجِدِ وَفِيهِمْ عَلِيُّ وَالزُّبَيْرُ وَطَلْحَةُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ فَإِنَّا لَكَذَلِكَ إِذْ جَاءَ عُمَانُ ﷺ عَلَيْهِ مَلَأَةٌ صَفْرَاءُ قَدْ قَنَعَتْ بِهَا رَأْسَهُ فَقَالَ أَهَا هُنَا طَلْحَةُ أَهَا هُنَا الزُّبَيْرُ أَهَا هُنَا سَعْدٌ قَالُوا نَعَمْ. قَالَ فَإِنِّي أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ يَبْتَاعُ مَرْبَدَ بَنِي فَلَانَ عَفَرَ اللَّهُ لَهُ. فَابْتَعْتُهُ بَعْشَرِينَ أَلْفًا أَوْ بِحَمْسَةِ وَعِشْرِينَ أَلْفًا فَاتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ: اجْعَلْهُ فِي مَسْجِدِنَا وَأَجْرُهُ لَكَ. قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ أَنْشِدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ ابْتاعَ بِرُّ رُومَةَ عَفَرَ اللَّهُ لَهُ فَابْتَعْتُهَا

۱- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۴، کتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان ابی عمرو القرشی رضی الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۹۶.

۲- کنایه از غزوه‌ی تبوک که مسلمانان در حین حرکت برای این غزوه در تنگدستی و فقر زندگی می‌کردند. (ش)

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۵، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۹۹. علامه آلبنی این حدیث را صحیح دانسته است.

بِكَذَا وَكَذَا فَاتَّبَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ قَدِ ابْتَعْتَهَا بِكَذَا وَكَذَا قَالَ: اجْعَلْهَا سِقَايَةَ
لِلْمُسْلِمِينَ وَأَجْرُهَا لَكَ. قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ
رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَظَرَ فِي وُجُوهِ الْقَوْمِ فَقَالَ: مَنْ يُجَهِّزُ هَؤُلَاءِ عَفَرَ اللَّهُ لَهُ. يَعْنِي جَيْشَ الْعُسْرَةِ
فَجَهَّزْتُهُمْ حَتَّى لَمْ يَفْقِدُوا عِقَالًا وَلَا خِطَامًا. فَقَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ اللَّهُمَّ اشْهَدْ
اللَّهُمَّ اشْهَدْ»^١.

ومن رواية ثمامة بن حزن القشيري عنه أخرج الترمذي والنسائي وهذا لفظ النسائي: «عَنْ
ثُمَّامَةَ بْنِ حَزْنِ الْقَشِيرِيِّ قَالَ شَهِدْتُ الدَّارَ حِينَ أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ عُثْمَانُ فَقَالَ أَنْشُدْكُمْ
بِاللَّهِ وَبِالإِسْلَامِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدِمَ الْمَدِينَةَ وَلَيْسَ بِهَا مَاءٌ يُسْتَعَدَّبُ غَيْرَ
بِئْرِ رُومَةَ فَقَالَ: مَنْ يَشْتَرِي بِئْرَ رُومَةَ فَيَجْعَلُ فِيهَا دَلْوَهُ مَعَ دِلَاءِ الْمُسْلِمِينَ بِخَيْرٍ لَهُ مِنْهَا فِي
الْحِنَّةِ. فَاشْتَرَيْتَهَا مِنْ صُلْبِ مَالِي فَجَعَلْتُ دَلْوِي فِيهَا مَعَ دِلَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْتُمْ الْيَوْمَ
تَمْنَعُونِي مِنَ الشُّرْبِ مِنْهَا حَتَّى أَشْرَبَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ
وَالإِسْلَامِ هَلْ تَعْلَمُونَ أُنِّي جَهَّزْتُ جَيْشَ الْعُسْرَةِ مِنْ مَالِي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ
بِاللَّهِ وَالإِسْلَامِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ الْمَسْجِدَ ضَاقَ بِأَهْلِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ يَشْتَرِي بُقْعَةَ
أَلِ فُلَانٍ فَيَزِيدُهَا فِي الْمَسْجِدِ بِخَيْرٍ لَهُ مِنْهَا فِي الْحِنَّةِ.

فَاشْتَرَيْتَهَا مِنْ صُلْبِ مَالِي فَرَدَدْتُهَا فِي الْمَسْجِدِ وَأَنْتُمْ تَمْنَعُونِي أَنْ أَصَلِّيَ فِيهِ رُكْعَتَيْنِ قَالُوا
اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ أَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ وَالإِسْلَامِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ عَلَى نَبِيرٍ نَبِيرِ
مَكَّةَ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَنَا فَتَحَرَّكَ الْجَبَلُ فَرَكَّضَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِرِجْلِهِ وَقَالَ: اسْكُنْ
نَبِيرُ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصَدِيقٌ وَشَهِيدَانِ. قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ شَهِدُوا لِي وَرَبِّ
الْكَعْبَةِ. يَعْنِي أُنِّي شَهِيدٌ»^٢.

ومن رواه أبي سلمه بن عبدالرحمن بن عوف: أخرج النسائي: «عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ
الرَّحْمَنِ أَنَّ عُثْمَانَ أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ حِينَ حَصَرُوهُ فَقَالَ أَنْشُدْ بِاللَّهِ رَجُلًا سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ

١- سنن نسائي: ج ١٦ ص ٤٦، كتاب الجهاد، فضل من جهز غازيا، حديث شماره: ٣١٨٢. علامه آلباني

گفته: این حدیث ضعیف است.

٢- نکا: سنن نسائي: ج ١٦ ص ٢٣٥، کتاب الجهاد، فضل من جهز غازيا، حديث شماره: ٣٦٠٨. علامه

آلباني گفته: این حدیث - بجز قصه ی نبیر - صحیح است.

يَقُولُ يَوْمَ الْجَبَلِ^۱ حِينَ اهْتَرَّتْ فَرَكَلُهُ بِرِجْلِهِ وَقَالَ اسْكُنْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صَدِيقٌ أَوْ شَهِيدَانِ وَأَنَا مَعَهُ فَانْتَشَدَ لَهُ رَجُلٌ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدْ بِاللَّهِ رَجُلًا شَهِدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ يَقُولُ هَذِهِ يَدُ اللَّهِ وَهَذِهِ يَدُ عُمَانَ فَانْتَشَدَ لَهُ رَجُلٌ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدْ بِاللَّهِ رَجُلًا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ جَيْشِ العُسْرَةِ يَقُولُ مَنْ يُنْفِقُ نَفَقَةً مُتَقَبَّلَةً فَجَهَزْتُ نِصْفَ الْجَيْشِ مِنْ مَالِي فَانْتَشَدَ لَهُ رَجُلٌ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدْ بِاللَّهِ رَجُلًا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ مَنْ يَزِيدُ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ بَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ فَاشْتَرَيْتُهُ مِنْ مَالِي فَانْتَشَدَ لَهُ رَجُلٌ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدْ بِاللَّهِ رَجُلًا شَهِدَ رُومَةَ ثُبَاعَ فَاشْتَرَيْتُهَا مِنْ مَالِي فَأَبْجَحْتُهَا لِابْنِ السَّبِيلِ فَانْتَشَدَ لَهُ رَجُلٌ»^۲.

اما جواب او از قدح در سوابق اسلامیه: فقد اخرج احمد «عَنْ عَاصِمٍ عَنْ شَقِيقٍ قَالَ لَقِيَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفِ الْوَلِيدِ بْنَ عُقْبَةَ فَقَالَ لَهُ الْوَلِيدُ مَا لِي أَرَاكَ قَدْ جَفَوْتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عُمَانَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَبْلَغُهُ أَنْيَ لَمْ أَفِرْ يَوْمَ عَيْنَيْنِ - قَالَ عَاصِمٌ يَقُولُ يَوْمَ أُحُدٍ - وَلَمْ أَتَخَلَّفْ يَوْمَ بَدْرٍ وَلَمْ أَتْرُكْ سَنَةَ عُمَرَ. قَالَ فَانْطَلَقَ فَخَبَّرَ ذَلِكَ عُمَانَ قَالَ فَقَالَ أَمَا قَوْلُهُ إِنِّي لَمْ أَفِرْ يَوْمَ عَيْنَيْنِ فَكَيْفَ يُعَيِّرُنِي بِذَنْبٍ وَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ﴾ [آل عمران: ۱۵۵]. وَأَمَا قَوْلُهُ إِنِّي تَخَلَّفْتُ يَوْمَ بَدْرٍ فَإِنِّي كُنْتُ أَمْرَضُ رُقِيَّةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَتَّى مَاتَتْ وَقَدْ ضَرَبَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَهْمِي وَمَنْ ضَرَبَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِسَهْمِهِ فَقَدْ شَهِدَ وَأَمَا قَوْلُهُ إِنِّي لَمْ أَتْرُكْ سَنَةَ عُمَرَ فَإِنِّي لَا أُطِيقُهَا وَلَا هُوَ فَائْتِيهِ فَحَدَّثَهُ بِذَلِكَ»^۳.

و اما آن که خود را بالقطع می دانست که از اهل جنت است: «فقد اخرج احمد عن زيد بن أسلم عن أبيه قال شهدت عثمان يوم حوصر في موضع الجنائز ولو ألقى حجر لم

۱- روزی که رسول خدا به همراه ابوبکر صدیق، عمر فاروق و عثمان ذی النورین بر کوه بالا رفته و کوه شروع به حرکت کرد ... داستان در احادیث متعددی ذکر شده است.

۲- سنن نسائی: ج ۱۶ ص ۲۳۶، کتاب الجهاد، فضل من جهز غازیا، حدیث شماره: ۳۶۰۹. علامه البانی گفته: این حدیث صحیح لغیره است.

۳- مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۵۲۵، حدیث شماره: ۴۹۰. شعیب الأرنبوط گفته: اسناد این روایت حسن است.

يَقَعُ إِلَّا عَلَى رَأْسِ رَجُلٍ فَرَأَيْتُ عُثْمَانَ أَشْرَفَ مِنَ الْحَوْخَةِ الَّتِي تَلِي مَقَامَ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَفِيكُمْ طَلْحَةُ فَسَكْتُوا ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَفِيكُمْ طَلْحَةُ فَسَكْتُوا ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَفِيكُمْ طَلْحَةُ فَقَامَ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ أَلَا أَرَاكَ هَاهُنَا مَا كُنْتُ أَرَى أَنَّكَ تَكُونُ فِي جَمَاعَةٍ تَسْمَعُ نِدَائِي آخِرَ ثَلَاثِ مَرَاتٍ ثُمَّ لَا تُجِيبُنِي أَتَشُدُّكَ اللَّهُ يَا طَلْحَةُ تَذْكُرُ يَوْمَ كُنْتُ أَنَا وَأَنْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ غَيْرِي وَعَظِيمِي. قَالَ نَعَمْ. فَقَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا طَلْحَةُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا وَمَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ رَفِيقٌ مِنْ أُمَّتِهِ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ وَإِنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ هَذَا - يَعْنِي - رَفِيقِي مَعِي فِي الْجَنَّةِ. قَالَ طَلْحَةُ اللَّهُمَّ نَعَمْ. ثُمَّ انْصَرَفَ^۱.

و اما آنکه به یقین می دانست که این بلوی او را پیش خواهد آمد: فقد أخرج الترمذي والحاكم: «عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَارِثٍ حَدَّثَنِي أَبُو سَهْلَةَ قَالَ قَالَ لِي عُثْمَانُ يَوْمَ الدَّارِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ عَهْدًا فَأَنَا صَابِرٌ عَلَيْهِ»^۲.
و أخرج الحاكم والترمذي: «عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا عُثْمَانُ إِنَّهُ لَعَلَّ اللَّهَ يُقَمِّصُكَ قَمِيصًا فَإِنْ أَرَادُوكَ عَلَى خَلْعِهِ فَلَا تَخْلَعْهُ لَهُمْ»^۳.

و صح من حدیث ابی موسی قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «بشره بالجنة على بلوى تصيبه»^۱.

۱- مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۵۵۷، حدیث شماره: ۵۵۳. شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این روایت ضعیف است.

بعد از وفات عمر فاروق رضی الله عنه و در اواخر خلافت عثمان رضی الله عنه به علت اتساع خلافت اسلامی بعضی تبدیلی‌ها در نظام حکومت به وجود آمد، بزرگان صحابه رضی الله عنهم که هنوز توقع خلافت فاروقی را در سر می‌پرورانیدند از این تبدیلی‌ها و بعضی نابسامانی‌ها در دستگاه حکومت ناراض بودند و شکایت داشتند و از همه مهمتر این که دشمنان اسلام که در نبردهای رویارویی در مقابل فرزندان اسلام بارها شکست خورده بودند، مشکلات ریز حکومت اسلامی را به مراتب کلان‌تر جلوه داده و به این طریق از مسلمانان فاتح و به طور خاص از داماد پیامبر خدا انتقام گرفتند.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۳۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۱۱. علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۸، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۰۵. علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

و اما آنکه بالقطع می دانست که وی بر حق است: فقد أخرج الترمذي من حديث مرة بن كعب: «ان رسول الله ذكر الفتن فقربها فمر رجل مُقَنَّعٌ في ثوبٍ فقال هذا يومئذٍ على الهدى فمُتَّ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ. قَالَ فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ فَقُلْتُ: هَذَا؟ قَالَ نَعَمْ»^۲.

وَأَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ: «عَنْ ابْنِ عَمْرِو قَالَ ذَكَرَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَتَنَّهُ فَقَالَ يَقْتُلُ هَذَا فِيهَا مَظْلُومًا لِعُثْمَانَ»^۳.

وَأَخْرَجَ الْحَاكِمُ: «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّهَا سَتَكُونُ فَتْنَةٌ وَاجْتِلَافٌ وَاجْتِلَافٌ وَفَتْنَةٌ قَالَ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ عَلَيْكُمْ بِالْأَمِيرِ وَأَصْحَابِهِ وَإِشَارِ إِلَى عُثْمَانَ»^۴.

وَأَخْرَجَ أَحْمَدُ: «عَنْ كَثِيرِ ابْنِ الصَّلْتِ قَالَ أَعْفَى^۵ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ، فَاسْتَيْقِظَ فَقَالَ: لَوْلَا أَنْ يَقُولَ النَّاسُ: تَمَنَّى عُثْمَانَ أَمْنِيَةَ لِحَدِيثِكُمْ قَالَ: قُلْنَا: أَصْلَحَكَ اللَّهُ حَدَّثْنَا فَلَسْنَا نَقُولُ مَا يَقُولُ النَّاسُ؛ فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي مَنَامِي هَذَا فَقَالَ: إِنَّكَ شَاهِدٌ مَعَنَا الْجُمُعَةَ»^۶.

وَأَخْرَجَ أَحْمَدُ: «عَنْ نَائِلَةَ بِنْتِ الْفَرَّافِصَةَ امْرَأَةِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَتْ نَعَسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانُ فَأَعْفَى فَاسْتَيْقِظَ فَقَالَ لِيَقْتُلْنِي الْقَوْمُ قُلْتُ كَلَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمْ يَبْلُغْ ذَلِكَ

۱- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۸، کتاب المناقب، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم: «لو كنت متخذاً خلیلاً»، حدیث شماره: ۳۶۷۴.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۸، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۰۴. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۳۰، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۰۸. علامه آلبنانی گفته: این حدیث حسن الإسناد است.

۴- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ ص ۱۰۵، حدیث شماره: ۴۵۴۱، حافظ ذهبی در تعلیق خود نگاشته: این حدیث صحیح است. و مصنف ابن ابی شیبة: ج ۶/ ص ۳۶۳، حدیث شماره: ۳۲۰۴۹.

۵- کمی دیرتر از معمول همیشه خوابید.

۶- المستدرک علی الصحیحین، حاکم نيسابوری: ج ۳/ ص ۱۰۶، حدیث شماره: ۴۵۴۲، حافظ ذهبی در تعلیق خود نگاشته: این حدیث صحیح است.

إِنَّ رَعِيَّتَكَ اسْتَعْتَبُوكَ. قَالَ إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي مَنَامِي وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ فَقَالُوا: تُفْطِرُ عِنْدَنَا اللَّيْلَةَ»^۱.

ومن مسند علی بن ابی طالب^۲ (۳۶ روایت):

اما شروط خلافت: فقد اخرج احمد «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ عُمَارَةَ بْنِ رُوَيْبَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ سَمِعْتُ أُذُنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ النَّاسُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ صَالِحُهُمْ تَبِعَ لِصَالِحِهِمْ وَبِشْرَارُهُمْ تَبِعَ لِشِرَارِهِمْ»^۳.

واخرج ابويعلي: «عَنْ عَلِيٍّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَطَبَ النَّاسَ ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: أَلَا إِنَّ الْأُمْرَاءَ مِنْ قُرَيْشٍ، أَلَا إِنَّ الْأُمْرَاءَ مِنْ قُرَيْشٍ مَا أَقَامُوا بِثَلَاثٍ: مَا حَكَمُوا فَعَدَلُوا، وَمَا عَاهَدُوا فَوَفَّوْا، وَمَا اسْتُرْحَمُوا فَرَحِمُوا، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۴.

اما بيان افضليت شيخين پس از وی متواتر شده مرفوعاً وموقوفاً هر چند اين مسئله مذهب جميع اهل حق است اما کسی از صحابه آن را مصرح تر و محکم تر چون علی مرتضی نیاورده اما مرفوعه: فحديث: «أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ هَذَا نِ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». روي بطريق متعددة عنه، ومن طريق الشعبي عن الحارث عن علي اخرج الترمذي وابن ماجه

۱- مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۵۰۵، حديث شماره: ۵۳۶. شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حديث ضعیف است.

۲- تصریحات زیادی به طور متواتر از علی مرتضی^{علیه السلام} مبنی بر این که شيخین افضل امت هستند وجود دارد، با وجود این که روافض در کتمان حق شهره‌ی آفاق هستند این تصریحات را نتوانسته‌اند از نهج البلاغه و کتب دیگر که مشتمل بر برخی سخنان دربار آن جناب است بردارند. (ش)

۳- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۱۷۵، حديث شماره: ۷۹۰.

۴- مسند ابو یعلی: ج ۱/ ص ۴۲۵، مسند علی بن ابی طالب، حديث شماره: ۵۶۴، حسین سلیم أسد گفته: إسناد آن بسیار ضعیف است.

«عن النبي ﷺ قال: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ مَا خَلَا التَّيَّبِينَ وَالْمُرْسَلِينَ لَا تُخْبِرُهُمَا يَا عَلِيُّ»^۱.

ومن طريق وُلد الحسن بن علي: أخرج عبدالله ابن احمد في زوائد المسند: «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ حَسَنِ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ هَذَانِ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَشَبَابِهَا بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»^۲.

ومن طريق وُلد حسين بن علي: أخرج الترمذي «عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ طَلَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَذَانِ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا التَّيَّبِينَ وَالْمُرْسَلِينَ يَا عَلِيُّ لَا تُخْبِرُهُمَا»^۳.

وقد وافق علياً عليه غيره من الصحابة فقد أخرج الترمذي: «عَنْ أَنَسِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ: هَذَانِ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَا تُخْبِرُهُمَا يَا عَلِيُّ»^۴.

واخرج ابن ماجه: «عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا التَّيَّبِينَ وَالْمُرْسَلِينَ»^۵.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۶. و سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۳۶، افتتاح الكتاب فی الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبي بكر الصديق ﷺ، حدیث شماره: ۹۵. علامه البانی این حدیث را صحیح دانسته است.

۲- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۱۵۸، حدیث شماره: ۱۴۱، و ج ۱/ ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۱۸۰.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۵. علامه البانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۰، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۴. علامه البانی گفته: این حدیث صحیح است.

۵- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۵. علامه البانی گفته: این حدیث صحیح است.

ومن موقفه: «خير هذه الأمة ابوبكر ثم عمر»^۱.

و آن را جمعی کثیر روایت کرده‌اند^۲ فمن رواية ابنه محمد بن الحنفية عنه: أخرج البخاري وأبو داود من طريق سفيان الثوري «عن جامع بن أبي راشد قال حَدَّثَنَا أَبُو يَعْلَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي أَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ أَبُو بَكْرٍ. قَالَ قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَ ثُمَّ عُمَرُ. قَالَ ثُمَّ حَشِيْتُ أَنْ أَقُولُ ثُمَّ مَنْ يَقُولُ عُثْمَانُ فَقُلْتُ ثُمَّ أَنْتَ يَا أَبَتَيْ قَالَ مَا أَنَا إِلَّا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۳.

ومن روايه عبدالله بن سلمه عنه: اخرج ابن ماجه «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَبُو بَكْرٍ وَخَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ»^۴.

ومن روايه علقمه بن قيس: اخرج احمد «ومن رواية عبد الخير صاحب لواء علي عنه وفي طرقها العدد فقد روى عنه حبيب بن أبي ثابت عن عبد خير الهمداني قال سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا قَالَ فَذَكَرَ أَبَا بَكْرٍ ثُمَّ قَالَ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِالثَّانِي قَالَ فَذَكَرَ عُمَرَ ثُمَّ قَالَ لَوْ شِئْتُ لَأَنْبَأْتُكُمْ بِالثَّالِثِ قَالَ وَسَكَتَ فَرَأَيْنَا أَنَّهُ يَعْنِي نَفْسَهُ فَقُلْتُ أَنْتَ سَمِعْتَهُ يَقُولُ هَذَا قَالَ نَعَمْ وَرَبَّ الْكُعْبَةِ وَإِلَّا صُمْتًا»^۵.

۱- مصنف عبد الرزاق صنعاني: ج ۳/ ص ۴۴۷، باب المشي أمام الجنابة، حديث شماره: ۶۲۶۷.

۲- این روایت را هشتاد راوی از علی مرتضیٰ رضی الله عنه روایت نموده‌اند که از هر راوی به سندهای متعدد نقل شده است چنان چه شاه صاحب در فصل هشتم همین کتاب و شیخ الاسلام ابن تیمیه در منهاج السنة النبویة این مطلب را ذکر کرده‌اند. مصنف مرحوم در اینجا فقط سیزده سند را به طور نمونه آورده‌اند. (ش)

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۷، کتاب المناقب، باب قول النبی ﷺ: «لو كنت متخذًا خليلًا»، حديث شماره: ۳۶۷۱، و سنن ابی داود: ج ۴/ ص ۲۰۶، کتاب السنة، باب فی التفضیل، حديث شماره: ۴۶۲۹. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۳۹، افتتاح الكتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عمر رضی الله عنه، حدیث شماره: ۱۰۶. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۵- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۳۹، حدیث شماره: ۹۰۹. این حدیث شواهد فراوانی دارد، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد آن قوی است.

وروی عطاء بن السائب: «عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَخَيْرُهَا بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ ثُمَّ يَجْعَلُ اللَّهُ الْخَيْرَ حَيْثُ أَحَبَّ»^۱.

«وروي عن المُسَيَّبِ بْنِ عَبْدِ خَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ فَقَالَ خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَإِنَّا قَدْ أَحَدُنَا بَعْدَهُمْ أَحَدًا تَأْتِيهِ اللَّهُ تَعَالَى فِيهَا مَا شَاءَ»^۲.

«عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ عَنْ عَلِيٍّ: خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»^۳.

ومن رواية ابي جحيفه عنه وفي طرقها العدد «عن عاصم بن أبي التَّجُودِ عَنْ زُرِّ - يَعْنِي

ابن حُبَيْشٍ - عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ - ثُمَّ قَالَ - أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ»^۴.

«وَعَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو جُحَيْفَةَ الَّذِي كَانَ عَلِيٌّ يُسَمِّيهِ وَهَبَ الْخَيْرِ قَالَ قَالَ لِي عَلِيٌّ

يَا أَبَا جُحَيْفَةَ أَلَا أُخْبِرُكَ بِأَفْضَلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا قَالَ قُلْتُ بَلَى. قَالَ وَلَمْ أَكُنْ أَرَى أَنَّ

أَحَدًا أَفْضَلُ مِنْهُ قَالَ أَفْضَلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَبَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ وَبَعْدَهُمَا

آخَرُ ثَالِثٌ وَلَمْ يُسَمِّهِ»^۵.

«وَعَنْ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ

وَبَعْدَ أَبِي بَكْرٍ عُمَرُ وَلَوْ شِئْتُ أَخْبَرْتُكُمْ بِالثَّالِثِ»^۶.

۱- مسند امام احمد: ج ۱/۲ ص ۲۴۵، حدیث شماره: ۹۲۲. شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۲- مسند امام احمد: ج ۱/۲ ص ۲۴۷، حدیث شماره: ۹۲۶. شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۳- مسند امام احمد: ج ۱/۲ ص ۲۴۹، حدیث شماره: ۹۳۱. شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۴- مسند امام احمد: ج ۱/۲ ص ۲۰۰، حدیث شماره: ۸۳۳. شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث حسن است.

۵- مسند امام احمد: ج ۱/۲ ص ۲۲۴، حدیث شماره: ۸۷۹. شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بر شرط شیخین صحیح است.

۶- مسند امام احمد: ج ۱/۲ ص ۲۲۴، حدیث شماره: ۸۸۰.

«وعن عَوْزُ بْنُ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ كَانَ أَبِي مِنْ شَرْطِ عَلِيٍّ وَكَانَ تَحْتَ الْمُنْبَرِ فَحَدَّثَنِي أَبِي أَنَّهُ صَعِدَ الْمُنْبَرِ يَعْنِي عَلِيًّا فَحَمِدَ اللَّهُ تَعَالَى وَأَثَمَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَقَالَ خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَالثَّانِي عُمَرُ. وَقَالَ يَجْعَلُ اللَّهُ تَعَالَى الْخَيْرَ حَيْثُ أَحَبَّ»^١.

«وعن سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ عَلِيٍّ، أَنَّهُ قَالَ يَوْمَ الْجَمَلِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يَعْهَدْ إِلَيْنَا عَهْدًا نَأْخُذُ بِهِ فِي الْإِمَارَةِ، وَلَكِنَّهُ شَيْءٌ رَأَيْنَاهُ مِنْ قَبْلِ أَنْفُسِنَا، ثُمَّ اسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ، ثُمَّ اسْتُخْلِفَ عُمَرُ، فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ، حَتَّى ضَرَبَ الدِّينَ بِجِرَانِهِ»^٢. اخرج هذه الروايات كلها احمد.

ومن رواية مسعر بن كدام «عن عبدالمك بن ميسرة عن النزال بن سبرة عن علي قال: خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ» أخرج أبو عمر في الاستيعاب^٣.

ومن موقفه أخرج الحاكم: «عَنْ قَيْسِ الْحَارِثِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ عَلَى هَذَا الْمُنْبَرِ سَبَقَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَثَلَّثَ عُمَرُ ثُمَّ خَبَطْنَا فِتْنَةً يَعْفو اللَّهُ عَمَّنْ يَشَاءُ»^٤.

«عن الشعبي عن ابي وائل قال قيل لعلي بن ابي طالب الا تستخلف علينا؟ قال: ما استخلف رسول الله ﷺ فاستخلف ولكن إن يرد الله بالناس خيرا فسيجمعهم بعدي على خيرهم»^٥.

ومن موقفه المشتمل علي المرفوع: ما أخرج البخاري وغيره: «عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ وَضِعَ عُمَرُ عَلَى سَرِيرِهِ، فَتَكَنَّفَهُ النَّاسُ يَدْعُونَ وَيَصْلُونَ قَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ، وَأَنَا فِيهِمْ، فَلَمْ يَرْعِنِي إِلَّا رَجُلٌ أَخَذَ مِنْكِبِي، فَإِذَا عَلِيٌّ فَتَرَحَّمَ عَلَيَّ عُمَرُ، وَقَالَ مَا خَلَفْتُ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِمِثْلِ عَمَلِهِ مِنْكَ، وَإِيمُ اللَّهِ، إِنْ كُنْتُ لِأُظُنُّ أَنْ يَجْعَلَكَ

١- مسند امام احمد: ج ١٢ ص ٢٠٢، حديث شماره: ٨٣٧. شعيب الأرنؤوط كفته: اسناد ابن حديث قوى است.

٢- جران يعنى: كمال قوت. مثل ابن روايت در كتب شيعه نيز موجود مى باشد. نكا: نهج البلاغة جلد دوم، صفحه ٢٥٣ طبع مصر.

٣- الاستيعاب فى معرفة الأصحاب: ج ٣ ص ٩٧٢.

٤- مسند امام احمد: ج ٢ ص ٢٣٠، حديث شماره: ٨٩٥.

٥- المستدرک على الصحيحين، حاكم نيسابورى، ج ٣ ص ٨٤، حديث شماره: ٤٤٦٧. ذهبى كفته: اين حديث صحيح است.

اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، وَحَسِبْتُ أَنِّي كُنْتُ كَثِيرًا أَسْمَعُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ ذَهَبْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»^۱.

وَأُخْرِجَ أَحْمَدُ عَنْ نَافِعٍ: «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ وَضِعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بَيْنَ الْمِنْبَرِ وَالْقَبْرِ فَجَاءَ عَلِيٌّ حَتَّى قَامَ بَيْنَ يَدَيِ الصُّفُوفِ فَقَالَ هُوَ هَذَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ مَا مِنْ خَلْقٍ اللَّهُ تَعَالَى أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَاهُ بِصَحِيفَتِهِ بَعْدَ صَحِيفَةِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ هَذَا الْمَسْجَى عَلَيْهِ تَوْبُهُ»^۲.

وَأُخْرِجَ أَحْمَدُ: «عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ عُمَرَ وَهُوَ مُسَجًى بِتَوْبِهِ قَدْ قَضَى نَحْبَهُ فَجَاءَ عَلِيٌّ فَكَشَفَ الثَّوْبَ عَنْ وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ أَبَا حَفْصٍ فَوَاللَّهِ مَا بَقِيَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى بِصَحِيفَتِهِ مِنْكَ»^۳.

وَأُخْرِجَ الْحَاكِمُ: «عَنْ سَفْيَانَ بْنِ عَيِّنَةَ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضي الله عنه، أَنْ عَلِيًّا دَخَلَ عَلَى عُمَرَ وَهُوَ مُسَجًى، فَقَالَ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ، ثُمَّ قَالَ: مَا مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِمَا فِي صَحِيفَتِهِ مِنْ هَذَا الْمَسْجَى»^۴.

وَأُخْرِجَ مُحَمَّدٌ فِي كِتَابِ الْأَثَارِ: «عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَرْسَلًا^۵ نَحْوًا مِنْ ذَلِكَ»^۶.

۱- صحیح بخاری: ج ۱۵/ ص ۱۱، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب ابي حفص القرشي

العدوی رضی الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۸۵.

۲- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۱۷، حدیث شماره: ۸۶۶.

۳- مسند امام احمد: ج ۱۲/ ص ۲۱۸، حدیث شماره: ۸۶۷. شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث حسن لغيره است.

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۰۰، مقتل عمر رضی الله عنه علی الاختصار، حدیث شماره: ۴۵۲۳.

۵- مرسل به روایتی گفته می شود که «تابعی» نام صحابی ای که روایت را از او شنیده ذکر نکند.

۶- این روایت را در کتاب آثار امام محمد بن حسن شیبانی نیافتم، بلکه در کتاب آثار امام ابو یوسف روایت شده، نگا: الآثار: ج ۱/ ص ۲۱۵، روایت شماره: ۹۵۲، تألیف: ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم أنصاری (متوفی: ۱۸۲ هـ)، تحقیق: ابو الوفا، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت.

اما بيان أنكه هر كه مرتضى را تفضيل دهد بر شيخين مبتدع است و مستحق تعزير: فقد أخرج ابو عمر في الاستيعاب: «عن الحكم بن جحل قال: قال علي لا يفضلني أحد على أبي بكر وعمر إلا جلده حد المفترى»^١.

قال ابو القاسم الطلحي في كتاب السنة له: «أخبرنا أبو بكر بن مردويه قال حدثنا سليمان بن أحمد حدثنا الحسن بن منصور الرماني حدثنا داود بن معاذ حدثنا ابوسلمه العتكي عبدالله بن عبدالرحمن عن سعيد بن أبي عروبة عن منصور بن المعتمر عن علقمة قال بلغ علياً أن أقواماً يفضلونه على أبي بكر وعمر فصعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: ايها الناس! انه بلغني ان قوماً يفضلوني علي أبي بكر وعمر ولو كنتُ تقدمتُ فيه لعاقبتُ فيه فمن سمعته بعد هذا اليوم يقول هذا فهو مفترٍ عليه حد المفترى ثم قال ان خير هذه الامة بعد نبيها ابوبكر ثم عمر ثم الله أعلم بالخير بعدُ. قال: وفي المجلس الحسن بن علي فقال: والله لو سمى الثالث لسمى عثمان»^٢.

وأخرج ابو القاسم: «عن عبد خير صاحب لواء علي أن علياً قال ألا أخبركم بأول من يدخل الجنة من هذه الأمة بعد نبيها؟ فقليل له: بلي يا أمير المؤمنين قال: أبو بكر ثم عمر قيل فتدخلانها قبلك يا أمير المؤمنين فقال علي: إي والذي فلق الحبة وبرء النسمة ليدخلانها واني لمع معاوية موقوف في الحساب»^٣.

ومما يدل على بشارتهما بالجنة من حديثه: اخرج البخاري من حديث الحسن بن محمد بن علي انه سمع عبیدالله بن ابي رافع كاتب علي عن علي ان النبي ﷺ قال في قصة حاطب

١- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ٣/ ص ٩٧٣.

٢- نكا: السنة: ج ١٢/ ص ٤٨٠، تأليف أبو بكر بن أبي عاصم شيباني (متوفى: ٢٨٧ هـ)، ناشر: المكتب الإسلامي، چاپ نخست، سال: ١٤٠٠ هـ/ ١٩٨٠ م.

٣- اين حديث را در هيچ كدام از كتابهای ابو القاسم طبرانی نیافتیم، البته دولابی آن را در الكنى والأسماء روایت نموده است، مراجعه شود به كتاب: الكنى والأسماء: ج ١/ ص ٣٦٧، روایت شماره: ٦٥٤، تأليف: أبو بشر محمد بن أحمد أنصاری دولابی رازی (متوفى: ٣١٠ هـ)، تحقيق: أبو قتيبه نظر محمد فاريابی، ناشر: دار ابن حزم - بيروت/ لبنان، چاپ نخست، سال: ١٤٢١ هـ/ ٢٠٠٠ م.

بن ابی بلتعۃ^۱: انه قد شهد بدرًا، وما يدريك لعلّ الله اطلع على أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرتُ لكم^۲.

ومما يدل على كونها من السابقين المقربين من حديثه: أخرج الترمذي «عن علي قال قال رسول الله ﷺ: إن لكل نبي سبعة نجباء رقباء وأعطيت أربعة عشر قلنا: مَنْ هم؟ قال: أنا وابناي وجعفر وحمزة وابوبكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال وسلمان وعمار وعبدالله بن مسعود وابوذر والمقداد»^۳.

اما استدلال بر خلافت شیخین از جهت معامله منتظر الاماره من حديثه: «عن ابی اسحق عن زید بن یسعم^۴ عن علی قال: قيل يا رسول الله من نؤمر بعدك قال إن تؤمروا أبا بكر تجدوه أميناً زاهداً في الدنيا راغباً في الآخرة وإن تؤمروا عمر تجدوه قويا أميناً لا يخاف في الله لومة لائم وإن تؤمروا علياً ولا أراكم فاعلين تجدوه هادياً مهدياً يأخذ بكم الطريق المستقيم»^۵.

واما استدلال بر خلافت شیخین از جهت تعریض جلی من حديثه: اخرج الترمذي من حديث ابی حبان التيمي: «عَنْ أَبِيهِ عَنِ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: رَجِمَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ

۱- واقعه از این قرار است که چون آن حضرت ﷺ اقدام به فتح مکه نمودند، حاطب ابن ابی بلتعۃ خواست تا بعضی از اقوام و خویشان خویش در مکه را از تصمیم ایشان آگاه سازد. جبرئیل ﷺ نازل شده و واقعه را به آن حضرت گذارش داد. رسول خدا علی ﷺ را مأمور ساختند تا قاصد را از نیمه راه برگرداند. بعد از این واقعه عمر فاروق ﷺ بر افروخته شده و میخواست حاطب بن ابی بلتعۃ را به قتل برساند که پیامبر گرامی این حدیث را ارشاد فرموده و برای مشارکین بدر سند افتخار و کامیابی ابدی را جاری ساختند. (ش)

۲- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۵۹، کتاب الجهاد والسير، باب الجاسوس وقول الله تعالى: { لا تتخذوا عدوی وعدوكم أولیاء } [الممتحنه: ۱]، حدیث شماره: ۳۰۰۷.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۶۲، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۸۵. علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۴ - تمام کتابهای که این روایت را آورده اند نام راوی را «زید بن یثیع» ثبت نموده اند و ادنی شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که زید بن یسعم غلط بوده و همان زید بن یثیع درست می‌باشد.

۵- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۷۳، حدیث شماره: ۴۴۳۴. و مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۱۴، حدیث شماره: ۸۵۸. حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

رَوَجَنِي ابْنَتَهُ وَحَمَلَنِي إِلَى دَارِ الْهَجْرَةِ وَأَعْتَقَ بِلَالًا مِنْ مَالِهِ رَحِمَ اللَّهُ عُمَرَ يَقُولُ الْحَقُّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا تَرَكَهُ الْحَقُّ وَمَالَهُ صَدِيقٌ رَحِمَ اللَّهُ عُثْمَانَ تَسْتَحْيِيهِ الْمَلَائِكَةُ رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارٌ^١.

اما استدلال بر خلافت صديق از جهت تفويض امامت صلاة به او: فأخرج ابو عمر في الاستيعاب «عن الحسن البصري عن قيس بن عباد قال قال لي علي بن ابي طالب ان رسول الله ﷺ مرض ليالي وأياماً ينادي بالصلوة فيقول مروا بأبكر يصلي بالناس فلما قبض رسول الله ﷺ نظرتُ فإذا الصلاة علم الإسلام وقوام الدين فرضينا لدنيانا من رضي رسول الله ﷺ لدينا فبايعنا بأبكر»^٢.

وأما ثنائه علي الصديق بعد موته: «ذكر ابو عمر في ترجمة اسيد بن صفوان انه أدرك رسول الله ﷺ وروى عن علي حديثاً حسناً في ثنائه علي أبي بكر يوم مات رواه عمر بن ابراهيم بن خالد عن عبد الملك بن عمير عن اسيد بن صفوان وكان قد أدرك النبي ﷺ قال لما قبض أبوبكر رحمه الله وسجي يثوب ارتجت المدينة بالبكاء ودهش القوم كيوم قبض رسول الله ﷺ فأقبل علي بن ابي طالب مسرعاً باكياً مسترجعاً حتى وقف على باب البيت فقال: رحمك الله يا أبابكر وذكر الحديث بطوله»^٣.

ثم وجدت هذا الحديث في الرياض النضرة وهذا لفظه: «عن أسيد بن صفوان وكان قد أدرك النبي ﷺ قال: لما قبض أبوبكر سجي عليه وارتجت المدينة بالبكاء عليه كيوم قبض رسول الله ﷺ فجاء علي مسترجعاً وهو يقول: اليوم انقطعت خلافة النبوة حتى وقف على باب البيت الذي فيه أبو بكر وهو مسجي فقال يرحمك الله يا أبابكر كنت ألف رسول الله ﷺ وأنسه ومسترجعه وثقته وموضع سره ومشاورته كنت أول القوم اسلاماً واخلصهم ايماناً واشدهم يقيناً وأخوفهم لله واعظمهم غناءً في دين الله واحوطهم علي رسول الله ﷺ وأحذبهم على الإسلام وايمنهم على اصحابه واحسنهم صحبه وأكثرهم

١- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٦٣٣، أبواب المناقب، باب مناقب علي بن أبي طالب ﷺ، يقال وله كنيستان:

أبو تراب، وأبو الحسن، حديث شماره: ٣٧١٤. علامه آلبنانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است.

٢- الاستيعاب فی معرفة الأصحاب: ج ٣/ ص ٩٧١.

٣- الاستيعاب فی معرفة الأصحاب: ج ١/ ص ٩٨.

مناقب و افضلهم سوابق و ارفعهم درجة و اقربهم وسيلة و اشبههم برسول الله ﷺ هدياً و سَمْتاً و رحمةً و فضلاً و اشرفهم منزلةً و اكرمهم عليه و اوثقهم عنده فجزاك الله عن الإسلام خيراً و عن رسوله خيراً كنت عنده بمنزلة السمع والبصر صدقت^۱ رسول الله ﷺ حين كذبه الناس فسمك الله ﷻ في تنزيله صديقاً فقال: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ﴾ الذي جاء بالصدق محمد ﷺ وصدق به ابوبكر و آسيته حين بخلوا و قمت به عند المكارة حين عنه قعدوا و صحبته في الشدة، اكرم الصحابه ثاني اثنين و صاحبه في الغار المنزل عليه السكينة و الوقار و رفيقه في الهجرة و خليفته في دين الله و امته، احسنت الخلافة حين ارتد الناس و قمت بالأمر مالم يقيم به خليفة نبي فنهضت حين و هن أصحابك و برزت حين استكانوا و قويت حين ضعفوا و لزمتم منهاج رسول الله ﷺ إذ هموا كنت خليفة حقاً لم تنازع و لم تُصدع برغم المنافقين و كبت الكافرين و كره الحاسدين و غيظ الباغين و قمت بالأمر حين فشلوا و ثبتت إذ تتعتعوا^۲ و مضيت بنور الله إذ وقفوا فاتبعوك فهدوا و كنت اخفضهم صوتاً و اعلاهم فوقاً و امثلهم كلاماً و اصوبهم منطقاً و اطولهم صمتاً و ابلغهم قولاً و اشجعهم نفساً و اعرفهم بالأمر و اشرفهم عملاً كنت و الله للدين يعسوباً^۳ أولاً حين نفر عنه الناس و آخراً حين اقبلوا كنت للمؤمنين اباً رحيماً حتى صاروا عليك عيالاً فحملت اثقال ما ضعفوا و رعيت ما اهملوا و حفظت ما أضعوا و علمت ما جهلوا و شمرت إذ خفضوا و صبرت إذ جزعوا فادركت اوتار ما طلبوا و راجعوا رشدهم برأيك فظفروا و نالوا بك مالم يحتسبوا، كنت على الكافرين عذاباً صاباً و لهباً و للمؤمنين رحمةً و انساً و حصناً، فطرت و الله بعُبابها و فزت بمجبابها^۴ و ذهبت بفضائلها و أدركت سوابقها و لم تغلل حُجتك و لم تضعف بصيرتك و لم تجبن نفسك و لم يرع قلبك و لم تجر، كنت كالجبل الذي لا تحركة القواصف و لا تنزيلة العواصف و كنت كما قال

۱- در نسخه‌ی که به دسترس این جانب قرار دارد کلمه «صدفت» آمده است اما جای هیچ تردیدی نیست که «صدقت» صحیح است به دلیل این که در عبارت جمله‌ی «حين كذبه...» آمده است.

۲- و تو ثابت قدم باقی ماندی آنگاه که بقیه‌ی مردم در شک و تردید واقع شدند.

۳- سردار.

۴- بخاطر کمالات و شایستگی‌های که داشتی به دریای خلافت داخل شدی و آن را تا آخر پیمودی.

رسول الله ﷺ: امتّ الناس علينا في صحبتك وذات يدك وكنت كما قال ضعيفاً في بدنك قوياً في امر الله متواضعاً في نفسك عظيماً عند الله جليلاً في اعين الناس كبيراً في أنفسهم لم يك لأحد فيك مغمز ولا لقائل فيك مهمز ولا لأحد فيك مطمع ولا لمخلوق عندك هواده، الضعيف الذليل عندك قوي عزيز حتى تأخذ بحقه والقوي عندك ضعيف ذليل حتى تأخذ منه الحق، القريب والبعيد عندك في ذلك سواء، اقرب الناس إليك اطوعهم لله واتقاهم له، شأنك الحق والصدق والرفق، قولك حكم وحتم وأمرك جلم وحزم ورأيك علم وعزم، فاقلعت^۱ وقد نهج السبيل وسهل العسير واطفئت النيران واعتدل بك الدين وقوي بك الإيمان وثبت الإسلام والمسلمون وظهر أمر الله ولو كره الكافرون، فسبقت والله سبقاً بعيداً واتعبت من بعدك اتعاباً شديداً، فزت بالخير فوزاً مبيناً فجللت عن البكاء وعظمت رزيتك في السماء وهددت مصيبتك الانام فإننا لله وإنا إليه راجعون رضينا عن الله قضاءه وسلمنا له أمره فو الله لن يصاب المسلمون بعد رسول الله بمثلك أبداً، كنت للدين عزاً وحرزاً وكهفاً وللمؤمنين فئته وحصناً وغيثاً وعلى المنافقين غلظةً وغيطاً، فالحقك الله نبيك ﷺ، ولا حرّمنّا أجرك ولا اضلّنا بعدك فإننا لله وإنا إليه راجعون. قال وسكت الناس حتى انقضي كلامه ثم بكوا حتى علت أصواتهم وقالوا: صدقت يا ختن رسول الله»^۲.

اما تبريته على نفسه من قتل عثمان^۳ والشهادة على فضله: فقد أخرج الحاكم من طريقين من حديث هارون بن اسمعيل الخزاز «عن قره بن خالد عن قيس بن عباد، قال: سمعت علياً عليه السلام يقول: اللهم إني أبرأ إليك من دم عثمان، ولقد طاش عقلي يوم قتل عثمان، وأنكرت نفسي وجاءوني للبيعة، فقلت: والله إني لأستحي من الله أن أبايع قوما قتلوا رجلاً قال له رسول الله ﷺ: ألا أستحي ممن تستحي منه الملائكة، وإني لأستحي

۱- وقتی از ما مفارقت کردی (از بین ما رفتی).

۲- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ۱/ ص ۲۶۲.

۳- روایات بی شماری از علی مرتضیٰ علیه السلام ذکر شده است که ایشان بر شهادت عثمان علیه السلام اندوهگین بوده و خویشتن را از دست داشتن در قتل آن جناب بری می دانست، بطور مثال مراجعه شود به:

نهج البلاغة: ج ۲/ ص ۷. (ش)

من الله أن أبايع وعثمان قتيل على الأرض لم يدفن بعد، فانصرفوا، فلما دفن رجع الناس فسألوني البيعة، فقلت: اللهم إني مشفق مما أقدم عليه، ثم جاءت عزيمة فبايعت فلقد قالوا: يا أمير المؤمنين، فكأنما صدع قلبي، وقلت: اللهم خذ مني لعثمان حتى ترضى^۱.

وأخرج الحاكم: «عن الأوزاعي سمعت ميمون بن مهران يذكر: أن علي بن أبي طالب قال: ما يسرني إن أخذت سيفي في قتل عثمان وإن لي الدنيا وما فيها^۲.

وأخرج الحاكم من حديث اسماعيل بن أبي خالد «عن حصين الحارثي قال جاء علي بن أبي طالب إلى زيد بن أرقم^۳ يعوده وعنده قوم فقال علي اسكتوا اسكتوا فوالله لا تسألوني عن شيء إلا أخبرتكم فقال زيد: أنشدك الله أنت قتلت عثمان؟ فأطرق علي ساعة ثم قال والذي فلق الحبه وبرء النسمه ما قتلته ولا أمرت بقتله^۳.

«وأما شهادته علي عثمان بأنه من الذين آمنوا ﴿ثُمَّ اتَّقَوْا وَعَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا﴾^۴

[المائدة: ۹۳] ، وانه من أهل الجنة ممن قال الله تعالى فيهم: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلِيٍّ﴾^۵ [الأعراف: ۴۳] . «فقد أخرج الحاكم من حديث الحاطبي عبدالرحمن بن محمد عن أبيه قال لما كان يوم الجمل خرجت انظر في القتلى قال فقام علي والحسن ابن علي وعمار بن ياسر ومحمد بن أبي بكر وزيد بن صوحان في القتلى قال فابصر الحسن بن علي قتيلاً مكبواً على وجهه فقلبه علي قفاه ثم صرخ ثم قال: إنا لله وإنا إليه راجعون فرخ قريش والله، فقال له أبوه: من هو يا بني؟ قال: محمد بن طلحة بن عبيدالله فقال: إنا لله وإنا إليه راجعون أما والله لقد كان شاباً صالحاً ثم قعد كئيباً حزيناً فقال الحسن: يا ابت قد كنت انهاك عن هذا السير فغلبك على رأيك فلان وفلان قال قد كان ذلك يا بُنيّ

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۱۱۱، ذکر مقتل امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی، حدیث شماره: ۴۵۵۶.

۲- همان: ج ۳/ص ۱۱۲، ذکر مقتل امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی، حدیث شماره: ۴۵۶۲.

۳- همان: ج ۳/ص ۱۱۴، ذکر مقتل امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی، حدیث شماره: ۴۵۶۷. ذهبی در تصحیح و یا عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است.

۴- ترجمه ی آیت مبارکه: «سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند».

۵- ترجمه ی آیت مبارکه: «و حسادت و کینه را از سینه هایشان می زداییم».

ولوددت لو اني مت قبل هذا بعشرين سنة. قال محمد بن حاطب: فقلت يا أمير المؤمنين انا قادمون المدينة والناس سائلونا عن عثمان فماذا نقول فيه؟ قال فاغتمّ عمار بن ياسر ومحمد ابن ابي بكر فقالا وقالوا فقال لهما علي يا عمار ويا محمد تقولان ان عثمان استاثر وساء الإمرّة وعاقبتم والله فأسأتم العقوبة ومستقدمون على حَكَم عدل يحكم بينكم ثم قال يا محمد بن حاطب إذا قدمت المدينة وسئلت عن عثمان فقلت: كان والله من الذين آمنوا ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا والله يجب المحسنين وعلى الله فليتوكل المؤمنون^۱.

واخرج الحاكم من حديث «هارون بن عنتره، عن أبيه قال: رأيت علياً عليه السلام بالخورنق^۲ وهو على سريره، وعنده أبان بن عثمان، فقال: إني لأرجو أن أكون أنا وأبوك من الذين قال

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۱۱، ذکر مقتل امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه، حدیث شماره: ۴۵۵۷. ذهبی گفته: در این روایت فردی بنام بشار بن موسی خفاف وجود دارد که «واه» است.

۲- این قصر در شرق حیره قرار دارد که رود فرات و مزارع اطراف از بالای آن به خوبی مشاهده می شود. در رابطه با این قصر و چگونگی بنای آن داستان های زیادی درست شده و هر کس بر نمک آن افزوده. گفته ی درست این است که نعمان بن امرئ القیس بن عمرو لخمی که از سلسله ی شاهان بنی ماء السماء بوده و هشتاد سال حکمرانی کرده دستور ساخت آن را به معمار رومی به اسم «سنمار» صادر کرد، چون ساخت قصر به اتمام رسید نعمان را بیش از اندازه خوش آمد. آن معمار گفت: من جای یک خشت از این قصر را می دانم که اگر آن خشت از جایش برداشته شود، این قصر بزرگ از ریشه منهدم می گردد، نعمان گفت: آیا غیر از تو کسی دیگر نیز از آن آگاهی دارد؟ معمار گفت: خیر. پادشاه گفت: این راز باید برای همیشه سر به مهر بماند، و وی را از بالای قصر به زیر افکند. عرب با شنیدن این واقعه ضرب المثلی درست کرده و گفتند: «پاداش سنمار». برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به کتاب: البلدان: ج ۱/ ص ۲۱۲، تألیف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن إسحاق همدانی معروف بابن فقیه (م ۳۶۵ هـ)، تحقیق: یوسف الیهادی، ناشر: عالم الکتب، بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۶ هـ/ ۱۹۹۶ م و کتاب: معجم المعالم الجغرافية فی السیرة النبویة: ج ۱/ ص ۱۱۶، تألیف: عاتق بن غیث بن زویر البلادی الحربی (متوفی: ۲۰۱۰ هـ)، ناشر: دار مکه للنشر والتوزیع، مکه المکرمة، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۲ هـ/ ۱۹۸۲ م.

اللَّهِ ﷻ: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلِيٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر: ٤٧] «^١.

ومن مسند ابی عبیده بن الجراح ومعاذ بن جبل رضی اللہ عنہما (۲ روایت):

اما ما يستدل به من حديثها على خلافتهم الخاصة من جهة وقوع خلافتهم في مرتبة سهاها النبي ﷺ خلافة ورحمة: فقد أخرج ابويعلي من حديث الليث: «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَابِطٍ، عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْحُشَيْبِيِّ، قَالَ: كَانَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ يَتَنَاجِيَانِ بَيْنَهُمَا بِحَدِيثٍ، فَقُلْتُ لَهُمَا: مَا حَفِظْتُمَا وَصِيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بي؟ قَالَ: وَكَانَ أَوْصَاهُمَا بي، قَالَا: مَا أَرَدْنَا أَنْ نَنْتَجِي بِشَيْءٍ دُونَكَ، إِنَّمَا ذَكَرْنَا حَدِيثًا حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَجَعَلَا يَتَدَاكِرَانِيهِ، قَالَا: إِنَّهُ بَدَأَ هَذَا الْأَمْرَ نُبُوءَةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَانُوا خِلَافَةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَانُوا مُلْكًا عَصُوصًا، ثُمَّ كَانُوا عُتُوًّا وَجَبْرِيَّةً وَفَسَادًا فِي الْأُمَّةِ، يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيرَ وَالْحُمُورَ وَالْفُرُوجَ وَالْفَسَادَ فِي الْأُمَّةِ، يُنْصَرُونَ عَلَىٰ ذَلِكَ، وَيُرْزَقُونَ أَبَدًا حَتَّىٰ يَلْقُوا اللَّهَ»^٢.

وأما استدلال أبو عبیده على خلفه أبي بكر رضی اللہ عنہ بسوابقه الإسلامية: «فقد أخرج أبو بكر بن أبي شيبة عن ابن عون عن محمد يعني ابن سيرين في حديث طويل قال محمد: وأتى الناس عند بيعة أبي بكر أبا عبيدة بن الجراح فقال: تأتوني وفيكم ثالث ثلاثة يعني أبا بكر فقلت لمحمد من الثالث ثلاثة؟ قال: قول الله: ثاني اثنين إذ هما في الغار»^٣.

ومن مسند عبدالرحمن بن عوف رضی اللہ عنہ (۳ روایت):

اما حديثه في بشارة العشرة بالجنة: فقد أخرج ابويعلي من حديث قتيبة بن سعيد «عن مالك بن انس عن عبدالعزیز بن محمد عن عبدالرحمن بن حميد عن أبيه، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَشْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ: أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ، وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ،

١- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ١١٣، کتاب معرفة الصحابة رضی اللہ عنہم، ذکر مقتل أمير المؤمنين عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ، حدیث شماره: ٤٥٦٣، حافظ ذہبی از تصحیح و یا عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است.

٢- مسند أبی یعلیٰ موصلی: ج ١٢/ ص ١٧٧، حدیث شماره: ٨٧٣. حسین سلیم أسد گفتہ: إسناد این حدیث ضعیف است.

٣- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ٧/ ص ٤٣٣، ما جاء فی خلافة أبی بکر، حدیث شماره: ٣٧٠٥١.

وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ، وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ، وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ، وَالزُّبَيْرُ فِي الْجَنَّةِ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو فِي الْجَنَّةِ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فِي الْجَنَّةِ»^١.

واما رأيه في خلافة أبي بكر رضي الله عنه: فقد أخرج الحاكم: «عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ كَانَ مَعَ عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ رضي الله عنه وَأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ مَسْلَمَةَ كَسَرَ سَيْفَ الزُّبَيْرِ رضي الله عنه ثُمَّ قَامَ أَبُو بَكْرٍ رضي الله عنه فَخَطَبَ النَّاسَ وَاعْتَدَرَ إِلَيْهِمْ وَقَالَ وَاللَّهِ مَا كُنْتُ حَرِيصًا عَلَى الْإِمَارَةِ يَوْمًا وَلَا لَيْلَةً قَطُّ وَلَا كُنْتُ فِيهَا رَاغِبًا وَلَا سَأَلْتُهَا اللَّهَ فِي سِرٍّ وَلَا عَلَانِيَةً وَلَكِنِّي أَشْفَقْتُ مِنَ الْفِتْنَةِ وَمَا لِي فِي الْإِمَارَةِ مِنْ رَاحَةٍ وَلَكِن قُلِدْتُ أَمْرًا عَظِيمًا مَا لِي بِهِ طَاقَةٌ وَلَا يَدَانِ إِلَّا بِتَقْوِيَةِ اللَّهِ وَلَوْ دِدْتُ أَنَّ أَقْوَى النَّاسِ عَلَيْهَا مَكَانِي عَلَيْهَا الْيَوْمَ فَقَبِلَ الْمُهَاجِرُونَ مِنْهُ مَا قَالَ»^٢.

واما رأيه في خلافة عثمان فقد أخرج البخاري في قصة مقتل عمر والاتفاق على عثمان «فَلَمَّا فُرِعَ مِنْ دَفْنِهِ اجْتَمَعَ هُوْلَاءِ الرَّهْطِ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ إِلَى ثَلَاثَةِ مِنْكُمْ. فَقَالَ الزُّبَيْرُ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عَلِيٍّ. فَقَالَ طَلْحَةُ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عُثْمَانَ. وَقَالَ سَعْدُ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ. فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَيُّكُمْ تَبَرَّأَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فَتَجَعَلَهُ إِلَيْهِ، وَاللَّهِ عَلَيْهِ وَالْإِسْلَامُ لَيَنْظُرَنَّ أَفْضَلُهُمْ فِي نَفْسِهِ. فَاسْكَبَتِ الشَّيْخَانِ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَفْتَجْعَلُونَهُ إِلَيَّ، وَاللَّهِ عَلَيَّ أَنْ لَا أَلُوَ عَنْ أَفْضَلِكُمْ قَالَا نَعَمْ، فَأَخَذَ بِيَدِ أَحَدِهِمَا فَقَالَ لَكَ قَرَابَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم وَالْقَدَمُ فِي الْإِسْلَامِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، فَاللَّهُ عَلَيْكَ لِيُنْ أَمْرُكَ لَتَعْدِلَنَّ، وَلِيُنْ أَمْرْتُ عُثْمَانَ لَتَسْمَعَنَّ وَلِتُطِيعَنَّ. ثُمَّ خَلَا بِالْآخِرِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَلَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ قَالَ ارْفَعْ يَدَكَ يَا عُثْمَانُ. فَبَايَعَهُ، فَبَايَعَهُ لَهُ عَلِيٌّ، وَوَلَجَ أَهْلُ الدَّارِ فَبَايَعُوهُ»^٣.

١- مسند أبي يعلى موصلى: ج ٢/ ص ١٤٧، حديث شماره: ٨٣٥. حسين سليم أسد گفته: إسناد ابن حديث صحيح است.

٢- المستدرک على الصحيحين: ج ٣/ ص ٧٠، حديث شماره: ٤٤٢٢. حافظ ذهبی گفته: ابن حديث شرط امام بخارى و امام مسلم است.

٣- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ١٥، كتاب المناقب، باب قصة البيعة، والاتفاق على عثمان بن عفان وفيه مقتل عمر بن الخطاب رضی الله عنهما، حديث شماره: ٣٧٠٠.

ومن مسند الزبير ابن العوام رضي الله عنه (۱ روایت):

اما رجوعه إلى القول بخلافة ابي بكر بعد توقف ما والقول بفضله واستحقاقه للخلافة: فقد أخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن عبدالرحمن بن عوف في حديث طويل: «فقبل المهاجرون منه ما قال وما إعتذر به قال علي رضي الله عنه والزبير: ما غضبنا إلا لأننا قد أخرجنا عن المشاورة وأنا نرى أبا بكر أحق الناس بها بعد رسول الله صلى الله عليه وآله إنه لصاحب الغار وثاني اثنين وأنا لنعلم بشرفه وكبره ولقد أمره رسول الله صلى الله عليه وآله بالصلاة بالناس وهو حي»^۱.

ومن مسند طلحة بن عبيد الله رضي الله عنه (۳ روایت):

اما ثناؤه على عمر رضي الله عنه: فذكر المحب الطبري «عن ابن مسعود رضي الله عنه ان عمر شاور الناس في الزحف الى قتال ملوك فارس التي اجتمعت بنهاوند فقام طلحة بن عبيدالله وكان من خطباء الصحابة تشهد ثم قال: أما بعد يا امير المؤمنين فقد احكمتك الأمور وعجنتك البلايا واحتنكتك التجارب فانت وشأنك وأنت ورأيك اليك هذا لأمر فرمنا نطع وادعنا نجب واهملنا نركب وقُدنا ننقذ فإنك ولي هذه الأمور وقد بلوت واختبرت وجربت فلم ينكشف لك عن شيء من عواقب قضاء الله صلى الله عليه وآله الا عن خيار ثم جلس»^۲.

واما حديثه في فضل عثمان: أخرج الحاكم: «عن زيد بن اسلم عن أبيه قال شهدت عثمان يوم حُصر في موضع الجنائز فقال: أَذْشَدُّكَ اللهُ يَا طَلْحَةَ تَذْكَرُ يَوْمَ كُنْتُ أَنَا وَأَنْتَ مَعَ رَسُولِ اللهِ صلى الله عليه وآله فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا، لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ غَيْرِي وَعَيْرُكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَكَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله: يَا طَلْحَةَ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا وَمَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ رَفِيقٌ مِنْ أُمَّتِهِ مَعَهُ فِي الْجَنَّةِ، وَإِنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ، هَذَا يَعْينِي، رَفِيقِي فِي الْجَنَّةِ مَعِي. قَالَ طَلْحَةُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ»^۳.

۱ - المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۷۰، حدیث شماره: ۴۴۲۲. حافظ ذهبی گفته: این حدیث بر شرط امام بخاری و امام مسلم است.

۲- الرياض النضرة فی مناقب العشرة: ج ۴ / ص ۲۶۳.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۱۰۴، حدیث شماره: ۴۵۳۷. حافظ ذهبی نگاشته: اما بخاری در رابطه با قاسم بن حکم (یکی از راویان این حدیث) گفته: حدیث او صحیح نیست.

واخرج ابويعلی «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِكُلِّ نَبِيٍّ رَفِيقٌ، وَرَفِيقِي عُثْمَانُ»^١.

ومن مسند سعد بن ابى وقاص ﷺ (٥ روايت):

أما حديث ما لقيك الشيطان... فقد أخرج مسلم من حديث ابن شهاب «قال أخبرني عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبَاهُ سَعْدًا قَالَ اسْتَأْذَنَ عُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ نِسَاءٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُكَلِّمُنَّهُ وَيَسْتَكْرِزُنَّهُ عَلَيْهِ أَصْوَاتُهُنَّ فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ فَمَنْ يَبْتَدِرُنَ الْحِجَابَ فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَضْحَكُ فَقَالَ عُمَرُ أَضْحَكَكَ اللَّهُ سِنَّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلَاءِ اللَّاتِي كُنَّ عِنْدِي فَلَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ ابْتَدَرْنَ الْحِجَابَ. قَالَ عُمَرُ فَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يَهَيَّنَ. ثُمَّ قَالَ عُمَرُ أَيُّ عَدُوَاتٍ أَنْفُسِهِنَّ أَتَهَبَنِي وَلَا تَهَيَّنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قُلْنَ نَعَمْ أَنْتَ أَغْلَظُ وَأَفْظُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقَيْكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إِلَّا سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ»^٢.

وأخرج أبو بكر بن أبي شيبة من حديث: «أبي سلمة قال قال سعد: أما والله ما كان بأقدمنا اسلاما ولا أقدمنا هجرة ولكن قد عرفت بأي شيء فضلنا كان أزهنا في الدنيا يعني عمر بن الخطاب»^٣.

أما منعه من الخروج على عثمان: فقد اخرج ابويعلی «عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ، أَنَّ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ: عِنْدَ فِتْنَةِ عُثْمَانَ: أَشْهَدُ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، قَالَ: إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنَةً،

١- مسند ابو يعلى موصلى: ج ١٢ ص ٢٨، حديث شماره: ٦٦٥. حسين سليم أسد گفته: اسناد اين حديث جذا ضعيف است.

٢- صحيح مسلم: ج ٤ ص ١٨٦٣، كتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل عمر ﷺ، حديث شماره: ٢٣٩٦. اين حديث را امام بخارى نیز روايت نموده است، نگا: صحيح بخارى: ج ٤ ص ١٢٦، كتاب بدء الخلق، باب صفة إبليس وجنوده، حديث شماره: ٣٢٩٤.

٣- مصنف ابن ابى شيبة: ج ١٦ ص ٣٥٨، حديث شماره: ٣٢٠١٢.

الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ دَخَلَ عَلَيَّ بَيْتِي، وَبَسَطَ يَدَهُ لِيُقْتَلَنِي؟ قَالَ: كُنْ كَابْنَ آدَمَ»^۱.

واخرج ابويعلي من حديث: «عَامِرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، أَنَّ أَبَاهُ حِينَ رَأَى اخْتِلَافَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَتَفَرُّقَهُمْ اشْتَرَى لَهُ مَاشِيَةً، ثُمَّ خَرَجَ فَاعْتَزَلَ فِيهَا بِأَهْلِهِ عَلَى مَاءٍ، يُقَالُ لَهُ: قَلَّحِي، قَالَ: وَكَانَ سَعْدٌ مِنْ أَحَدِ النَّاسِ بَصَرًا، فَرَأَى ذَاتَ يَوْمٍ شَيْئًا يَزُولُ، فَقَالَ لِمَنْ تَبِعُهُ: تَرَوْنَ شَيْئًا؟ قَالُوا: نَرَى شَيْئًا كَالظَّيْرِ، قَالَ: أَرَى رَاكِبًا عَلَى بَعِيرٍ، ثُمَّ جَاءَ بَعْدَ قَلِيلٍ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَلَى بُحْيِيٍّ أَوْ بُحْيِيَّةٍ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا جَاءَ بِهِ، فَسَلَّمَ عُمَرُ، ثُمَّ قَالَ لِأَبِيهِ: أَرْضَيْتَ أَنْ تَتَّبِعَ أَذْنَابَ^۲ هَذِهِ الْمَاشِيَةِ بَيْنَ هَذِهِ الْجِبَالِ، وَأَصْحَابُكَ يَتَنَازَعُونَ فِي أَمْرِ الْأُمَّةِ؟ فَقَالَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: إِنَّهَا سَتَكُونُ بَعْدِي فِتْنٌ أَوْ قَالَ: أُمُورٌ خَيْرُ النَّاسِ فِيهَا الْعَيْيُ التَّقِيُّ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ يَا بُنَيَّ أَنْ تَكُونَ كَذَلِكَ فَكُنْ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَمَا عِنْدَكَ غَيْرُ هَذَا؟ فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ: لَا يَا بُنَيَّ، فَوَتَّبَعْتُ عُمَرَ لِيَرْكَبَ، وَلَمْ يَكُنْ حَظٌّ عَنْ بَعِيرِهِ، فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ: أَمْهَلْ حَتَّى نُعَدِّكَ، قَالَ: لَا حَاجَةَ لِي بِعَدَائِكُمْ، قَالَ سَعْدٌ: فَتَحْلِبْ لَكَ فَتَسْفِيكَ، قَالَ: لَا حَاجَةَ لِي بِشَرَابِكُمْ، ثُمَّ رَكِبَ فَأَنْصَرَفَ مَكَانَهُ»^۳.

واما ما يستأنس به حديث على ان الخلافة لقريش: فقد اخرج ابو يعلي «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ يُرِدْ هَوَانَ قُرَيْشٍ أَهَانَهُ اللَّهُ ﷻ».

ومن مسند سعيد بن زيد ﷺ (۴ روایت):

أما حديثه في بشارة العشرة بالجنة: فقد اخرج أبويعلي «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَخْنَسِ قَالَ خَطَبَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ فَتَالَ مِنْ عَلِيٍّ ﷺ فَقَامَ سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ النَّبِيُّ فِي الْجَنَّةِ وَأَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ

۱- مسند ابو يعلى موصلى: ج ۱۲ ص ۹۵، حديث شماره: ۷۵۰. حسين سليم اسد گفته: اسناد اين حديث صحيح است.

۲- در نسخه‌ی مطبوعه کراچی «إذا ناب» است.

۳- مسند ابو يعلى موصلى: ج ۱۲ ص ۹۳، حديث شماره: ۷۴۹. حسين سليم اسد گفته: راويان اين روايت راويان صحيح اند.

وَطَلْحَةَ فِي الْجَنَّةِ وَالزُّبَيْرُ فِي الْجَنَّةِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ وَسَعْدٌ فِي الْجَنَّةِ وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّيَ الْعَاشِرَ لَسَمَيْتُ»^١.

وأخرج الترمذي: «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُهَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ حَدَّثَهُ فِي نَفَرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: عَشْرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ وَطَلْحَةُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ. قَالَ فَعَدَّ هَؤُلَاءِ التَّسْعَةَ وَسَكَتَ عَنِ الْعَاشِرِ فَقَالَ الْقَوْمُ نَنْشُدُكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْأَعْوَرِ مِنَ الْعَاشِرِ قَالَ نَشَدْتُمُونِي بِاللَّهِ أَبُو الْأَعْوَرِ فِي الْجَنَّةِ»^٢.

وأما بيان أبا بكر صديق وسائرهم شهداء: فقد أخرج أبو يعلى: «عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ زَيْدٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: اخْتَبَأْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَوْقَ حِرَاءٍ، فَلَمَّا اسْتَوَيْنَا رَجَفَ بِنَا، فَضْرَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِكَفِّهِ، قَالَ: اسْكُنْ حِرَاءَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ، أَوْ صَدِيقٌ، أَوْ شَهِيدٌ، وَعَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، وَعَلِيٌّ، وَطَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، وَسَعْدٌ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ، الَّذِي حَدَّثَ بِالْحَدِيثِ»^٣.

وأخرج البخاري: «عَنْ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ يَقُولُ وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُنِي وَإِنَّ عَمَرَ لَمُوثِقِي عَلَى الْإِسْلَامِ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ عُمَرُ، وَلَوْ أَنَّ أَحَدًا ارْفَضَ لِلَّذِي صَنَعْتُمْ بِعُثْمَانَ لَكَانَ»^٤.

١- شخص دهم خود سعيد بن زيد ﷺ بوده است که جناب ایشان تواضعاً اسم خود را ذکر نمود.
 ٢- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٦٤٨، أبواب المناقب، باب مناقب عبد الرحمن بن عوف بن عبد عوف الزهري ﷺ، حدیث شماره: ٣٧٤٨. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.
 ٣- سنن ابو یعلیٰ موصلی: ج ٢/ ص ٢٥٩، حدیث شماره: ٩٧٠. حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است.
 ٤- صحیح بخاری: ج ٥/ ص ٤٧، کتاب المناقب، باب إسلام سعید بن زيد ﷺ، حدیث شماره: ٣٨٦٢.

مسانید المکثرین^۱ من أصحاب النبی ﷺ

أولها مسند عبدالله بن مسعود رضی الله عنه :

أما بشارة الشيخين بالجنة: فقد أخرج الترمذي «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ عَبِيدَةَ السَّلْمَانِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يَطَّلِعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. فَاطَّلَعَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ قَالَ: يَطَّلِعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. فَاطَّلَعَ عُمَرُ»^۲.

واما أمره رضی الله عنه امته بالافتداء بهما: فقد أخرج الترمذي والحاكم من حديث «سَلَمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ عَنْ أَبِي الزَّرْعَاءِ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي مِنْ أَصْحَابِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ وَاهْتَدُوا بِهَدْيِ عَمَارٍ وَتَمَسَّكُوا بِعَهْدِ ابْنِ مَسْعُودٍ»^۳.

وأما جعله قول الخلفاء إذا قضاوا وامتصوا في ترتيب الأدلة بعد حديث النبي ﷺ وقبل القياس: فقد أخرج الدارمي: «عَنْ سُفْيَانَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عُمَارَةَ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ حُرَيْثِ بْنِ ظَهْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: أَتَى عَلَيْنَا زَمَانٌ لَسْنَا نَقْضِي وَلَسْنَا هُنَالِكَ، وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ قَدَّرَ مِنَ الْأَمْرِ أَنْ قَدْ بَلَّغْنَا مَا تَرَوْنَ، فَمَنْ عَرَّضَ لَهُ قِضَاءً بَعْدَ الْيَوْمِ فَلْيَقْضِ فِيهِ بِمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ ﷻ، فَإِنْ جَاءَهُ مَا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَلْيَقْضِ بِمَا قَضَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَإِنْ جَاءَهُ مَا لَيْسَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَلَمْ يَقْضِ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَلْيَقْضِ بِمَا قَضَى بِهِ الصَّالِحُونَ، وَلَا يَقُلْ: إِنِّي أَخَافُ وَإِنِّي أَرَى، فَإِنَّ الْحَرَامَ بَيْنَ وَالْحَلَالَ بَيْنَ وَيَبِينُ ذَلِكَ أُمُورٌ مُشْتَبِهَةٌ، فَدَعْ مَا يَرِيْبُكَ إِلَى مَا لَا يَرِيْبُكَ»^۴.

۱- صحابهی کرام رضی الله عنهم به اعتبار کثرت و قلت روایت بر سه دسته تقسیم می شوند: ۱- مکثرین که احادیث زیادی روایت کرده باشند ۲- متوسطین: روایتهای آن ها نه خیلی زیاد و نه خیلی کم باشد ۳- مقلین: احادیث معدودی روایت کرده باشند.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۷۲، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۸۰۵. علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است. و نکا: مسند امام احمد: ج ۲۳/ ص ۳۰۰، حدیث شماره: ۱۵۰۶۵.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۲، أبواب المناقب، باب مناقب عبد الله بن مسعود رضی الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۹۴. علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف است.

۴- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۶۴، باب الفتیا وما فيه من الشدة، حدیث شماره: ۱۶۷.

وأخرج الدارمي هذا الحديث من حديث شعبه بالاسناد المذكور وفيه: «إِذَا سُئِلْتُمْ عَنْ شَيْءٍ فَاَنْظُرُوا فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَفِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُ فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَمَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيْمَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ فَاجْتَهِدْ رَأْيَكُمْ، وَلَا تَقُلْ: إِنِّي أَخَافُ وَأَخْشَى»^١.

وأخرج الدارمي من حديث أبي عوانة وجريير كليهما عن الأعمش نحوه من ذلك^٢.

وأخرج الدارمي من طريق الأعمش: «عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: كَانَ عُمَرُ إِذَا سَلَكَ بِنَا طَرِيقاً وَجَدَنَاهُ سَهْلاً، وَإِنَّهُ قَالَ فِي زَوْجٍ وَأَبَوَيْنِ: لِلزَّوْجِ التَّصْفُ وَلِلْأُمَّ ثُلُثٌ مَا بَقِيَ»^٣.

وأخرج الدارمي من هذا الطريق أيضاً قال عبدالله: «كَانَ عُمَرُ إِذَا سَلَكَ طَرِيقاً اتَّبَعَنَاهُ فِيهِ وَجَدَنَاهُ سَهْلاً، وَإِنَّهُ قَصَى فِي امْرَأَةٍ وَأَبَوَيْنِ مِنْ أَرْبَعَةٍ، فَأَعْطَى الْمَرْأَةَ الرَّبْعَ، وَالْأُمَّ ثُلُثٌ مَا بَقِيَ، وَالْأَبَ سَهْمَيْنِ»^٤.

أما قوله بأفضلية أبي بكر ﷺ: فقد أخرج أبو عمر في الاستيعاب «عن ابن مسعود اجعلوا إمامكم أفضلكم فإن رسول الله ﷺ جعل أبا بكر إمامهم»^٥.

وأما ثناءه على عمر وذكره سوابقه: «فقد أخرج أبو عمر عنه أنه قال لأن أجلس مع عمر ساعة خير عندي من عبادة سنة»^١.

١- سنن دارمي: ج ١/ ص ٢٦٩، باب الفتيا وما فيه من الشدة، حديث شماره: ١٧١. و بقيهى رواية از اين قرار است: «فإن الحلال بين، والحرام بين، وبين ذلك أمور مشتبهة، فدع ما يريبك إلى ما لا يريبك».

٢- نكا: سنن دارمي: ج ١/ ص ٢٦٩، باب الفتيا وما فيه من الشدة، احاديث شماره: ١٧٢ و ١٧٣.

٣- سنن دارمي: ج ٤/ ص ١٨٩٢، باب: فى زوج وأبوين وامرأة وأبوين، حديث شماره: ٢٩٠٧. حسين سليم أسد دارانى گفته: اسناد اين روايت ضعيف است؛ زيرا ابراهيم (يكى از رواة) از عبد الله بن مسعود حديث نشنيده است.

٤- سنن دارمي: ج ٤/ ص ١٨٩٥، باب: فى زوج وأبوين وامرأة وأبوين، حديث شماره: ٢٩١٤. حسين سليم أسد دارانى گفته: اسناد اين روايت ضعيف است؛ به سبب انقطاعى كه بين ابراهيم و عبد الله بن مسعود وجود دارد، اما خود حديث صحيح است.

٥- الاستيعاب فى معرفة الأصحاب: ج ٣/ ص ٩٧١.

وأخرج الحاكم من طريق مجالد: «عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَوْ بِأَبِي جَهْلٍ بْنِ هِشَامٍ، فَجَعَلَ اللَّهُ دَعْوَةَ رَسُولِهِ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَبَقِيَ عَلَيْهِ الْإِسْلَامُ وَهَدَمَ بِهِ الْأَوْثَانَ»^۲.

وأخرج الحاكم من طريق المسعودي: «عَنِ الْقَاسِمِ، قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: إِنَّ إِسْلَامَ عُمَرَ كَانَ فَتْحًا، وَإِنَّ هِجْرَتَهُ كَانَتْ نَصْرًا، وَإِنَّ إِمَارَتَهُ كَانَتْ رَحْمَةً، وَاللَّهِ مَا اسْتَطَعْنَا أَنْ نُصَلِّيَ عِنْدَ الْكُعْبَةِ ظَاهِرِينَ حَتَّى أَسْلَمَ عُمَرُ»^۳.

وأخرج الحاكم: «عن أبي إسحاق عن أبي عبيدة عن عبد الله قال: إن أفرس الناس ثلاثة العزيز حين تفرس في يوسف فقال لامرأته أكرمي مثواه والمرأة التي أتت موسى فقالت لأبيها يا أبة أستأجره وأبو بكر حين استخلف عمر»^۴.

۱- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳/ ص ۱۱۵۰. و در اینجا مناسب دانستیم تمام سخن شیوای ابن مسعود رضی الله عنه را نقل از الاستيعاب نقل کنیم: «وقال ابن مسعود: لو وضع علم أحياء العرب في كفة ميزان، ووضع علم عمر في كفة لرجح علم عمر. لقد كانوا يرون أنه ذهب بتسعة أعشار العلم، ولمجلس كنت أجلسه مع عمر أوثق في نفسي من عمل سنة: و ابن مسعود گفته: اگر دانش تمام سرزمین‌های عرب در یک پله‌ی ترازو و علم عمر در پله‌ی دیگر گذاشته شود، علم عمر از علم همه‌ی آن‌ها افزون خواهد شد. بزرگان صحابه را رأی بر این بود که عمر نه دهم (نود درصد) علم را (با وفات خود) از دنیا برده است، و یک جلسه که با عمر می‌نشستم در نزد من از عمل یک سال با ارزش‌تر بود».

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۹، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضی الله عنه، حدیث شماره: ۴۴۸۶. ذهبی در تصحیح یا عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است.

۳- البته این روایت در مستدرک حاکم به این الفاظ آمده است: عن عبد الله رضی الله عنه قال: «والله ما استطعنا أن نصلی عند الكعبة ظاهرين حتى أسلم عمر: از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که گفت: سوگند به الله تا زمانی که عمر بن خطاب مسلمان نشد ما نتوانستیم آشکارا نزدیک کعبه نماز بگذاریم». نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۹۰، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضی الله عنه، حدیث شماره: ۴۴۸۷. ذهبی گفته: این روایت صحیح است.

۴- همان: ج ۳/ ص ۹۶، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضی الله عنه، حدیث شماره: ۴۵۰۹. ذهبی گفته: این روایت صحیح است.

وأخرج الحاكم من طريق زهير: «عن يزيد بن أبي زياد، عن أبي جحيفة، عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال: إن كان عمر حصنا حصينا يدخل الإسلام فيه، ولا يخرج منه، فلما أصيب عمر انثلم الحصن فالإسلام يخرج منه، ولا يدخل فيه إذا ذكر الصالحون فحيهلا بعمر»^١.

وأما حكايته دفع الانصار بحديث امامة الصديق رضي الله عنه: فقد أخرج الحاكم: «عن عاصم عن زر عن عبد الله قال لما قبض النبي صلى الله عليه وسلم قالت الأنصار منا أميرٌ ومنكم أميرٌ. فأتاهم عمر فقال يا معشر الأنصار ألسنتم تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أمر أبا بكر أن يؤم الناس قالوا بلى. قال فأيكم تطيب أنفسه أن يتقدم أبا بكر قالت الأنصار نعوذ بالله أن نتقدم أبا بكر»^٢.

وأما استدلاله على خلافة الصديق بالاجماع: فقد أخرج الحاكم من حديث عاصم: «عن زر عن عبد الله قال ما رأى المسلمون حسناً فهو عند الله حسنٌ وما رأوا سيئاً فهو عند الله سيئٌ وقد رأى الصحابة جميعاً أن يستخلفوا أبا بكر»^٣.

وأما استدلاله بخطبة النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته بخمس ليال بمناقب الصديق مما هو تعريض ظاهر على خلافته وعلى هذه الطريقة اعتمد ابو عمر في الاستيعاب: فقد أخرج مسلم «عن أبي الأحوص قال سمعتُ عبدَ الله بنَ مسعودٍ يحدثُ عنِ النبيِّ صلى الله عليه وسلم أنه قال: لو كنتُ متخِذاً خليلاً لأتخذتُ أبا بكرٍ خليلاً ولكنه أخی وصاحبي وقد اتَّخذَ اللهُ صلى الله عليه وسلم صاحبكم خليلاً»^٤.

١- همان: ج ٣/ ص ١٠٠، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضي الله عنه، حديث شماره: ٤٥٢٢. ذهبى گفته: این روایت صحیح است.

٢- همان: ج ٣/ ص ٧٠، «أما حديث ضمرة وأبو طلحة»، حديث شماره: ٤٤٢٣. ذهبى گفته: این روایت صحیح است.

٣- همان: ج ٣/ ص ٨٣، «أما حديث ضمرة وأبو طلحة»، حديث شماره: ٤٤٢٥. ذهبى گفته: این روایت صحیح است.

٤- صحیح مسلم: ج ٤/ ص ١٨٥٤، کتاب الفضائل، باب من فضائل أبى بكر الصديق رضي الله عنه، حديث شماره: ٢٣٨٢ و شماره: ٢٣٨٣.

واما ما يستدل به على خلافة الخلفاء الثلاثة من بيان مدة التي ضربها النبي ﷺ لدوران رحى الإسلام ووقوع خلافتهم في تلك المدة: فقد أخرج الحاكم من طريق: «عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ رَبِيعٍ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ نَاجِيَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: تَدُورُ رَحَى الْإِسْلَامِ بِخَمْسِ وَثَلَاثِينَ أَوْ سِتِّ وَثَلَاثِينَ أَوْ سَبْعِ وَثَلَاثِينَ فَإِنْ يَهْلِكُوا فَسَيَلُ مِنْ قَدْ هَلَكَ وَإِنْ يَقُمْ لَهُمْ دِينُهُمْ يَقُمْ لَهُمْ سَبْعِينَ عَامًا. قَالَ قُلْتُ أَمِمًا مَضَى أَمْ مِمَّا بَقِيَ قَالَ مِمَّا بَقِيَ»^۱.

«وروى الحاكم بأسانيد صحيحة من طرق متعددة أن عثمان ؓ قتل في ذي الحجة سنة خمس و ثلاثين وكانت خلافته ثنتي عشر سنة»^۲.

واما ما يستدل به على خلافتهم من حديث القرون الثلاثة: فقد أخرج احمد «عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنِ عَيْبِدَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَاتُهُمْ أَيْمَانُهُمْ وَأَيْمَانُهُمْ شَهَادَاتِهِمْ»^۳.

و بنای این استدلالی بر توجیه صحیحی است که اکثر احادیث شاهد آن است قرن اول از زمان هجرت آن حضرت است ﷺ تا زمان وفات وی، و قرن ثانی از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق رضی الله عنه، و قرن ثالث قرن حضرت عثمان ؓ و در هر قرنی قریب به دوازده سال بوده.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۲۳، ذکر اسلام أمير المؤمنين علی ؓ، حدیث شماره: ۴۵۹۳. حاکم گفته: اسناد این صحیح است اما شیخین (امام بخاری و امام مسلم) آن را روایت نکرده اند.

۲- همان: ج ۳/ ص ۴۲۸، ذکر مناقب حذیفة بن الیمان ؓ، حدیث شماره: ۵۶۲۴. حاکم گفته: اسناد این صحیح است اما شیخین (امام بخاری و امام مسلم) آن را روایت نکرده اند.

۳- مسند امام احمد: ج ۶/ ص ۷۶، مسند عبد الله بن مسعود ؓ، حدیث شماره: ۳۵۹۴. شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است.

قرن در لغت: «قوم متقارنین في السن» بعد ازان قومی که در ریاست و خلافت مقترن باشند قرن گفته شد چون خلیفه دیگر باشد و وزراء حضور دیگر و امرای دیگر و رؤساء جیوش دیگر و ساهیان دیگر و حربیان دیگر و ذمیان دیگر تفاوت قرون بهم می‌رسد^۱.

أما قوله في خلافة عثمان: فقد أخرج الحاكم من حديث الاعمش: «عن عبدالله بن بشار قال لما جاءت بيعة عثمان قال عبدالله: مَا آلَوْ عَنَّا عَلَانًا ذَا فَوْقٍ»^۲.

و اما منعه من الخروج على عثمان: «فقد أخرج أبو بكر بن أبي شيبة عن أبي سعيد مولى ابن مسعود قال قال عبدالله والله لئن قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفا»^۳.

ومن مسند عبدالله بن عمر رضي الله عنه (۲۴ روایت):

أما ان الخلافة في قريش: فقد أخرج احمد وأبو يعلى وغيرهما من طرق شتى «ان عَبْدُ اللَّهِ بُنُ عُمَرَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ»^۴.

و أما ان المهاجرين الاولين الذين جاهدوا مع رسول الله ﷺ قريشا في أول الإسلام أولي بالخلافة: فقد أخرج البخاري من طريق معمر «عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنِ سَالِمِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ وَأَخْبَرَنِي ابْنُ طَاوُسٍ عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ وَنَسَوَاتِهَا تَنْطَفُ، قُلْتُ قَدْ كَانَ مِنْ أَمْرِ النَّاسِ مَا تَرَيْنَ، فَلَمْ يُجْعَلْ لِي مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ».

۱- در اینجا شاه صاحب کمال ذهانت و عبقریت خویش را نشان داده است، جمهور علما این حدیث را تا زمانه تبع تابعین منطبق کرده‌اند مگر مؤلف محترم آن را تا زمان انتهای خلافت عثمان رضي الله عنه دانسته است. در فصل پنجم واضح خواهد شد که حق با مصنف مرحوم است. (ش)

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۰۴، فضائل أمير المؤمنين ذی النورین عثمان بن عفان رضي الله عنه، حدیث شماره: ۴۵۳۵. ذهبی در تصحیح یا عدم تصحیح این روایت سکوت اختیار نموده است.

۳- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۵۱۶، ما ذکر فی عثمان، حدیث شماره: ۳۷۶۶۳.

۴- مسند امام احمد: ج ۱۸/ ص ۴۴۶، مسند عبد الله بن عمر رضي الله عنه، حدیث شماره: ۴۸۳۲. شعيب الأرئوطو گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است، و مسند ابو یعلی موصلی: ج ۹/ ص ۴۳۸، مسند عبد الله بن عمر، حدیث شماره: ۵۵۸۹، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث صحیح است. این حدیث را امام بخاری نیز روایت نموده است، نگا: صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۷۹، کتاب المناقب، باب مناقب قریش، حدیث شماره: ۳۵۰۱.

فَقَالَتِ الْحُقُوقُ فَإِنَّهُمْ يَنْتَظِرُونَكَ، وَأَخْشَى أَنْ يَكُونَ فِي احْتِبَاسِكَ عَنْهُمْ فُرْقَةٌ. فَلَمْ تَدْعُهُ حَتَّى ذَهَبَ، فَلَمَّا تَفَرَّقَ النَّاسُ حَظَبَ مُعَاوِيَةَ قَالَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَتَكَلَّمَ فِي هَذَا الْأَمْرِ فَلْيُطْلِعْ لَنَا قَرْنَهُ، فَلَنَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُ وَمِنْ أَبِيهِ. قَالَ حَبِيبُ بْنُ مَسْلَمَةَ فَهَلَّا أَجَبْتُهُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَحَلَلْتُ حُبُوتِي وَهَمَمْتُ أَنْ أَقُولَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ مَنْ قَاتَلَكَ وَأَبَاكَ عَلَى الْإِسْلَامِ. فَحَشِيتُ أَنْ أَقُولَ كَلِمَةً تُفَرِّقُ بَيْنَ الْجَمْعِ، وَتَسْفِكُ الدَّمَ، وَيُحْمَلُ عَنِّي غَيْرُ ذَلِكَ، فَذَكَرْتُ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِي الْجَبَانِ. قَالَ حَبِيبٌ حُفِظْتَ وَعُصِمْتَ^۱.

اما افضلية الخلفاء على ترتيب الخلافة: فقد اشتهر عن ابن عمر بروايات فيها العدد والثقة فقد أخرج البخاري من طريق يحيى بن سعيد «عَنْ نَافِعِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ كُنَّا نُخَيَّرُ بَيْنَ النَّاسِ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَخَيَّرَ أَبَا بَكْرٍ، ثُمَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، ثُمَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ رضي الله عنه»^۲.

وأخرج البخاري وأبو داود: «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ نَافِعِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ كُنَّا نَقُولُ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم لَا نَعْدِلُ بِأَبِي بَكْرٍ أَحَدًا ثُمَّ عُمَرَ ثُمَّ عُثْمَانَ ثُمَّ نَتْرُكُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم لَا تَفَاضَلُ بَيْنَهُمْ»^۳.

وأخرج أبو داود من حديث يونس: «عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ قَالَ سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ ابْنَ عُمَرَ قَالَ كُنَّا نَقُولُ وَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم حَيٌّ أَفْضَلُ أُمَّةِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم بَعْدَهُ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ رضي الله عنه»^۱.

۱- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۱۰، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق وهي الأحزاب، حدیث شماره: ۴۱۰۸.

۲- از حدیث دانسته می شود که افضلیت شیخین (ابوبکر و عمر رضي الله عنهما) از اولین اتفاقیات است که در اسلام صورت گرفته است اگرچه در اواخر عهد نبوی عثمان رضي الله عنه حایز مقام سوم گردید، لهذا در اکثر احادیث بعد از اسم گرامی رسول خدا صلى الله عليه وسلم نام ابوبکر و عمر ذکر می شود و در بعضی احادیث نام عثمان رضي الله عنه نیز ذکر می شود. (ش)

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۴، کتاب المناقب، باب فضل ابی بکر بعد النبى صلى الله عليه وسلم، حدیث شماره: ۳۶۵۵.

۴- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۴، کتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان، حدیث شماره: ۳۶۹۷، و سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۰۶، کتاب السنة، باب فی التفضیل، حدیث شماره: ۴۶۲۷. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

وأخرج الترمذي من طريق حارث بن عمير: «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ كُنَّا نَقُولُ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَيُّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ»^٢.
وفي بعض طرق احمد وابي يعلي ذكر علي ﷺ فأخرج ابو يعلي: «عن ابن عمر قال كنا نقول على عهد رسول الله ثم أبو بكر ثم عمر ولقد أعطي علي بن أبي طالب ثلاث خصال لأن يكون في واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم تزوج فاطمة وولدت له وغلق الأبواب غير بابه ودفن الراية إليه يوم خيبر»^٣.

اما رؤيا القلب التي هي حجة ظاهرة في خلافة الشيخين: فقد أخرج البخاري من حديث عبيد الله: «عن ابي بكر بن سالم عن سالم عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: أُرِيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَنْزَعُ بِدَلْوِ بَكْرَةَ عَلَى قَلْبِي، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَتَنَعَ دُؤْبًا أَوْ دُؤْبَيْنِ نَزَعًا ضَعِيفًا، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا يَفْرِي فَرِيَهُ حَتَّى رَوَى النَّاسُ وَضَرَبُوا بِعَطَنِ»^٤.

أما التعريض الظاهر على خلافهم من جهه ذكر فضائلهم علي الترتيب: فقد أخرج ابو يعلي من طريق: «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرَأَيْتُمْ أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ، وَأَشَدُّهُمْ فِي الْإِسْلَامِ عُمَرُ، وَأَصْدَقُهُمْ حَيَاءً عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، وَأَقْضَاهُمْ عِلْمًا أَبُو طَالِبٍ، وَأَفْرَضُهُمْ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَعْلَمُهُمْ بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَفْرُوهُمْ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ، وَأَمِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجُرَّاحِ»^٥.

١- سنن ابو داود: ج ٤/ ص ٢٠٦، كتاب السنة، باب في التفضيل، حديث شماره: ٤٦٢٨. علامه آلبناني كفته: اين حديث صحيح است.

٢- سنن ترمذي: ج ٥/ ص ٦٢٩، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٧٠٧. علامه آلبناني كفته: اين حديث صحيح است.

٣- مسند ابو يعلى موصلى: ج ٩/ ص ٤٥٢، حديث شماره: ٥٦٠١، حسين سليم اسد كفته: اسناد اين حديث حسن است.

٤- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ١٠، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حديث شماره: ٣٦٨٢.

٥- مسند ابو يعلى موصلى: ج ١٠/ ص ١٤١، مسند عبد الله بن عمر، حديث شماره: ٥٧٦٣، حسين سليم اسد كفته: اسناد اين حديث واهى است.

اما بشارة الشيخين بأنها يبعثان مع النبي ﷺ: فقد أخرج الترمذي والحاكم من طريق «عاصم بن عمرو العُمريُّ عن عبد الله بن دينارٍ عن ابنِ عمرَ قالَ قالَ رسولُ اللهِ ﷺ: أَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الأَرْضُ ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ آتَى أَهْلَ البَقِيعِ فَيُحْشَرُونَ مَعِيَ ثُمَّ أَنْتَظِرُ أَهْلَ مَكَّةَ حَتَّى أُحْشَرَ بَيْنَ الحَرَمَيْنِ»^۱.

وَأَخْرَجَ ابْنُ ماجةَ والحاكم من طريق «اسماعيل بن امية عن نافع عن ابن عمر قال خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنَ أَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ، فَقَالَ: "هَكَذَا نُبْعَثُ»^۲.

وَأما مناقب الصديق ﷺ: فقد أخرج البخاري من طريق «موسى بن عُقبة عن سَالمِ بنِ عبدِ اللهِ عن أبيه قال قالَ رسولُ اللهِ ﷺ: مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خِيَلَاءَ لَمْ يَنْظُرِ اللهُ إِلَيْهِ يَوْمَ القِيَامَةِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ إِنَّ أَحَدَ جانِبَيْ إِزَارِي يَسْتَرِّخِي إِني لِأَتَعَاهَدُ ذَلِكَ مِنْهُ. قَالَ: لَسْتُ مِمَّنْ يَفْعَلُهُ خِيَلَاءَ»^۳.

وَأَخْرَجَ الترمذي من حديث: «عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرِ التَّمِيمِيِّ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ: أَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الحَوْضِ وَصَاحِبِي فِي العَارِ»^۴.

۱- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۲۲، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۹۲. علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است، و مستدرک حاکم نيسابوری: ج ۳ / ص ۵۰۵، حدیث شماره: ۳۷۳۲. حاکم این حدیث را صحیح دانسته اما به تعقیب وی ذهبی گفته: ضعیف است؛ زیرا عبد الله بن نافع (یکی از رواة) ضعیف می باشد.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۳۸، افتتاح الكتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبي بكر الصديق ﷺ، حدیث شماره: ۹۹، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است، و مستدرک حاکم: ج ۳ / ص ۷۱، حدیث شماره: ۴۴۲۸. حافظ ذهبی در تعلیقاتش بر مستدرک حاکم نگاشته: سعید بن مسلمه ی قرشی (یکی از رواة) ضعیف است.

۳- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۶، کتاب المناقب، باب قول النبي ﷺ: «لو كنت متخذًا خليلًا»، حدیث شماره: ۳۶۶۵.

۴- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۳، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۰، ترمذی گفته: این حدیث حسن غریب است، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

وأما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه: فقد أخرج البخاري ومسلم وغيرهما بطرق متعددة «عن ابن عمر أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ بَيْنَنَا أَنَا نَائِمٌ شَرِبْتُ يَغْنِي اللَّبَنَ حَتَّى أَنْظُرَ إِلَى الرَّيِّ يَجْرِي فِي ظُفْرِي أَوْ فِي أَظْفَارِي ثُمَّ نَاوَلْتُ عُمَرَ فَقَالُوا فَمَا أَوْلَتْهُ قَالَ الْعِلْمُ»^١.

وأخرج البخاري من طريق «عمر بن محمدٍ أَنَّ زَيْدَ بْنَ أَسْلَمَ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلَنِي ابْنُ عُمَرَ عَنْ بَعْضِ شَأْنِهِ - يَعْنِي عُمَرَ - فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم مِنْ حِينَ قُبِضَ كَانَ أَجَدَّ وَأَجْوَدَ حَتَّى انْتَهَى مِنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ»^٢.

وأخرج الترمذي من طريق «خَارِجَةُ بِنْتُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّةُ عَنْ نَافِعِ بْنِ عَبْدِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: اللَّهُمَّ أَعِزِّ الْإِسْلَامَ بِأَحَبِّ هَدَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ يَا بِي جَهْلٍ أَوْ بَعْمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. قَالَ وَكَانَ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ عُمَرُ»^٣.

وأخرج الترمذي أيضاً من هذا الطريق: «عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ. وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ مَا نَزَلَ بِالنَّاسِ أَمْرٌ قَطُّ فَقَالُوا فِيهِ وَقَالَ فِيهِ عُمَرُ أَوْ قَالَ ابْنُ الْخَطَّابِ فِيهِ شَكٌّ خَارِجَةٌ إِلَّا نَزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ عَلَى نَحْوِ مَا قَالَ عُمَرُ»^٤.

وأخرج الحاكم من طريق «خَالِدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ ابْنِ عُمَرَ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم، ضَرَبَ صَدْرَ عُمَرَ بْنِ

١- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ١٠، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حديث شماره: ٣٦٨١، و صحيح مسلم: ج ٤/ ص ١٨٥٩، كتاب الفضائل، باب من فضائل عمر رضي الله عنه، حديث شماره: ٢٣٩١.

٢- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ١٢، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبي حفص القرشي العدوي رضي الله عنه، حديث شماره: ٣٦٨٧.

٣- سنن ترمذي: ج ٥/ ص ٦١٧، أبواب المناقب، باب في مناقب ابى حفص عمر، حديث شماره: ٣٦٨١، علامه آلبناني كفته: اين حديث صحيح است.

٤- سنن ترمذي: ج ٥/ ص ٦١٧، أبواب المناقب، باب في مناقب ابى حفص عمر، حديث شماره: ٣٦٨٢، علامه آلبناني كفته: اين حديث صحيح است.

الْحُطَّابِ بِيَدِهِ حِينَ أَسْلَمَ ثَلَاثَ مَرَارٍ، وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ أَخْرِجْ مَا فِي صَدْرِي مِنْ غِلٍّ، وَأَبْدَلْهُ إِيْمَانًا، يَقُولُ ذَلِكَ ثَلَاثًا»^۱.

وَأَخْرَجَ الْحَاكِمُ مِنْ حَدِيثِ «عَبِيدُ اللَّهِ عَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: اللَّهُمَّ أَيِّ الدِّينِ بَعِمَ بِنِ الْحُطَّابِ»^۲.

وَمَا بَشَارَةَ أَهْلِ بَدْرٍ: فَقَدْ أَخْرَجَ أَبُو يَعْلَى مِنْ طَرِيقٍ: «عُمَرُ بْنُ حَمْرَةَ، عَنْ سَالِمٍ، عَنْ أَبِيهِ قِصَّةَ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ، وَفِيهِ قَالَ عُمَرُ: أَتَدْنُ لِي فِيهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَوْ كُنْتَ قَائِلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنْ أَذِنْتَ لِي فِيهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَمَا يُدْرِيكَ، لَعَلَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ، فَقَالَ: اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ»^۳.

وَمَا ذَبَهُ عَنْ عُثْمَانَ: فَقَدْ أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ: «عَنْ عُثْمَانَ بْنِ مَوْهَبٍ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ حَجَّ الْبَيْتَ فَرَأَى قَوْمًا جُلُوسًا فَقَالَ مَنْ هَؤُلَاءِ الْقُعُودُ قَالُوا هَؤُلَاءِ قُرَيْشٌ. قَالَ مِنَ الشَّيْخِ قَالُوا ابْنُ عُمَرَ. فَأَتَاهُ فَقَالَ إِنِّي سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ أَتُحَدِّثُنِي، قَالَ أَنْشُدْكَ بِجُرْمَةِ هَذَا الْبَيْتِ أَتَعْلَمُ أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ قَالَ نَعَمْ. قَالَ فَتَعَلَّمُهُ تَعَيَّبَ عَنْ بَدْرٍ فَلَمْ يَشْهَدْهَا قَالَ نَعَمْ. قَالَ فَتَعَلَّمُ أَنَّهُ تَخَلَّفَ عَنْ بَيْعَةِ الرُّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا قَالَ نَعَمْ. قَالَ فَكَبَّرَ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ تَعَالَ لِأَخِيرِكَ وَالْأَيُّبِينَ لَكَ عَمَّا سَأَلْتَنِي عَنْهُ، أَمَا فِرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ، وَأَمَّا تَعَيُّبُهُ عَنْ بَدْرٍ فَإِنَّهُ كَانَ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَكَانَتْ مَرِيضَةً، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمَهُ. وَأَمَّا تَعَيُّبُهُ عَنْ بَيْعَةِ الرُّضْوَانِ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ أَحَدًا عَزَّ بِيَطْنٍ مَكَّةَ مِنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ لَبَعَثَهُ مَكَانَهُ، فَبَعَثَ عُثْمَانَ، وَكَانَ بَيْعَةَ الرُّضْوَانِ

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱۳ ص ۹۱، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب ﷺ، حدیث شماره: ۴۴۹۲. علامه ذهبی در تلخیص خود نگاشته: امام بخاری در باره ی خالد بن ابوبکر عمری (یکی از راویان این حدیث) گفته: او احادیث منکرى دارد.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱۲ ص ۸۹، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب ﷺ، حدیث شماره: ۴۴۸۳. علامه ذهبی در تلخیص خود نگاشته: این حدیث صحیح است.

۳- مسند ابو یعلیٰ موصلی: ج ۱۹ ص ۳۹۲، حدیث شماره: ۵۵۲۲، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. البته حدیث فوق شواهد صحیح فراوانی در کتب حدیثی؛ از جمله در مسند ابو یعلیٰ موصلی دارد، بطور مثال نکا: ج ۱ ص ۳۱۶، حدیث شماره: ۳۹۴، حسین سلیم اسد گفته: این حدیث صحیح است.

بَعْدَ مَا ذَهَبَ عُثْمَانُ إِلَى مَكَّةَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ بِيَدِهِ الْيُمْنَى هَذِهِ يَدُ عُثْمَانَ. فَضَرَبَ بِهَا عَلَى يَدِهِ فَقَالَ: هَذِهِ لِعُثْمَانَ. أَذْهَبُ بِهَذَا الْآنَ مَعَكُمْ»^١.

وأما روايته في عثمان أنه يقتل مظلوما: فقد أخرج الترمذي: «عَنْ كُثَيْبِ بْنِ وَائِلٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِتْنَةً فَقَالَ: يُقْتَلُ فِيهَا هَذَا مَظْلُومًا؛ لِعُثْمَانَ»^٢.

وأخرج الحاكم: «عن أيوب، عن نافع، عن ابن عمر رضي الله عنهما، أن عثمان أصبح فحدث، فقال: إني رأيت النبي ﷺ في المنام الليلة، فقال: يا عثمان، أفطر عندنا»^٣.

وأما عودته من الفتنة: فأخرج ابويعلی من حديث «عمر بن محمد أن أباه حدثه عن عبدالله بن عمر قال: كنا نتحدث في حجة الوداع ورسول الله ﷺ بين أظهرنا لا ندري ما حجة الوداع فحمد الله - رسوله - وحده وأثنى عليه ثم ذكر المسيح الدجال فأطنب في ذكره ثم قال: ما بعث الله من نبي إلا قد أنذره أمته: لقد أنذره نوح والنبيون من بعده وإنه يخرج فيكم وما خفي عليكم من شأنه فلا يخفى عليكم إنه أعور عين اليمنى كأنها عنبه طافية ثم قال: إن الله حرم عليكم دماءكم وأموالكم كحرمة يومكم هذا في بلدكم هذا في شهركم هذا ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم قال اللهم أشهد ثم قال: ويلكم - أو ويحكم - انظروا لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض»^٤.

وأخرج ابويعلی «عَنْ بِنِّ فَضَيْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، يَقُولُ: إِنَّ الْفِتْنَةَ تَجِيءُ مِنْ هَاهُنَا، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ، وَأَنْتُمْ يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، وَإِنَّمَا قَتَلَ مُوسَى الَّذِي قَتَلَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ

١- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ٩٨، كتاب المغازي، باب قول الله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ١٥٥]، حديث شماره: ٤٠٦٦.

٢- سنن ترمذي: ج ٥/ ص ٦٣٠، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٧٠٨. علامه آلبناني كفته: اسناد اين حديث حسن است.

٣- المستدرک على الصحيحين: ج ٣/ ص ١١٠، حديث شماره: ٤٥٥٤٤، علامه ذهبی كفته: اين حديث صحيح است.

٤- مسند ابو يعلى موصلى: ج ٩/ ص ٤٣٤، حديث شماره: ٥٥٨٦، حسين سليم اسد كفته: اسناد اين حديث صحيح است.

خَطًّا، قَالَ اللَّهُ لَهُ: وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا»^۱.

ومن مسند عبدالله بن عباس رضي الله عنه (۱۲ روایت):

أما ما يستدل به على خلافة الصديق رضي الله عنه من خطبة النبي صلى الله عليه وسلم قبل وفاته: فقد أخرج البخاري من حديث: «أَيُّوبُ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم قَالَ لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ وَلَكِنْ أَحِبِّي وَصَاحِبِي»^۲.

وأخرج احمد من حديث جرير: «عَنْ يَعْلَى بْنِ حَكِيمٍ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ عَاصِبًا رَأْسُهُ فِي خِرْقَةٍ فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَمَّنَ عَلَيَّ فِي نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِي بَكْرٍ بِنِ أَبِي قُحَافَةَ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنَ النَّاسِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا وَلَكِنْ خُلَّةُ الْإِسْلَامِ أَفْضَلُ سُدُّوا عَنِّي كُلَّ حَوْخَةٍ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ عَيْرَ حَوْخَةَ أَبِي بَكْرٍ»^۳.

وأما ما يستدل به على خلافة الصديق رضي الله عنه من حديث الامامة: فقد أخرج احمد من حديث أبي اسحق «عن ارقم بن شرحبيل عن ابن عباس في قصة مرضه صلى الله عليه وسلم فجاء بلال يؤذنه بالصلاة فقال مروا أبا بكر يصلي بالناس»^۴.

وأما مناقب عمر بن الخطاب رضي الله عنه: فقد أخرج ابن ماجه من حديث «عَوَّامُ بْنُ حَوْشِبٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ نَزَلَ جِبْرِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدْ اسْتَبَشَرَ أَهْلُ السَّمَاءِ بِإِسْلَامِ عُمَرَ»^۵.

۱- مسند ابو يعلى موصلى: ج ۹/ ص ۳۸۳، حديث شماره: ۵۵۱۱، حسين سليم اسد گفته: اسناد اين حديث صحيح است.

۲- صحيح بخارى: ج ۱/ ص ۱۰۰، كتاب الصلاة، باب الخوخة والممر فى المسجد، حديث شماره: ۴۶۷.

۳- مسند امام احمد: ج ۴/ ص ۲۵۲، حديث شماره: ۲۴۳۲، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث صحيح است.

۴- مسند امام احمد: ج ۵/ ص ۳۵۸، حديث شماره: ۲۴۳۲، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث صحيح است.

۵- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۳۸، افتتاح الكتاب فى الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عمر رضي الله عنه، حديث شماره: ۱۰۳. علامه آلبنانى گفته: اين حديث بسيار ضعيف است.

وأخرج الحاكم «عن ابن عباس عن النبي ﷺ انه قال: اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ»^١.
وأخرج الترمذي من حديث «التَّضَرُّ أَبِي عُمَرَ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ
قَالَ: اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِأَبِي جَهْلٍ بِنِ هِشَامٍ أَوْ بِعُمَرَ. قَالَ فَأَصْبَحَ فَعَدَا عُمَرَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ
ﷺ»^٢.

واخرج البخارى من حديث «أَيُّوبُ عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ لَمَّا
طُعِنَ عُمَرُ جَعَلَ يَأْلَمُ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ - وَكَأَنَّهُ يُجِرُّعُهُ - يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَيْتَ كَانَ
ذَاكَ لَقَدْ صَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ، ثُمَّ فَارَقْتَهُ وَهُوَ عِنْدَكَ رَاضٍ، ثُمَّ
صَحِبْتَ أَبَا بَكْرٍ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ، ثُمَّ فَارَقْتَهُ وَهُوَ عِنْدَكَ رَاضٍ، ثُمَّ صَحِبْتَ صُحْبَتَهُمْ
فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُمْ، وَلَيْتَ فَارَقْتَهُمْ لَتُفَارِقْتَهُمْ وَهُمْ عِنْدَكَ رَاضُونَ. قَالَ أَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ
صُحْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَرِضَاهُ، فَإِنَّمَا ذَاكَ مِنْ مَنِّ اللَّهِ تَعَالَى مَنِّ بِهِ عَلَيَّ، وَأَمَا مَا ذَكَرْتَ مِنْ
صُحْبَةِ أَبِي بَكْرٍ وَرِضَاهُ، فَإِنَّمَا ذَاكَ مِنْ مَنِّ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ مَنِّ بِهِ عَلَيَّ، وَأَمَا مَا تَرَى مِنْ
جَزَعِي، فَهُوَ مِنْ أَجْلِكَ وَأَجْلِ أَصْحَابِكَ، وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي طِلَاعَ الْأَرْضِ ذَهَبًا لَأَفْتَدَيْتُ بِهِ
مَنْ عَدَا لِلَّهِ ﷻ قَبْلَ أَنْ أَرَاهُ»^٣.

وأما جعله قول الشيخين عليه السلام في ترتيب الأدلة بعد حديث النبي ﷺ وقبل القياس: فقد
اخرج الدارمي «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَزِيدَ قَالَ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِذَا سُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ فَكَانَ
فِي الْقُرْآنِ أَخْبَرَ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْقُرْآنِ وَكَانَ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَخْبَرَ بِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ
فَعَنَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ بَرَأْيَهُ»^٤.

١- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٨٩، ومن مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ٤٢٨٤.
ذهبی گفته: اسناد ابن حدیث صحیح است.

٢- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٦١٨، حدیث شماره: ٣٦٨٣، علامه آلبنی گفته: ابن حدیث بسیار ضعیف
است.

٣- صحیح بخاری: ج ٥/ ص ١٢، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب رضی الله عنه، حدیث شماره:
٣٦٩٢.

٤- سنن دارمی: ج ١/ ص ٢٦٥، باب الفتیاء وما فیہ من الشدة، حدیث شماره: ١٦٨، حسین سلیم اسد
دارانی گفته: اسناد ابن حدیث صحیح است.

وأما ما يستدل به علي خلافة الخلفاء من حديث رويها الزهري عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن ابن عباس قال رأى رجلاً رؤياً فجاء للنبي ﷺ فقال إني رأيت كأن ظلة تنطف عسلاً وسمناً وكأنَّ النَّاسَ يأخذون منها قَبِينَ مُسْتَكْثِرٍ وَبَيْنَ مُسْتَقِيلٍ وَبَيْنَ ذَلِكَ وَكَأَنَّ سَبَباً مُتَّصِلاً إِلَى السَّمَاءِ - وَقَالَ يَزِيدُ مَرَّةً وَكَأَنَّ سَبَباً دَلَّى مِنَ السَّمَاءِ - فَجِئْتُ فَأَخَذْتُ بِهِ فَعَلَوْتُ فَعَلَاكَ اللَّهُ ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَأَخَذَ بِهِ فَعَلَا فَعَلَاهُ اللَّهُ ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكُمْ فَأَخَذَ بِهِ فُقِطِعَ بِهِ ثُمَّ وَصِلَ لَهُ فَعَلَا فَعَلَاهُ اللَّهُ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ ائِدْنَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَعْبُرْهَا. فَأَذِنَ لَهُ فَقَالَ أَمَّا الظُّلَّةُ فَالْإِسْلَامُ وَأَمَّا الْعَسَلُ وَالسَّمْنُ فَحَلَاوَةُ الْقُرْآنِ فَبَيْنَ مُسْتَكْثِرٍ وَبَيْنَ مُسْتَقِيلٍ وَبَيْنَ ذَلِكَ وَأَمَّا السَّبَبُ فَمَا أَنْتَ عَلَيْهِ تَعْلُو فَيُعْلِيكَ اللَّهُ ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ رَجُلٌ عَلَى مِنْهَاجِكَ فَيَعْلُو وَيُعْلِيهِ اللَّهُ ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِكُمْ رَجُلٌ يَأْخُذُ بِأَخْذِكُمْ فَأَخَذَ كَمَا فَيَعْلُو فَيُعْلِيهِ اللَّهُ ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِكُمْ رَجُلٌ يَقْطَعُ بِهِ ثُمَّ يُوصِلُ لَهُ فَيَعْلُو فَيُعْلِيهِ اللَّهُ - قَالَ - أَصَبْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَصَبْتُ وَأَخْطَأْتُ. قَالَ أَقْسَمْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِتُخْرِتَنِي. فَقَالَ: لَا تُقْسِمُ»^۱.

وأما ان النبي ﷺ لم ينص بالخلافة لعلي خاصة ولا لبني هاشم عامه: فقد أخرج احمد من حديث «ابن المبارك عن يونس عن الزهري عن عبد الله بن كعب بن مالك عن ابن عباس قال خرج علي من عند رسول الله ﷺ في مرضه فقالوا كيف أصبح رسول الله ﷺ يا أبا حسن فقال أصبح بحمد الله بارئاً. فقال العباس ألا ترى إني لأرى رسول الله ﷺ سيئوتى من وجعه وإني لأعرف في وجوه بني عبد المطلب الموت فأنطلق بنا إلى رسول الله فلنكلمه فإن كان الأمر فينا بينه وإن كان في غيرنا كلمناه وأوصى بنا. فقال علي إن قال الأمر في غيرنا لم يعطناه الناس أبداً وإني والله لا أكلم رسول الله ﷺ في هذا أبداً»^۲.

۱- مسند امام احمد: ج ۴/ ص ۲۱، حديث شماره: ۲۱۱۳، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۲- همان: ج ۵/ ص ۱۳۹، حدیث شماره: ۲۹۹۷، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

وأما أن أبابكر صديق وسائرهم شهيد: فقد أخرج ابو يعلي باسناد غريب «عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى حِرَاءٍ فَتَزَلَزَلَ الْجَبَلُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اثْبُتْ حِرَاءُ، مَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ، أَوْ صَدِيقٌ، أَوْ شَهِيدٌ وَعَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعَلِيٌّ، وَعُثْمَانُ، وَطَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ نُفَيْلٍ»^١.

«وأما قوله في عثمان فقد أخرج ابو عمر في الاستيعاب ان عبدالله بن عباس قال لو اجتمع الناس على قتل عثمان لرموا بالحجارة كما رمي قوم لوط»^٢.
ومن مسند ابى موسى الاشعري عبدالله بن قيس رضي الله عنه (٨ رواية):

أما ان الخلافة في قريش: فقد أخرج الإمام احمد عن ابى موسى الاشعري «عن النبي ﷺ انه قال إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ مَا دَامُوا إِذَا اسْتَرْجَمُوا رَجَمُوا وَإِذَا حَكَمُوا عَدَلُوا وَإِذَا قَسَمُوا أَقْسَطُوا فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لَا يَقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلَا عَدْلٌ»^٣.

وأما بشارة الخلفاء بالجنة والتعريض الظاهر علي خلافتهم وانذار عثمان بالبلوي: فقد أخرج الشيخان وغيرهما بروايات فيه العدد والثقة من ذلك ما أخرجه البخاري من حديث «سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ ثُمَّ خَرَجَ، فَقُلْتُ لِأَلْزَمَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، وَلَا أَكُونَنَّ مَعَهُ يَوْمَ هَذَا. قَالَ فَجَاءَ الْمَسْجِدَ، فَسَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالُوا خَرَجَ وَوَجَّهَ هَا هُنَا، فَخَرَجْتُ عَلَى إِثْرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ، حَتَّى دَخَلَ بَيْتَ أَرِيَسٍ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، وَبَابُهَا مِنْ جَرِيدٍ حَتَّى قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَاجَتَهُ، فَتَوَضَّأَ فَمُنَّتْ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى بَيْتِ أَرِيَسٍ، وَتَوَسَّطَ قُفَّهَا، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ وَدَلَّاهُمَا فِي الْبَيْتِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ انْصَرَفْتُ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، فَقُلْتُ لِأَكُونَنَّ بَوَّابَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْيَوْمَ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَفَعَ الْبَابَ. فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ. فَقُلْتُ عَلَى رِسْلِكَ. ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ

١- مسند ابو يعلى موصلى: ج ٤/ ص ٣٣٣، حديث شماره: ٢٤٤٥. حسين سليم أسد گفته: اسناد اين حديث ضعيف است.

٢- الاستيعاب فى معرفة الأصحاب: ج ٣/ ص ١٠٥٢.

٣- مسند امام احمد: ج ٣٢/ ص ٣١١، حديث شماره: ١٩٥٤١.

هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ. فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لِأَبِي بَكْرٍ ادْخُلْ، وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ. فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَجَلَسَ عَنِ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَعَهُ فِي الْفَقْفِ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبُئْرِ، كَمَا صَنَعَ النَّبِيُّ ﷺ، وَكَشَفَ عَنِ سَاقَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ وَقَدْ تَرَكْتُ أَخِي يَتَوَصَّأُ وَيَلْحَقُنِي، فَقُلْتُ إِنَّ يُرِيدُ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا - يُرِيدُ أَخَاهُ - يَأْتِ بِهِ. فَإِذَا إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ. فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ. فَقُلْتُ عَلَى رِسْلِكَ. ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسْتَأْذِنُ. فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. فَجِئْتُ فَقُلْتُ ادْخُلْ وَبَشِّرْكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ. فَدَخَلَ، فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْفَقْفِ عَنِ يَسَارِهِ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِي الْبُئْرِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، فَقُلْتُ إِنَّ يُرِيدُ اللَّهُ بِفُلَانٍ خَيْرًا يَأْتِ بِهِ. فَجَاءَ إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ. فَقُلْتُ عَلَى رِسْلِكَ. فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - فَأَخْبَرْتُهُ. فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ فَجِئْتُ فَقُلْتُ لَهُ ادْخُلْ وَبَشِّرْكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُكَ. فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْفَقْفَ قَدْ مُلِئَ، فَجَلَسَ وَجَاهَهُ مِنَ الشَّقِّ الْآخِرِ. قَالَ شَرِيكُ قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ فَأَوْلَتْهَا فُبُورَهُمْ»^۱.

وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ مِنْ ﷺ «أَبُو عُثْمَانَ التَّهْدِيُّ عَنْ أَبِي مُوسَى ﷺ قَالَ كُنْتُ مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي حَائِطٍ مِنْ حِيْطَانِ الْمَدِينَةِ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. فَفَتَحْتُ لَهُ، فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ، فَبَشَّرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فَحَمِدَ اللَّهُ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. فَفَتَحْتُ لَهُ، فَإِذَا هُوَ عُمَرُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِيُّ ﷺ فَحَمِدَ اللَّهُ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ رَجُلٌ، فَقَالَ لِي: افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ. فَإِذَا عُثْمَانُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَمِدَ اللَّهُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانَ»^۲.

وَأَمَّا مَا يَسْتَدَلُّ بِهِ عَلَى خِلافةِ الصِّدِّيقِ ﷺ مِنْ حَدِيثِ الْإِمَامَةِ: فَقَدْ أَخْرَجَ أَحْمَدُ «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي بُرْدَةَ بْنِ أَبِي مُوسَى عَنْ أَبِي مُوسَى قَالَ مَرِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَاشْتَدَّ

۱- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۸، کتاب المناقب، باب قول النبی ﷺ: «لو كنت متخذًا خليلًا»، حديث شماره: ۳۶۷۴.

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۳، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب ﷺ، حديث شماره: ۳۶۹۳.

مَرَضُهُ فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّ بِالنَّاسِ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ^۱ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ رَقِيقٌ مَتَى يَقُومُ مَقَامَكَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ. قَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَإِنَّكَ نَصَوَاحِبَاتُ يُوسُفَ. فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ بِالنَّاسِ فِي حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ^۲.

وَأما تعوده من الفتنة: فقد روي عنه بروايات فيها العدد والثقة منها ما أخرج الترمذي «عَنْ هُزَيْلِ بْنِ شُرْحَبِيلَ عَنْ أَبِي مُوسَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ فِي الْفِتْنَةِ كَسَرُوا فِيهَا قَسِيئَكُمْ وَقَطَّعُوا فِيهَا أَوْتَارَكُمْ وَالزَّمُوا فِيهَا أَجْوَابَ بُيُوتِكُمْ وَكُونُوا كَابْنِ آدَمَ»^۳.

وَأخرج احمد: «عن هذيل بن شرحبيل عن ابي موسي قال قال رسول الله ﷺ: إن بين يدي الساعة فتنا كقطع الليل المظلم يصبح فيها مؤمنا ويمسي كافراً ويمسي مؤمنا ويصبح كافراً، القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي خير من الساعي فكسروا قسيئكم وقطعوا أو تارككم واضربوا بسيوفكم الحجارة، فإذا دخل علي أحدكم بيته فليكن كخير ابني آدم»^۴.

۱- در این حدیث تا اندازه‌ای از اختصار کار گرفته شده است، در روایات می‌آید که عائشه رضی الله عنها به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت که ابوبکر نرم دل می‌باشد و چون به جایگاه شما ایستاده شود امکان دارد که رقت قلب به او طاری شود و درست امامت داده نتواند و حتی عائشه رضی الله عنها برای حفصه رضی الله عنها گفت: تو نیز این موضوع را به خدمت جناب رسول الله عرض کن. از مجموع این روایات فراست و دانائی عائشه این همسر دانشمند رسول خدا دانسته می‌شود که از یکسو می‌خواهد با اصرار رسول الله این توهم را از قلب ضعیفان از بین ببرد که آن حضرت بعد از امامت ابوبکر رضی الله عنه وفات یافتند (امامت ابوبکر منحوس بود) و از جانب دیگر می‌خواهد که پیامبر بر امامت ابوبکر در حین حیات خویش اصرار بورزند تا بعد از وفات آن جناب کسی را یارای این نباشد که با وجود ابوبکر طمعی در خلافت داشته باشد. (ش)

۲- مسند امام احمد: ج ۳۲ / ص ۴۷۴، حدیث شماره: ۱۹۷۰۰، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۴ / ص ۴۹۰، أبواب الفتن عن رسول الله ﷺ، باب ما جاء فی اتخاذ سيف من خشب فی الفتنة، حدیث شماره: ۲۲۰۴. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- مسند امام احمد: ج ۳۲ / ص ۵۰۴، حدیث شماره: ۱۹۷۳۰، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث حسن لغیره است. و نگا: سنن ابو داود: ج ۴ / ص ۱۰۰، کتاب الفتن والملاحم، باب فی النهی عن السعی فی الفتنة، حدیث شماره: ۴۲۵۹. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

وأخرج احمد من حديث «حطان بن عبدالله عن أبي موسى عن النبي ﷺ قال ان بين يدي الساعة الهرج قالوا وما الهرج؟ قال: القتل قالوا أكثر مما نقتل في العام الواحد أكثر من سبعين الفا قال انه ليس بقتلكم المشركين ولكن قتل بعضكم بعضا قال ومعنا عقولنا يومئذ قال انه يُنزع عقول أكثر أهل ذلك الزمان ويخلق له قوم من الناس يحسب أكثرهم انهم علي شئ وليسوا علي شئ قال ابو موسي والذي نفسي بيده ما أجد لي ولكم منها مخرجاً ان أدركني وإياكم الا أن نخرج منها كما دخلنا لم نصب منها»^۱.

واخرج احمد من طريق الحسن «عَنْ أَبِي مُوسَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: إِذَا تَوَاجَهَ الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَقَتَلَ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ قِيلَ هَذَا الْقَاتِلُ فَمَا بِالِ الْمَقْتُولِ قَالَ إِنَّهُ أَرَادَ قَتْلَ صَاحِبِهِ»^۲.

ومن مسند عبدالله بن عمرو بن العاص ﷺ (۳ روایت):

أما بشارة الخلفاء بالجنة: فقد أخرج احمد من طريق «قَتَادَةَ عَنِ ابْنِ سِيرِينَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَاسْتَأْذَنَ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرُهُ بِالْجَنَّةِ. ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَاسْتَأْذَنَ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرُهُ بِالْجَنَّةِ. ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَاسْتَأْذَنَ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرُهُ بِالْجَنَّةِ. قَالَ قُلْتُ فَأَيُّنَا قَالَ أَنْتَ مَعَ أَبِيكَ»^۳.

وأما مايستدل به من حديثه على الخلافة الخاصة من حيث كونها في زمن العافية: فقد أخرج احمد «عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّ الْكَعْبَةِ قَالَ انْتَهَيْتُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِي وَهُوَ جَالِسٌ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ بَيْنَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ إِذْ نَزَلَ مَنْزِلًا فَمِنَّا مَنْ يَضْرِبُ خِبَاءَهُ وَمِنَّا مَنْ هُوَ فِي جَشْرِهِ وَمِنَّا مَنْ يَنْتَضِلُ إِذْ نَادَى مُنَادِيهِ الصَّلَاةَ جَامِعَةً. قَالَ فَاجْتَمَعْنَا - قَالَ - فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخَطَبَنَا

۱- مسند امام احمد: ج ۳۲ / ص ۲۴۱، حديث شماره: ۱۹۴۹۲. شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت ضعیف است؛ به دلیل این که علی بن زید بن جدهان (یکی از راویان این حدیث) ضعیف است.

۲- مسند امام احمد: ج ۳۲ / ص ۳۶۱، حديث شماره: ۱۹۵۹۰. شعيب الأرنؤوط گفته: این روایت صحیح لغیره است.

۳- مسند امام احمد: ج ۱۱ / ص ۱۰۶، حديث شماره: ۶۵۴۸. شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است.

فَقَالَ «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلَّا دَلَّ أُمَّتُهُ عَلَى مَا يَعْلَمُهُ خَيْرًا لَهُمْ وَحَدَّرَهُمْ مَا يَعْلَمُهُ شَرًّا لَهُمْ وَإِنَّ أُمَّتَكُمْ هَذِهِ جُعِلَتْ عَافِيَتِهَا فِي أَوْلِيَّهَا وَإِنَّ آخِرَهَا سَيُصِيبُهُمْ بَلَاءٌ شَدِيدٌ وَأُمُورٌ تُنْكِرُونَهَا تَجِيءُ فَتَنْ يَرْقُقُ بَعْضُهَا لِبَعْضٍ تَجِيءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِي. ثُمَّ تَنْكَشِفُ ثُمَّ تَجِيءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ. ثُمَّ تَنْكَشِفُ فَمَنْ سَرَّهُ مِنْكُمْ أَنْ يُزْحَرَ عَنِ النَّارِ وَأَنْ يُدْخَلَ الْجَنَّةَ فَلْتُدْرِكْهُ مَوْتَتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يُؤْتَى إِلَيْهِ وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَدِهِ وَثَمَرَةَ قَلْبِهِ فَلْيُطِغْهُ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنْ جَاءَ آخَرَ يُنَازِعُهُ فَاضْرِبُوا عُنُقَ الْآخِرِ. قَالَ فَأَدْخَلْتُ رَأْسِي مِنْ بَيْنِ النَّاسِ فَقُلْتُ أَنْشُدْكَ بِاللَّهِ أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أُذُنِي فَقَالَ سَمِعْتُهُ أُذُنَايَ وَوَعَاةَ قَلْبِي. قَالَ فَقُلْتُ هَذَا ابْنُ عَمِّكَ مُعَاوِيَةُ - يَعْنِي - يَأْمُرُنَا بِأَكْلِ أَمْوَالِنَا بَيْنَنَا بِالْبَاطِلِ وَأَنْ نَقْتُلَ أَنْفُسَنَا وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ﴾ [النساء: ٢٩]. قَالَ فَجَمَعَ يَدَيْهِ فَوَضَعَهُمَا عَلَى جَبْهَتِهِ ثُمَّ نَكَسَ هُنَيْئَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ أَطِغْهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَاعْصِيهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ ﷻ»^١.

وأما سوابق أبي بكر الصديق ﷺ: فقد أخرج البخاري «عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو عَنْ أَشَدِّ مَا صَنَعَ الْمُشْرِكُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ رَأَيْتُ عُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ يُصَلِّي، فَوَضَعَ رِدَاءَهُ فِي عُنُقِهِ فَخَنَفَهُ بِهِ خَنْفًا شَدِيدًا، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى دَفَعَهُ عَنْهُ فَقَالَ أَنْقَلْتُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ. وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ»^٢.

ومن مسند أبي هريره ﷺ (٢٣ رواية):

أما الخلافة في قريش: فقد أخرج احمد والشيخان وغيرهم «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَفِي حَدِيثٍ زُهَيْرٍ يَبْلُغُ بِهِ النَّبِيُّ ﷺ وَقَالَ عَمْرٍو رَوَايَةٌ: النَّاسُ تَبِعَ لِقَرَيْشٍ فِي هَذَا

١- مسند امام احمد: ج ١١ / ص ٤٨، حديث شماره: ٦٥٠٣. شعيب الأرنؤوط كفته: اسناد ابن روايت

بنا بر شرط امام مسلم صحيح است.

٢- صحيح بخارى: ج ٥ / ص ١٠، كتاب المناقب، باب قول النبي ﷺ: «لو كنت متخذًا خليلًا»، حديث

شماره: ٣٦٧٨.

الشَّانِ مُسْلِمُهُمْ لِمُسْلِمِهِمْ وَكَافِرُهُمْ لِكَافِرِهِمْ»^۱.

أخرج احمد من طريق «أبي ذئبٍ عن سَعِيدِ الْمُقْبِرِيِّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ لِي عَلَى قُرَيْشٍ حَقًّا وَإِنَّ لِقُرَيْشٍ عَلَيْكُمْ حَقًّا مَا حَكُمُوا فَعَدَلُوا وَاتَّمِنُوا فَأَدَّوْا وَاسْتُرِحُّوا فَرِحُوا»^۲.

وَأما ما يستدل به علي خلافتهم من حديث الظلة: فقد أخرج الشيخان وغيرهما بطريق متعددة منها ما أخرج أبو داود من طريق الزهري «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَجُلًا أَتَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ إِنِّي أَرَى اللَّيْلَةَ ظُلَّةً يَنْطِفُ مِنْهَا السَّمْنُ وَالْعَسَلُ فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ بِأَيْدِيهِمْ فَالْمُسْتَكْبِرُ وَالْمُسْتَقْبَلُ وَأَرَى سَبَبًا وَاصِلًا مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فَأَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ بِهِ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرَ فَعَلَا بِهِ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرَ فَنَقَطَ ثُمَّ وَصَلَ فَعَلَا بِهِ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا أَيُّ لَتَدَعَنِي فَلَا عَبْرَتَهَا. فَقَالَ اعْبُرْهَا. قَالَ أَمَا الظُّلَّةُ فَظُلَّةُ الْإِسْلَامِ وَأَمَا مَا يَنْطِفُ مِنَ السَّمْنِ وَالْعَسَلِ فَهُوَ الْقُرْآنُ لِينُهُ وَحَلَاوَتُهُ وَأَمَا الْمُسْتَكْبِرُ وَالْمُسْتَقْبَلُ فَهُوَ الْمُسْتَكْبِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقْبَلُ مِنْهُ وَأَمَا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فَهُوَ الْحَقُّ الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ تَأْخُذُ بِهِ فَيَعْلِيكَ اللَّهُ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ بَعْدَكَ رَجُلٌ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرَ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرَ فَيَنْقَطِعُ ثُمَّ يُوَصِّلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ أَيْ رَسُولَ اللَّهِ

۱- صحیح بخاری: ج ۴/ص ۱۷۸، کتاب المناقب، باب قول الله تعالى: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳]، حديث شماره: ۳۴۹۵، و صحیح مسلم: ج ۳/ص ۱۴۵، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقريش، والخلافة في قريش، حديث شماره: ۱۸۱۸، و مسند امام احمد: ج ۱۳/ص ۵۴۳، حديث شماره: ۸۲۴۲.

۲- مسند امام احمد: ج ۱۳/ص ۹۱، حديث شماره: ۷۶۵۳، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد ابن حديث بنا بر شرط شيخین صحیح است.

لَتُحَدِّثَنِي أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ. فَقَالَ: أَصَبْتَ بَعْضًا وَأَخْطَأْتَ بَعْضًا. فَقَالَ أَقْسَمْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَتُحَدِّثَنِي مَا الَّذِي أَخْطَأْتُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا تُقْسِمُ»^١.

وأما ما يستدل به من حديث القليب: فقد أخرج البخاري «عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ أَخْبَرَنِي سَعِيدٌ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي عَلَى قَلْبٍ وَعَلَيْهَا دَلْوٌ، فَتَزَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِي فُحَّافَةَ فَتَزَعَّ مِنْهَا دَنُوبًا أَوْ دَنُوبَيْنِ، وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا، فَأَخَذَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنِ»^٢.

وأخرج البخاري من حديث معمر «عَنْ هَمَّامٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ أُنِّي عَلَى حَوْضٍ أَسْقَى النَّاسَ، فَأَتَانِي أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ الدَّلْوَ مِنْ يَدِي لِئُرِيحَنِي، فَتَزَعَّ دَنُوبَيْنِ وَفِي نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، فَأَتَى ابْنُ الْخَطَّابِ فَأَخَذَ مِنْهُ، فَلَمْ يَزَلْ يَنْزِعُهُ، حَتَّى تَوَلَّى النَّاسُ وَالْحَوْضُ يَتَفَجَّرُ»^٣.

وأما ما يستدل به على خلافتهم من العلاقة التي ضربها النبي ﷺ للخلافة الخاصة من انها في المدينة: فقد اخرج الحاكم من حديث هشيم «عَنِ الْعَوَامِ بْنِ حَوْشَبٍ، عَنِ سَلِيمَانَ بْنِ أَبِي سَلِيمَانَ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: الْخِلاَفَةُ بِالْمَدِينَةِ وَالْمَلِكُ بِالشَّامِ»^٤.

وأما ما يستدل به على خلافتهم الخاصة من حديث القرون: فقد أخرج احمد وغيره من طريق منها طريق «عبدالله بن شقيق عن أبي هريرة ﷺ: قال: قال النبي ﷺ: خير أمتي القرن

١- صحيح بخارى: ج ٩/ ص ٤٣، كتاب التعبير، باب من لم ير الرؤيا لأول عابر إذا لم يصب، حديث شماره: ٧٠٤٦، و صحيح مسلم: ج ٤/ ص ١٧٧٧، كتاب الرؤيا، باب فى تأويل الرؤيا، حديث شماره: ٢٢٦٩، و سنن ابو داود: ج ٤/ ص ٢٠٧، كتاب السنة، باب فى الخلفاء، حديث شماره: ٤٦٣٢.

٢- صحيح بخارى: ج ٤/ ص ٢٠٥، كتاب المناقب، باب علامات النبوة فى الإسلام، حديث شماره: ٣٦٣٣.

٣- همان: ج ٩/ ص ٣٩، كتاب التعبير، باب الاستراحة فى المنام، حديث شماره: ٧٠٢٢.

٤- المستدرک على الصحيحين: ج ٣/ ص ٧٥، حديث شماره: ٤٤٤٠، حافظ ذهبى در مورد اين حديث نوشته: سليمان بن أبى سليمان و پدرش (که از راویان این حديث می باشند) هر دو ضعیف اند.

الذي بعثت فيه، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم - والله أعلم: أذكر الثالث أم لا؟ - قال: ثم يَخْلُفُ قوم يُجْبُونَ السَّمَانَةَ، يَشْهَدُونَ قبل أن يُسْتَشْهَدُوا»^١.

وأما ما يستدل به على خلافة الصديق عليه السلام من الخطبة التي خطبها النبي صلى الله عليه وآله وسلم قبل وفاته: أخرج الترمذي من طريق «دَاوُدُ بْنُ يَزِيدَ الْأَوْدِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم مَا لِأَحَدٍ عِنْدَنَا يَدٌ إِلَّا وَقَدْ كَافَيْتَاهُ مَا خَلَا أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا يَدًا يُكَافِئُهُ اللَّهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَا نَفَعَنِي مَالٌ أَحَدٍ قَطُّ مَا نَفَعَنِي مَالٌ أَبِي بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَا تَتَّخِذُتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا إِلَّا وَإِنَّ صَاحِبَكُمْ خَلِيلُ اللَّهِ»^٢.

وأخرج احمد عن طريق الأعمش «عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم: مَا نَفَعَنِي مَالٌ قَطُّ مَا نَفَعَنِي مَالٌ أَبِي بَكْرٍ. قَالَ فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ هَلْ أَنَا وَمَالِي إِلَّا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ»^٣.

وأما مواعيد الله الظاهرة على أيدي الخلفاء: فقد أخرج الشيخان وغيرهما بطرق متعددة منها ما أخرج البخاري «عَنْ أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم: أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَبَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ الْبَارِحَةَ إِذْ أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الْأَرْضِ حَتَّى وُضِعَتْ فِي يَدِي»^٤.

١- مسند امام احمد: ج ١٢ / ص ٢٠، حديث شماره: ٧١٢٣، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين روايت بنا بر شرط امام مسلم صحيح است. و نگا: صحيح مسلم: ج ٤ / ص ١٩٦٣، كتاب الفضائل، باب فضل الصحابة ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم، حديث شماره: ٢٥٣٤.

٢- سنن ترمذی: ج ٥ / ص ٦٠٩، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٦١، علامه آلبنانی گفته: اين حديث صحيح است. و نگا: صحيح بخاری: ج ١ / ص ١٠٠، كتاب الصلاة، باب الخوخة والممر في المسجد، حديث شماره: ٤٦٦.

٣- مسند امام احمد: ج ١٢ / ص ٤١٤، حديث شماره: ٧٤٤٦، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث بنا بر شرط شيخين صحيح است.

٤- صحيح بخاری: ج ٩ / ص ٣٣، كتاب الرؤيا، باب رؤيا الليل، حديث شماره: ٦٩٩٨.

وأخرج الشيخان وغيرهما بطريق متعددة منها ما أخرج احمد «عَنِ الزُّهْرِيِّ أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^١.

وأما مناقب أبي بكر الصديق ﷺ: فقد أخرج البخاري «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ مِنْ شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ دُعِيَ مِنْ أَبْوَابٍ - يَعْنِي الْجَنَّةَ - يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا خَيْرٌ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّلَاةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِيَ مِنْ بَابِ الصِّيَامِ، وَبَابِ الرِّيَّانِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ مَا عَلَيَّ هَذَا الَّذِي يُدْعَى مِنْ تِلْكَ الْأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ، وَقَالَ هَلْ يُدْعَى مِنْهَا كُلُّهَا أَحَدٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: نَعَمْ، وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ»^٢.

وأخرج أبو داود من طريق عبدالسلام ابن حرب «عَنْ أَبِي خَالِدٍ الدَّالَائِيِّ عَنْ أَبِي خَالِدٍ مَوْلَى آلِ جَعْدَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَتَانِي جِبْرِيلُ فَأَخَذَ بِيَدِي فَأَرَانِي بَابَ الْجَنَّةِ الَّذِي تَدْخُلُ مِنْهُ أُمَّتِي. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَدِدْتُ أَلِي كُنْتُ مَعَكَ حَتَّى أَنْظَرَ إِلَيْهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي»^٣.

وأما مناقب عمر بن الخطاب ﷺ: فقد أخرج البخاري «عَنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ أَخْبَرَنِي سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيْبِ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ قَالَ بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ قَالَ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِي فِي

١- مسند امام احمد: ج ١٢/ ص ١٠٨، حديث شماره: ٧١٨٤، امام احمد گفته: اين حديث بنا بر شرط شيخين صحيح است. و نگا: صحيح بخارى: ج ٤/ ص ٨٥، كتاب فرض الخمس، باب قول النبي ﷺ: «أحلت لكم الغنائم»، حديث شماره: ٣١٢٠.

٢- صحيح بخارى: ج ٥/ ص ٦، كتاب المناقب، باب قول النبي ﷺ: «لو كنت متخذًا خليلًا»، حديث شماره: ٣٦٦٦.

٣- سنن ابو داود: ج ٤/ ص ٢١٣، كتاب السنة، باب فى الخلفاء، حديث شماره: ٤٦٥٢، علامه آلبنانى گفته: اين حديث ضعيف است.

الْحِنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرِ، فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِعُمَرَ فَذَكَرْتُ عَمْرَتَهُ فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا. فَبَكَى وَقَالَ أَعَلَيْكَ أَعَارُ يَا رَسُولَ اللَّهِ»^۱.

وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ «عَنْ اِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَقَدْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْأُمَمِ نَاسٌ مَحْدَثُونَ فَمَا يَكُ فِي أُمَّتِي أَحَدٌ فَانْهَ عَمْرُ وَفِي رِوَايَةٍ لَهُ لَقَدْ كَانَ فِيمَا كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رِجَالٌ يَكَلِّمُونَ^۲ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا أَنْبِيَاءَ فَمَا يَكُنْ فِي أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَعَمْرُ»^۳.

وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ «عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَا سَمِعْنَا أَبَا هُرَيْرَةَ ﷺ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: بَيْنَمَا رَاجِعٌ فِي عَنَمِهِ عَدَا الدَّنْبُ فَأَخَذَ مِنْهَا شَاءً، فَطَلَبَهَا حَتَّى اسْتَنْقَذَهَا، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ الدَّنْبُ فَقَالَ لَهُ مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبْعِ، لَيْسَ لَهَا رَاجِعٌ عَمْرِي. فَقَالَ النَّاسُ سُبْحَانَ اللَّهِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَإِنِّي أُوْمِنُ بِهِ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَمَا ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»^۴.

وَلِلْبُخَارِيِّ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: «وَبَيْنَمَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقْرَةً قَدْ حَمَلَ عَلَيْهَا فَالْتَفَتَتْ إِلَيْهِ فَكَلَّمَتْهُ فَقَالَتْ إِنِّي لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا وَلَكِنِّي خُلِقْتُ لِلْحَرْثِ قَالَ النَّاسُ سُبْحَانَ اللَّهِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: فَإِنِّي أُوْمِنُ بِذَلِكَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»^۵.

۱- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۰، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۳۶۸۰.

۲- یعنی فرشته‌ها بر آن‌ها نازل شده و با آن‌ها سخن می‌گفتند چنانکه در آیه‌ی کریمه آمده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا...﴾ [فصلت: ۳۰]. (ش)

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۲، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب ابی حفص القرشی العدوی ﷺ، حدیث شماره: ۳۶۸۹.

۴- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۲، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب ابی حفص القرشی العدوی ﷺ، حدیث شماره: ۳۶۹۰.

یعنی با وجود آن که ابوبکر و عمر در آن مجلس حاضر نبودند باز هم رسول خدا اسم‌های آن‌ها را به زبان مبارک آورده و فرمود که من و ابوبکر و عمر به این مسأله‌ی غیبی ایمان داریم که دلالت بر فضیلت ایشان می‌نماید.

۵- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۵، کتاب المناقب، باب قول النبی ﷺ: «لو كنت متخذًا خليلًا»، حدیث شماره: ۳۶۶۳.

وأما مناقب عثمان رضي الله عنه: فقد أخرج ابن ماجه: «عن أبيه عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي الزَّنَادِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم قَالَ: لِكُلِّ نَبِيٍّ رَفِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَرَفِيقِي فِيهَا عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ»^١.

وأخرج ابن ماجه بهذا الاسناد «أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه وسلم لَقِيَ عُثْمَانَ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ: يَا عُثْمَانُ هَذَا جِبْرِيلُ أَخْبَرَنِي أَنَّ اللَّهَ قَدْ زَوَّجَكَ أُمَّ كُثُومٍ بِمِثْلِ صَدَاقِ رُقِيَّةَ عَلَى مِثْلِ صُحْبَتِهَا»^٢.

وأما ان عثمان يقتل مظلوما وانه على الحق يوم يُقتل: فقد أخرج الحاكم من طريق «موسى، ومحمد، وإبراهيم، بنو عقبة، قالوا: ثنا أبو أمنا أبو حسنة قال: شهدت أبا هريرة وعثمان محصور في الدار، واستأذنته في الكلام، فقال أبو هريرة: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: إنها ستكون فتنة، واختلاف - أو اختلاف - وفتنة، قال: قلنا: يا رسول الله، فما تأمرنا؟ قال: عليكم بالأمير وأصحابه وأشار إلى عثمان»^٣.

وأخرج الحاكم من حديث «أبي زرعة عن أبي هريرة اشترى عثمان بن عفان الجنة من النبي صلى الله عليه وسلم مرتين حيث حفر بئر رومة وحيث جهز جيش العسرة»^٤.

١- سنن ابن ماجه: ج ١/ ص ٤٠، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عثمان رضي الله عنه، حديث شماره: ١٠٩. علامه آلبناني گفته: اين حديث ضعيف است، و محمد فؤاد عبد الباقي وجود عثمان بن خالد (يكي از رواة) را دليل ضعف اسناد اين حديث دانسته است.

٢- همان: ج ١/ ص ٤٠، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عثمان رضي الله عنه، حديث شماره: ١١٠. علامه آلبناني گفته: اين حديث ضعيف است، و محمد فؤاد عبد الباقي اسناد اين حديث همانند حديث قبلي است.

٣- المستدرک على الصحيحين: ج ٣/ ص ١٠٥، حديث شماره: ٤٥٤١، حاكم گفته: اسناد اين حديث صحيح است اما شيخين آن را روايت نکرده اند، علامه ذهبی در تعليقش نگاشته: ابوداود، عيسى بن المسيب (يكي از راويان اين حديث) را ضعيف دانسته است.

٤- المستدرک على الصحيحين: ج ٣/ ص ١١٥، حديث شماره: ٤٥٧٠، حاكم گفته: اسناد اين حديث صحيح است اما شيخين آن را روايت نکرده اند، علامه ذهبی در تعليقش نگاشته: اين حديث صحيح است.

وأما ان أبا بكر صديق وسائرهم شهداء: فقد أخرج الترمذي من حديث «عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنِ مُحَمَّدٍ الدَّرَّاورِدِيُّ، عَنِ سُهَيْلِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى صَخْرَةٍ هُوَ، وَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، وَعَلِيٌّ، وَطَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، فَتَحَرَّكَتِ الصَّخْرَةُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَهْدَيْتِي فَمَا عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صَدِيقٌ أَوْ شَهِيدٌ»^۱.

وأما بشارة أهل بدر بالجنة: فقد أخرج ابو داود: «عَنْ عَاصِمٍ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ مُوسَى فَلَعَلَّ اللَّهُ. وَقَالَ ابْنُ سِنَانٍ أَطَّلَعَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ بَدْرِ فَقَالَ اْعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ»^۲.

وأما عوده من الفتنة: فقد أخرج الترمذي من حديث «عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ فِتْنًا كَفَطَعَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا وَيُمْسِي مُؤْمِنًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا يَبِيعُ أَحَدُهُمْ دِينَهُ بِعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا»^۳.

ومن مسند ام المؤمنين عائشه رضي الله عنها (۱۶ روایت):

أما ما يستدل به على خلافتهم من حديث الأحجار في اساس المسجد: فقد أخرج الحاكم من طريق «أحمد بن عبد الرحمن بن وهب حدثني عمي ثنا يحيى بن ايوب ثنا هشام بن

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۴، أبواب المناقب، باب فی مناقب عثمان بن عفان رضي الله عنه، وله کنیتان، یقال: أبو عمرو، وأبو عبد الله، حدیث شماره: ۳۶۹۶، علامه آلبنانی این حدیث را صحیح دانسته است. این حدیث در صحیح مسلم و سایر کتب حدیثی نیز روایت شده؛ نکا: صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۸۰، کتاب فضائل الصحابة رضي الله عنهم، باب من فضائل طلحة والزبير رضي الله عنهما، حدیث شماره: ۲۴۱۷.

۲- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۳، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۵۴، علامه آلبنانی گفته: این حدیث حسن صحیح است. حدیث فوق در صحیحین نیز روایت شده؛ نکا: صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۴۵، کتاب المغازی، باب غزوة الفتح، حدیث شماره: ۴۲۷۴، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۴۱، کتاب فضائل الصحابة رضی الله تعالی عنهم، من فضائل أهل بدر رضي الله عنهم وقصة حاطب بن أبی بلتعنة، حدیث شماره: ۲۴۹۴.

۳- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۴۸۷، أبواب الفتن، باب ما جاء ستكون فتن كقطع الليل المظلم، حدیث شماره: ۲۱۹۵، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. همچنین حدیث فوق را امام مسلم روایت کرده؛ نکا: صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۱۱۰، کتاب الإیمان، باب الحث على المبادرة بالأعمال قبل تظاهر الفتن، حدیث شماره: ۱۱۸.

عروة عن أبيه عن عائشة رضي الله عنها قالت: أول حجر حملة النبي ﷺ لبناء المسجد ثم حمل أبو بكر حجرا آخر ثم حمل عثمان حجرا آخر فقلت: يا رسول الله ألا ترى إلى هؤلاء كيف يساعدونك فقال: يا عائشة هؤلاء الخلفاء من بعدي». هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه وإنما اشتهر بإسناد واه من رواية محمد بن الفضل بن عطية فلذلك هجر^١.

وأما ما يستدل به على خلافتهم من حديث القرون: فقد أخرج احمد بطريق غريب «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْبَيْهِيِّ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَيُّ النَّاسِ خَيْرٌ قَالَ: الْقَرْنُ الَّذِي أَنَا فِيهِ ثُمَّ الثَّانِي ثُمَّ الثَّلَاثُ»^٢.

أما قولها في خلافة الشيخين: فقد أخرج مسلم من حديث «ابن أبي مُلَيْكَةَ سَمِعْتُ عَائِشَةَ وَسُئِلَتْ مَنْ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مُسْتَخْلِفًا لَوْ اسْتَخْلَفَهُ قَالَتْ أَبُو بَكْرٍ. فَقِيلَ لَهَا ثُمَّ مَنْ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ قَالَتْ عُمَرُ. ثُمَّ قِيلَ لَهَا مَنْ بَعْدَ عُمَرَ قَالَتْ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجُرَّاحِ. ثُمَّ انْتَهَتْ إِلَى هَذَا»^٣.

وأخرج الترمذي «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ قُلْتُ لِعَائِشَةَ أَيُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ قَالَتْ أَبُو بَكْرٍ. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَتْ عُمَرُ. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَتْ ثُمَّ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجُرَّاحِ. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَ فَسَكَتَتْ»^٤.

١- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣ / ص ١٠٣، حدیث شماره: ٤٥٣٣. حاکم نيسابوری گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است اما آن را روایت نکرده اند، لکن حافظ ذهبی با وی موافق نیست و در تعلیقش نگاشته: احمد بن عبد الرحمن (یکی از راویان متن) منکر الحدیث می باشد.

٢- مسند امام احمد: ج ٤٢، ص ١٣٢، حدیث شماره: ٢٥٢٣٣، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. این حدیث را با همین الفاظ امام مسلم نیز از عائشه ام المؤمنین روایت کرده؛ نکا: صحیح مسلم: ج ٤، ص ١٩٦٥، کتاب الفضائل، باب فضل الصحابة ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم، حدیث شماره: ٢٥٣٦.

٣- صحیح مسلم: ج ٤، ص ١٨٥٦، کتاب الفضائل، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حدیث شماره: ٢٣٨٥.

٤- سنن ترمذی: ج ٥ / ص ٦٠٧، أبواب المناقب، باب مناقب أبي بكر الصديق رضي الله عنه واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتيق، حدیث شماره: ٣٦٥٧، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

وأما ما يستدل به على خلافة الصديق من قول النبي ﷺ «ادعى لي أبا بكرٍ»: فقد أخرج مسلم من حديث الزهري «عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ: ادعى لي أبا بكرٍ وأحاك حتى أكتب كتاباً فأني أخاف أن يتمني ممتن ويقول قائل أنا أولى، ويأبى الله والمؤمنون إلا أبا بكرٍ»^١.

وأما ما يستدل به من خطبة النبي ﷺ قبل وفاته: فقد أخرج الترمذي «عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَمَرَ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ»^٢.

وأما ما يستدل به من حديث الامامة: فقد أخرج الترمذي من حديث مالك بن انس «عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رضي الله عنها أَنَّهَا قَالَتْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ فِي مَرَضِهِ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّ بِالنَّاسِ. قَالَتْ عَائِشَةُ قُلْتُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ فَقُلْتُ لِحَفْصَةَ قُولِي لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِي مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ. فَفَعَلْتُ حَفْصَةَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَهْ، إِنَّكُنَّ لَأَنْتُنَّ صَوَاحِبُ يَوْسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ. فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ مَا كُنْتُ لِأُصِيبَ مِنْكَ خَيْرًا»^٣.

وأخرج الترمذي: «عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَائِشَةَ رضي الله عنها قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَنْبَغِي لِقَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يُؤْمَهُمْ غَيْرُهُ»^٤.

١- صحيح مسلم: ج ٤، ص ١٨٥٧، كتاب الفضائل، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حديث شماره: ٢٣٨٧.

٢- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٦١٦، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٧٨، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

٣- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٦١٦، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٧٢، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. البته این حدیث در صحیحین نیز وارد شده؛ نکا: صحیح بخاری: ج ١/ ص ١٣٦، کتاب الأذان، باب: أهل العلم والفضل أحق بالإمامة، حديث شماره: ٦٧٩، و صحیح مسلم: ج ١/ ص ٣١٣، کتاب الصلاة، باب استخلاف الإمام إذا عرض له عذر من مرض وسفر ...، حدیث شماره: ٤١٨.

٤- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٦١٤، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٧٣، علامه آلبنانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است.

وأما مناقب أبي بكر الصديق رضي الله عنه: فقد أخرج الترمذي من حديث «إِسْحَاقُ بْنُ طَلْحَةَ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: أَنْتَ عَتِيقُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ؛ فَيَوْمَئِذٍ سُمِّيَ عَتِيقًا»^۱.

وأخرج الحاكم: «عن عائشة بنت طلحة عن عائشة أم المؤمنين رضي الله عنها قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سره أن ينظر إلى عتيق من النار فلينظر إلى أبي بكر»^۲.

واخرج الحاكم من حديث معمر «عن الزهري عن عروة عن عائشة رضي الله عنها قالت: لما أسري بالنبي صلى الله عليه وسلم إلى المسجد الأقصى أصبح يتحدث الناس بذلك فارتد ناس ممن كان آمنوا به و صدقوه و سعي رجال من المشركين إلى أبي بكر رضي الله عنه فقالوا: هل لك إلى صاحبك يزعم أنه أسري به الليلة إلى بيت المقدس؟ قال: أوقال ذلك؟ قالوا: نعم قال: لئن قال ذلك لقد صدق قالوا: أو تصدقه أنه ذهب الليلة إلى بيت المقدس و جاء قبل أن يصبح؟ فقال: نعم إني لأصدقه ما هو أبعد من ذلك أصدقه في خبر السماء في غدوة أو روحة فلذلك سمي أبا بكر الصديق رضي الله عنه»^۳.

وأما مناقب عمر بن الخطاب: فقد أخرج مسلم من حديث «إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ عَائِشَةَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: قَدْ كَانَ يَكُونُ فِي الْأُمَّمِ قَبْلَكُمْ مُحَدَّثُونَ فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَإِنَّ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ مِنْهُمْ»^۴.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۶، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۷۹، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۶۴، حدیث شماره: ۴۴۰۴، حاکم نیسابوری گفته: این حدیث صحیح الإسناد است اما شیخین آن را روایت نکرده‌اند. ذهبی در تعلیق خود نگاشته: سند این حدیث تاریک است؛ زیرا علمای جرح و تعدیل صالح بن موسی طلحی (یکی از رواة این حدیث) را ضعیف شمرده‌اند.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۶۵، حدیث شماره: ۴۴۰۷، حاکم نیسابوری گفته: این حدیث صحیح الإسناد است اما شیخین آن را روایت نکرده‌اند. ذهبی در تعلیق خود نگاشته: سند این حدیث صحیح است

۴- صحیح مسلم: ج ۴، ص ۱۸۶۴، کتاب الفضائل، باب من فضائل عمر رضي الله عنه، حدیث شماره: ۲۳۹۸.

وأخرج ابن ماجة من حديث الزنجي بن خالد «عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اللَّهُمَّ أَعِزَّ الْإِسْلَامَ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ خَاصَّةً»^۱.

وأخرج الترمذي من حديث يزيد بن رومان «عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ جَالِسًا فَسَمِعْنَا لَعَطًا وَصَوْتَ صَبِيَانٍ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَإِذَا حَبَشِيَّةٌ تُزْفِنُ وَالصَّبِيَانُ حَوْلَهَا فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ تَعَالَى فَاَنْظُرِي. فَجِئْتُ فَوَضَعْتُ لِحْيَتِي عَلَى مَنْكِبِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلْتُ أَنْظُرَ إِلَيْهَا مَا بَيْنَ الْمَنْكِبِ إِلَى رَأْسِهِ فَقَالَ لِي: أَمَا شَبِعْتَ أَمَا شَبِعْتَ. قَالَتْ فَجَعَلْتُ أَقُولُ لَا لِأَنْظُرَ مَنْزِلَتِي عِنْدَهُ إِذْ طَلَعَ عُمَرُ قَالَ فَارْفَضَ النَّاسُ^۲ عَنْهَا قَالَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي لِأَنْظُرُ إِلَى شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْحِجْرِ قَدْ فَرُّوا مِنْ عُمَرَ»^۳.

وأما مناقب عثمان بن عفان ﷺ: فقد أخرج مسلم «عَنْ عَطَاءٍ وَسُلَيْمَانَ ابْنَيْ يَسَارٍ وَأَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُضْطَجِعًا فِي بَيْتِي كَأَشْفَا عَنْ فَحْدِيهِ أَوْ سَاقِيهِ فَاسْتَأْذَنَ أَبُو بَكْرٍ فَأَذِنَ لَهُ وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ فَتَحَدَّثَتْ ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُمَرُ فَأَذِنَ لَهُ وَهُوَ كَذَلِكَ فَتَحَدَّثَتْ ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُثْمَانُ فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَسَوَى ثِيَابِهِ - قَالَ مُحَمَّدٌ وَلَا أَقُولُ ذَلِكَ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ - فَدَخَلَ فَتَحَدَّثَتْ فَلَمَّا خَرَجَ قَالَتْ عَائِشَةُ دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ تَهْتَشْ لَهُ^۴ وَلَمْ تُبَالِهِ ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَلَمْ تَهْتَشْ لَهُ وَلَمْ تُبَالِهِ ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ فَجَلَسَتْ وَسَوَيْتِ ثِيَابَكَ فَقَالَ: أَلَا أَسْتَحِي مِنْ رَجُلٍ تَسْتَحِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ»^۵.

۱- سنن ابن ماجه: ج ۱، ص ۳۹، افتتاح الكتاب فى الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عمر ﷺ،

حديث شماره: ۱۰۵، علامه آلبنانى گفته: اين حديث به جز گفته‌ی: «خاصة» صحيح می باشد.

۲- و در اين زمانه نير مردم آن قدر كه از محتسب و مأمور هيئت امر به معروف هراس دارند از والى و يا امير نمى ترسند.

۳- سنن ترمذى: ج ۵/ ص ۶۲۱، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۹۱، علامه آلبنانى گفته: اين حديث صحيح است.

۴- تو از او پروا نكردى (با داخل شدن او شما ران خود را نبوشيديد).

۵- صحيح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۶، كتاب الفضائل، باب من فضائل عثمان بن عفان ﷺ، حديث شماره:

وأخرج الترمذي «عَنِ الثُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ عَنِ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: يَا عُمَانُ إِنَّهُ لَعَلَّ اللَّهَ يُقَمِّصُكَ قَمِيصًا فَإِنْ أَرَادُوكَ عَلَى خَلْعِهِ فَلَا تَخْلَعُهُ لَهُمْ»^۱.

ومن مسند انس بن مالك رضي الله عنه (۱۳ روایت):

أما ان الخلافة في قريش: فقد أخرج احمد عن «بُكَيرُ بْنُ وَهْبِ الْجَزْرِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ أُحَدِّثُكَ حَدِيثًا مَا أُحَدِّثُهُ كُلَّ أَحَدٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ عَلَى بَابِ النَّبِيِّ وَنَحْنُ فِيهِ فَقَالَ «الْأَيُّمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيْهِمْ حَقًّا مِثْلَ ذَلِكَ إِنْ اسْتُرْجِمُوا فَرَجِمُوا وَإِنْ عَاهَدُوا وَفُوا وَإِنْ حَكَمُوا عَدَلُوا فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۲.

وأخرج احمد «عن انس قال دَعَا النَّبِيُّ ﷺ الْأَنْصَارَ لِيُقْطَعَ لَهُمُ الْبَحْرَيْنِ فَقَالُوا لَا حَتَّى تُقْطَعَ لِإِخْوَانِنَا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ مِثْلَنَا فَقَالَ إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثْرَةً^۳ فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي»^۴.

وأما الدليل على خلافتهم من جهة تفويض الصدقات إليهم من بعده: فقد أخرج الحاكم من طريق علي بن مهر «عن المختار بن فلفل، عن أنس بن مالك، قال: بعثني بنو المصطلق إلى رسول الله ﷺ، فقالوا: سل لنا رسول الله ﷺ إلى من ندفع صدقاتنا بعدك؟ قال: فأتيته

۱- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۲۸، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۷۰۵، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- مسند امام احمد: ج ۱۹ / ص ۳۱۸، حدیث شماره: ۱۲۳۰۷، مسند انس بن مالک رضي الله عنه، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث به طرق و شواهد دیگرش صحیح است؛ اگر چه این اسنادی ضعیف است؛ چرا که بکیر بن وهب جزری (یکی از روایان) ناشناخته می باشد.

۳- در این حدیث پیامبر خدا خبر می دهد که انصار به مقام خلافت فائز نخواهند گشت و آن ها را به صبر تشویق می نماید. فرموده ی رسول خدا دلالت بر این نمی کند که آن ها مورد ظلم واقع می شوند و باید صبر نمایند بلکه معنای صبر اینست که در مقابل تحمل امری که خلاف طبیعت آن هاست صبر نمایند مثلیکه در قرآن مسلمانان در هنگام مصیبت و یا مرگ اقارب و دوستان تلقین به صبر داده شده اند حالانکه این صبر در مقابل ظلم نیست. (ش)

۴- مسند امام احمد: ج ۱۹ / ص ۱۳۸، حدیث شماره: ۱۲۰۸۵، مسند انس بن مالک رضي الله عنه، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است.

فسألته، فقال: لى أبى بكر فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بأبى بكر حدث فألى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إلى عمر فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعمر حدث، فألى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إلى عثمان فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعثمان حدث فألى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إن حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر تبا» هذا حديث صحيح الإسناد، ولم يخرجاه^۱.

وأما ان أبابكر صديق وسائرهم شهداء: فقد أخرج البخاري «عن يحيى عن سعيدي عن قتادة أن أنس بن مالك رضي الله عنه حدثهم أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم صعد أحداً وأبو بكر وعمر وعثمان فرجع بهم فقال: اثبت أحد فإنا عليك نبي وصديق وشهيدان»^۲.

وأما افضلية الشيخين: فقد أخرج الترمذي من حديث «محمد بن كثير العبدئي عن الأوزاعي عن قتادة عن أنس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لأبي بكر وعمر هذان سيدا كهول أهل الجنة من الأولين والآخرين إلا النبيين والمرسلين لا تخبرهما يا علي»^۳.

وأما ثناء عليهم مع غيرهم: فقد أخرج احمد والترمذي «عن معمر عن قتادة عن أنس بن مالك قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أرحم أمتي بأمتي أبو بكر وأشدهم في أمر الله عمر وأصدقهم حياءً عثمان وأعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل وأفرضهم زيد بن ثابت وأقروهم أبي بن كعب ولكل أمة أمين وأمين هذه الأمة أبو عبدة بن الجراح. قال هذا حديث حسن غريب لا نعرفه من حديث قتادة إلا من هذا الوجه. وقد رواه أبو قلابة عن أنس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم نحوه»^۴.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۲، حدیث شماره: ۴۴۶۰، علامه ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۹، کتاب المناقب، باب قول النبی صلى الله عليه وآله وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ۳۶۷۵.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۰، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۴، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۶۴، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۹۰، و مسند امام احمد: ج ۲۱/ ص ۴۰۶، حدیث شماره: ۱۳۹۹۱، اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است.

وأما حديث الامامة في اليوم الذي مات فيه رسول الله ﷺ بمحضر من رسول الله ﷺ: فقد أخرج البخاري «عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ ﷺ أَنَّ الْمُسْلِمِينَ بَيْنَا هُمْ فِي صَلَاةِ الْفَجْرِ مِنْ يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّي لَهُمْ لَمْ يَفْجَأْهُمْ إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَدْ كَشَفَ سِتْرَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ وَهُمْ فِي صُفُوفِ الصَّلَاةِ. ثُمَّ تَبَسَّمَ يَضْحَكُ، فَانْكَصَّ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَقْبِيهِ لِيَصِلَ الصَّفَّ، وَظَنَّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَ إِلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ أَنَسٌ وَهُمْ الْمُسْلِمُونَ أَنْ يَفْتَتِنُوا فِي صَلَاتِهِمْ فَرَحًا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ بِيَدِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْ أَتُوا صَلَاتَكُمْ، ثُمَّ دَخَلَ الْحُجْرَةَ وَأَرْخَى السِّتْرَ»^١.

وأما منزلة الشيخين عنده ﷺ: فقد أخرج الترمذي «عَنْ الْحَكَمِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَ يُخْرِجُ عَلَى أَصْحَابِهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَهُمْ جُلُوسٌ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَلَا يَرْفَعُ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَصْرَهُ إِلَّا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَإِنَّهُمَا كَانَا يَنْظُرَانِ إِلَيْهِ وَيَنْظُرُ إِلَيْهِمَا وَيَتَبَسَّمَانِ إِلَيْهِ وَيَتَبَسَّمُ إِلَيْهِمَا»^٢.

وأما مناقب أبي بكر الصديق: فقد أخرج ابن ماجه من طريق معتمر بن سليمان «عَنْ حَمِيدٍ عَنْ أَنَسِ قَالَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: عَائِشَةُ. قِيلَ مِنَ الرِّجَالِ قَالَ: أَبُوهَا»^٣.

وأخرج احمد من حديث جعفر بن سليمان الضبعي «عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ طَيْرَ الْحَبَّةِ كَأَمْثَالِ الْبُخْتِ تَرَعَى فِي شَجَرِ الْحَبَّةِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذِهِ لَطَيْرٌ نَاعِمَةٌ. فَقَالَ: أَكَلْتُمَا أَنْعَمُ مِنْهَا - قَالَهَا ثَلَاثًا - وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَأْكُلُ مِنْهَا يَا أَبَا بَكْرٍ»^٤.

١- صحيح بخارى: ج ١/ ص ١٣٦، كتاب الأذان، باب: أهل العلم والفضل أحق بالإمامة، حديث شماره: ٤٨٠.

٢- سنن ترمذى: ج ٥/ ص ٤١٢، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٤٨، علامه آلبنانى گفته: اين حديث ضعيف است.

٣- سنن ابن ماجه: ج ١/ ص ٣٨، افتتاح الكتاب فى الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبى بكر الصديق ﷺ، حديث شماره: ١٠١، علامه آلبنانى گفته: اين حديث صحيح است.

٤- مسند امام احمد: ج ٢١، ص ٣٥، حديث شماره: ١٣٣١٢، شعيب الأرنؤوط گفته: حديث فوق صحيح بوده؛ و اين اسناد ضعيف است؛ زيرا كه سيار بن حاتم (يكى از روايان) ضعيف مى باشد.

وأما مناقب عمر بن الخطاب: فقد أخرج الترمذي من حديث اسمعيل بن جعفر «عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا بِقَصْرِ مِنْ ذَهَبٍ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِشَابٍّ مِنْ فُرَيْشٍ فَظَنَنْتُ أَلَيْ أَنَا هُوَ فَقُلْتُ وَمَنْ هُوَ؟ فَقَالُوا: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ»^۱.

وَأما تقرب انس من الله تعالى بحب الشيخين: فقد أخرج البخاري من حديث حماد «عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ ﷺ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ السَّاعَةِ، فَقَالَ مَتَى السَّاعَةُ قَالَ: وَمَاذَا أَعَدَدْتَ لَهَا؟ قَالَ لَا شَيْءَ إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ﷺ فَقَالَ: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ. قَالَ أَنَسٌ فَمَا فَرِحْنَا بِشَيْءٍ فَرِحْنَا بِقَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ. قَالَ أَنَسٌ فَأَنَا أُحِبُّ النَّبِيَّ ﷺ وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ^۲ وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ بِحُبِّي إِيَّاهُمْ، وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ»^۳.

ومن مسند أبي سعيد الخدري ﷺ (۶ روایت):

أما الخطبة التي خطبها النبي ﷺ في مناقب أبي بكر ﷺ قبل موته: فقد أخرج البخاري «عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ النَّاسَ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَيْرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ ذَلِكَ الْعَبْدَ مَا عِنْدَ اللَّهِ. قَالَ فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ، فَعَجِبْنَا لِبُكَائِهِ أَنْ يُخْبِرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ عَبْدٍ خَيْرٍ. فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هُوَ الْمُخْبِرُ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ مِنْ أَمَنِّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ،

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۹، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۸۸، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: صحیح بخاری: ج ۹، ص ۳۹، کتاب التعبیر، باب القصر فی المنام، حدیث شماره: ۷۰۲۴.

۲- دانسته می شود که از عادت صحابه‌ی کرام ﷺ این بوده که نام ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را قرین نام گرامی رسول خدا ذکر می نموده‌اند و این صفت را از شخص آن حضرت آموخته بودند که همیشه از ابوبکر و عمر یاد می کردند.

۳- صحیح بخاری: ج ۵، ص ۱۲، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب ابی حفص القرشی العدوی ﷺ، حدیث شماره: ۳۶۸۸.

وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا غَيْرَ رَبِّي لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ أَخُوهُ الْإِسْلَامَ وَمَوَدَّتُهُ، لَا يَبْقَيْنَ فِي الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلَّا سُدَّ، إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ»^١.

وأخرج الترمذي «عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ قَالَ: إِنَّ عَبْدًا خَيْرَهُ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا مَا شَاءَ وَيَبْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوًا مِمَّا تَقْدُمُ»^٢.

وأما مناقب عمر بن الخطاب: فقد أخرج البخاري «عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو أُمَامَةَ بْنُ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ ﷺ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ عُرِضُوا عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ قُمْصٌ، فَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثَّدْيَ، وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ دُونَ ذَلِكَ، وَعُرِضَ عَلَيَّ عُمَرُ وَعَلَيْهِ فَمِيصٌ اجْتَرَّهُ. قَالُوا فَمَا أَوْلَتْهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الدِّينُ»^٣.

وأما بشارة الشيخين بالجنة والإشارة إلى انها من السابقين المقربين: فقد أخرج الترمذي من طريق «سَالِمِ بْنِ أَبِي حَفْصَةَ وَالْأَعْمَشِ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ صُهَبَانَ وَابْنِ أَبِي لَيْلَى وَكَثِيرِ التَّوَّاءِ كُلِّهِمْ عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى لَيَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ النَّجْمَ الظَّالِعَ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ مِنْهُمْ وَأَنْعَمًا»^٤.

وأما انها منتظر الإمارة وإن أمر الملة يتم بها: فقد أخرج الترمذي من حديث أبي الحجاج «عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا لَهُ وَزِيرَانِ مِنْ

١- صحيح بخارى: ج ١، ص ١٠٠، كتاب الصلاة، باب الخوخة والممر في المسجد، حديث شماره: ٤٦٦.

٢- سنن ترمذى: ج ٥/ ص ٦٠٨، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٦٠، علامه آلبنانى كفته: اين حديث صحيح است. اين حديث را امام بخارى نيز روايت کرده؛ نگا: صحيح بخارى: ج ٥، ص ٥٧، كتاب المناقب، باب هجرة النبى ﷺ وأصحابه إلى المدينة، حديث شماره: ٣٩٠٤.

٣- صحيح بخارى: ج ٥، ص ١٢، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبى حفص القرشى العدوى ﷺ، حديث شماره: ٣٦٩١.

٤- سنن ترمذى: ج ٥/ ص ٦٠٧، أبواب المناقب، باب مناقب أبى بكر الصديق ﷺ واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتيق، حديث شماره: ٣٦٥٨، علامه آلبنانى كفته: اين حديث صحيح است.

أَهْلِ السَّمَاءِ وَوَزِيرَانِ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَمَّا وَزِيرَايَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ فَجَبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَأَمَّا وَزِيرَايَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»^۱.

وَأما الدليل على خلافهم من جهة وقوع خلافهم في مرتبة أمراء الخير: فقد أخرج احمد من حديث عبدالله البهي «عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَكُونُ عَلَيْكُمْ أَمْرَاءُ تَطْمَئِنُّ إِلَيْهِمُ الْقُلُوبُ وَتَلِينُ لَهُمُ الْجُلُودُ ثُمَّ يَكُونُ عَلَيْكُمْ أَمْرَاءُ تَشْمِئُ مِنْهُمْ الْقُلُوبُ وَتَقْشَعِرُّ مِنْهُمْ الْجُلُودُ. فَقَالَ رَجُلٌ أَنْقَاتِلَهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لَا مَا أَقَامُوا الصَّلَاةَ».

ومن مسند جابر بن عبدالله ﷺ (۸ روایت):

أما ان الخلافة لقريش: فقد أخرج احمد من حديث ابن جريج «عن أبي الزبير عن جابر أن النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ»^۲.

وَأما الدليل على خلافة الخلفاء: فقد أخرج احمد والحاكم من حديث الزبيدي «عَنِ ابْنِ شَهَابٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبَانَ بْنِ عُمَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أُرَى اللَّيْلَةَ رَجُلٌ صَالِحٌ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ نِيِطُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَنِيِطُ عُمَرُ بِأَبِي بَكْرٍ وَنِيِطُ عُمَانُ بِعُمَرَ. قَالَ جَابِرٌ فَلَمَّا قُئْنَا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قُلْنَا أَمَّا الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَمَّا مَا ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ نَوِطٍ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ فَهُمْ وُلَاةُ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ بِهِ نَبِيَّهُ ﷺ»^۳.

وَأما بشارتهم بالجنة: فقد أخرج احمد من حديث «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ مِنْ تَحْتِ هَذَا الصُّورِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. قَالَ فَطَلَعَ عَلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَهَتَّأَنَاهُ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ لَبِثَ

۱- سنن ترمذی: ج ۵، ص ۶۱۶، أبواب المناقب عن رسول الله ﷺ، باب، حديث شماره: ۳۶۸۰.

۲- مسند امام احمد: ج ۲۳، ص ۲۹۰، حديث شماره: ۱۵۰۴۸، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث بنا بر شرط امام مسلم قوى است.

۳- مسند امام احمد: ج ۲۳، ص ۱۲۴، حديث شماره: ۱۴۸۲۱، شعيب الأرنؤوط گفته: راويان اين حديث ثقة اند، و المستدرک على الصحيحين: ج ۳/ص ۱۰۹، حديث شماره: ۴۵۵۱، ذهبی گفته: اين حديث بنا شرط بخاری و مسلم است.

هُنِيهَةً ثُمَّ قَالَ: يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ مِنْ تَحْتِ هَذَا الصُّورِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. قَالَ فَطَلَعَ عَمْرٌ - قَالَ - فَهَنَّأَهُ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ ثُمَّ قَالَ: يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ مِنْ تَحْتِ هَذَا الصُّورِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ جَعَلْتَهُ عَلِيًّا. ثَلَاثَ مَرَارٍ قَالَ طَلَعَ عَلِيٌّ^١.

وأما مناقب أبي بكر الصديق ﷺ: فقد أخرج الحاكم «عن محمد بن المنكدر، عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه، قال: كنا عند النبي ﷺ إذ جاءه وفد عبد القيس فتكلم بعضهم بكلام لغا في الكلام، فالتفت النبي ﷺ إلى أبي بكر، وقال: يا أبا بكر، سمعت ما قالوا؟» قال: نعم يا رسول الله، وفهمته، قال: فأجبهم قال: فأجابهم أبو بكر رضي الله عنه بجواب وأجاد الجواب، فقال رسول الله ﷺ: يا أبا بكر، أعطاك الله الرضوان الأكبر فقال له بعض القوم: وما الرضوان الأكبر يا رسول الله؟ قال: يتجلى الله لعباده في الآخرة عامة، ويتجلى لأبي بكر خاصة^٢.

وأما مناقب عمر بن الخطاب ﷺ: فقد أخرج البخاري من حديث «عبد العزيز بن الماجشون عن محمد بن المنكدر عن جابر قال قال النبي ﷺ: رَأَيْتُنِي دَخَلْتُ الْجَنَّةَ، فَإِذَا أَنَا بِالرُّمَيْصَاءِ امْرَأَةٍ أَبِي طَلْحَةَ وَسَمِعْتُ خَشْفَةً، فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالَ هَذَا بِلَالٌ. وَرَأَيْتُ قَصْرًا بَيْنَائِهِ جَارِيَةٌ، فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا فَقَالَ لِعُمَرَ. فَأَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَهُ فَأَنْظَرَ إِلَيْهِ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ. فَقَالَ عُمَرُ يَا أَيُّهَا رَسُولُ اللَّهِ أَعَلَيْكَ أَعَارٌ»^٣.

وأما مناقب عثمان: فقد أخرج الحاكم «عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه، بينما نحن في بيت ابن حشفة في نفر من المهاجرين فيهم أبو بكر، وعمر، وعثمان، وعلي، وطلحة، والزبير، وعبد الرحمن بن عوف، وسعد بن أبي وقاص ﷺ، فقال رسول الله ﷺ: لينهض كل رجل

١- مسند امام احمد: ج ٢٣، ص ١٣٥، حديث شماره: ١٤٨٣٨، شعيب الأرنؤوط گفته: احتمال دارد كه اسناد اين حديث به درجهى حسن ارتقا پيدا كند.

٢- المستدرک على الصحيحين: ج ٣/ ص ٨٣، حديث شماره: ٤٤٦٣.

٣- صحيح بخارى: ج ٥، ص ١٠، كتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبى حفص القرشى العدوى رضي الله عنه، حديث شماره: ٣٦٧٩.

منکم إلى كفته فنهض النبي ﷺ إلى عثمان فاعتنقه، وقال: أنت وليي في الدنيا والآخرة»^۱.

وأما بشارة أهل الحديبية بالجنة: فقد أخرج أبو داود من حديث الليث «عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^۲.
وقد أخرج احمد من حديث سفيان «عن عمرو عن جابر قَالَ كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَلْفًا وَأَرْبَعًا مِائَةً فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْتُمْ الْيَوْمَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ»^۳.

مسانيد المهاجرين من اصحاب رسول الله ﷺ

اولها: مسند عمار بن ياسر (۲ روایت):

أما فضل الشيخين وكونهما من السابقين المقربين وان أبا بكر أفضل من عمر: فقد أخرج أبو يعلى من طريق حماد بن أبي سليمان «عَنْ إِبْرَاهِيمَ النَّخَعِيِّ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَمَّارُ أَتَانِي جِبْرِيلُ أَنْفَاءً، فَقُلْتُ: يَا جِبْرِيلُ حَدَّثَنِي بِفَضَائِلِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي السَّمَاءِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ لَوْ حَدَّثْتُكَ بِفَضَائِلِ عُمَرَ مِثْلَ مَا لَيْتَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا مَا نَفَدْتُ فَضَائِلَ عُمَرَ، وَإِنَّ عُمَرَ لِحَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ أَبِي بَكْرٍ»^۴.

وأما سوابق أبي بكر الصديق ﷺ: فقد أخرج البخاري «عَنْ هَمَّامٍ قَالَ سَمِعْتُ عَمَّارًا يَقُولُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَمَا مَعَهُ إِلَّا خَمْسَةٌ أَعْبُدُ وَأَمْرَاتَانِ وَأَبُو بَكْرٍ»^۵.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۰۴، حدیث شماره: ۴۵۳۶. ذهبی گفته: این حدیث ضعیف است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۹۵، حدیث شماره: ۳۸۶۰، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- مسند امام احمد: ج ۲۲/ ص ۲۱۵، حدیث شماره: ۱۴۳۱۳، شعیب الأرئووط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

۴- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۳/ ص ۱۷۹، حدیث شماره: ۱۶۰۳، حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است.

۵- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۵، کتاب المناقب، باب قول النبی ﷺ: «لو كنت متخذًا خليلًا»، حدیث شماره: ۳۶۶۰.

ومن مسند حذيفه بن اليمان رضي الله عنه (٩ رواية):

أما ما يدل على خلافتهم من معاملة منتظر الإمارة: فقد أخرج الحاكم من حديث عبد الملك بن عمير «عن ربي بن حراش، عن حذيفة بن اليمان رضي الله عنه قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: لقد هممت أن أبعث إلى الآفاق رجالا يعلمون الناس السنن والفرائض، كما بعث عيسى ابن مريم الحواريين، قيل له: فأين أنت من أبي بكر وعمر؟ قال: إنه لا غنى بي عنهما، إنهما من الدين كالسمع والبصر»^١.

وأما أن قولها حجة وأنه يجب الاقتداء بهما: فقد أخرج الحاكم من حديث مسعر بن كدام «عن عبد الملك بن عمير، عن ربي بن حراش، عن حذيفة رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: اقتدوا بالذين من بعدي أبي بكر وعمر، واهتدوا بهدي عمار، وإذا حدثكم ابن أم عبد فصدقوه»^٢.

وفي رواية الترمذي من حديث سفيان «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ هِلَالِ مَوْلَى رَبِيعٍ عَنْ رَبِيعِ بْنِ حِرَاشٍ عَنْ حُدَيْفَةَ قَالَ كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: إِنِّي لَا أَدْرِي مَا قَدَرُ بَقَائِي فِيكُمْ فَأَقْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي وَأَشَارَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ وَاهْتَدُوا بِهِدْيِ عَمَارٍ وَمَا حَدَّثَكُمْ ابْنُ مَسْعُودٍ فَصَدَّقُوهُ»^٣.

وأما الدلالة على خلافة عمر وأنه غلق الفتنة: فقد أخرج البخاري من حديث «الأعمش قال حدثنا حَدَّثَنَا شَقِيقٌ سَمِعْتُ حُدَيْفَةَ يَقُولُ بَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ عُمَرَ قَالَ أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم فِي الْفِتْنَةِ. قَالَ: فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِي أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ، تُكْفَرُهَا الصَّلَاةُ وَالصَّدَقَةُ وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ. قَالَ لَيْسَ عَنْ هَذَا أَسْأَلُكَ، وَلَكِنِ الَّتِي تَمُوجُ كَمَوْجِ الْبَحْرِ. قَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابٌ مُغْلَقٌ. قَالَ عُمَرُ أَيُّكُمُ الْبَابُ أَمْ يُفْتَحُ قَالَ بَلْ يُكْسَرُ. قَالَ عُمَرُ إِذَا لَا يُغْلَقُ

١- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٧٨، حدیث شماره: ٤٤٤٨، علامه ذہبی گفتہ: حفص بن عمر عدنی در روایت این حدیث از مسعر تفرد کردہ، و او «واہ» است.

٢- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣، ص ٧٩، حدیث شماره: ٤٤٥١، حافظ ذہبی گفتہ: این حدیث صحیح است.

٣- همان: ج ٣، ص ٧٩، حدیث شماره: ٤٤٥٣.

أَبَدًا. قُلْتُ أَجَلٌ. قُلْنَا لِحَدِيثِهَا أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ قَالَ نَعَمْ كَمَا أَعْلَمُ أَنَّ دُونَ غَدٍ لَيْلَةٌ، وَذَلِكَ أَنِّي حَدَّثْتُهُ حَدِيثًا لَيْسَ بِالْأَعْلَى. فَهَبْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ مِنَ الْبَابِ فَأَمَرْنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ فَقَالَ مِنَ الْبَابِ قَالَ عُمَرُ^۱.

وَأَخْرَجَ الْحَاكِمُ مِنْ حَدِيثِ سَفِيَانَ «عَنْ مَنْصُورٍ، عَنْ رَبِيعِ بْنِ حِرَاشٍ، عَنْ حَدِيثِ عُمَرَ^۲» قَالَ: كَانَ الْإِسْلَامُ فِي زَمَانِ عُمَرَ كَالرَّجُلِ الْمَقْبَلِ لَا يَزِيدُ إِلَّا قَرِيبًا، فَلَمَّا قَتَلَ عُمَرَ كَانَ كَالرَّجُلِ الْمُدْبِرِ لَا يَزِيدُ إِلَّا بَعْدًا^۲.

وَأَمَّا الدَّلَالَةُ عَلَى خِلاَفَةِ عُمَرَ^۳ وَانَّهُ إِذَا قُتِلَ لَا يَسْتَقِيمُ أَمْرُ الْخِلاَفَةِ أَبَدًا: فَقَدْ أَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَنْصَارِيِّ الْأَشْهَلِيِّ عَنْ حَدِيثِ بَنِي الْيَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتُلُوا إِمَامَكُمْ وَتَجْتَلِدُوا بِأَسْيَافِكُمْ وَيَرِثَ دُنْيَاكُمْ شِرَارُكُمْ»^۳.

أَمَّا قَوْلُهُ فِي الْخَارِجِينَ عَلَى عُمَرَ: فَقَدْ أَخْرَجَ الْحَاكِمُ «عَنْ رَبِيعِ بْنِ حِرَاشٍ قَالَ انْطَلَقْتُ إِلَى حَدِيثِهَا بِالْمَدَائِنِ لِيَأْتِيَ سَارَ النَّاسِ إِلَى عُثْمَانَ فَقَالَ يَا رَبِيعُ مَا فَعَلَ قَوْمُكَ قَالَ قُلْتُ عَنْ أَيْ بَالِهِمْ تَسْأَلُ قَالَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُمْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ. فَسَمَّيْتُ رِجَالًا فِيمَنْ خَرَجَ إِلَيْهِ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ فَارَقَ الْجُمَاعَةَ وَاسْتَدَلَّ الْإِمَارَةَ لَقِيَ اللَّهَ ﷻ وَلَا وَجْهَ لَهُ عِنْدَهُ»^۴.

وَأَمَّا الدَّلَالَةُ عَلَى أَنَّ عَلِيًّا حَقِيقٌ بِالْخِلاَفَةِ وَلَكِنَّ الْأُمَّةَ لَا تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ فَلِذَلِكَ لَمْ يَسْتَخْلَفْهُ النَّبِيُّ ﷺ: فَقَدْ أَخْرَجَ الْحَاكِمُ مِنْ طَرِيقِ «شَرِيكَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَمِيرٍ، عَنْ شَقِيقِ بْنِ سَلْمَةَ، عَنْ حَدِيثِ عُمَرَ^۵» قَالَ: قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ اسْتَخْلَفْتَ عَلَيْنَا؟ قَالَ: إِنْ أُسْتَخْلَفَ

۱- صحيح بخارى: ج ۱/ ص ۱۱۱، كتاب مواقيت الصلاة، باب: الصلاة كفارة، حديث شماره: ۵۲۵.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳، ص ۹۰، حديث شماره: ۴۴۸۸، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم می باشد.

۳- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۴۶۸، أبواب الفتن، باب ما جاء فی الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، حدیث شماره: ۲۱۷۰، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است، و اما حکمی که شاه ولی الله ذکر نموده، حکم ترمذی بر این حدیث می باشد

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۱۲، حدیث شماره: ۴۵۶۱. حافظ ذهبی این حدیث را از تلخیص حذف نموده است.

عليكم خليفة فتعصوه ينزل بكم العذاب» قالوا: لو استخلفت علينا أبا بكر، قال: إن أستخلفه عليكم تجدوه قويا في أمر الله ضعيفا في جسده قالوا: لو استخلفت علينا عمر، قال: إن أستخلفه عليكم تجدوه قويا أمينا لا تأخذه في الله لومة لائم قالوا: لو استخلفت علينا عليا، قال: إنكم لا تفعلوا، وإن تفعلوا تجدوه هاديا مهديا يسلك بكم الطريق المستقيم»^١.

وأما ما يدل على خلافتهم ومن الترتيب الذي بينه النبي ﷺ لدولة ملته: فقد أخرج أحمد في مسند النعمان بن بشير من حديث حبيب بن سالم «عن النعمان بن بشير عن حذيفة قال قال رسول الله ﷺ تَكُونُ التُّبُوءُ فِيكُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ ثُمَّ يَرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةً عَلَى مِنْهَاجِ التُّبُوءِ فَتَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ ثُمَّ يَرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا ثُمَّ تَكُونُ مُلْكًا عَاصًا فَيَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ ثُمَّ يَرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا ثُمَّ تَكُونُ مُلْكًا جَبْرِيَّةً فَيَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ ثُمَّ يَرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا ثُمَّ تَكُونُ خِلَافَةً عَلَى مِنْهَاجِ نُبُوءَةٍ»^٢.

ومن مسند أبي ذرٍّ (٢) رواية:

أما التعريض الظاهر على خلافة الثلاثة: فقد ذكر المحب الطبري بروايات شتى «عن سويد بن بريد السلمي قال دخلت المسجد فرأيت أباذر جالسا فيه وحده فاغتنمت ذلك فذكر بعض القوم عثمان فقال لا أقول لعثمان أبداً الا خيراً لا أقول لعثمان أبداً الا خيراً لا أقول لعثمان أبداً الا خيراً بعد شيء رأيت عند رسول الله ﷺ اتبع خلوات رسول الله ﷺ أتعلّم منه فخرج ذات يوم حتى انتهى الى موضع كذا وكذا فجلس فانتهيتُ إليه فسلمت عليه وجلست إليه فقال يا أباذر ما جاء بك قلت: الله ورسوله، إذ جاء أبو بكر فسلمت عليه وجلس عن يمين رسول الله ﷺ فقال يا أبا بكر ما جاء بك قال الله ورسوله ثم جاء عمر فسلمت عليه وجلس عن يمين أبي بكر فقال يا عمر ما جاء بك؟ قال الله ورسوله ثم جاء

١- همان: ج ٣/ ص ٧٤، حديث شماره: ٤٤٣٥. حافظ ذهبی گفته: علمای جرح و تعدیل عثمان ابو

الیقظان (یکی از روایان این متن) را ضعیف دانسته اند.

٢- مسند امام احمد: ج ٣٠/ ص ٣٥٥، حديث شماره: ١٨٤٠٦، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این

حسن است.

عثمان فسلم وجلس عن یمین عمر فقال یا عثمان ما جاء بك قال الله ورسوله قال فتناول النبي ﷺ سبع حصيات أو تسع حصيات فوضعهن في كفه فسبحن حتى سمعت لهن حيناً لحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي ﷺ فوضعهن في يد أبي بكر فسبحن حتى سمعت لهن حيناً كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي ﷺ فوضعهن في يد عمر فسبحن حتى سمعت لهن حيناً كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي ﷺ فوضعهن في يد عثمان فسبحن حتى سمعت لهن حيناً كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن»^۱.

وأما ان عمر محدث يُقتدي به فيها أمر وسنّ: فقد أخرج الحاكم من حديث هشام بن الغاز «عن ابن عجلان، ومحمد بن إسحاق، عن مكحول، عن غضيف بن الحارث، عن أبي ذر» قال: مر فتى على عمر، فقال عمر: نعم الفتى، قال: فتبعه أبو ذر، فقال: يا فتى استغفر لي، فقال: يا أبا ذر أستغفر لك وأنت صاحب رسول الله ﷺ قال: استغفر لي، قال: لا، أو تخبرني، فقال: إنك مررت على عمر، فقال: نعم الفتى، وإني سمعت رسول الله ﷺ يقول: إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه»^۲.

ومن مسند مقداد ابن الاسود ﷺ (۱ روایت):

أما مواعيد الله تعالى الظاهرة على أيدي الخلفاء: فقد أخرج احمد من حديث «سُلَيْمِ بْنِ عَامِرٍ قَالَ سَمِعْتُ الْمُقَدَّادَ بْنَ الْأَسْوَدِ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ^۳ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الْإِسْلَامِ بَعْرٌ عَزِيزٌ أَوْ ذَلَّ دَلِيلٌ إِمَّا يُعْزُهُمُ اللَّهُ فَيَجْعَلُهُمْ مِنْ أَهْلِهَا أَوْ يَذِلُّهُمْ فَيَذِلُّونَ لَهَا»^۴.

ومن مسند خباب ابن الارت ﷺ (۱ روایت):

۱- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ۱/ ص ۶۴.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۹۳، حدیث شماره: ۴۵۰۱، علامه ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم است.

۳- کنایه از گسترش اسلام است.

۴- مسند امام احمد: ج ۳۰/ ص ۱۵۵، حدیث شماره: ۱۶۹۵۶، شعیب الأرئووط گفته: اسناد این بنا بر شرط امام مسلم صحیح است.

أما مواعيد الله ﷺ الظاهرة على أيدي الخلفاء: فقد أخرج أبويعلي من حديث اسمعيل «عَنْ قَيْسٍ عَنِ خَبَّابٍ قَالَ أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً فِي ظِلِّ الْكُعْبَةِ فَشَكَّوْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا أَلَا تَسْتَنْصِرُ لَنَا أَلَا تَدْعُو اللَّهَ لَنَا فَجَلَسَ مُحْمَرًا وَجْهَهُ فَقَالَ: قَدْ كَانَ مِنْ قَبْلِكُمْ يُؤْخَذُ الرَّجُلُ فَيُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُؤْتَى بِالْمِنْشَارِ فَيُجْعَلُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُجْعَلُ فِرْقَتَيْنِ مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَيُمَشِّطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ عَظْمِهِ مِنْ لَحْمٍ وَعَصَبٍ مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَاللَّهِ لَيُتَمَنَّ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّارِكُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَحَضْرَمَوْتَ مَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ تَعَالَى وَالذُّبَّ عَلَى عَنَمِهِ وَلَكِنَّكُمْ تَعْجَلُونَ»^١.

ومن مسند بريده الاسلامي ﷺ (٥ روايت):

أما ان أبا بكر صديق وهما شهيدان: فقد أخرج احمد «عن الحسين بن واقي عن عبد الله بن بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ جَالِسًا عَلَى حِرَاءٍ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ فَتَحَرَّكَ الْجَبَلُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اثْبُتْ حِرَاءَ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صَدِيقٌ أَوْ شَهِيدٌ»^٢.

وأما حديث القرون: فقد أخرج احمد «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَوْلَةَ قَالَ كُنْتُ أُسِيرُ مَعَ بُرَيْدَةَ الْأَسْلَمِيِّ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْقَرْنُ الَّذِينَ بُعِثْتُ أَنَا فِيهِمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَكُونُ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَتُهُمْ أَيْمَانَهُمْ وَأَيْمَانُهُمْ شَهَادَتَهُمْ»^٣.

وأما حديث الامامه فقد أخرج احمد «عن عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ مَرِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ

١- مسند ابو يعلى موصلى: ج ١٣ / ص ١٧٤، حديث شماره: ٧٢١٣، حسين سليم أسد گفته: إسناد ابن حديث صحيح است.

٢- مسند امام احمد: ج ٣٨ / ص ١٩، حديث شماره: ٢٢٩٣٦، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد ابن روايت قوى است.

٣- مسند امام احمد: ج ٣٨ / ص ١٣٠، حديث شماره: ٢٣٠٢٤، شعيب الأرناؤوط گفته: ابن حديث صحيح لغيره است.

أَبِي رَجُلٍ رَقِيقًا. فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ فَإِنَّكَنَّ صَوَابِحَاتُ يُوسُفَ. فَأَمَّ أَبُو بَكْرٍ النَّاسَ»^۱.

وَأما مناقب عمر رضي الله عنه: فقد أخرج أحمد «عن حسين بن واقدٍ أخبرني عبد الله بن بريدة قال سمعتُ أبا بريدة يقولُ أصبح رسولُ الله ﷺ فدعا بلالاً فقال: يا بلالُ بِمَ سَبَقْتَنِي إِلَى الْجَنَّةِ مَا دَخَلْتُ الْجَنَّةَ قَطُّ إِلَّا سَمِعْتُ خَشْخَشَتَكَ أَمَامِي إِنِّي دَخَلْتُ الْبَارِحَةَ الْجَنَّةَ فَسَمِعْتُ خَشْخَشَتَكَ فَأَتَيْتُ عَلَى قَصْرِ مِنْ ذَهَبٍ مُرْتَفِعٍ مُشْرِفٍ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِرَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ. قُلْتُ فَأَنَا مُحَمَّدٌ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَوْلَا عَيْرُكَ يَا عُمَرُ لَدَخَلْتُ الْقَصْرَ. فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كُنْتُ لِأَعَارَ عَلَيْكَ. قَالَ وَقَالَ لِبِلَالٍ: بِمَ سَبَقْتَنِي إِلَى الْجَنَّةِ. قَالَ مَا أَحَدْتُكَ إِلَّا تَوَضَّأْتُ وَصَلَّيْتُ رَكَعَتَيْنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِدًا»^۲.

وَأخرج أحمد «عن حسين عبد الله بن بريدة عن أبيه أن أمةً سوداءً أتت رسول الله ﷺ ورجعَ مِنْ بَعْضِ مَعَارِزِهِ فَقَالَتْ إِنِّي كُنْتُ نَذَرْتُ إِنْ رَدَّكَ اللَّهُ صَالِحاً أَنْ أَضْرِبَ عِنْدَكَ بِالذَّفِّ. قَالَ: إِنْ كُنْتُ فَعَلْتِ فَاغْلِي وَإِنْ كُنْتُ لَمْ تَفْعَلِي فَلَا تَفْعَلِي. فَضَرَبَتْ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ وَدَخَلَ عَيْرُهُ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ. قَالَ فَجَعَلَتْ دُفَّهَا خَلْفَهَا وَهِيَ مُقْتَنَعَةٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَفْرُقُ مِنْكَ يَا عُمَرُ أَنَا جَالِسٌ هَاهُنَا وَدَخَلَ هُوَ لِأَنَّ فَلَمَّا أَنْ دَخَلْتَ فَعَلْتِ مَا فَعَلْتِ»^۳.

ومن مسند عقبه ابن عامر رضي الله عنه (۳ روایت):

۱- مسند امام احمد: ج ۳۸ / ص ۱۶۱، حدیث شماره: ۲۳۰۶۱، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است و رواة آن ثقة می باشند.

۲- مسند امام احمد: ج ۳۸ / ص ۱۰۰، حدیث شماره: ۲۲۹۹۶، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح لغیره است.

۳- مسند امام احمد: ج ۳۸ / ص ۹۳، حدیث شماره: ۲۲۹۸۹، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث قوی است.

أما ان عمر محدثٌ يُقتدى برأيه: فقد أخرج الترمذي «عن مشرح بن عاهان عن عقبه بن عامر قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَوْ كَانَ نَبِيٌّ بَعْدِي لَكَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ»^١.

وأما مواعيد الظاهرة على أيدي الخلفاء: فقد أخرج احمد «عَنْ أَبِي الْخَيْرِ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَرَجَ يَوْمًا فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلَاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: إِنِّي فَرَطٌ^٢ لَكُمْ وَإِنِّي شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَنْظُرُ إِلَى الْحَوْضِ أَلَا وَإِنِّي قَدْ أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ أَوْ مَفَاتِيحَ الْأَرْضِ وَإِنِّي وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِي وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا»^٣.

وأخرج احمد من حديث عمرو بن الحارث «عَنْ أَبِي عَلِيٍّ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَتُفْتَحُ عَلَيْكُمْ أَرْضُونَ وَيَكْفِيكُمْ اللَّهُ ﷻ فَلَا يُعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَلْهُوَ بِأَسْهُمِهِ».

ومن مسند سفينه ﷺ (٢ رواية):

أما ما يدل على خلافة الأربعة من ضرب السمدة الواقعة عليهم: فقد أخرج الترمذي من حديث «سَعِيدُ بْنُ جُمَهَانَ قَالَ حَدَّثَنِي سَفِينَةُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْخِلَافَةُ فِي أُمَّتِي ثَلَاثُونَ سَنَةً ثُمَّ مَلَكَ بَعْدَ ذَلِكَ. ثُمَّ قَالَ لِي سَفِينَةُ أَمْسِكْ خِلَافَةَ أَبِي بَكْرٍ وَخِلَافَةَ عُمَرَ وَخِلَافَةَ عُثْمَانَ. ثُمَّ قَالَ لِي أَمْسِكْ خِلَافَةَ عَلِيٍّ. قَالَ فَوَجَدْنَاهَا ثَلَاثِينَ سَنَةً. قَالَ سَعِيدٌ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْخِلَافَةَ فِيهِمْ. قَالَ: كَذَبُوا بَنُو الرَّزْقَاءِ بَلْ هُمْ مُلُوكٌ مِنْ شَرِّ الْمُلُوكِ»^٤.

١- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٦١٩، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٨٦، علامه آلبنی گفته: این حدیث حسن است.

٢- فرط به جماعتی گفته می شود که پیش از کاروان حرکت نموده و وسایل آرامش و راحت آن ها را فراهم نمایند، و در این جا نیز هدف پیامبر ﷺ اینست که من قبل از شما به صحرای حشر رفته و برای راحتی شما تدابیر لازم را اتخاذ خواهیم نمود. (ش)

٣- مسند امام احمد: ج ٢٨/ ص ٥٧٨، حدیث شماره: ١٧٣٤٤، شعيب الأرئوطو گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

٤- سنن ترمذی: ج ٤/ ص ٥٠٣، أبواب الفتن، باب ما جاء فی الخلافة، حدیث شماره: ٢٢٢٦، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

وأما ما يدل على خلافة الثلاثة من رؤيا الميزان: فقد أخرج الحاكم «عن سعيد بن جهمان عن سفيته مولي أم سلمه قال كان رسول الله ﷺ إذا صلى الصبح، ثم أقبل على أصحابه فقال: أيكم رأى الليلة رؤيا؟ قال: فصلى ذات يوم، فقال: أيكم رأى رؤيا؟ فقال رجل: أنا رأيت يا رسول الله، كأن ميزانا دلي به من السماء، فوضعت في كفة، ووضع أبو بكر من كفة أخرى، فرجحت بأبي بكر، فرفعت وترك أبو بكر مكانه، فجيء بعمر بن الخطاب فوضع في الكفة الأخرى، فرجح به أبو بكر، فرفع أبو بكر، وجيء بعثمان فوضع في الكفة الأخرى، فرجح عمر بعثمان، ثم رفع عمر وعثمان ورفع الميزان، قال: فتغير وجه رسول الله ﷺ ثم قال: خلافة النبوة ثلاثون عاما، ثم تكون ملكا قال سعيد بن جهمان: فقال لي سفينة: أمسك سنتي أبي بكر، وعشر عمر، واثنى عشرة عثمان، وست علي ﷺ»^١.

ومن مسند عرباض بن ساريه رضي الله عنه (٢ روایت):

اما وجوب اتباع سنن الخلفاء الراشدين: فقد أخرج ابن ماجه من حديث عبدالرحمن بن مهدي «عن معاوية بن صالح عن صمرة بن حبيب عن عبد الرحمن بن عمرو السلمى أنه سمع العرْباض بن سارية يقول وعظنا رسول الله ﷺ: مَوْعِظَةٌ دَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجَلَّتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذِهِ لَمَوْعِظَةٌ مُودَّعٌ فَمَادَا تَعْهَدُ إِلَيْنَا قَالَ: قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلَهَا كَنْهَارُهَا لَا يَزِيغُ عَنْهَا بَعْدِي إِلَّا هَالِكٌ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسَيَرَى اخْتِلَافًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِمَا عَرَفْتُمْ مِنْ سُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهْدِيِّينَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالتَّوَاجِدِ وَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَاعَى وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّمَا الْمُؤْمِنُ كَالْجَمَلِ الْأَنْفِ حَيْثُمَا قِيدَ انْقَادًا»^٢.

وأما مواعيد الله الظاهرة على أيدي الخلفاء: فقد أخرج احمد من طريق اسمعيل بن عياش «عن ضَمَمِ بْنِ زُرْعَةَ عَنْ شُرَيْحِ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ قَالَ الْعَرْبِاضُ بْنُ سَارِيَةَ: كَانَ النَّبِيُّ ﷺ

١- المستدرک علی الصحیحین: ج ١٣ ص ٧٥، حدیث شماره: ٤٤٣٨، علامه ذهبی نسبت به تصحیح و

یا تضعیف این حدیث سکوت ورزیده است.

٢- سنن ابن ماجه: ج ١ ص ١٦، افتتاح الكتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة

الخلفاء الراشدين المهديين، حدیث شماره: ٤٣، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

يَخْرُجُ الْبَيْتَا فِي الصَّفَةِ وَعَلَيْنَا الْحَوْتَكِيَّةُ فَيَقُولُ: لَوْ تَعْلَمُونَ مَا دُخِرَ لَكُمْ مَا حَزِنْتُمْ عَلَى مَا زَوَى عَنْكُمْ وَلَيُفْتَحَنَّ لَكُمْ فَارِسَ وَالرُّومَ».

ومن مسند عبدالرحمن بن غنم الاشعري (٢ رواية):

أما تصويب رأي الشيخين وأن رأيها حجة والإشارة إلى خلافتها: فقد أخرج احمد من حديث عبدالحميد بن بهرام «عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ عَنِ ابْنِ عَنَمِ الْأَشْعَرِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ: لَوْ اجْتَمَعْتُمَا فِي مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُمَا»^٢.

وأما أن الخلافة حق المهاجرين الأولين دون الطلقاء: فقد أخرج أبو عمر في الاستيعاب «ان عبدالرحمن بن غنم عاتب أباهريرة وأبا الدرداء بجمص إذا انصرفا من عند علي رسولين لمعاوية وكان مما قال لهما عجباً منكما كيف جاز عليكما ما جئتما به تدعوان علياً إلى أن يجعلها شوري وقد علمتما أنه قد بايعه المهاجرون والأنصار وأهل الحجاز والعراق وان من رضيه خيراً ممن كرهه ومن بايعه خيراً ممن لم يبايعه وأني مدخل لمعاوية في الشوري وهو من الطلقاء الذين لا يجوز لهم الخلافة وهو وأبوه رؤس الأحزاب فندما علي مسيرهما وتابا بين يديه»^٣.

ومن مسند ابي اروى الدوسي رضي الله عنه (١ رواية):

أما ما يدل على خلافتها وان مواعيد الله لنبيه يظهر على أيديهما: فقد أخرج الحاكم من طريق «سُهَيْلِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي أَرْوَى الدَّوْسِيِّ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَالِسًا فَطَلَعَ أَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَيْدِي بِيَهُمَا»^٤.

ومن مسند ابي امامه الباهلي رضي الله عنه (١ رواية):

-
- ١- نوعي لباس ارزان قيمت و کوتاه. (ش)
 - ٢- مسند امام احمد: ج ٢٩ / ص ٥١٧، حديث شماره: ١٧٩٩٤، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث ضعيف است؛ زيرا شهر بن حوشب (يكي از رواة آن) ضعيف مى باشد.
 - ٣- الاستيعاب فى معرفة الأصحاب: ج ٢ / ص ٨٥٠.
 - ٤- المستدرک على الصحيحين: ج ٣ / ص ٧٧، حديث شماره: ٤٤٤٧، اسناد اين حديث صحيح است و شيخين آن را روايت نکرده اند، اما حافظ ذهبى گفته: عاصم بن عمر (يكي از روايان اين سند) واهى است.

أخرج الحاكم من حديث «موسى بن عمير، قال: سمعت مكحولاً يقول: وسأله رجل عن قول الله ﷻ: ﴿فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِيحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التحریم: ۴]. قال: حدثني أبو أمامة أنه كما قال: الله مولاہ، وجبریل، وصالح المؤمنین أبو بکر وعمر»^۱.
ومن مسند سالم بن عبید الاشجعی ﷺ (۱ روایت):

حدثه في أمامه أبي بكر الصديق: أخرج ابن ماجه من حديث نبيط بن شريط «عَنْ سَالِمِ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ أَعْمَى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي مَرَضِهِ ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ: أَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ. قَالُوا نَعَمْ. قَالَ: مُرُوا بِبِلَالٍ فَلْيُؤَدِّنْ وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ - أَوْ لِلنَّاسِ -. ثُمَّ أَعْمَى عَلَيْهِ فَأَفَاقَ فَقَالَ أَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ. قَالُوا نَعَمْ. قَالَ: مُرُوا بِبِكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. ثُمَّ أَعْمَى عَلَيْهِ فَأَفَاقَ فَقَالَ أَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ. قَالُوا نَعَمْ. قَالَ: مُرُوا بِبِلَالٍ فَلْيُؤَدِّنْ وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ إِنَّ أَبِي رَجُلٌ أَسِيفٌ فَإِذَا قَامَ ذَلِكَ الْمَقَامَ يَبْكِي لَا يَسْتَطِيعُ فَلَوْ أَمَرْتُ غَيْرَهُ. ثُمَّ أَعْمَى عَلَيْهِ فَأَفَاقَ فَقَالَ: مُرُوا بِبِلَالٍ فَلْيُؤَدِّنْ وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَإِنَّكَ صَوَاحِبُ يُونُسَ أَوْ صَوَاحِبَاتُ يُونُسَ. قَالَ فَأَمَرَ بِبِلَالٍ فَأَذَّنَ وَأَمَرَ أَبُو بَكْرٍ فَصَلَّى بِالنَّاسِ ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَجَدَ خِفَّةً فَقَالَ: انظُرُوا لِي مَنْ أَتَى عَلِيَّهِ. فَجَاءَتْ بَرِيرَةُ وَرَجُلٌ آخَرُ فَاتَّكَأَ عَلَيْهِمَا فَلَمَّا رَأَاهُ أَبُو بَكْرٍ ذَهَبَ لِيُنْكَصَ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ أَنْ اثْبُتْ مَكَانَكَ ثُمَّ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَنْبِ أَبِي بَكْرٍ حَتَّى قَضَى أَبُو بَكْرٍ صَلَاتَهُ ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قُبِضَ»^۲.

ومن مسند عرفجه الأشجعی ﷺ (۱ روایت):

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۷۳، حدیث شماره: ۴۴۳۳، حاکم به تعقیب ابن حدیث نگاشته: اسناد آن صحیح است اما شیخین آن را روایت نکرده اند، و علامه ذهبی گفته: موسی بن عمیر (یکی از رواة آن) واهی می باشد.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۳۹۰، کتاب إقامة الصلاة، والسنة فیها، باب ما جاء فی صلاة رسول الله ﷺ فی مرضه، حدیث شماره: ۱۲۳۴، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

أما حديث الوزن: فقد أخرج أبو عمر «عن قطيبة بن مالك عن عرفجه الأشجعي قال صلى بنا النبي ﷺ الفجر ثم جلس فقال وزن أصحابي الليلة، وُزن ابوبكر فوزن ثم وزن عمر فوزن ثم وزن عثمان فحفَّ وهو رجل صالح»^١.

ومن مسند عياض بن حمار المجاشعي (١ رواية):

حديثه في أن الله نظر إلى أرض الأرض فمقتهم عربهم وعجمهم: فقد أخرج مسلم «عَنْ عِيَاضِ بْنِ حِمَارِ الْمُجَاشِعِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي خُطْبَتِهِ: أَلَا إِنَّ رَبِّي أَمَرَنِي أَنْ أَعْلَمَكُم مَّا جَهِلْتُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي يَوْمِي هَذَا كُلُّ مَالٍ نَحَلْتُهُ عَبْدًا حَلَالًا وَإِنِّي خَلَقْتُ عَبَادِي حَفَاءَ كَلْبُهُمْ وَإِنَّهُمْ أَنْتَهُمُ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَحَرَمْتُمْ عَلَيْهِمْ مَا أَحَلَلْتُ لَهُمْ وَأَمَرْتُهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي مَا لَمْ أَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَإِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَمَقَّتَهُمْ عَرَبُهُمْ وَعَجَمُهُمْ إِلَّا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَقَالَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لِأَبْتَلِيكَ وَأَبْتَلِي بِكَ وَأَنْزَلْتُ عَلَيْكَ كِتَابًا لَا يَغْسِلُهُ الْمَاءُ^٢ تَفَرُّوهُ نَائِمًا وَيَقْظَانِ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَحْرِقَ فُرَيْشًا فَقُلْتُ رَبِّ إِذَا يَثْلَعُوا رَأْسِي فَيَدْعُوهُ خُبْرَةً قَالَ اسْتَخْرِجْهُمْ كَمَا اسْتَخْرِجُوكَ وَاعْزُهُمْ نُعْرَكَ وَأَنْفِقْ فَسَنْفِقَ عَلَيْكَ وَابْعَثْ جَيْشًا نَبَعْتُ حَمْسَةَ مِثْلَهُ وَقَاتِلْ بِمَنْ أَطَاعَكَ مِنْ عَصَاكَ»^٣.

ومن مسند ربيعة بن كعب الاسلمي ﷺ (١ رواية):

حديثه في منزلة أبي بكر الصديق ﷺ عند النبي ﷺ وأصحابه: أخرج احمد من حديث أبي عمران الجوني عن ربيعة الأسلمي فذكر حديثاً طويلاً آخره: «ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَعْطَانِي بَعْدَ ذَلِكَ أَرْضًا وَأَعْطَى أَبَا بَكْرٍ أَرْضًا وَجَاءَتِ الدُّنْيَا فَاخْتَلَفْنَا فِي عِدْقٍ^٤ فَنَحَلْتُهُ أَنَا: هِيَ فِي حَدِّي. وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ هِيَ فِي حَدِّي. فَكَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَبِي بَكْرٍ كَلَامٌ فَقَالَ لِي أَبُو بَكْرٍ كَلِمَةً كَرِهَهَا وَنَدِمَ فَقَالَ لِي: يَا رَبِيعَةَ رُدِّي عَلَيَّ مِثْلَهَا حَتَّى يَكُونَ قِصَاصًا. قَالَ قُلْتُ: أَفْعَلْ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ تَقُولَنَّ أَوْ لِأَسْتَعِدِينَ عَلَيْكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ. فَقُلْتُ أَنَا بِفَاعِلٍ. قَالَ

١ - الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ٣/ ص ١٠٦٤.

٢ - كناية عن أن الله تعالى هو الذي خلقهم، كما قال تعالى: «وَمَا كُنَّا بِأَعْيُنِنَا» (ش).

٣ - صحيح مسلم: ج ١٤/ ص ٢١٩٧، كتاب صفة القيامة والجنة والنار، باب الصفات التي يعرف بها في الدنيا أهل الجنة وأهل النار، حديث شماره: ٢٨٦٥.

٤ - عذق: به كسر عين شاخه درخت خرما، و به فتح آن خود درخت خرما.

وَرَفَضَ الْأَرْضَ وَانْطَلَقَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى التَّيِّبِ ﷺ وَانْطَلَقَتْ أَنْثَلُوهُ فَجَاءَ نَاسٌ مِنْ أَسْلَمَ فَقَالُوا لِي رَحِمَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ فِي أَى شَيْءٍ يَسْتَعِدُّ عَلَيْكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ قَالَ لَكَ مَا قَالَ. فَقُلْتُ أَتَدْرُونَ مَا هَذَا؟ هَذَا أَبُو بَكْرٍ الصَّدِيقُ هَذَا ثَانِي اثْنَيْنِ وَهَذَا ذُو شَيْبَةِ الْمُسْلِمِينَ إِيَّاكُمْ لَا يَلْتَفِتُ فَيَرَاكُمْ تَنْصُرُونِي عَلَيْهِ فَيَغْضَبُ فَيَأْتِي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَيَغْضَبُ لِعْضَبِهِ فَيَغْضَبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِعْضَبِهِمَا فَيُهْلِكُ رِبِيعَةَ قَالُوا: مَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: ارْجِعُوا. قَالَ انْطَلَقَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَبِعْتُهُ وَحَدِي حَتَّى آتَى التَّيِّبِ ﷺ فَحَدَّثَهُ الْحَدِيثَ كَمَا كَانَ فَرَفَعَ إِلَيَّ رَأْسَهُ فَقَالَ: يَا رَبِيعَةَ مَا لَكَ وَالصَّدِيقِ. قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَانَ كَذَا كَانَ كَذَا قَالَ لِي كَلِمَةً كَرِهَهَا فَقَالَ لِي مَلْ كَمَا قُلْتُ حَتَّى يَكُونَ قِصَاصًا. فَأَبَيْتُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَجَلٌ فَلَا تَرُدُّ عَلَيْهِ وَلَكِنْ قُلْ عَفَرَ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ. فَقُلْتُ عَفَرَ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ. قَالَ الْحَسَنُ وَلى أَبُو بَكْرٍ وَهُوَ يَبْكِي»^۱.

ومن مسند ابى برزه الاسلمى ﷺ (۱ روایت):

حديثه في إمامة قريش: أخرج احمد «عَنْ سَيَّارِ بْنِ سَلَامَةَ أَبِي الْمِنْهَالِ الرَّيَّاحِيِّ قَالَ دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَلِيٍّ إِلَى بَرَزَةَ الْأَسْلَمِيِّ وَإِنَّ فِي أُذُنِي يَوْمَئِذٍ لَقُرْطَيْنِ - قَالَ - وَإِنِّي لَعُلَّامٌ. قَالَ فَقَالَ أَبُو بَرَزَةَ: إِنِّي أَحْمَدُ اللَّهُ أَلَى أَصْبَحْتُ لَأَيُّمًا لِهَذَا الْحَيِّ مِنْ قُرَيْشٍ فَلَأَنَّ هَا هُنَا يُقَاتِلُ عَلَى الدُّنْيَا وَفَلَأَنَّ هَا هُنَا يُقَاتِلُ عَلَى الدُّنْيَا - يَعْنِي عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ - قَالَ حَتَّى ذَكَرَ ابْنَ الْأَزْرَقِ. قَالَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيَّ لِهَذِهِ الْعِصَابَةِ الْمَلْبَدَةُ الْحَمِيصَةُ بَطُونُهُمْ مِنْ أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ وَالْحَنَفِيَّةُ طُهُورُهُمْ مِنْ دِمَائِهِمْ. قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْأَمْرَاءُ مِنْ قُرَيْشٍ الْأَمْرَاءُ مِنْ قُرَيْشٍ الْغَنِيَّةُ حَقٌّ وَلَهُمْ عَلَيْكُمْ حَقٌّ مَا فَعَلُوا ثَلَاثًا مَا حَكَمُوا فَعَدَلُوا وَاسْتَرْحَمُوا فَرَحِمُوا وَعَاهَدُوا فَوَفُوا فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۲.

ومن مسند عمرو بن عبسہ ﷺ (۲ روایت):

۱- مسند امام احمد: ج ۲۷ / ص ۱۱۴، حديث شماره: ۱۶۵۷۶، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بسیار ضعیف است.

۲- همان: ج ۳۳ / ص ۴۲، حديث شماره: ۱۹۸۰۵، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حديث قوى است.

حديثه في تقدم أبي بكر الصديق في الإسلام: أخرج احمد من حديث سليم بن عامر وغيره «عَنْ عَمْرٍو بْنِ عَبْسَةَ قَالَ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ بِعُكَاظٍ^١ فَقُلْتُ مَنْ تَبِعَكَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ: حُرٌّ وَعَبْدٌ. وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَبِلَالٌ فَقَالَ لِي: ارْجِعْ حَتَّى يُمْكِنَ اللَّهُ ﷻ لِرَسُولِهِ»^٢.

وأخرج احمد من طريق «عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَمْرٍو بْنِ عَبْسَةَ قَالَ أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فَقُلْتُ مَنْ تَابَعَكَ عَلَى أَمْرِكَ هَذَا قَالَ: حُرٌّ وَعَبْدٌ. يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ وَبِلَالاً فَكَانَ عَمْرٍو يَقُولُ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَقَدْ رَأَيْتَنِي وَإِيَّ لَرُبُعِ الْإِسْلَامِ»^٣.

ومن مسند سلمان الفارسي ﷺ (١ رواية):

قوله في فضل عمر ﷺ: أخرج الحاكم من طريق «عمران بن خالد الخزازي البناي، عن أنس بن مالك، قال: دخل سلمان الفارسي على عمر بن الخطاب ﷺ وهو متكئ على وسادة فألقاها له، فقال سلمان: صدق الله ورسوله فقال عمر: حدثنا يا أبا عبد الله، قال: دخلت على رسول الله ﷺ وهو متكئ على وسادة فألقاها إلي ثم قال لي: يا سلمان، ما من مسلم يدخل على أخيه المسلم فيلقي له وسادة إكراما له إلا غفر الله له»^٤.

ومن مسند ذى مخمر ﷺ (١ رواية):

حديثه في خلافة قريش: أخرج احمد «عَنْ أَبِي حَيٍّ عَنْ ذِي مَخْمَرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: كَانَ هَذَا الْأَمْرُ فِي حَمِيرٍ فَتَزَعَهُ اللَّهُ ﷻ مِنْهُمْ فَجَعَلَهُ فِي قُرَيْشٍ وَسَيَعُودُ إِلَيْهِمْ»^٥.

ومن مسند عوف بن مالك الاشجعي ﷺ (٢ رواية):

١- نام بازار موسمی قدیم در عربستان.

٢- مسند امام احمد: ج ٢٨ / ص ٢٣٤، حديث شماره: ١٧٠١٨، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت مضطرب بوده و حديث ضعيف است.

٣- مسند امام احمد: ج ٢٨ / ص ٢٥٣، حديث شماره: ١٧٠٢٨، و ج ٣٢ / ص ١٧٦، حديث شماره: ١٩٤٣٤.

٤- المستدرک على الصحيحين: ج ٣ / ص ٦٩٢، ذکر سلمان الفارسی ﷺ، حديث شماره: ٦٥٤٢.

٥- مسند امام احمد: ج ٢٨ / ص ٣٤، حديث شماره: ١٦٨٢٧، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت خوب است.

حديثه في صفة الخلافة الراشدة: أخرج مسلم «عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: خِيَارُ أَيْمَتِكُمُ الَّذِينَ تُحِبُّونَهُمْ وَ يُحِبُّونَكُمْ وَيُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ وَتُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَشِرَارُ أَيْمَتِكُمُ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ». قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا نُنَابِذُهُمْ بِالسَّيْفِ فَقَالَ: لَا مَا أَقَامُوا فِيكُمْ الصَّلَاةَ وَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ وَلَايَتِكُمْ شَيْئًا تَكْرَهُونَهُ فَاكْرَهُوا عَمَلَهُ وَلَا تَنْزِعُوا يَدًا مِنْ طَاعَةٍ»^۱.

وأخرج أبو عمر «عن عبد الملك بن عمير قال حدثني أبو بردة وأخي عن عوف بن مالك الأشجعي انه رأى في المنام كأنّ الناس جمعوا فاذا فيهم رجل فرعهم فهو فوقهم ثلاث اذرع قال فقلت من هذا؟ قال: عمر قلت: لم؟ قالوا لان فيه ثلاث خصال لأنه لا يخاف في الله لومة لائم وانه خليفة مستخلف وشهيد مستشهد قال فاتي أبا بكر فقصها عليه فأرسل إلي عمر فدعاه ليبشره قال ف جاء عمر قال فقال لي أبو بكر: اقصص رؤياك. قال فلما بلغت خليفه مستخلف زبرني عمر وكهربي وقال اسكت تقول هذا وأبو بكر حيي قال فلما كان بعد وولي عمر مررت بالشام وهو على المنبر قال فدعاني وقال: اقصص رؤياك فقصصتها فلما قلت له لا يخاف في الله لومة لائم قال: اني لأرجو أن يجعلني الله منهم قال فلما قلت خليفة مستخلف قال قد استخلفني الله فله أن يعينني علي ما ولاني فلما ان ذكرت شهيد مستشهد قال اني لي بالشهادة وأنا بين أظهركم تغزون ولا أغزوثم قال بلي يأتي الله بها ان شاء الله»^۲.

ومن مسند عبدالله بن مغفل المزني رضي الله عنه (۱ روایت):

حديثه في حب الصحابة: أخرج احمد «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُعَفَّلِ الْمَزْنِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَصْحَابِي لَا تَتَّخِذُوهُمْ غَرَضًا بَعْدِي فَمَنْ أَحَبَّهُمْ

۱- صحيح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۸۱، كتاب الإمارة، باب خيار الأئمة وشرارهم، حديث شماره: ۱۸۵۵.

۲- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۳/ ص ۱۱۵۶.

فَبِحَبِّي أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِغْضِي أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَمَنْ آذَى اللَّهَ أَوْشَكَ أَنْ يَأْخُذَهُ»^۱.

ومن مسند حفصة زوج النبي ﷺ (۲ روایت):

حديثها في فضل عثمان: أخرج احمد من حديث ابن جريج «عن ابي خالد عن عبد الله بن ابي سعيد المدني قال حدثتني حفصة ابنة عمر بن الخطاب قالت كان رسول الله ﷺ ذات يوم قد وضع ثوباً بين فخديه فجاء أبو بكر فاستأذن فأذن له وهو على هيئته ثم عمر بمثل هذه القصة ثم علي ثم ناس من أصحابه والنبي ﷺ على هيئته ثم جاء عثمان فاستأذن فأذن له النبي ﷺ فأخذ ثوبه فتجلله فتحدثوا ثم خرجوا قلت يا رسول الله جاء أبو بكر وعمر وعلي وسائر أصحابك وأنت على هيئتك فلما جاء عثمان تجللت بثوبك. فقال: ألا أستحي ممن تستحي منه الملائكة»^۲.

وحديثها في بشارة أهل بدر والحديبيه: أخرج مسلم «عن حفصة، قالت: قال النبي ﷺ: إني لأرجو أن لا يدخل النار أحد إن شاء الله ممن شهد بدراً، والحديبية، قلت: يا رسول الله، ﴿وإن منكم إلا واردها كان على ربك حتماً مقضياً﴾^(۷۱) [مریم: ۷۱]. قال: أ فلم تسمعيه، يقول: ﴿ثم ننجي الذين اتقوا ونذر الظالمين فيها جثياً﴾^(۷۲) [مریم: ۷۲].^۴

مسانيد الأنصار من اصحاب رسول الله ﷺ

من مسند معاذ بن جبل ؓ (۱ روایت):

- ۱- مسند امام احمد: ج ۲۷ / ص ۳۵۸، حديث شماره: ۱۶۸۰۳، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حديث ضعيف است. علامه آلبنانی نیز اسناد آن را ضعيف دانسته؛ نکا: سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۹۶، أبواب المناقب، باب فيمن سب أصحاب النبي ﷺ، حديث شماره: ۳۸۶۲.
- ۲- مسند امام احمد: ج ۴۴ / ص ۶۶، حديث شماره: ۲۶۴۶۶، شعيب الأرنؤوط گفته: این حديث صحيح لغيره بوده، و این اسنادی ضعيف است.
- ۳- ترجمه‌ی آیه: «و هیچ یک از شما نیست؛ مگر آن که وارد آن (= جهنم) شود، این (وعده) بر پروردگارت فرمانی حتمی (و شدنی) است».
- ۴- صحيح مسلم: ج ۴ / ص ۱۹۴۲، كتاب الفضائل، باب من فضائل أصحاب الشجرة أهل بيعة الرضوان ؓ، حديث شماره: ۲۴۹۶.

في المشكوة «عن أبي عبيده ومعاذ بن جبل عن رسول الله ﷺ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ بَدَأَ رَحْمَةً وَنُبُوَّةً، ثُمَّ يَكُونُ رَحْمَةً وَخِلَافَةً، ثُمَّ كَائِنًا مَلَكًا عَضُوضًا، ثُمَّ كَائِنًا عُنْتًا وَجَبْرِيَّةً، وَفَسَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيرَ، وَالْقُرُوجَ، وَالْحُمُورَ يُرْزَقُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَيُنْصَرُونَ حَتَّى يَلْقُوا اللَّهَ ﷻ». رواه البيهقي في شعب الإيمان^۱.

ومن مسند أبي بن كعب ﷺ (۱ روایت):

في فضل عمر ﷺ: أخرج الحاكم من حديث «يحيى بن سعيد، عن سعيد بن المسيب، عن أبي بن كعب ﷺ قال: سمعت النبي ﷺ يقول: أول من يعانقه الحق يوم القيامة عمر، وأول من يصفحه الحق يوم القيامة عمر، وأول من يؤخذ بيده فينطلق به إلى الجنة عمر بن الخطاب»^۲.

ومن مسند أبي ايوب الانصارى ﷺ (۱ روایت):

حديثه في فتوح الأمصار: أخرج الحاكم «عن عبد الرحمن، عن ابن أبي ليلى، عن أبي ايوب ﷺ، عن النبي ﷺ قال: إني رأيت في المنام غنما سوداء يتبعها غنم عفر يا أبا بكر اعبرها فقال أبو بكر: يا رسول الله هي العرب تتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها، فقال النبي ﷺ: هكذا عبرها الملك بسحر»^۳.

ومن مسند أبي الدرداء ﷺ (۲ روایت):

حديثه في التعريض عن خلافة الشيخين: أخرج الحاكم «عن سعيد بن جبيرة، عن أبي الدرداء ﷺ قال: خطب رسول الله ﷺ خطبة خفيفة، فلما فرغ من خطبته قال: يا أبا بكر، قم فاخطب فقام أبو بكر ﷺ فخطب فقصر دون النبي ﷺ، فلما فرغ أبو بكر من

۱- مشكاة المصابيح: ج ۳/ ص ۱۴۷۸، حديث شماره: ۵۳۷۵، تأليف: محمد بن عبد الله مشهور به خطيب تبریزی (متوفى: ۷۴۱ هـ)، تحقيق: محمد ناصر الدين آلبناني، ناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، چاپ سوم، سال: ۱۹۸۵ م. و نگا: شعب الإيمان، بيهقي: ج ۷/ ص ۴۲۲، حديث شماره: ۵۳۷۵.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۹۰، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب ﷺ، حديث شماره: ۴۴۸۹، حافظ ذهبی گفته: این حديث موضوعی است.

۳- همان: ج ۴/ ص ۴۳۷، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب ﷺ، حديث شماره: ۸۱۹۳، حافظ ذهبی نسبت به تصحيح و يا تضعيف این روایت سکوت ورزیده است.

خطبته قال: يا عمر، قم فاخطب فقام عمر رضي الله عنه فخطب فقصر دون النبي صلى الله عليه وسلم، ودون أبي بكر رضي الله عنه»^١.

وحديثه في منزلة أبي بكر الصديق عند النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه: أخرج البخاري «عَنْ بُسْرِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ عَائِدِ اللَّهِ أَبِي إِدْرِيسَ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ رضي الله عنه قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ آخِذًا بِطَرْفِ نَوْبِهِ حَتَّى أَبْدَى عَنْ رُكْبَتَيْهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: أَمَا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ». فَسَلَّمَ، وَقَالَ إِنِّي كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ ابْنِ الْخَطَّابِ شَيْءٌ فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ ثُمَّ نَدِمْتُ، فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَغْفِرَ لِي فَأَبَى عَلَيَّ، فَأَقْبَلْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ: يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ. ثَلَاثًا، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ نَدِمَ فَأَتَى مَنْزِلَ أَبِي بَكْرٍ فَسَأَلَ أَتَمَّ أَبُو بَكْرٍ فَقَالُوا لَا. فَأَتَى إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم، فَسَلَّمَ فَجَعَلَ وَجْهَهُ لِلنَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم يَتَمَعَّرُ حَتَّى أَشْفَقَ أَبُو بَكْرٍ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ أَنَا كُنْتُ أَظْلَمَ مَرَّتَيْنِ. فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ. وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقَ. وَوَأَسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُو لِي صَاحِبِي. مَرَّتَيْنِ فَمَا أُوزِي بَعْدَهَا»^٢.

ومن مسند اسيد بن حضير رضي الله عنه (٢ رواية):

حديثه في منزلة أبي بكر رضي الله عنه عند الصحابة أخرج البخاري «عن مالك عن عبدالرحمن بن القاسم عن أبيه عن عائشه في قصة نزول آية التيمم فقال أسيد بن الحضير ما هي بأول بركتكم يا آل أبي بكر»^٣.

وقوله أن الأثرة لا تكون إلا بعد عمر: أخرج أبو يعلي من طريق محمود بن لبيد «عن ابن شفيق وكان طبيباً عن اسيد بن حضير سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم، يقول: إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ أَثْرَةً بَعْدِي، فَلَمَّا كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَسَمَ حُلَلًا بَيْنَ النَّاسِ، فَبَعَثَ إِلَيَّ مِنْهَا جِلَّةً

١- همان: ج ٣/ ص ٩٣، كتاب تعبیر الرؤیا، حدیث شماره: ٤٥٠٠، حافظ ذهبی گفته: اسناد این حدیث منقطع است.

٢- صحیح بخاری: ج ٥/ ص ٥، کتاب المناقب، باب قول النبی صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ٣٦٦١.

٣- همان: ج ٥/ ص ٧، کتاب المناقب، باب قول النبی صلى الله عليه وسلم: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ٣٦٧٢.

فَاسْتَضَعَرْتُهَا، فَأَعْطَيْتُهَا ابْنَتِي، فَبَيْنَمَا أَنَا أَصِلِّي إِذْ مَرَّ بِي شَابٌّ مِنْ قُرَيْشٍ عَلَيْهِ حُلَّةٌ مِنْ تِلْكَ الْحُلَلِ يَجْرُهَا، فَذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ أَثْرَةً بَعْدِي، فَقُلْتُ: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، فَاَنْطَلَقَ رَجُلٌ إِلَى عُمَرَ فَأَخْبَرَهُ، فَجَاءَ وَأَنَا أَصِلِّي، فَقَالَ: صَلَّى يَا أَسِيدُ، فَلَمَّا قَضَيْتُ صَلَاتِي، قَالَ: كَيْفَ قُلْتَ؟ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: تِلْكَ حُلَّةٌ بَعَثْتُ بِهَا إِلَى فُلَانٍ وَهُوَ بَدْرِيُّ أَحَدِي عَقِيْبِي^۱، فَأَتَاهُ هَذَا الْفَتَى فَاَنْتَاعَهَا مِنْهُ فَلَبِسَهَا، فَظَنَنْتُ أَنَّ ذَاكَ يَكُونُ فِي زَمَانِي؟ قُلْتُ: قَدْ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ظَنَنْتُ أَنَّ ذَاكَ لَا يَكُونُ فِي زَمَانِكَ»^۲.

و من مسند زید بن ثابت رضی اللہ عنہ (۱ روایت):

قوله ان المهاجرين أولي بالخلافة من غيرهم: أخرج الحاكم من حديث وهيب «عن داود بن أبي هند، عن أبي سعيد الخدري رضی اللہ عنہ قال: لما توفي رسول الله ﷺ قام خطباء الأنصار فجعل الرجل منهم، يقول: يا معشر المهاجرين إن رسول الله ﷺ كان إذا استعمل رجلا منكم قرن معه رجلا منا، فنرى أن يلي هذا الأمر رجلا من أحدهما منكم والآخر منا، قال: فتتابعت خطباء الأنصار على ذلك، فقام زید بن ثابت، فقال: إن رسول الله ﷺ كان من المهاجرين، وإن الإمام يكون من المهاجرين، ونحن أنصاره كما كنا أنصار رسول الله ﷺ، فقام أبو بكر رضی اللہ عنہ، فقال: جزاكم الله خيرا يا معشر الأنصار، وثبت قائلكم ثم قال: أما لو فعلتم غير ذلك لما صالحناكم ثم أخذ زید بن ثابت بيد أبي بكر، فقال: هذا صاحبكم، فبايعوه، ثم انطلقوا، فلما قعد أبو بكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير عليا فسأل عنه، فقال: ناس من الأنصار فأتوا به، فقال أبو بكر: ابن عم رسول الله ﷺ وختنه أردت أن تشق عصا المسلمين؟ فقال: لا تثريب يا خليفة رسول الله ﷺ فبايعه^۳، ثم لم ير الزبير بن العوام فسأل عنه حتى جاءوا به، فقال: ابن عمه رسول الله

۱- عدهای از انصار قبل از اینکه رسول خدا به مدینه هجرت نمایند به حضور آن حضرت رفته و با ایشان بیعت نمودند که بیعت عقبه اول و بیعت عقبه دوم در کتب حدیث و تاریخ مفصلا ذکر شده است. (ش)

۲- مسند ابو یعلیٰ موصلی: ج ۲/ ص ۲۴۳، حدیث شماره: ۹۴۵.

۳- از این روایت این طور دانسته می شود که علی مرتضی رضی اللہ عنہ در اولین روز خلافت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ با ایشان بیعت نمود و مشابه ایی روایت را می توان در مسند ابو داود طیالسی، ابن سعد، ابن ابی شیبہ، ابن جریر، بیهقی و ابن عساکر یافت (مراجعه شود به کنز العمال جلد ۳ صفحه ۱۳۱)

صلى الله عليه وسلم وحواريه أردت أن تشق عصا المسلمين، فقال مثل قوله: لا تثريب يا خليفة رسول الله ﷺ فبايعاه» هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه^۱.

ومن مسند زيد بن خارجه رضي الله عنه (۱ روایت):

تكلّمه بعد موته بفضائل الثلاثه: اخرج ابو عمر من طريق «ليمان بن بلال، عن يحيى بن سعيد، عن سعيد بن المسيب، أن زيد بن خارجة الأنصاري، ثم من بني الحارث بن الخزرج توفي زمن عثمان بن عفان، فسجى في ثوبه، ثم أنهم سمعوا جلجلة، في صدره، ثم تكلم، ثم قال: أحمد أحمد في الكتاب الأول، صدق صدق أبو بكر الصديق الضعيف في نفسه القوي في أمر الله في الكتاب الأول، صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الأمين في الكتاب الأول، صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت أربع وبقيت اثنتان، أتت الفتن وأكل الشديد الضعيف، وقامت الساعة وسيأتيكم من جيشكم خبر بئر أريس وما بئر أريس^۲. قال يحيى: قال سعيد: ثم هلك رجل من خطمة فسجى بثوبه فسمع

مطبعه‌ی دکن) بر علاوه از حاکم، ابن حبان و غیره نیز این روایت را تصحیح نموده‌اند و بیهقی گفته است: الروایة الموصولة عن أبي سعيد أصح (برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به فتح الباری از حافظ ابن حجر جلد ۷ صفحه ۳۸۸ چاپ مصر) اما در بخاری از عائشه‌ی صدیقه رضی الله عنها روایتی آمده که علی رضی الله عنه بعد از وفات فاطمه زهرا رضی الله عنها یعنی شش ماه بعد از بیعت عموم مسلمانان با حضرت صدیق بیعت نمود، بعضی از محدثین روایت حاکم را بر روایت صحیح بخاری ترجیح داده‌اند این ترجیح اگرچه وجوهاتی دارد مگر باز هم به آسانی نمی‌توان آن را بر روایت بخاری ترجیح داد. و یا این که می‌توان گفت که علی رضی الله عنه دو دفعه با حضرت صدیق بیعت نمود که روایت بخاری بیانگر بیعت دوم ایشان می‌باشد، وجه این بیعت آنست که چون واقعه‌ی فدک پیش آمد بعضی مردم گمان نمودند که علی مرتضی از خلیفه رسول الله رنجیده است بخصوص این که در ایام مریضی فاطمه زهرا حضرت علی از او مراقبت کرده و رفت و آمد خود را خدمت خلیفه کمتر نمود، لهذا علی رضی الله عنه این موضوع را احساس کرده بخاطر حفظ وحدت مسلمین و اظهار اطاعت از خلیفه‌ی رسول الله بار دوم در ملاً عام با ایشان بیعت نمود. (ش)

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۰، حدیث شماره: ۴۴۵۷، ذهبی در تصحیح و یا تضعیف این حدیث سکوت ورزیده است.

۲- اریس نام چاهی است در مدینه، و انگشتر رسول خدا که به انگشت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بود در اواخر خلافت به همین چاه افتاده و گم شد. صحابه‌ی کرام همه چاه را جستجو نمودند مگر

جلجلة في صدره ثم تكلم، فقال: إن أخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق. قال أبو عمر وكانت وفاته في خلافة عثمان وقد عرض مثل قصته لأخي ربي بن خراش^۱.
ومن مسند رفاعه بن رافع الزرقى رضي الله عنه (۱ روایت):

حديثه في فضل أهل بدر: «أخرج البخاري» عن معاذ بن رفاعَةَ بْنِ رَافِعِ الزُّرَقِيِّ عَنِ أَبِيهِ - وَكَانَ أَبُوهُ مِنْ أَهْلِ بَدْرِ - قَالَ جَاءَ جَبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرِ فِيكُمْ قَالَ مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - قَالَ وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ^۲.

ومن مسند رافع بن خديج رضي الله عنه (۱ روایت):

حديثه في فضل أهل بدر: أخرج ابن ماجه من حديث سفيان «عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبَّائَةَ بْنِ رِفاعَةَ عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ جَاءَ جَبْرِيلُ - أَوْ مَلَكٌ - إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: مَا تَعُدُّونَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا فِيكُمْ قَالُوا خِيَارَنَا. قَالَ كَذَلِكَ هُمْ عِنْدَنَا خِيَارُ الْمَلَائِكَةِ»^۳.

ومن مسند أبي سعيد بن المعلى رضي الله عنه (۱ روایت):

حديثه في الخطبة التي خطبها النبي ﷺ في مناقب أبي بكر: أخرج الترمذي «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أَبِي الْمُعَلَّى عَنِ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَطَبَ يَوْمًا فَقَالَ: إِنَّ رَجُلًا خَيْرُهُ رَبُّهُ بَيْنَ أَنْ يَعِيشَ فِي الدُّنْيَا مَا شَاءَ أَنْ يَعِيشَ وَيَأْكُلَ فِي الدُّنْيَا مَا شَاءَ أَنْ يَأْكُلَ وَيَبْنَ لِقَاءَ رَبِّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ رَبِّهِ. قَالَ فَابْتَدَأَ بِأَبِي بَكْرٍ فَقَالَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ ﷺ أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَا الشَّيْخِ إِذْ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ رَجُلًا صَالِحًا خَيْرُهُ رَبُّهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَيَبْنَ لِقَاءَ رَبِّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ رَبِّهِ. قَالَ فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَهُمْ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ بَلْ نَفْدِيكَ بِأَبَائِنَا وَأُمَّوَالِنَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا مِنْ النَّاسِ أَحَدٌ آمَنَ إِلَيْنَا فِي صُحْبَتِهِ وَذَاتِ يَدِهِ مِنْ ابْنِ

آن انگشتر را نیافتند، بعد از گم شدن این انگشتر شورشیان و باغیان بر مدینه ریخته، خلیفه‌ی رسول خدا را شهید کردند و شیرازه‌ی خلافت را از بین بردند. (ش)

۱- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۲/ ص ۵۴۸.

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۸۰، کتاب المغازی، باب شهود الملائكة بدر، حدیث شماره: ۳۹۹۲.

۳- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۵۶، افتتاح الكتاب فی الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أهل بدر، حدیث شماره: ۱۶۰. علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

أَبِي قُحَافَةَ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ خَلِيلًا وَلَكِنْ وُدٌّ وَإِخَاءٌ إِيْمَانٍ وُدٌّ وَإِخَاءٌ إِيْمَانٍ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا وَإِنَّ صَاحِبَكُمْ خَلِيلَ اللَّهِ»^۱.

ومن مسند براء بن عازب رضي الله عنه (۱ روایت):

حديثه في فتوح الامصار: أخرج ابويعلي «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَيْمُونٍ، عَنِ الْبَرَاءِ، قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِحُفْرِ الْحَنْدَقِ قَالَ: عَرَضَ لَنَا صَخْرَةٌ لَا تَأْخُذُ فِيهَا الْمَعَاوِلُ، فَشَكُّوْا ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ، قَالَ: فَأَخَذَ الْمِعْوَلَ، قَالَ: وَأَحْسَبُهُ، قَالَ: وَضَعَ نَوْبَهُ فَضْرَبَ ضَرْبَةً، وَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، فَكَسَرَ ثُلُثَ الصَّخْرَةِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، أُعْطِيَتْ مَفَاتِيحُ الشَّامِ، إِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى قُصُورِهَا الْحُمْرِ مِنْ مَكَّانِي هَذَا، ثُمَّ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، وَضْرَبَ أُخْرَى فَكَسَرَ ثُلُثَهَا، وَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، أُعْطِيَتْ مَفَاتِيحُ فَارِسَ^۲، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى الْمَدَائِنِ وَقُصْرِهَا الْأَبْيَضِ مِنْ مَكَّانِي هَذَا، ثُمَّ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، وَضْرَبَ أُخْرَى فَكَسَرَ بَقِيَّةَ الْحَجْرِ، وَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، أُعْطِيَتْ مَفَاتِيحُ الْيَمَنِ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى مَفَاتِيحِ صَنْعَاءَ مِنْ مَكَّانِي هَذَا»^۳.

ومن مسند ام حرام الانصاريه رضي الله عنه (۱ روایت):

حديثها في الوعد بغزوة البحر فكانت في زمن عثمان رضي الله عنه: أخرج البخاري «عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ أَنَّ عُمَيْرَ بْنَ الْأَسْوَدِ الْعَنْسِيَّ حَدَّثَهُ أَنَّهُ أَتَى عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ وَهُوَ نَازِلٌ فِي سَاحِلِ

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۷، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۵۹. علامه آلبانی گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. البته این حدیث را امام مسلم نیز با این الفاظ روایت کرده است: «لو كنت متخذاً خليلاً، لاتخذت ابن أبي قحافة خليلاً: اگر کسی (از انسانها) را دوست می‌گرفتم، همانا فرزند ابو قحافه (ابو بکر صدیق) را دوست خویش انتخاب می‌کردم». نکا: صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۵۵، کتاب فضائل الصحابة رضي الله عنهم، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضي الله عنه، حدیث شماره: ۲۳۸۳.

۲- مسلمانان از این روایت اعتماد به نفس و امید به آینده را به خوبی می‌آموزند که رسول خدا در سخت‌ترین شرایط که دشمن ایشان را در محاصره گرفته و فقر و تنگدستی آن‌ها را تهدید می‌کند باز هم به آینده‌ی روشن اطمینان داشته و خبر از سقوط بزرگ‌ترین قدرت‌های دنیای آن روز را می‌دهد.

۳- مسند ابو یعلیٰ موصلی: ج ۳/ ص ۲۴۴، حدیث شماره: ۱۶۸۵. حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

حَمَصٌ، وَهُوَ فِي بِنَاءٍ لَهُ وَمَعَهُ أُمُّ حَرَامٍ، قَالَ عُمَيْرٌ فَحَدَّثْتَنَا أُمُّ حَرَامٍ أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أُوجِبُوا. قَالَتْ أُمُّ حَرَامٍ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا فِيهِمْ. قَالَ أَنْتِ فِيهِمْ. ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ. فَقُلْتُ أَنَا فِيهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ لَا^۱.

ومن مسند سهل بن سعد الساعدي ﷺ (۲ روایت):

حديثه في اثبات الصديقيه لأبي بكر والشهادة لهما: أخرج ابويعلی «عن عبدالرزاق عن معمر عن أبي حازم عن سهل بن سعد ان أحدا ارتج وعليه رسول الله وأبو بكر وعمر وعثمان فقال رسول الله: اثبت احد فما عليك إلا نبی أو صديق أو شهيدان»^۲.

وحديثه في منزلة أبي بكر عند النبي ﷺ: أخرج ابويعلی «عن حماد بن زید، عن أبي حازم، عن سهل بن سعد، قال: كان قتال بين بني عمرو بن عوف، فأتاهم النبي ﷺ ليصلح بينهم، وقد صلى الظهر، فقال لبلال: إن حضرت صلاة العصر ولم آت، فمر أبا بكر فليصل بالناس، فلما حضرت صلاة العصر أذن بلال وأقام، وقال: يا أبا بكر تقدم، فتقدم أبو بكر، فجاء رسول الله ﷺ، فشق الصفوف، فلما رأى الناس رسول الله ﷺ صفحوا، يعني: التصفيق، قال: وكان أبو بكر إذا دخل في صلاة لم يلتفت، فلما رأى التصفيق لا يمسك عنه التفت، فرأى رسول الله ﷺ خلفه، فأومأ إليه النبي ﷺ أن امض، فلبث أبو بكر هنيئاً يحمده الله على قول رسول الله ﷺ: امض، ثم مشى أبو بكر القهقري، يعني: على عقبه، فلما رأى ذلك النبي ﷺ تقدم، فصلى بالقوم صلاتهم، فلما قضى صلاته، قال: يا أبا بكر، ما منعك إذ أومأت إليك ألا تكون مضيئاً؟ قال أبو بكر: لم يكن لابن أبي حنيفة أن يؤم رسول الله ﷺ، ثم قال للناس: إذا نابكم في صلاتكم شيء فليسبح الرجال، وليصفق النساء»^۳.

۱- صحيح بخاری: ج ۴/ ص ۴۲، كتاب الجهاد والسير، باب ما قيل في قتال الروم، حديث شماره: ۲۹۲۴.

۲- مسند ابو يعلى موصلى: ج ۱۳/ ص ۵۰۹، حديث شماره: ۷۵۱۸. حسين سليم أسد گفته: اسناد اين حديث صحيح است.

۳- مسند ابو يعلى موصلى: ج ۱۳/ ص ۵۱۹، حديث شماره: ۷۵۲۴. حسين سليم أسد گفته: اسناد اين حديث صحيح است.

ومن مسند نعمان بن بشير رضي الله عنه (١ رواية):

حديثه في القرون الثلاثة: أخرج احمد من حديث عاصم بن بهدله «عن خيثمه والشعبي عن النعمان بن بشير قال قال رسول الله ﷺ: خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَأْتِي قَوْمٌ تَسْبِقُ أَيْمَانُهُمْ شَهَادَاتِهِمْ وَشَهَادَاتُهُمْ أَيْمَانَهُمْ»^١.

ومن مسند عويم بن ساعده رضي الله عنه (١ رواية):

حديثه في النهي عن سب الصحابة وبيان فضيلتهم: أخرج الحاكم من حديث «عبدالرحمن بن سالم بن عبدالرحمن بن عويم بن ساعدة عن أبيه عن جده أن رسول الله ﷺ قال: إن الله ﷻ اختارني واختار لي أصحابا فجعل لي منهم وزراء وأنصارا فمن سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل الله تعالى منه يوم القيامة صرفا ولا عدلا»^٢.

ومن مسند شداد بن اوس رضي الله عنه (١ رواية):

حديثه في فتوح الأمصار: أخرج احمد عن «عَبْدُ الرَّزَّاقِ قَالَ مَعَمَّرٌ أَخْبَرَنِي أَبِيُّبُ عَنْ أَبِي قِلَابَةَ عَنْ أَبِي الْأَشْعَثِ الصَّنَعَائِيِّ عَنْ أَبِي أَسْمَاءَ الرَّحْبِيِّ عَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ﷻ زَوَى لِي الْأَرْضَ حَتَّى رَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَإِنَّ مَلِكَ أُمَّتِي سَبِيلُغُ مَا زَوَى لِي مِنْهَا وَإِنِّي أُعْطِيتُ الْكَنْزَيْنِ الْأَبْيَضَ وَالْأَحْمَرَ وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ لَا يُهْلِكُ أُمَّتِي بِسَنَةِ بِعَامَةٍ وَأَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا فَيُهْلِكَهُمْ بِعَامَةٍ وَأَنْ لَا يُلْبِسَهُمْ شَيْعًا وَلَا يُذِيقَ بَعْضُهُمْ بَأْسَ بَعْضٍ وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لَا يُرَدُّ وَإِنِّي قَدْ أُعْطِيتُكَ لِأَمْنِكَ أَنْ لَا أَهْلِكَهُمْ بِسَنَةِ بِعَامَةٍ وَلَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِمَّنْ سِوَاهُمْ فَيُهْلِكُوهُمْ بِعَامَةٍ حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا وَبَعْضُهُمْ يَقْتُلُ بَعْضًا وَبَعْضُهُمْ يَسِي بَعْضًا. قَالَ وَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَإِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي إِلَّا الْأَيْمَةَ الْمُضِلِّينَ فَإِذَا وُضِعَ السَّيْفُ فِي أُمَّتِي لَمْ يُرْفَعْ عَنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^٣.

١- مسند امام احمد: ج ٣٠ / ص ٢٩٢، حديث شماره: ١٨٣٤٨، شعيب الأرنؤوط گفته: اين حديث صحيح است.

٢- المستدرک على الصحيحين: ج ١٣ / ص ٧٣٢، حديث شماره: ٦٦٥٦، حافظ ذهبی گفته: اين حديث صحيح است.

٣- مسند امام احمد: ج ١٧ / ص ٣٣٩، حديث شماره: ١٧١١٥، شعيب الأرنؤوط گفته: اين حديث صحيح است.

ومن مسند حسان بن ثابت رضی الله عنه (۳ روایت):

شعره في الثناء علي أبي بكر: أخرج الحاكم من حديث «غالب بن عبد الله القرفساني، عن أبيه، عن جده حبيب بن أبي حبيب قال: شهدت رسول الله ج قال لحسان بن ثابت: قلت في أبي بكر شيئاً؟، قال: نعم، قال: قل حتى أسمع، قال: قلت:

وثاني اثنين في الغار المنيف وقد طاف العدو به إذ صاعد الجبل

وكان حب رسول الله قد علموا من الخلائق لم يعدل به بدلا

فتبسم رسول الله ﷺ»^۱.

وأخرج الحاكم من حديث «مجالد بن سعيد قال سئل الشعبي من أول من أسلم فقال أما

سمعت قول حسان:

إذا تذكرت شجوا من أخي ثقة فاذكر أخاك أبا بكر بما فعلا

خير البرية أتقاهما وأعدلها بعد النبي وأوفاهما بما حملا

الثاني التالي المحمود مشهده وأول الناس منهم صدق الرسالا»^۲

وأخرج أبو عمر من حديث «أبي بكر بن أبي شيبه قال حدثنا شيخ لنا قال حدثنا مجالد عن

الشعبي قال سألت ابن عباس أو سئل أي الناس كان أول اسلاماً قال: أما سمعت قول حسان

بن ثابت:

إذا تذكرت شجوا من أخي ثقة فاذكر أخاك أبا بكر بما فعلا

خير البرية أتقاهما وأعدلها بعد النبي وأوفاهما بما حملا

الثاني التالي المحمود مشهده وأول الناس منهم صدق الرسالا»^۳

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۶۷، حدیث شماره: ۴۴۱۳، حافظ ذهبی گفته: عمرو بن زیاد (یکی از روایان این متن) حدیث وضع می کند.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۶۷، حدیث شماره: ۴۴۱۴، حافظ ذهبی بخاطر ضعف این روایت آن را از تلخیص خویش حذف نموده است.

۳- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۳/ص ۹۶۴.

«قال ابو عمر: ورُوي ان رسول الله ﷺ قال لحسان هل قلت في أبي بكر شيئاً؟ قال نعم واذشده هذه الأبيات وفيها بيتٌ رابعٌ وهو:

وثاني اثنين في الغار المنيف وقد طاف العدو به إذ صاعد الجبلا

فسر النبي ﷺ بذلك وقال احسنت يا حسان وقد روي فيها بيت خامس:

وكان حب رسول الله قد علموا خير البرية لم يعدل به رجلاً»^١.

ومن مسند ابى الهيثم بن التيهان رضي الله عنه (١ رواية):

«قال أبو عمر: ومما قيل في أبي بكر قول الهيثم بن التيهان فيما ذكروا

وإني لأرجوا أن يقوم بأمرنا ويحفظه الصديق والمرء من عدي

اولاك خيار الحي فهر ابن مالك وانصار هذا الدين من كل معتدي»^٢.

ومن مسند كعب بن عجره رضي الله عنه (١ رواية):

حديثه في أن عثمان علي الحق: أخرج احمد من حديث مطر الوراق «عَنِ ابْنِ سِيرِينَ عَنْ

كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ قَالَ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فِتْنَةٌ فَفَرَّبَهَا وَعَظَّمَهَا - قَالَ - ثُمَّ مَرَّ رَجُلٌ مُتَقَنَّعٌ

فِي مِلْحَفَةٍ فَقَالَ: هَذَا يَوْمِيذٍ عَلَى الْحَقِّ. فَأَنْطَلَقْتُ مُسْرِعاً - أَوْ قَالَ مُحْضِراً - فَأَخَذْتُ

بِضَبْعَيْهِ فَقُلْتُ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هَذَا. فَإِذَا هُوَ عُثْمَانُ بْنُ عَقَّانَ رضي الله عنه»^٣.

مسانيد سائر الصحابة رضوان الله عليهم اجمعين

اولها

مسند جابر بن سمرة رضي الله عنه (٣ رواية):

١- همان: ج ٣/ص ٩٦٥.

٢- همان: ج ٣/ص ٩٦٥.

٣- مسند امام احمد: ج ٣٠/ص ٤٤، حديث شماره: ١٨١١٨، شعيب الأرنؤوط گفته: اين حديث

صحيح است.

أخرج البخاري وغيره «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: يَقُولُ لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً^۱ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^۲.

وَأَخْرَجَ أَحْمَدُ «عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ مَعَ غُلَامِي أَخْبَرَنِي بِشَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ فَكَتَبْتُ إِلَيْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَوْمَ جُمُعَةٍ عَشِيَّةَ رَجْمِ الْأَسْلَمِيِّ^۳ يَقُولُ لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ عُصْبَةُ الْمُسْلِمِينَ يَفْتَتِحُونَ الْبَيْتَ الْأَبْيَضَ بَيْتَ كِسْرَى وَآلِ كِسْرَى»^۴.

وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ مِنْ حَدِيثِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَمِيرٍ «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ ﷺ يَرْفَعُهُ قَالَ إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»^۵.

۱- در تعیین این دوازده خلیفه بین محدثین کرام اختلاف نظر وجود دارد، بعضی کوشش نموده‌اند تا دوازده خلیفه را تعیین نموده و اسامی آن‌ها را ذکر نمایند اما این عده نتوانسته‌اند مدعای خویش را از نصوص شرعی ثابت نمایند بلکه از گمان و ظن خویش کار گرفته‌اند.

عده‌ای این دوازده خلیفه را به ترتیب خلافت بر شمرده‌اند که در نتیجه یزید ابن معاویه را نیز جزء آن‌ها شمرده‌اند و عده‌ای نیز فضیلت و عدالت را مد نظر گرفته‌اند، به هر حال این حدیث به هیچ وجه بر دوازده امام شیعیان منطبق نمی‌شود؛ چرا که بغیر از علی ﷺ هیچ کدام آنها به مقام خلافت و ولی امر مسلمین نرسیده‌اند بلکه بعضی از آن‌ها (مثل مهدی) اصلاً وجود خارجی نداشته‌اند و برخی دیگر در نوجوانی از دنیا رفته و یا هم اینکه در بزرگسالی نیز خدمات شایانی سرانجام داده نتوانسته‌اند. (ش)

۲- صحیح بخاری: ج ۱۹ / ص ۸۱، کتاب الأحکام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: ۷۲۲۲. و نگا: صحیح مسلم: ج ۳ / ص ۱۴۵۲، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش، حدیث شماره: ۱۸۲۱.

۳- اشاره به سنگسار ماعز اسلمی ﷺ است که در حضور رسول خدا چندین مرتبه اعتراف نمود که مرتکب زنا شده است.

۴- مسند امام احمد: ج ۳۴ / ص ۴۲۱، حدیث شماره: ۲۰۸۳۰، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۵- صحیح بخاری: ج ۴ / ص ۸۵، کتاب فرض الخمس، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم: «أحلت لكم الغنائم»، حدیث شماره: ۳۱۲۱.

ومن مسند عدى بن حاتم رضي الله عنه (١ رواية):

حديثه في فتح الامصار: أخرج البخاري من حديث محل بن خليفه «عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ بَيْنَا أَنَا عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَشَكَاَ إِلَيْهِ الْفَاقَةَ، ثُمَّ أَتَاهُ آخَرُ، فَشَكَاَ قَطْعَ السَّبِيلِ. فَقَالَ: يَا عَدِيُّ هَلْ رَأَيْتَ الْحَيْرَةَ؟ قُلْتُ لَمْ أَرَهَا وَقَدْ أُنبِئْتُ عَنْهَا. قَالَ: فَإِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتَرَيْنَ الظَّلْعَيْنَةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الْحَيْرَةِ، حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ، لَا تَخَافُ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ - قُلْتُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي فَأَيْنَ دُعَاؤُ طَيْبٍ^١ الَّذِينَ قَدْ سَعَرُوا الْبِلَادَ وَلَئِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتُفْتَحَنَّ كُنُوزُ كِسْرَى. قُلْتُ كِسْرَى بِنُ هُرْمَزَ قَالَ: كِسْرَى بِنُ هُرْمَزَ، وَلَئِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ، لَتَرَيْنَ الرَّجُلَ يُخْرِجُ مِلءَ كَفِّهِ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، يَطْلُبُ مَنْ يَقْبَلُهُ مِنْهُ، فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهُ مِنْهُ، وَلَيَلْقَيْنَنَّ اللَّهَ أَحَدَكُمْ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجَمَانٌ يُتْرَجِمُ لَهُ. فَيَقُولَنَّ أَلَمْ أُبْعَثْ إِلَيْكَ رَسُولًا فَيَبْلُغَكَ فَيَقُولَنَّ بَلَى. فَيَقُولُ أَلَمْ أُعْطِكَ مَالًا وَأَفْضَلَ عَلَيْكَ فَيَقُولَنَّ بَلَى. فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ، وَيَنْظُرُ عَنْ يَسَارِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ. قَالَ عَدِيُّ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقَّةِ تَمْرَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ شِقَّةَ تَمْرَةٍ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ. قَالَ عَدِيُّ فَرَأَيْتُ الظَّلْعَيْنَةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الْحَيْرَةِ حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ، لَا تَخَافُ إِلَّا اللَّهَ، وَكُنْتُ فِيمَنْ أَفْتَتَحَ كُنُوزَ كِسْرَى بِنُ هُرْمَزَ، وَلَئِنْ طَالَتْ بِكُمْ حَيَاةٌ لَتَرَوُنَّ مَا قَالَ النَّبِيُّ أَبُو الْقَاسِمِ ﷺ: يُخْرِجُ مِلءَ كَفِّهِ»^٢.

ومن مسند كرز بن علقمه الخزاعي رضي الله عنه (١ رواية):

حديثه في الفتوح: أخرج الحاكم من طريق سفيان ومعمر «عن عروة بن الزبير، قال: سمعت كرز بن علقمة، يقول: سألت رجل النبي ﷺ فقال: يا رسول الله هل للإسلام من منتهى؟ فقال رسول الله ﷺ: نعم، أيما أهل بيت من العرب والعجم أراد الله بهم خيرا أدخل عليهم الإسلام، ثم تقع الفتن كأنها الظلل» هذا حديث صحيح على شرط

١- رهنان قبيله طى.

٢- صحيح بخارى ج ٤/ ص ١٩٧، كتاب المناقب، باب علامات النبوة فى الإسلام، حديث شماره:

الشیخین ولم یخرجاه قال الحاکم سمعت علی بن عمر الحافظ یقول: مما یلزم مسلما
والبخاری اخرج حدیث کرز بن علقمة هل للإسلام من منتهی^۱.

ومن مسند عبدالله بن حواله رضی الله عنه (۲ روایت):

حدیثه فی خلافة عثمان رضی الله عنه: أخرج الحاکم «عن عبد الله بن شقيق، عن عبد الله بن
حوالة رضی الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: ذات يوم تهجمون علی رجل معتجر ببرد^۲ یبایع الناس
من أهل الجنة فهجمت علی عثمان رضی الله عنه، وهو معتجر ببرد حبرة یبایع الناس^۳.

أخرج الحاکم من حدیث الليث «عن يزيد بن أبي حبيب، عن ربيعة بن لقيط التجيبي،
عن عبد الله بن حوالة الأسدي، عن رسول الله ﷺ قال: من نجا من ثلاث فقد نجا قالوا:
ماذا يا رسول الله؟ قال: موتي، وقتل خليفة مصطبر بالحق يعطيه، ومن الدجال^۴.

ومن مسند هاشم بن عتبة بن ابي وقاص رضی الله عنه (۱ روایت):

حدیثه فی الفتوح: أخرج الحاکم من حدیث «عبد الملك بن عمير، عن جابر بن سمرة،
عن هاشم بن عتبة بن أبي وقاص قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: يظهر المسلمون علی
جزيرة العرب، ويظهر المسلمون علی فارس، ويظهر المسلمون علی الروم، ويظهر
المسلمون علی الأعور الدجال^۵.

ومن مسند نافع بن عتبة بن ابي وقاص رضی الله عنه (۱ روایت):

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۸۹، حدیث شماره: ۹۶، حافظ ذهبی گفته: شیخین این
حدیث را در صحیحین تخریح نکرده اند؛ زیرا عروه در روایت این حدیث از کرز (صحابی راوی)
تفرد ورزیده است.

۲- مردی که خود را به عمامه پیچانده است.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱۳/ ص ۱۰۵، حدیث شماره: ۴۵۳۹، حافظ ذهبی گفته: این حدیث
صحیح است.

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱۳/ ص ۱۰۸، حدیث شماره: ۴۵۴۸، حافظ ذهبی گفته: این حدیث
صحیح است.

۵- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱۳/ ص ۴۴۶، حدیث شماره: ۵۶۹۰، حافظ ذهبی از تصحیح و عدم
تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است.

حديثه في الفتوح: أخرج الحاكم من حديث «موسى بن عبد الملك بن عمير، عن أبيه، عن جابر بن سمرة، عن نافع بن عتبة، قال: قدم ناس من العرب على رسول الله ﷺ يسلمون عليه عليهم الصوف، فقلت فقلت: لأحولن بين هؤلاء وبين رسول الله ﷺ، ثم قلت في نفسي: هو نجي القوم، ثم أبت نفسي إلا أن أقوم إليه قال: فسمعتة يقول: يغزون جزيرة العرب فيفتحها الله، ثم يغزون فارس فيفتحها الله، ثم يغزون الدجال فيفتحها الله»^١.

ومن مسند عبدالله بن هشام بن زهره القرشي رضي الله عنه (٢ رواية):

حديثه في فضل عمر: أخرج البخاري من حديث «ابن وهب قال أخبرني حيوة قال حَدَّثَنِي أَبُو عَقِيلٍ زُهْرَةُ بْنُ مَعْبِدٍ أَنَّهُ سَمِعَ جَدَّهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ هِشَامٍ قَالَ كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ» وهذا حديث لم يطوله البخاري^٢.

وأخرج الحاكم من حديث «رشيد بن سعد وابن لهيعة عن زهرة بن معبد عن جده عبدالله بن هشام قال: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ لِأَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا نَفْسِي التي بين جنبي، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: لَا تَكُونُ مُؤْمِنًا حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ، فَقَالَ عُمَرُ: والذي أنزل عليك الكتاب لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي التي بين جنبي فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: الْآنَ يَا عُمَرُ»^٣.

ومن مسند عمران بن حصين الخزاعي رضي الله عنه (١ رواية):

حديثه في القرون الثلاثة من طرق كثيرة منها ما أخرج الحاكم من حديث الاعمش «عن هلال بن يساف، قال: انطلقت إلى البصرة فدخلت المسجد، فإذا شيخ مستند إلى

١- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٤٨٧، حدیث شماره: ٥٨٢٢، حافظ ذہبی گفتمہ: موسی بن عبد الملک (یکی از راویان این حدیث) واهی است.

٢- صحیح بخاری: ج ٨/ ص ١٢٩، کتاب الایمان والندور، باب: کیف كانت یمین النبی ﷺ، حدیث شماره: ٦٦٣٢.

٣- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٥١٦، حدیث شماره: ٥٩٢٢، این حدیث را حافظ به خاطر ضعف آن از تلخیص خود حذف نموده است.

أسطوانة يحدث يقول: قال رسول الله ﷺ: خير الناس قرني، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم، ثم يأتي أقوام يعطون الشهادة قبل أن يسألوها^١.
ومن مسند عبدالرحمن بن ابى بكر ؓ (١ رواية):

حديثه في الدليل على خلافة أبي بكر: أخرج الحاكم من حديث ابن ابى مليكة «عن عبد الرحمن بن أبي بكر، قال: قال رسول الله ﷺ: ائتني بدواة وكتف أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا، ثم ولانا قفاه، ثم أقبل علينا، فقال: يأبى الله والمؤمنون إلا أبا بكر»^٢.

ومن مسند عثمان بن ارقم بن ابى الارقم المخزومي ؓ (١ رواية):
حديثه في سوابق عمر: أخرج الحاكم «عن عثمان بن الأرقم بن أبي الأرقم المخزومي، قال: أخبرني أبي، عن يحيى بن عثمان بن الأرقم، حدثني جدي عثمان بن الأرقم أنه كان، يقول: أنا ابن سبع الإسلام، أسلم أبي سبع سبعة، وكانت داره على الصفا وهي الدار التي كان النبي ﷺ يكون فيها في الإسلام، وفيها دعا الناس إلى الإسلام، فأسلم فيها قوم كثير وقال رسول الله ﷺ ليلة الاثنين فيها: اللهم أعز الإسلام بأحب الرجلين إليك عمر بن الخطاب أو عمرو بن هشام، فجاء عمر بن الخطاب من الغد بكرة، فأسلم في دار الأرقم، وخرجوا منها وكبروا وطافوا بالبیت ظاهرين، ودعيت دار الأرقم دار الإسلام»^٣.
ومن مسند الاسود بن سريع ؓ (١ رواية):

حديثه في فضل عمر ؓ: أخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن سعد «عن الزهري، عن عبد الرحمن بن أبي بكر، عن الأسود بن سريع التميمي، قال: قدمت على نبي الله ﷺ فقلت: يا نبي الله قد قلت شعرا ثنيت فيه على الله تبارك وتعالى ومدحتك، فقال: أما ما أثنيت على الله تعالى فهاتيه وما مدحتني به فدعه فجعلت أنشده فدخل رجل طوال أقنى، فقال لي: أمسك فلما خرج، قال: هات فجعلت، أنشده فلم ألبث أن عاد، فقال لي: أمسك فلما

١- المستدرک علی الصحیحین: ج ١٣ ص ٥٣٥، حدیث شماره: ٥٩٨٨، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا شرط بخاری و مسلم است.

٢- المستدرک علی الصحیحین: ج ١٣ ص ٥٤٢، حدیث شماره: ٦٠١٦، حافظ ذهبی گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

٣- المستدرک علی الصحیحین: ج ١٣ ص ٥٧٤، حدیث شماره: ٦١٢٩، حافظ ذهبی از تصحیح و عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است.

خرج، قال: هات، فقلت: من هذا يا نبي الله الذي إذا دخل قلت أمسك وإذا خرج قلت هات؟ قال: هذا عمر بن الخطاب وليس من الباطل في شيء»^١.

ومن مسند أبي جحيفة السوائي رضي الله عنه (١ رواية):

حديثه في خلافة قريش: أخرج الحاكم «عن عون بن أبي جحيفة، عن أبيه، قال: كنت مع عمي عند النبي ﷺ فقال: لا يزال أمر أمي صالحا حتى يمضي اثنا عشر خليفة ثم قال كلمة وخفض بها صوته فقلت لعمي وكان أمامي ما قال يا عم؟ قال: قال يا بني: كلهم من قريش»^٢.

وحديثه في فضل الشيخين: أخرج ابن ماجه من حديث مالك بن مغول «عن عون بن أبي جحيفة عن أبيه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»^٣.

ومن مسند عبدالله بن زمعه بن الاسود رضي الله عنه (٣ رواية):

حديثه في امامة أبي بكر الصديق: أخرج أبو داود والحاكم من حديث ابن اسحق «عن الزهري عن عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ قَالَ لَمَّا اسْتُعِزَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا عِنْدَهُ فِي نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ دَعَاهُ بِأَلٍّ إِلَى الصَّلَاةِ فَقَالَ مُرُوا مَنْ يُصَلِّي لِلنَّاسِ. فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَمْعَةَ فَإِذَا عُمَرُ فِي النَّاسِ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ غَائِبًا فَقُلْتُ يَا عُمَرُ فَمَنْ فَصَلِّ لِلنَّاسِ فَتَقَدَّمَ فَكَبَّرَ فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صَوْتَهُ وَكَانَ عُمَرُ رَجُلًا مُجْهَرًا قَالَ «فَأَيْنَ أَبُو بَكْرٍ يَا بَنِي اللَّهِ ذَلِكَ وَالْمُسْلِمُونَ يَا بَنِي

١- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٧١٢، حدیث شماره: ٦٥٧٦، حافظ ذهبی گفتہ: معمر بن

بکار (یکی از راویان این سند) روایت های منکرى دارد.

٢- همان: ج ٣/ ص ٧١٦، حدیث شماره: ٦٥٨٩.

٣- سنن ابن ماجه: ج ١/ ص ٣٨، افتتاح الكتاب فى الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبى بكر

الصديق رضي الله عنه، حدیث شماره: ١٠٠.

٤- آنگاه که مریضی آن حضرت شدید شد.

اللَّهُ ذَلِكَ وَالْمُسْلِمُونَ. فَبَعَثَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَجَاءَ بَعْدَ أَنْ صَلَّى عُمَرُ تِلْكَ الصَّلَاةَ فَصَلَّى
بِالنَّاسِ»^۱.

زاد الحاکم: «قال عبد الله بن زمعة، فقال عمر: ويحك ماذا صنعت بي يا ابن زمعة؟
والله ما ظننت حين أمرتني إلا، أن رسول الله ﷺ أمر بذلك، ولولا ذلك ما صليت
بالناس، قلت: والله ما أمرني رسول الله ﷺ ولكن حين لم أر أبا بكر رأيتك أحق من
حضر بالصلاة بالناس»^۲.

وفي رواية لأبي داود من طريق أبي شهاب «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ أَنَّ عَبْدَ
اللَّهِ بْنَ زَمْعَةَ أَخْبَرَهُ بِهَذَا الْخَبَرِ قَالَ لَمَّا سَمِعَ النَّبِيَّ ﷺ صَوْتَ عُمَرَ قَالَ ابْنُ زَمْعَةَ خَرَجَ
النَّبِيُّ ﷺ حَتَّى أَظْلَعَ رَأْسَهُ مِنْ حُجْرَتِهِ ثُمَّ قَالَ: لَا لَا لَا لِيُصَلِّ لِلنَّاسِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ. يَقُولُ
ذَلِكَ مُغَضَّبًا»^۳.

ومن مسند ابى بكره الثقفى ﷺ (۲ روایت):

حديثه في الوزن: أخرج أبو داود «عَنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ:
مَنْ رَأَى مِنْكُمْ رُؤْيَا، فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا رَأَيْتُ كَأَنَّ مِيزَانًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوُزِنْتَ أَنْتَ وَأَبُو
بَكْرٍ فَرَجِحْتَ أَنْتَ بِأَبِي بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَأَبُو بَكْرٍ فَرَجِحَ أَبُو بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ
وَعُثْمَانُ فَرَجِحَ عُمَرُ ثُمَّ رُفِعَ الْمِيزَانُ فَرَأَيْنَا الْكِرَاهِيَةَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۴.

۱- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۵، كتاب السنة، باب فى استخلاف أبى بكر ﷺ، حديث شماره: ۴۶۶۰.
علامه آلبنانى گفته: اين حديث حسن صحيح است.

۲- المستدرک على الصحيحين: ج ۳/ ص ۷۴۳، حديث شماره: ۶۷۰۳، حافظ ذهبى از تصحيح و عدم
تصحيح اين حديث سکوت ورزيده است.

۳- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۶، كتاب السنة، باب فى استخلاف أبى بكر ﷺ، حديث شماره: ۴۶۶۱.
علامه آلبنانى گفته: اين حديث صحيح است.

۴- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۰۸، كتاب السنة، باب فى الخلفاء، حديث شماره: ۴۶۳۴. علامه آلبنانى
گفته: اين حديث صحيح است.

وفي رواية له من طريق عبدالرحمن بن أبي بكرة «عَنْ أَبِيهِ مَعْنَاهُ وَلَمْ يَذْكُرِ الْكَرَاهِيَةَ. قَالَ فَاسْتَأْأَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْنِي فَسَاءَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: خِلَافَةُ نُبُوَّةٍ ثُمَّ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ»^۱.

ومن مسند سمره بن جندب رضي الله عنه (۱ روایت):

حديثه في رؤيا دلو دُلي من السماء: أخرج أبو داود «عَنْ أَشْعَثَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ كَأَنَّ دَلْوًا دَلَّتْ مِنَ السَّمَاءِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ بِعِرَاقِيهَا فَشَرِبَ شَرْبًا ضَعِيفًا ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِعِرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَصَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَأَخَذَ بِعِرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَصَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَخَذَ بِعِرَاقِيهَا فَأَنْتَشَطَتْ وَأَنْتَصَحَ عَلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ»^۲.

ومن مسند عباس بن عبد المطلب رضي الله عنه (۱ روایت):

حديثه في امامة أبي بكر: أخرج ابو يعلي: «عَنِ ابْنِ شَرْحِبِيلَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدَهُ نِسَاؤُهُ فَاسْتَتَرَنِي مَنِّي إِلَّا مَيْمُونَةَ^۳، فَدَقَّ لَهُ سَعَطَةٌ فَلَدَّ^۴، فَقَالَ: لَا يَبْقَيْنَ فِي الْبَيْتِ أَحَدٌ إِلَّا لَدَّ إِلَّا الْعَبَّاسَ، فَإِنَّهُ لَمْ تُصِبْهُ يَمِينِي^۵، ثُمَّ

۱- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۰۸، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ۴۶۳۵. علامه آلبناني گفته: اين حديث صحيح است.

۲- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۰۸، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ۴۶۳۷. علامه آلبناني گفته: اين حديث ضعيف است.

۳- ميمونه رضي الله عنها به اين وجه از عباس رضي الله عنه پرده نكرد؛ زيرا كه ميمونه خواهر همسر عباس بود. (ش)

۴- پس برايشان دواء نرم كردند و به دهان مبارك ايشان انداختند.

۵- تفصيل واقعه از اين قرار است كه در هنگام مريضى آن حضرت، اهل بيت ايشان تصميم گرفتند كه نوعى دوا را با روغن زيتون جوشانيده و به آن حضرت بخوراند، آن حضرت ميلى به خوردن دوا نداشتند مگر اطرافيان به خاطر دلسوزى دوا را به دهان مبارك ايشان ريختند. رسول خدا از اين عمل آن ها ناراحت شده و دستور دادند كه دواى مذكور به دهان همه آن ها ريخته شود حتى ميمونهل كه روزه داشت باز هم از اين حكم معاف نشد، اما عباس ابن عبد المطلب رضي الله عنه كه از ابتدای امر حضور نداشت از اين حكم مستثنى شد.

قابل یاد آوری است كه دستور پیامبر خدا برای انتقام از اهل و خانواده نبوده بلكه اين كار را تاديبا انجام دادند. (ش)

قَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ، لِحَفْصَةَ: قَوْلِي لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ ذَلِكَ الْمَقَامَ بَكَى، فَقَالَتْ لَهُ، فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ وَجَدَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَفَةً، فَخَرَجَ، فَلَمَّا رَأَهُ أَبُو بَكْرٍ تَأَخَّرَ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ بِيَدِهِ أَيَّ مَكَانِكَ، فَجَاءَ، فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ، فَقَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ حَيْثُ انْتَهَى أَبُو بَكْرٍ^۱.

ومن مسند ابى الطفيل رضي الله عنه (۱ روایت):

حديثه في رؤيا النبي ﷺ في أبي بكر وعمر: أخرج أبو يعلي من حديث حماد «عَنْ عَلِيِّ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ وَعَنْ حَبِيبٍ، وَحُمَيْدٍ، عَنِ الْحَسَنِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: بَيْنَمَا أَنَا أَنْزِعُ اللَّيْلَةَ إِذْ وَرَدَتْ عَلَيَّ غَنَمٌ سُودٌ وَعَنَمٌ غَفُرٌ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَتَزَعَّ ذَنْبًا أَوْ ذَنْبَيْنِ فِيهِمَا ضَعْفٌ، وَاللَّهِ يَعْفُرُ لَهُ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَاسْتَحَالَتْ غَرَبًا فَمَلَأَ الْحِيَاضَ، وَأَرَوَى الْوَارِدَةَ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ أَحْسَنَ نَزْعًا مِنْهُ، فَأَوْلْتُ أَنَّ الْغَنَمَ السُّودَ الْعَرَبُ، وَالْعَفْرَ الْعَجَمُ»^۲.

ومن مسند مرة بن كعب رضي الله عنه (۲ روایت):

حديثه في أن عثمان على هدى في الفتنة: أخرج الترمذي «عَنْ أَبِي قِلَابَةَ عَنْ أَبِي الْأَشْعَثِ الصَّنَعَانِيِّ أَنَّ حُطْبَاءَ قَامَتْ بِالنَّشَامِ وَفِيهِمْ رَجَالٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَامَ آخِرُهُمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مَرَّةٌ بِنُ كَعْبٍ فَقَالَ لَوْلَا حَدِيثُ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا قُتِمْتُ. وَذَكَرَ الْفِتْنَةَ قَرَّبَهَا فَمَرَّ رَجُلٌ مُقْتَعٌ فِي ثَوْبٍ فَقَالَ هَذَا يَوْمِيذٍ عَلَى الْهُدَى فُقِمْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ. قَالَ فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ فَقُلْتُ هَذَا قَالَ نَعَمْ»^۳.

وأخرج احمد من حديث «جُبَيْرِ بْنِ نُفَيْرٍ قَالَ كُنَّا مُعْسِكِرِينَ مَعَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ فَقَامَ كَعْبُ بْنُ مَرَّةٍ الْبَهْزِيُّ فَقَالَ لَوْلَا شَيْءٌ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا قُتِمْتُ هَذَا

۱- مسند ابو يعلى: ج ۱۲ / ص ۶۲، حديث شماره: ۶۷۰۴، حسين سليم أسد گفته: إسناد اين حديث ضعيف است.

۲- مسند ابو يعلى: ج ۱۲ / ص ۱۹۸، حديث شماره: ۹۰۴، حسين سليم أسد گفته: إسناد اين حديث ضعيف است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۲۸، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ۳۷۰۴. علامه آلبنانی گفته: اين حديث صحيح است.

الْمَقَامَ فَلَمَّا سَمِعَ بِذِكْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَجْلَسَ النَّاسَ فَقَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ مَرَّ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ عَلَيْهِ مَرْجَلًا قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَتَخْرُجَنَّ فِتْنَةٌ مِنْ تَحْتِ قَدَمِي أَوْ مِنْ بَيْنِ رِجْلَيْ هَذَا هَذَا يَوْمَئِذٍ وَمَنْ اتَّبَعَهُ عَلَى الْهُدَى. قَالَ فَقَامَ ابْنُ حَوَالَةَ الْأَزْدِيُّ مِنْ عِنْدِ الْمُنْبَرِ فَقَالَ إِنَّكَ لَصَاحِبُ هَذَا. قَالَ نَعَمْ. قَالَ وَاللَّهِ إِنِّي لِحَاضِرِ ذَلِكَ الْمَجْلِسِ وَلَوْ عَلِمْتُ أَنَّ لِي فِي الْجَيْشِ مُصَدَّقًا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ تَكَلَّمَ بِهِ»^۱.

ومن مسند ابی رمثه رضی اللہ عنہ (۱ روایت):

حديثه في منزلة الشيخين عند النبي ﷺ: أخرج الحاكم من حديث «أزرق بن قيس، قال: صلى بنا إمام لنا يكنى أبا رمثة، قال: صليت هذه الصلاة أو مثل هذه الصلاة مع رسول الله ﷺ قال: وكان أبو بكر وعمر رضي الله عنهما يقومان في الصف المتقدم، عن يمينه، وكان رجل قد شهد التكبيرة الأولى من الصلاة فصلى نبي الله ﷺ ثم سلم، عن يمينه وعن يساره، حتى رأينا بياض خده، ثم انفتل كأنفتال أبي رمثة - يعني نفسه - فقام الرجل الذي أدرك معه التكبيرة الأولى من الصلاة يشفع فوثب إليه عمر فأخذ بمنكبه فهزه، ثم قال: اجلس فإنه لم يهلك أهل الكتاب إلا أنه لم يكن بين صلاتهم فصل، فرفع النبي ﷺ بصره، فقال: أصاب الله بك يا ابن الخطاب»^۲.

ومن مسند نافع بن عبدالحارث رضي الله عنهما (۲ روایت):

حديثه في بشارة أبي بكر وعمر وعثمان بالجنة مثل حديث أبي موسى: أخرج احمد من طريق وهيب «عن موسى بن عقيبَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ يُحَدِّثُ وَلَا أَعْلَمُهُ إِلَّا عَنْ نَافِعِ بْنِ عَبْدِ الْحَارِثِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ دَخَلَ حَائِطًا مِنْ حَوَائِطِ الْمَدِينَةِ فَجَلَسَ عَلَى قُفِّ الْبُرِّ فَجَاءَ أَبُو

۱- مسند امام احمد: ج ۲۹ / ص ۶۰۸، حديث شماره: ۱۸۰۶۷، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این

حديث صحيح است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱ / ص ۴۰۳، حديث شماره: ۹۹۶، حافظ ذهبی گفته: ابن معین،

منهال (یکی از راویان این حدیث) را تضعیف کرده است.

بَكَرٍ يَسْتَأْذِنُ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ يَسْتَأْذِنُ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ وَسَيَلْقَى بِلَاءً»^۱.

وَأَخْرَجَ أَحْمَدُ «عَنْ يَزِيدِ بْنِ هَارُونَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ قَالَ نَافِعُ بْنُ عَبْدِ الْحَارِثِ، فَذَكَرَ نَحْوَهُ»^۲.

ومن مسند جبير بن مطعم رضي الله عنه (۱ روایت):

حديثه في الدليل على خلافة أبي بكر رضي الله عنه: أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ «عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَتَتْ امْرَأَةً النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ. قَالَتْ أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ كَأَنَّهَا تَقُولُ الْمَوْتُ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ لَمْ تَجِدِيْنِي فَأْتِيْ أَبَا بَكْرٍ»^۳.

ومن مسند عبدالله بن الزبير رضي الله عنه (۳ روایت):

حديثه في فضل أبي بكر الصديق: أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ مِنْ طَرِيقِ حَمَادِ بْنِ زَيْدٍ «عَنْ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ كَتَبَ أَهْلُ الْكُوفَةِ إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ فِي الْحَدِّ. فَقَالَ أَمَّا الَّذِي قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: لَوْ كُنْتُ مَتَّخِذًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُهُ أَنْزَلَهُ أَبَا يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ رضي الله عنه»^۴.

وحديثه في فضل عمر رضي الله عنه: أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ مِنْ حَدِيثٍ «عَنْ نَافِعِ بْنِ عُمَرَ عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ كَادَ الْخَيْرَانِ أَنْ يَهْلِكََا - أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ رضي الله عنهما رَفَعَا أَصَوَاتَهُمَا عِنْدَ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله حِينَ قَدِمَ عَلَيْهِ رَكْبُ بَنِي تَمِيمٍ، فَأَشَارَ أَحَدُهُمَا بِالْأَقْرَعِ بْنِ حَائِسِ أَخِي بَنِي مُجَاشِعٍ، وَأَشَارَ

۱- مسند امام احمد: ج ۲۴ / ص ۹۰، حديث شماره: ۱۵۳۷۵، شعيب الأرنؤوط گفته: علمای جرح و تعدیل سماع ابو سلمه (یکی از راویان این حدیث که اسمش عبد الرحمن بن عوف بوده) از نافع بن عبد الحارث را ذکر نکرده اند.

۲- مسند امام احمد: ج ۲۴ / ص ۸۸، حديث شماره: ۱۵۳۷۳، شعيب الأرنؤوط گفته: علمای جرح و تعدیل سماع ابو سلمه (یکی از راویان این حدیث که اسمش عبد الرحمن بن عوف بوده) از نافع بن عبد الحارث را ذکر نکرده اند. اما متن این حدیث از طرق دیگر صحیح است.

۳- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۵، کتاب المناقب، باب قول النبی صلى الله عليه وآله: «لو كنت متخذًا خلیلاً»، حدیث شماره: ۳۶۵۹.

۴- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۴، کتاب المناقب، باب قول النبی صلى الله عليه وآله: «لو كنت متخذًا خلیلاً»، حدیث شماره: ۳۶۵۸.

الآخِرُ بِرَجُلٍ آخَرَ - قَالَ نَافِعٌ لَا أَحْفَظُ اسْمَهُ ۱ - فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ مَا أَرَدْتُ إِلَّا خِلَافِي. قَالَ مَا أَرَدْتُ خِلَافَكَ. فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا فِي ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ﴾ [الحجرات: ۲] الآية. قَالَ ابْنُ الرُّبَيْرِ فَمَا كَانَ عُمَرُ يُسْمِعُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ هَذِهِ الْآيَةِ حَتَّى يَسْتَفْهِمَهُ. وَلَمْ يَذْكَرْ ذَلِكَ عَنْ أَبِيهِ ۲، يَعْنِي أَبَا بَكْرٍ ۳.

وأخرج البخاري من طريق ابن جريج «عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الرُّبَيْرِ أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ». فذكر نحواً من الحديث المتقدم ۴.

ومن مسند عبدالرحمن بن خباب السلمى ﷺ (۱ روایت):

حديثه في فضل عثمان: أخرج احمد من حديث «الْوَلِيدُ بْنُ أَبِي هِشَامٍ عَنْ فَرْقَدِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَبَابِ السَّلْمِيِّ قَالَ خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَثَّ عَلَى جَيْشِ الْعُسَيْرَةِ فَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ لِي مِائَةٌ بَعِيرٍ بِأَحْلَاسِهَا وَأَقْتَابِهَا - قَالَ - ثُمَّ حَثَّ فَقَالَ عُثْمَانُ لِي مِائَةٌ أُخْرَى بِأَحْلَاسِهَا وَأَقْتَابِهَا - قَالَ - ثُمَّ نَزَلَ مَرْقَاةً مِنَ الْمِنْبَرِ ثُمَّ حَثَّ فَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ لِي مِائَةٌ أُخْرَى بِأَحْلَاسِهَا وَأَقْتَابِهَا. قَالَ فَرَأَيْتَ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ بِيَدِهِ هَكَذَا يُحَرِّكُهَا. وَأَخْرَجَ عَبْدُ الصَّمَدِ يَدَهُ كَالْمُتَعَجِّبِ مَا عَلَى عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ هَذَا» ۵.

ومن مسند عبدالرحمن بن سمرة القرشى ﷺ (۱ روایت):

حديثه في فضل عثمان: أخرج الحاكم من طريق ابن شاذب «عن عبد الله بن القاسم، عن كثير، مولى عبد الرحمن بن سمرة، عن عبد الرحمن بن سمرة، قال: جاء عثمان ﷺ إلى

۱- در روایات دیگر آمده که اسم این شخص قعقاع بن معبد بوده است. (ش)

۲- عبد الله ابن زبير فرزند اسماء دختر ابوبکر صدیق ﷺ می باشد و از این لحاظ از ابوبکر ﷺ به حيث پدر ایشان تعبیر شده است. (ش)

۳- صحیح بخاری: ج ۱۶ ص ۱۳۷، کتاب تفسیر القرآن، باب ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ [الحجرات: ۲]، حدیث شماره: ۴۸۴۵.

۴- صحیح بخاری: ج ۱۶ ص ۱۳۷، کتاب تفسیر القرآن، باب ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ [الحجرات: ۲]، حدیث شماره: ۴۸۴۷.

۵- مسند امام احمد: ج ۲۷ ص ۲۴۷، حدیث شماره: ۱۶۶۹۶، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است؛ زیرا فرقدي ابی طلحه (یکی از راویان آن) ضعیف می باشد. که علی بن مدینی در باره اش گفته: وی را نمی شناسم و حافظ ابن حجر در تقریب التهذیب گفته: مجهول است.

النبي ﷺ بألف دينار حين جهز جيش العسرة، ففرغها عثمان في حجر النبي ﷺ قال: فجعل النبي ﷺ يقلبها ويقول: ما ضر عثمان ما عمل بعد هذا اليوم قالها مرارا^۱.
ومن مسند معاوية بن ابي سفيان ﷺ (۲ روایت):

حديثه في خلافة قريش: أخرج البخاري من حديث شعيب «عَنِ الرَّهْرِيِّ قَالَ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ يُحَدِّثُ أَنَّهُ بَلَغَ مُعَاوِيَةَ وَهُوَ عِنْدَهُ فِي وَفْدٍ مِنْ فُرَيْشٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو يُحَدِّثُ أَنَّهُ سَيَكُونُ مَلِكٌ مِنْ قَحْطَانَ فَعَضِبَ، فَقَامَ فَأَتَنِي عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ رَجَالًا مِنْكُمْ يُحَدِّثُونَ أَحَادِيثَ لَيْسَتْ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَلَا تُؤْتَرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَوْلِيكَ جُهَالِكُمْ، فَإِيَّاكُمْ وَالْأَمَانِيَّ الَّتِي تُضِلُّ أَهْلَهَا، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي فُرَيْشٍ، لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ»^۲.

و حديثه في فضل الاحاديث التي كانت في زمن عمر: أخرج احمد «عن عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَهْدِيٍّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرِ الْيُحْصِيَّيِّ قَالَ سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ يُحَدِّثُ وَهُوَ يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَأَحَادِيثَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا حَدِيثًا كَانَ عَلَى عَهْدِ عُمَرَ وَإِنَّ عُمَرَ كَانَ أَخَافَ النَّاسَ فِي اللَّهِ ﷻ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهُهُ فِي الدِّينِ^۳، وسمعتة يقول إنَّما أَنَا خَازِنٌ وَإِنَّمَا يُعْطِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَمَنْ أَعْطَيْتُهُ عَطَاءً عَنْ طَيْبِ نَفْسٍ فَهُوَ^۴ أَنْ يُبَارِكَ لِأَحَدِكُمْ وَمَنْ أَعْطَيْتُهُ عَطَاءً عَنْ شَرِّهِ -

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۱۰، حدیث شماره: ۴۵۵۳، حافظ ذهبی گفته: ابن حدیث صحیح است.

۲- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۷۹، کتاب المناقب، باب مناقب قریش، حدیث شماره: ۳۵۰۰.

۳- مسند امام احمد: ج ۲۸/ ص ۱۱۵، حدیث شماره: ۱۶۹۱۰، شعیب الأرنبوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است.

۴- پس سزاوار است.

وَشَرَّهِ مَسْأَلَةٌ - فَهُوَ كَالْأَكْلِ وَلَا يَشْبَعُ^۱، وسمعه يقول: لَا تَزَالُ أُمَّةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَنِ الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ^۲.

ومن مسند عمرو بن العاص رضي الله عنه (۱ روایت):

حديثه في فضل أبي بكر و عمر رضي الله عنهما: أخرج البخاري من حديث «أبي عثمان أن رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث عمرو بن العاص على جيش ذات السلاسل قال فاتتته فقلت أي الناس أحب إليك قال: عائشة. قلت من الرجال قال: أبوها. قلت ثم من قال: عمر. فعد رجلاً^۳».

ومن مسند رجل من الصحابه رضي الله عنه (۱ روایت):

أخرج أبو يعلى من حديث قتادة «عن محمد بن سيرين، أن رجلاً بالكوفة، شهد أن عثمان رضي الله عنه قتل شهيداً، فأخذه الزبانية^۴ فرفعوه إلى علي رضي الله عنه، وقالوا: لولا أن تنهانا أو نهيتنا أن لا نقتل أحداً لقتلناه، هذا زعم أنه يشهد أن عثمان رضي الله عنه قتل شهيداً، فقال الرجل لعلي رضي الله عنه: وأنت تشهد، أتذكر أي أتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم، فسأله، فأعطاني، وأتيت أبا بكر رضي الله عنه، فسأله فأعطاني، وأتيت عمر رضي الله عنه، فسأله فأعطاني، وأتيت عثمان رضي الله عنه فسأله فأعطاني، قال: فاتت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت: يا رسول الله، ادع الله أن يبارك لي، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: كيف لا يبارك لك وأعطاك نبي، وصديق، وشهيدان، وأعطاك نبي وصديق وشهيدان؟^۵».

ومن مسند رجل من الصحابه رضي الله عنه (۱ روایت):

۱- مسند امام احمد: ج ۲۸ / ص ۱۱۵، حديث شماره: ۱۶۹۱۱، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است.

۲- مسند امام احمد: ج ۲۸ / ص ۱۱۵، حديث شماره: ۱۶۹۱۲، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است.

۳- صحیح بخاری: ج ۵ / ص ۱۶۶، کتاب المغازی، باب غزوة ذات السلاسل، حديث شماره: ۴۳۵۸.

۴- جهالت اسم صحابی قدحی در روایت وارد نمی کند.

۵- سپاهیان.

۶- مسند ابو یعلی: ج ۳ / ص ۱۷۶، حديث شماره: ۱۶۰۱، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

حدیثه فی رؤیا الوزن: أخرج احمد عن اسود بن هلال «عَنْ رَجُلٍ مِنْ قَوْمِهِ قَالَ كَانَ يَقُولُ فِي خِلَافَةِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ لَا يَمُوتُ عُثْمَانُ حَتَّى يُسْتَخْلَفَ. قُلْنَا مِنْ أَيْنَ تَعْلَمُ ذَلِكَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ ثَلَاثَةَ مِنْ أَصْحَابِي وَرُنُوا قَوْزِينَ أَبُو بَكْرٍ قَوْزِينَ ثُمَّ وَرِينَ عُمَرَ قَوْزِينَ ثُمَّ وَرِينَ عُثْمَانَ فَتَقَصَّ صَاحِبُنَا وَهُوَ صَالِحٌ»^۱.
ومن مسند عبدالله بن جعفر رضي الله عنه (۱ روایت):

حدیثه فی الثناء علی ابي بكر الصديق رضي الله عنه: أخرج الحاكم من طريق يحيى بن سليم «عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن عبد الله بن جعفر رضي الله عنه قال: ولينا أبو بكر فكان خير خليفة الله، وأرحمه بنا، وأحناه علينا»^۲.

ومن مسند جرير بن عبدالله البجلي رضي الله عنه (۳ روایت):

حدیثه فی سبقة ابي بكر وعمر إلى الخير: أخرج احمد من حديث شعبه «عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِي جُحَيْفَةَ عَنِ الْمُنْذِرِ بْنِ جَرِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي صَدْرِ النَّهَارِ - قَالَ - فَجَاءَهُ قَوْمٌ حُفَاءَ عُرَاهُ مُجْتَابِي التَّمَارِ أَوْ الْعَبَاءِ مُتَقَلِّدِي السُّيُوفِ عَامَتُهُمْ مِنْ مُضَرَ بَلْ كُلُّهُمْ مِنْ مُضَرَ فَتَغَيَّرَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لِمَا رَأَى بِهِمْ مِنَ الْفَاقَةِ. قَالَ فَدَخَلَ ثُمَّ خَرَجَ فَأَمَرَ بِإِلَاءٍ فَأَذَّنَ وَأَقَامَ فَصَلَّى ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ﴿ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ ﴾ [إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا] [النساء: ۱]، وَقَرَأَ الْآيَةَ الَّتِي فِي الْحَشْرِ ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾ [الحشر: ۱۸]، لَقَدْ تَصَدَّقَ رَجُلٌ مِنْ دِينَارِهِ مِنْ دِرْهَمِهِ مِنْ تَوْبِهِ مِنْ صَاعِ بُرِّهِ مِنْ صَاعِ تَمْرِهِ - حَتَّى قَالَ - وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ. قَالَ فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ بِبُصْرَةٍ^۳ كَادَتْ كَفُّهُ تَعْجِرُ عَنْهَا بَلْ قَدْ عَجَزَتْ ثُمَّ تَتَابَعَ النَّاسُ حَتَّى رَأَيْتُ كَوْمِينَ مِنْ طَعَامٍ وَثِيَابٍ حَتَّى رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَتَهَلَّلُ وَجْهُهُ يَعْنِي كَأَنَّهُ مُذْهَبَةٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ

۱- مسند امام احمد: ج ۲۷ / ص ۱۴۹، حدیث شماره: ۱۶۶۰۴، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۸۴، حدیث شماره: ۴۴۶۸، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- همان.

أَنْ يُنْتَقَصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْءٌ وَمَنْ سَنَّ فِي الْإِسْلَامِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْتَقَصَ مِنْ أُوزَارِهِمْ شَيْءٌ»^١.

وأخرج احمد في هذه القصة من طريق عبدالرزاق «عن معمر عن قتادة عن حميد بن هلال عن جرير بن عبد الله البجلي أن رجلاً من الأنصار جاء إلى النبي ﷺ بصرة من ذهب تملأ ما بين أصابعه فقال هذه في سبيل الله ﷻ ثم قام أبو بكر فأعطى ثم قام عمر فأعطى ثم قام المهاجرون فأعطوا. قال فأشرق وجه رسول الله ﷺ حتى رأيت الإشراق في وجنتيه ثم قال: من سن سنة صالحة في الإسلام» الحديث^٢.

وقوله على ذي عمرو^٣ إنهم لا يزالوا بخير إذا كانت الخلافة بالاجماع دون السيف: أخرج احمد من طريق «اسماعيل بن أبي خالد عن قيس بن ابي حازم عن جرير في قصة بعث رسول الله ﷺ إياه إلى اليمن فذكر القصة حتى قال ثم لقيت ذا عمرو فقال لي يا جرير إنكم لن تزالوا بخير ما إذا هلك أمير ثم تأمرتم في آخر وإذا كانت بالسيف غضبتهم غصب الملوک ورضيتهم رضا الملوک»^٤.

وحديثه ان الطلقاء من قريش ليسوا اكفاء للمهاجرين في الدين: أخرج احمد من طريق «عاصم عن أبي وائل عن جرير قال قال رسول الله ﷺ: المهاجرون والأنصار أولياء بعضهم لبعض والطلقاء من قريش والعنقاء من ثقيف بعضهم أولياء بعض إلى يوم القيامة»^٥.

ومن مسند جنذب بن عبد الله ﷺ (١ رواية):

١- مسند امام احمد: ج ٣١ / ص ٥٠٩، حديث شماره: ١٩١٧٤، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث بنا بر شرط امام مسلم صحيح است.

٢- مسند امام احمد: ج ٣١ / ص ٥٠٩، حديث شماره: ١٩١٨٣، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث صحيح است.

٣- ذو عمرو نیز صحابی بوده و از بزرگان و رئیس های اهل یمن به شمار می رفت. (ش)

٤- مسند امام احمد: ج ٣١ / ص ٥٥٣، حديث شماره: ١٩٢٢٤، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث بنا بر شرط شيخين صحيح است.

٥- مسند امام احمد: ج ٣١ / ص ٥٤٧، حديث شماره: ١٩٢١٥، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث صحيح است.

حديثه في خطبة النبي ﷺ بمناقب أبي بكر الصديق: أخرج مسلم «عن جندب بن عبدالله قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ بِحَمْسٍ وَهُوَ يَقُولُ: إِنِّي أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْكُمْ خَلِيلٌ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ اتَّخَذَنِي خَلِيلًا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا لَأَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا أَلَا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّي أَنهَاكُمُ عَنْ ذَلِكَ»^۱.

ومن مسند محجن او ابى محجن ﷺ (۲ روایت):

حديثه في الثناء على جماعة من أصحابه منهم الأربعة: أخرج ابو عمر من حديث «عبد الحميد بن عبدالرحمن أبو يحيى الحماني عن أبي سعد مولى لحذيفه عن شيخ من الصحابة يقال له أبو محجن أو محجن بن فلان قال قال رسول الله ﷺ ان أرفأ أمتي بأمتي أبو بكر وأقواها في أمر الله عمر وصدقها حياء عثمان واقضاها علي واقراها أبي وافرضها زيد واعلمهم بالحلل والحرام معاذ بن جبل ولكل أمة أمين وأمين هذه الأمة أبووعبيده بن الجراح»^۲.

«وقال أبو عمر في ترجمة أبي بكر وقال فيه أبو محجن الثقفي:

وَسُمِّيَتْ صَدِيقًا وَكُلَّ مَهَاجِرٍ سَوَاكُ يُسَمِّي بِاسْمِهِ غَيْرَ مُنْكَرٍ
سَبَقْتُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ شَاهِدٌ وَكُنْتُ جَلِيسًا بِالْعَرْشِ الْمَشْهُرِ
وَبِالْغَارِ إِذَا سَمِيتَ بِالْغَارِ صَاحِبًا وَكُنْتُ رَفِيقًا لِلنَّبِيِّ الْمَطْهَرِ»^۳

ومن مسند زراره بن عمرو النخعي والد عمرو بن زرارة (۱ روایت):

حديثه في رؤيا تدل على أن عثمان على الحق: «قال أبو عمر تعليقاً قدم على النبي ﷺ في وفد النخع فقال يا رسول الله اني رأيت في طريقي رؤيا هالثني قال وما هي قال رأيت اتاناً خلفتها في أهلي وُلِدْتُ جَدِيدًا اسْفَعُ اَحْوِي»^۴ ورأيت نارا خرجت من الأرض فحالت بيني

۱- صحيح مسلم: ج ۱/ ص ۳۷۷، كتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب النهي عن بناء المساجد، على

القبور واتخاذ الصور فيها والنهي عن اتخاذ القبور مساجد، حديث شماره: ۵۳۲.

۲- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۱/ ص ۱۶.

۳- همان: ج ۳/ ص ۹۶۵.

۴- کره ای زائید که ابلق (سیاه و سفید) بود.

وبين ابن لي يقال له عمر، وهي تقول لظي لظي بصيراً وأعمي فقال النبي ﷺ اخلفت في اهلك أمة مسرّة حملاً قال نعم قال فانها قد ولدت غلاماً وهو ابنك قال فأني له اسفع واحوي قال أدن مني أبك برص تكتمه قال والذي بعثك بالحق ما علمه أحد قبلك قال فهو ذاك واما النار فهي فتنة تكون بعدي قال وما الفتنة يا رسول الله قال يقتل الناس امامهم ويشتجرون اشتجار اطباق الرأس وخالف بين اصابعه دم المؤمن عند المؤمن احلي من الماء يحسب المسئء انه محسن ان مُت أدركت ابنتك وان مات ابنتك ادركتكَ قال فادع الله ان لا تدركني فدعا له^١.

ومن مسند سعيد بن المسيب رحمته مرسلأ (٢ رواية):

حديثه في فضل أبي بكر الصديق رضي الله عنه: أخرج الحاكم من حديث «ربيعة بن أبي عبد الرحمن، عن سعيد بن المسيب قال: كان أبو بكر الصديق رضي الله عنه من النبي ﷺ مكان الوزير، فكان يشاوره في جميع أموره، وكان ثانياً في الإسلام، وكان ثانياً في الغار، وكان ثانياً في العريش يوم بدر، وكان ثانياً في القبر، ولم يكن رسول الله ﷺ يقدم عليه أحداً»^٢.

«قال أبو عمر في ترجمة أبي بكر الصديق تعليقاً قال رسول الله لبعض من لم يشهد بدرأ وقد رآه يمشي بين يدي أبي بكر تمشي بين يدي من هو خير منك»^٣.

ومن مسند عبدالله بن حنطب رحمته مرسلأ (١ رواية):

حديثه في فضيلة الشيخين رحمتهما: أخرج الترمذي والحاكم من حديث «عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُطَّلِبِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنْظَلٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ رَأَى أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ فَقَالَ «هَذَا السَّمْعُ وَالْبَصَرُ»^٤.

قول محمد بن سيرين رحمته (١ رواية):

١- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ٢/ ص ٥١٧.

٢- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣/ ص ٦٦، حديث شماره: ٤٤٠٨، حافظ ذهبی گفته: در سند این روایت برخی از رواة ناشناخته وجود دارند.

٣- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ١/ ص ١٨.

٤- سنن ترمذی: ج ٥/ ص ٦١٣، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٧١، علامه آلبانی گفته: این حديث صحيح است.

أخرج الترمذي من طريق حماد بن زيد «عَنْ أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ مَا أَظُنُّ رَجُلًا يَنْتَقِصُ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يُحِبُّ النَّبِيَّ»^۱.

ذکر شیئی من أقوال السادة^۲ الاشراف^۳ (۴ روایت):

قول الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام: أخرج أبويعلي من طريق «أبي مريم رضيع الجارود قال: كنت بالكوفة فقام الحسن بن علي خطيباً فقال أيها الناس رأيت البارحة في منامي عجباً رأيت الرب تعالى فوق عرشه فجاء رسول الله حتى قام عند قائمة من قوائم العرش فجاء أبو بكر فوضع يده على منكب رسول الله ثم جاء عمر فوضع يده على منكب أبي بكر ثم جاء عثمان فكان نبذة فقال رب سل عبادك فيم قتلوني قال فانتعب^۳ من السماء ميزابان من دم في الأرض قال فقيل لعلي ألا ترى ما يحدث به الحسن قال يحدث بما رأى»^۴.

واخرج أبويعلي من طريق آخر «عن الحسن بن علي قال لا أقاتل بعد رؤيا رأيتها، رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم واضعاً يده على العرش ورأيت أبا بكر واضعاً يده على النبي صلى الله عليه وسلم ورأيت عمر واضعاً يده على أبي بكر ورأيت عثمان واضعاً يده على عمر ورأيت دماءً دونهم فقلت ما هذه الدماء فقيل دماء عثمان يطلب الله به»^۵.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۹، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۸۵، علامه آلبنی گفته: این اسنادی صحیح است.

۲- ساده جمع سید به معنای سردار است، رسول خدا صلى الله عليه وسلم به حسن بن علی اشاره نمود و فرمود: ابنی هذا سید، یعنی این فرزند من سید است از این لحاظ اولاد حسن صلى الله عليه وسلم را سید می گویند و هم چنین اولاد برادرش حسین صلى الله عليه وسلم را. (ش)

۳- پس جاری شد.

۴- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۱۱۲/ ص ۱۳۷، حدیث شماره: ۶۷۶۷، حسین سلیم اسد گفته: اسناده تالف.

۵- همان: ج ۱۱۲/ ص ۱۳۸، حدیث شماره: ۶۷۶۸، حسین سلیم اسد گفته: در این سند روایان ضعیفی وجود دارد.

وذكر المحب الطبري «عن ابن السمان انه أخرج في كتابه عن الحسن بن علي قال لا أعلم عليا خالف عمر ولا غير شيئا مما صنع حين قدم الكوفة»^١.
 وذكر ايضاً عنه في كتاب الموافقة انه أخرج «عن أبي جعفر قال بينما عمر يمشي في طريق من طرق المدينة إذ لقيه عليٌّ ومعه الحسن والحسين ﷺ فسلم عليه علي وأخذ بيده فاكتفاهما الحسن والحسين عن يمينهما وشمالهما قال فعرض له من البكاء ما كان يعرض فقال له عليٌّ ما يبكيك يا أمير المؤمنين؟ قال عمر: ومن أحق مني بالبكاء يا علي وقد وليتُ أمر هذه الأمة احكم فيها ولا أدري ام مسيٌّ أنا ام محسن فقال له علي والله انك لتعدل في كذا وتعديل في كذا قال فما منعه ذلك من البكاء ثم تكلم الحسن بما شاء الله فذكر من ولايته وعدله فلم يمنعه ذلك فتكلم الحسين بمثل كلام الحسن فانقطع بكاءه عند انقطاع كلام الحسين فقال اتشهدان بذلك يا ابني اخي فسكتا فنظر الي أبيهما فقال عليٌّ: اشهدا أنا معكم شهيد»^٢.

قول اولاد حسن بن علي رحمهم الله (٤ رواية):

أخرج عبدالله بن احمد في زوائد المسند «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ حَسَنِ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ هَذَا سَيِّدًا كُفُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَسَبَابِهَا بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»^٣.

وذكر المحب الطبري «عن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب وقد سُئِلَ عن أبي بكر وعمر فقال أفضلهما واستغفر لهما فليل له لعل هذا تقية وفي نفسك خلافة قال: لا نالني شفاعة محمد ﷺ ان كنت أقول خلاف ما في نفسي»^٤.
 «وعنه وقد سُئِلَ عنهما فقال ﷺ: ولا صلّى علي من لم يصل عليهما»^٥.

١- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ٣ / ٤٠٠.

٢- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ٢ / ٣٧٤، محب طبري در اخير اين روايت آن را به ابن سمان نسبت داده و گفته: وى اين روايت را در كتاب الموافقة آورده است.

٣- نكا: فضائل الصحابة برواية عبد الله بن امام احمد: ج ١ / ص ١٥٨، حديث شماره: ١٤١.

٤- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ١ / ٦٩.

٥- همان: ج ١ / ٦٩.

«وروی عن الحسن المثلث أخي عبدالله المذكور أنه قال لرجل ممن يغلو فيهم ويحكم أحبونا بالله فان اطعنا الله فاحبونا وان عصينا الله فابغضونا فقال له رجل انكم ذو قرابة من رسول الله ﷺ واهل بيته فقال ويحكم لو كان الله نافعاً بقرابة رسول الله بغير عمل بطاعته لنفع بذلك من هو أقرب إليه منا أباه وامه، والله اني أخاف أن يضاعف الله للعاصي منا العذاب ضعفين والله اني لأرجو أن يؤتي المحسن منا أجره مرتين ثم قال لقد اساء بنا آباءنا وامهاتنا ان كان ما تقولون من دين الله ثم لم يخبرونا به ولم يطلعونا عليه ولم يرغبونا فيه ونحن كنا اقرب منهم قرابةً منكم وأوجب عليهم وأحق أن يرغبونا فيه منكم ولو كان الأمر كما تقولون ان الله جل وعلى ورسوله ﷺ اختاراً علياً لهذا الأمر والقيام على الناس بعده فان علياً اعظم الناس خطيئةً وجرماً إذ ترك امر رسول الله ﷺ أن يقوم فيه كما أمره ويعذر إلى الناس. فقال له الراضى ألم يقل النبي ﷺ لعي من كنت مولاه فعلي مولاه فقال أما والله لو يعني رسول الله ﷺ بذلك الأمر والسلطان والقيام على الناس لأفصح به كما أفصح بالصلوة والزكاة والصيام والحج ولقال أيها الناس ان هذا لوليي بعدي فاسمعوا واطيعوا»^۱.

ومن قول اولاد الحسين رحمهم الله تعالى (۸ روایت):

أما مرفوعاً: فقد أخرج الترمذي «عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ طَلَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: هَذَانِ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوْلِيِّينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيَّينَ وَالْمُرْسَلِينَ يَا عَلِيُّ لَا تُخْبِرُهُمَا»^۲.

وأما موقوفاً: فقد أخرج احمد في مسند ذي اليبدين «عَنِ ابْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ فَقَالَ مَا كَانَ مَنْزِلَةُ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ مَنْزِلَتُهُمَا السَّاعَةَ»^۳.

۱- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ۱ / ۷۰.

۲- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۵. علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- مسند امام احمد: ج ۱۲۷ / ص ۲۶۴، حديث شماره: ۱۶۷۰۹. علامه آلبنی گفته: اسناد این اثر ضعیف است.

وأخرج الحاكم من طريق «عبد الله بن عمر بن أبان، حدثنا سفيان بن عيينة، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر بن عبد الله رضي الله عنه أن علياً دخل على عمر وهو مسجى، فقال: صلى الله عليك، ثم قال: ما من الناس أحد أحب إلي أن ألقى الله بما في صحيفته من هذا المسجى»^۲.

وأخرج محمد بن الحسن «عن أبي حنيفة^۳ قال حدثنا أبو جعفر محمد بن علي قال جاء علي بن أبي طالب إلى عمر بن الخطاب حين طعن فقال: رحمك الله فوالله ما في الأرض أحد كنت ألقى الله بصحيفته أحب إلي منك»^۴.

«وروي عن ابن أبي حفصة قال سألت محمد بن علي وجعفر بن محمد بن علي وجعفر بن محمد عن أبي بكر وعمر فقالا: اماما عدل نتولاهما نتبرأ من عدوهما ثم التفت إلى جعفر بن محمد فقال يا سالم أيسب الرجل جده؟ أبوبكر الصديق جدي^۵ لا تنالني

۱- یعنی طوری که فعلاً ابوبکر و عمر در هنگام موت به پهلوی پیامبر خدا دفن شده‌اند و با هم نزدیک می‌باشند، در هنگام حیات نیز با هم نزدیک و صمیمی بوده‌اند، خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۰۰، حدیث شماره: ۴۵۲۳.

۳- امام ابوحنیفه رضی الله عنه از محمد باقر رضی الله عنه بعضی روایات را نقل کرده‌اند، اما حلی در منهاج الکرامه نوشته: ابوحنیفه نزد جعفر صادق درس خوانده است حالانکه امام ابوحنیفه از محمد باقر روایت کرده است نه از جعفر صادق، که البته اگر این قول صحیح باشد در اصطلاح محدثین روایت اکابر از اصاغر نیز آمده است. شیخ الاسلام در منهاج السنه می‌نویسد: اما قول رافضی که امام ابوحنیفه نزد جعفر صادق درس خوانده است کاملاً دروغ و بی اساس است بلکه امام ابوحنیفه در زمان حیات محمد باقر (پدر جعفر صادق) عالم معروف بوده و فتوا می‌داد و حتی ثابت نیست که در نزد محمد باقر درس خوانده باشد، چرا که امام ابوحنیفه از شاگردان عطاء بن ابی رباح و حماد بن ابی سلمه (از تابعین معروف) می‌باشد. قابل یاد آوری است که اگر امام ابوحنیفه نزد محمد باقر درس خوانده باشد این یک افتخار ابدی برای محمد باقر و فرزندان او می‌باشد که امام بیش از پنجاه درصد از مجموع مسلمانان جهان نزد او درس خوانده است. (ش)

۴- این روایت را در کتاب الآثار امام محمد، و موطأ امام مالک روایت محمد بن حسن شیبانی نیافتیم. نکا: فضائل الصحابة، تألیف امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۴۱۸، حدیث شماره: ۶۵۲.

۵- جعفر صادق رضی الله عنه پسر ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌باشد و از این لحاظ خویشتن را نواسه‌ی ابوبکر صدیق می‌خواند.

شفاعة جدي محمد ﷺ ان لم اكن اتولاهما واتبرأ من عدوهما»^۱.
 «وعن أبي جعفر أنه قال من جهل أبي بكر وعمر جهل السنة، وقيل له ما ترى في
 أبي بكر وعمر؟ فقال: اني اتولاهما واستغفر لهما فما رأيت احداً من أهل بيتي الا وهو
 يتولاهما»^۲.

وَسُئِلَ عَنْ قَوْمِ يَسْبُونَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ فَقَالَ أَوْلَاكَ الْمِرَاقُ»^۴.
 «وعنه قال من شك فيهما كمن شك في السنة وبغض أبي بكر وعمر نفاق وبغض
 الأنصار نفاقُ انه كان بين بني هاشم وبين بني عدي وبني تميم شحناء في الجاهلية فلما
 اسلموا تحابوا ونزع الله ذلك من قلوبهم حتى ان أبا بكر اشتكى خاصرته فكان عليٌّ
 يسخن يده بالنار ويضمد بها خاصرة أبي بكر ونزلت فيهم هذه الآية: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي
 صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر: ٤٧]»^۵.

-
- ۱- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۱۷۵، حديث شماره: ۱۷۶.
 - ۲- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۱۳۵، حديث شماره: ۱۳۸.
 - ۳- نکا: شرح اعتقاد أهل السنة: ج ۷/ ص ۱۳۷۹، حديث شماره: ۲۴۶۳.
 - ۴- الشريعة: ج ۵/ ص ۲۳۷۹، حديث شماره: ۱۸۵۸، تأليف: أبو بكر محمد بن حسين بن عبد الله
 أجري بغدادی (متوفى: ۳۶۰ هـ)، تحقيق: دكتور عبد الله بن عمر بن سليمان دمیجی، ناشر: دار
 الوطن - الرياض / السعودية، چاپ دوم، سال: ۱۴۲۰ هـ / ۱۹۹۹ م.
 - ۵- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۱۴۵، حديث شماره: ۱۲۴.

فذلکة^۱ الفصل

وآن موقوف است بر تمهید:

مقدمه

شرائع ملت محمدیه علی صاحبها الصلاة والسلام دو قسم است: قسمی آنست که پرده از روی حقیقت در آن قسم بر انداخته شد و تکلیف ناس به آن متحقق گشت اگر کسی به شبهه‌ی ضعیفه متمسک شده بخلاف آن قائل شود معذور نه گردد و مقلد آن قائل نیز معذور نباشد.

فی الحقیقه مدار شریعت همان احکام است و تسنن و ابتداع بقبول و رد آن منوط و عندکم من الله فیہ برهان بر آن صادق و آن ماخوذ است از صریح کتاب یا صریح سنت مشهوره یا اجماع طبقه اولی یا قیاس جلی بر کتاب و سنت. چون حکمی باین وجه ثابت شود مجال خلاف نماند و مخالف معذور نباشد مثل انکار زکاة بعد وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله صحابه رضوان الله علیهم در آن باب مذاکره کردند آخر با قبول حضرت صدیق رضی الله عنه رجوع نموده همه باجمعهم قتال آن جماعه پیش گرفتند قدریه و مرجئه و خوارج و روافض در همین منزلت‌اند و در احادیث صحیحه ذم و تشنیع این هر چهار (فرقه) مذکور است.

قسم دیگر است که پرده از روی کار بر انداخته نشد و تکلیف ناس به آن جهره متحقق نگشت بلکه اختلاف ادله یا عدم شیوع احادیث در آن مسئله حجاب چهره مقصود آمد یا دلیلی صریح در آن باب یافته نشد استنباطات و اقیسه شذر و ندر رفتند و این قسم مجتهد فیہ است، جمعی گویند کل مجتهد مصیب و طائفه المصیب واحد و الآخر معذور گویند.

و تحقیق نزدیک بنده ضعیف عفی عنه تفصیل است اگر خبر واحد صادق به یکی رسید و به دیگری نرسید اول مصیب است و آخر معذور و اگر منشأ اختلاف تعدد طرق جمع بین الدلیلین است یا قیاس خفی هر دو مصیب‌اند، زیرا که مراد حالتئذ موافقت شارع است و گردن نهادن به حکم او، هر یکی آن موافقت را بجا آورد مذاهب فقها اهل سنت با هم همین قسم در برد و مات افتاده‌اند و همه مقبول‌اند.

۱- فذلکه خلاصه را گویند و این اصطلاح اهل حساب است. (ش)

غرض در این فصل بلکه در این فصول بیان آنست که ثبوت قرشیت و سوابق اسلامی و بشارت به جنت و غیر آن خلفای راشدین را از قسم اول است حجة الله بر منکران آنها قائم است و شبهات رکیکه ایشان عندالله معذور نه ساخت ایشان را و منکر ایشان مبتدع است دور از حق، برهان الله او را از بساط محمدیین علی متبوعهم افضل الصلوات وایمن التحیات مطرود ومدحور گردانیده بدعة مکفرة عند البعض و مفسقة اشد الفسق عند الآخرين.

باز اشتراط قرشیت و سائر خصال سبعة مذکوره در خلافت خاصه به آیات و احادیث صحیحه و آثار صحابه ثابت است باز خلافت خلفاء در شریعت ثابت است صحابه و تابعین در اثبات آن مسالک متعدده سلوک نموده‌اند و هر مسلکی دلالت دارد إما قطعیه و اما ظنیه چون همه را باجمعها تأمل کنیم متواتر بالمعنی گردد و عمومات آیات و اشارات و قرائن آن چون به آن یار شود افاده قطع فرماید.

و چون این مقدمه ممهّد شد می‌گوئیم: اما بودن خلفاء از قریش و بودن ایشان از سابقین در اسلام و بودن ایشان از مهاجرین اولین و شهود ایشان در بدر و حدیبیه و سائر مشاهد خیر مقطوع به است مخالف را مجال انکار نیست و اطالت کلام در آن شبیه به لغو می‌نماید مع هذا فصلی از آن در مآثر ایشان به ابلغ وجوه مذکور خواهد شد غیر آنکه ذوالنورین علیه السلام در بدر و بیعة الرضوان و مرتضی کرم الله وجهه در تبوک حاضر نبودند لیکن حکم حاضرین داشتند چنانکه بیاید.

اما آنکه قرشیت شرط خلافت اختیاریه است و لیس الکلام فی الخلافة الضرورية پس به احادیث بسیار ثابت است.

از آن جمله: حدیث صدیق اکبر علیه السلام «مرفوعاً الأئمة من قریش^۱. وموقوفاً: لم يعرف هذا الأمر إلا لهذا الحي من قریش هم أوسط العرب داراً»^۲.

۱- مسند امام احمد: ج ۱۹ / ص ۳۱۸، حدیث شماره: ۱۲۳۰۷، مسند انس بن مالک رضی الله عنه، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث به طرق و شواهد دیگرش صحیح است؛ اگر چه این اسنادی ضعیف است؛ چرا که بکیر بن وهب جزری (یکی از روایان) ناشناخته می‌باشد.

۲- صحیح ابن حبان: ج ۲ / ص ۱۵۰، روایت شماره: ۴۱۳، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. و اما جمله‌ی: «هم أوسط العرب داراً» در صحیح بخاری نیز آمده

و حديث حضرت ذی النورین علیه السلام و سعد بن ابی وقاص مرفوعاً: «مَنْ أَرَادَ هَوَانَ قُرَيْشٍ أَهَانَهُ اللَّهُ»^۱.

و حديث حضرت مرتضی مرفوعاً: «أَلَا إِنَّ الْأَمْرَاءَ مِنْ قُرَيْشٍ مَا أَقَامُوا بِثَلَاثٍ: مَا حَكَمُوا فَعَدَلُوا، وَمَا عَاهَدُوا فَوَفَّوْا، وَمَا اسْتُرْجِمُوا فَرَحِمُوا»^۲.

و حديث ابن عمر مرفوعاً: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ»^۳.
و حديث ابن عباس مرفوعاً: «اللَّهُمَّ أَدْفَتْ أَوَّلَ قُرَيْشٍ نَكَالًا فَأَدِّقْ آخِرَهُمْ نَوَالًا»
أخرجه الترمذی^۴.

و حديث ابی موسی مرفوعاً: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ مَا دَامُوا إِذَا اسْتُرْجِمُوا فَرَحِمُوا»
الخ^۵.

و حديث ابی هريرة مرفوعاً: «النَّاسُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ فِي هَذَا الشَّأْنِ، مُسْلِمُهُمْ لِمُسْلِمِهِمْ، وَكَافِرُهُمْ لِكَافِرِهِمْ»^۱.

است. نگا: صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۶، کتاب المناقب، باب قول النبی صلی الله علیه و آله: «لو كنت متخذاً خليلاً»،
حديث شماره: ۳۶۶۷.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۷۱۴، أبواب الفضائل، باب فی فضل الأنصار وقریش، حديث شماره: ۳۹۰۵،
علامه آلبانی گفته: این حديث صحیح است، و مسند امام احمد: ج ۳/ ص ۷۳، حديث شماره:
۱۴۷۳. قابل یادآوری است که همهی کتابهای حدیثی به عوض: «من أراد» لفظ: «من یرد»
آورده اند.

۲- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۱/ ص ۴۲۵، حديث شماره: ۵۶۴، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این
حديث بسیار ضعیف است.

۳- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۵۲، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش، حديث
شماره: ۱۸۲۰.

۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۷۱۵، أبواب الفضائل، باب فی فضل الأنصار وقریش، حديث شماره: ۳۹۰۸،
علامه آلبانی گفته: این حديث حسن صحیح است.

۵- مصنف ابن ابی شیبة: ج ۷/ ص ۵۲۶، حديث شماره: ۳۷۷۱۹. اصل این حديث در صحیح بخاری
نیز آمده است، و ما اینجا به دلیل این که مؤلف نام ابو موسی اشعری را آورده و حديث وی را ذکر
نموده، همان حديث مورد نظر مؤلف را آوردیم، و عادت ما در همهی تحقیق و حواشی بر همین
است.

وایضاً حدیث ابی هریره مرفوعاً: «إِنَّ لِقُرَيْشٍ حَقًّا مَا حَكُمُوا فَعَدَلُوا وَأُتْمِنُوا فَأَدَّوْا وَاسْتُرْجَمُوا فَرَجَمُوا»^۱.

وایضاً حدیث ابی هریره مرفوعاً: «الْمُلْكُ فِي قُرَيْشٍ وَالْقَضَاءُ فِي الْأَنْصَارِ وَالْأَدَانُ فِي الْحَبَشَةِ وَالْأَمَانَةُ فِي الْأَزْدِ»^۲.

وحدیث جابر مرفوعاً: «النَّاسُ تَبِعَ لِقُرَيْشٍ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ»^۳.

وحدیث انس مرفوعاً: «الْأَيْمَةُ مِنْ قُرَيْشٍ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيْهِمْ حَقًّا مِثْلَ ذَلِكَ إِنْ اسْتُرْجَمُوا فَرَجَمُوا وَإِنْ عَاهَدُوا وَفُوا وَإِنْ حَكُمُوا عَدَلُوا فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»^۴.

و حدیث ابی برزه الاسلمی مرفوعاً: «الأمراء من قريش لكم عليهم حق ولهم عليكم حق ما فعلوا ثلاثاً». كمثل حدیث انس^۵.

وحدیث ذی مخمر: «كَانَ هَذَا الْأَمْرُ فِي حِمْيَرَ، فَزَعَرَهُ اللَّهُ مِنْهُمْ، فَجَعَلَهُ فِي قُرَيْشٍ الْخ»^۱.

۱- صحیح بخاری: ج ۴ / ص ۱۷۸، کتاب ، باب قول الله تعالى: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳]، حدیث شماره: ۳۴۹۵.

۲- مسند امام احمد: ج ۱۳ / ص ۹۱، حدیث شماره: ۷۶۵۳، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۷۲۷، أبواب المناقب، باب فی فضل الیمن، حدیث شماره: ۳۹۳۶، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- صحیح مسلم: ج ۳ / ص ۱۴۵۱، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقريش، والخلافة فی قريش، حدیث شماره: ۱۸۱۹.

۵- مسند امام احمد: ج ۱۹ / ص ۳۱۸، حدیث شماره: ۱۲۳۰۷، مسند انس بن مالک رضی الله عنه، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث به طرق و شواهد دیگرش صحیح است؛ اگر چه این اسنادی ضعیف است؛ چرا که بکیر بن وهب جزری (یکی از روایان) ناشناخته می باشد.

۶- مسند امام احمد: ج ۳۳ / ص ۴۲، حدیث شماره: ۱۹۸۰۵، حدیث ابی برزه اسلمی رضی الله عنه، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث قوی است.

و حديث معاوية بن ابى سفيان مرفوعاً: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ فِي قُرَيْشٍ لَا يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلَّا كَبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ»^١.

و حديث جابر بن سمرة وأبي جحيفة مرفوعاً: «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيْزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^٢.

و حديث عمر وبن العاص مرفوعاً: «قُرَيْشٌ وُلَاةُ النَّاسِ فِي الْحَبْرِ وَالشَّرِّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^٣ أخرجه الترمذي^٤.

وأخرج الشافعي: عن ابن أبي فديك عن ابن أبي ذيب عن مشايخه أحاديث منها: «عن ابن شهاب انه بلغه ان رسول الله ﷺ قال قدموا قريشا ولا تقدموها وتعلموا من قريش ولا تعالموها او تعلموها شك ابن أبي فديك»^٥.

ومنها: «عَنْ حَكِيمِ بْنِ أَبِي حَكِيمٍ أَنَّهُ سَمِعَ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ وَابْنَ شِهَابٍ يَقُولَانِ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَهَانَ قُرَيْشًا أَهَانَهُ اللَّهُ ﷻ»^٦.

ومنها: «عن الحارث بن عبد الرحمن أنه قال بلغنا أن رسول الله ﷺ قال لَوْلَا أَنْ يَبْطُرَ قُرَيْشٌ لَأَخْبَرْتُهَا بِالَّذِي لَهَا عِنْدَ اللَّهِ ﷻ»^٧.

١- مسند امام احمد: ج ٢٨ / ص ٣٤، حديث شماره: ١٤٨٢٧، حديث ذى مخبر الحبشى، وكان من أصحاب رسول الله ﷺ، ويقال: إنه ابن أخى النجاشى، ويقال: ذى مخمر.

٢- صحيح بخارى: ج ٤ / ص ١٧٩، كتاب المناقب، باب مناقب قريش، حديث شماره: ٣٥٠٠.

٣- صحيح مسلم: ج ٣ / ص ١٤٥٣، كتاب الإمارة، باب الناس تبع لقريش، والخلافة فى قريش، حديث شماره: ١٨٢٢.

٤- سنن ترمذى: ج ٤ / ص ٥٠٣، أبواب الفتن، باب ما جاء أن الخلفاء من قريش إلى أن تقوم الساعة، حديث شماره: ٢٢٢٧، علامه ألبانى گفته: اين حديث صحيح است.

٥- مسند الإمام الشافعى: ج ٢ / ص ١٩٤، حديث شماره: ٦٩١، تأليف: امام أبو عبد الله محمد بن إدريس قرشى مكى (متوفى: ٢٠٤ هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، سال نشر: ١٣٧٠ هـ / ١٩٥١ م.

٦- همان: ج ٢ / ص ١٩٤، حديث شماره: ٦٩٢.

٧- همان: ج ٢ / ص ١٩٤، حديث شماره: ٦٩٣.

ومنها: «عَنْ شَرِيكَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي نَمِرٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِقُرَيْشٍ: أَنْتُمْ أَوْلَى النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ مَا كُنْتُمْ مَعَ الْحَقِّ إِلَّا أَنْ تَعْدِلُوا عَنْهُ فَتُلْحِقُونَ كَمَا تُلْحِقُونَ هَذِهِ الْجَرِيدَةَ. يُشِيرُ إِلَى جَرِيدَةٍ فِي يَدِهِ»^۱.

أخرج الشافعي «عن يحيى بن سليم عن عبد الله بن عثمان بن حَيْثَمَ عن إسماعيل بن عبيد بن رفاعَةَ الأنصاري عن أبيه عن جدِّ رفاعَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَادَى: أَيُّهَا النَّاسُ: إِنَّ قُرَيْشًا أَهْلُ أَمَانَةٍ مَنْ بَغَاها الْعَوَاثِرَ أَكَبَّهُ اللَّهُ لِمُنْخَرِيهِ يَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ»^۲.

أخرج الشافعي «عن عبد العزيز بن محمد عن يزيد بن الهادي ان محمد بن إبراهيم حدثه أَنَّ قَتَادَةَ بْنَ التَّعْمَانِ وَقَعَ بِقُرَيْشٍ فَكَأَنَّهُ نَالَ مِنْهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَهْلًا يَا قَتَادَةَ لَا تَشْتُمُ قُرَيْشًا فَإِنَّكَ لَعَلَّكَ تَرَى مِنْهُمْ (في نسخة منها) رِجَالًا أَوْيَاتِي مِنْهُمْ رِجَالٌ تُحْقِرُ عَمَلَكَ مَعَ أَعْمَالِهِمْ وَفَعَلَكَ مَعَ أَعْمَالِهِمْ وَتَغْبِطُهُمْ إِذَا رَأَيْتَهُمْ لَوْلَا أَنْ تَطْغَى قُرَيْشٌ لِأَخْبَرْتُهَا بِالَّذِي لَهَا عِنْدَ اللَّهِ»^۳.

و عن الشافعي رحمه الله «قال أخبرنا سفيان بن عيينة عن ابن أبي نجيح عن مجاهد في قوله: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ﴾ [الزخرف: ٤٤]. قال: يقال ممن الرجل؟ فيقال: من العرب فيقال: من أي العرب فيقال من قريش»^۴.

وذكر الشافعي متن الحديث تعليقا ثم وصله البيهقي باسناده «عن جبير بن مطعم قال قال رسول الله ﷺ: للقرشي مثل قوة الرجلين من غيرهم فقبل للزهري: بم ذلك؟ قال: من نبل الرأي». ذكر هذه الأحاديث كلها البيهقي في أوائل سننه الصغرى»^۵.

بالجملة جمعی کثیر از صحابه و تابعین این مدعا را روایت کرده‌اند به الفاظ مختلفه و طرق متغایره بعض از آن صریح است در خلافت قریش و بعض اشاره است به آن و بعض قرینه است که ذهن را به آن نزدیک می‌گرداند. بعد از آن نزدیک وفات آن

۱- همان: ج ۲/ص ۱۹۴، حدیث شماره: ۶۹۴.

۲- همان: ج ۲/ص ۱۹۴، حدیث شماره: ۶۹۵.

۳- همان: ج ۲/ص ۱۹۴، حدیث شماره: ۶۹۶.

۴- معرفة السنن والآثار، أبو بكر بیهقی (متوفی: ۴۵۸ هـ): ج ۱/ص ۱۶۱، حدیث شماره: ۲۴۰.

۵- همان: ج ۱/ص ۱۶۱، حدیث شماره: ۲۴۱.

حضرت عليه السلام انصار گفتند: مَنّا امير ومنکم امير و مهاجرين به همين حديث ايشان را از خلافت باز داشتند و بر همين معنی اجماع منعقد شد و مخالف ساکت گشت و اين قصه را طرق بسيار است بعض روایات آن در قصه انعقاد خلافت حضرت صديق بيان خواهيم کرد.

بالجمله بعدآن مناظرهها اجماع منعقد شد و مجلس بر همان اتفاق گذشت اما آنکه از مهاجرين اولين بودن شرط خلافت خاصه است پس به قول خدای تعالی: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّتِكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ﴾ [الحديد: ۱۰] ۱. و به قول وی عزّ وجلّ ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّهْمُ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾ [الحج: ۴۱] ۲. و قول حضرت فاروق در خطبه‌ی آخره چون خلافت را شورا ساخت در میان شش کس: «وَإِنِّي قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَقْوَامًا سَيَطْعُنُونَ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَنَا صَرَبْتُهُمْ بِيَدِي هَذِهِ عَلَى الْإِسْلَامِ فَإِنْ فَعَلُوا فَأُولَئِكَ أَعْدَاءُ اللَّهِ الْكَفَرَةُ الضَّلَالُ» ۳. و قول ابن عمر: «أحق بهذا الأمر من قاتلك وقاتل أباك على الإسلام» ۴.

وقول زيد بن ثابت روز انعقاد خلافت حضرت صديق: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم كَانَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ فَإِنَّ الْإِمَامَ يَكُونُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَنَحْنُ أَنْصَارُهُ كَمَا كُنَّا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم» ۵.

«وقول رفاعة بن رافع زريقي بدري في قصة خروج طلحة والزبير على عليّ وبلوغ الخبر إلى عليّ في الاستيعاب فقال رفاعة بن رافع الزريقي: ان الله لما قبض رسوله صلى الله عليه وسلم ظننا انا

۱- ترجمه‌ی آیه: «آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند؛ (بلکه اجر و پاداش) کسانی که پس از فتح، انفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ‌تر است».

۲- ترجمه‌ی آیه: «کسانی که اگر آنان را در زمین به قدرت رسانیم، نماز را برپا می‌دارند».

۳- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۳۹۶، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب نهی من أكل ثوما أو بصلا أو كراثا أو نحوها، حدیث شماره: ۵۶۷.

۴- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۱۰، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق وهی الأحزاب، حدیث شماره: ۴۱۰۸.

۵- مسند امام احمد: ج ۳۵/ ص ۴۸۹، حدیث شماره: ۲۱۶۱۶، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است.

أحق الناس بهذا الأمر لنصرتنا الرسول ومكانتنا من الدين فقلتم نحن المهاجرون الأولون وأولياء رسول الله ﷺ الاقربون انا نذكركم الله ان لا تنازعونا مقامه في الناس فخليناكم والأمر فانتم أعلم وما كان بينكم غير انا لما رأينا الحق معمولاً به والكتاب متبعاً والسنة قائمة رضينا ولم يكن إلا ذلك فلما رأينا الأثرة انكرنا...»^۱.

«وقول عبدالرحمن بن غنم الأشعري لأبي هريرة وأبي الدرداء: وأي مدخل لمعاوية في الشورى وهو من الطلقاء الذين لا تجوز لهم الخلافة وهو وأبوه رؤوس الأحزاب فندما على مسيرهما وتابا بين يديه»^۲.

واز اینجا معلوم شد که ابودرداء و ابوهیره آخراً به قول عبدالرحمن بن غنم رجوع کردند. و حدیث جریر بن عبد الله مرفوعاً: «الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَالطَّلَقَاءُ مِنْ قُرَيْشٍ وَالْعُقَبَاءُ مِنْ ثَقِيفٍ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۳.

واز ادلّ دلائل مدعا قول حضرت مرتضی است که چندین مره بطرف اهل شام نوشت که امر خلافت مفوض است به مهاجرین و انصار، دیگری را در حل و عقد آن مدخل نه، چون ایشان بیعت کردند دیگران را مجال خلاف نمائند^۴.

واز قرائن این مدعا حدیث آن حضرت ﷺ در آحق به امامت صلا: «قال رسول الله ﷺ فَإِنْ كَانُوا فِي السُّنَّةِ سَوَاءً، فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةَ»^۵.

و آیت کریمه: ﴿إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ

۱- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۲/ ص ۴۹۸.

۲- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۲/ ص ۸۵۱.

۳- مسند امام احمد: ج ۳۱/ ص ۵۴۷، حدیث شماره: ۱۹۲۱۵، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۴- مثل این تحریر از علی مرتضی ﷺ در کتب شیعه نیز به کثرت موجود می باشد چنانچه در در نهج البلاغه چاپ مصر جلد دوم صفحه ۷ در نامه‌ی از علی عنوانی معاویه رضی الله عنه آمده است: «إنه بايعني القوم الذين بايعوا أبا بكر وعمر وعثمان على ما بايعوهم عليه، فلم يكن للشاهد أن يختار ولا للغائب أن يرد وإنما الشورى للمهاجرين والأنصار فان اجتمعوا على رجل وسموه اماما كان ذلك رضى». (ش)

۵- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۴۶۵، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب من أحق بالإمامة، حدیث شماره: ۶۷۳.

مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتٍ عَمَّكَ وَبَنَاتٍ عَمَّتِكَ وَبَنَاتٍ خَالِكَ وَبَنَاتٍ خَالَتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ ﴿[الأحزاب: ۵۰]﴾. و ام هانی بسبب قید هجرت از شرف تزوج آن حضرت ﷺ محروم ماند.

و از قرائن این معنی آن است که حضرت عباس را با وجود عمومیت پیغامبر ﷺ و مقدم بنی‌هاشم بودن در امر خطیر خلافت و دخل نبود و به او اعتدادی نه، و بعضی ولد او به این معنی اشاره کرده است: أخرج الحاكم «عن أبي إسحاق قال: سألت قثم بن العباس: كيف ورث علي رسول الله ﷺ دونكم؟ قال: لأنه كان أولنا به لحوقا، وأشدنا به لزوقا»^۱.

بالجمله این مدعا که از مهاجرین اولین بودن اعظم شرف است در اسلام و مطلوب است در خلافت به مآخذ بسیار ثابت است و در مجلس انعقاد اجماع بر خلافت صدیق اکبر مذکور شده است.

قرشیت و هجرت اولیه با هم عموم و خصوص من وجه دارند و صدیق اکبر ﷺ و نظراء او مادهء اجتماع بودند، لهذا صرف انصار به هر دو وصف واقع شد و در مناظرهء حضرت مرتضی و معاویه بن ابی سفیان صفت هجرت مدار فرق گشت، و اینجا بحثی است شریف: أخرج البخاري: «عن عاصم عن أبي عثمان النهدي عن مجاشع بن مسعود قال انطلقت بأبي معبدٍ إلى النبي ﷺ ليُبَايِعَهُ عَلَى الْهِجْرَةِ قَالَ مَضَتْ الْهِجْرَةُ لِأَهْلِهَا أَبَايَعُهُ عَلَى الْإِسْلَامِ وَالْجِهَادِ فَلَقِيْتُ أَبَا مَعْبَدٍ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ صَدَقَ مُجَاشِعٌ»^۳.

وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ «عَنْ ابْنِ عُمَرَ لَا هِجْرَةَ الْيَوْمَ، أَوْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۴.

«وَأَخْرَجَ عَنْ مُجَاهِدٍ كَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ»^۱.

۱- ترجمه‌ی آیه: «ما همسرانت را که مهرشان را داده‌ای، برایت حلال کردیم و نیز کنیزانی را که الله به تو داده و تو مالکشان شده‌ای. و (نیز) دخترعموها، دخترعمه‌ها، دخترخاله‌ها و دختردایی‌های (دختر ماماهایت) که با تو هجرت کرده‌اند».

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۳۶، حدیث شماره: ۴۶۳۳، علامه ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۵۲، کتاب المغازی، باب، حدیث شماره: ۴۳۰۷.

۴- همان: ج ۵/ ص ۱۵۲، کتاب المغازی، باب، حدیث شماره: ۴۳۰۹.

وأخرج عن عائشة قالت: «لَا هِجْرَةَ الْيَوْمَ، كَانَ الْمُؤْمِنُ يَفِرُّ أَحَدَهُمْ بِدِينِهِ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ﷺ مَخَافَةَ أَنْ يُفْتَنَ عَلَيْهِ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ أَظْهَرَ اللَّهُ الْإِسْلَامَ، فَالْمُؤْمِنُ يَعْبُدُ رَبَّهُ حَيْثُ شَاءَ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ»^۲.

وأخرج الطبراني في الصغير من حديث «أبي هند يحيى بن عبدالله بن حجر بن عبد الجبار بن وائل بن حجر الحضرمي الكوفي بالكوفة قال حدثنا عمي محمد بن حجر بن عبد الجبار قال حدثني سعيد بن عبد الجبار عن أبيه عبد الجبار عن امه أم يحيى عن وائل بن حجر حديثا طويلا في قصة وفوده علي النبي ﷺ ثم رجوعه الى وطنه ثم اعتراله الناس في فتنة عثمان ثم قدومه على معاوية فقال له معاوية فَمَا مَنَعَكَ مِنْ نَصْرِنَا وَقَدِ اتَّخَذَكَ عُثْمَانُ ثِقَةً وَصَهْرًا؟ قُلْتُ: إِنَّكَ قَاتَلْتَ رَجُلًا هُوَ أَحَقُّ بِعُثْمَانَ مِنْكَ، قَالَ: فَكَيْفَ يَكُونُ أَحَقَّ بِعُثْمَانَ مِنِّي؟ فَأَنَا أَقْرَبُ إِلَى عُثْمَانَ فِي النَّسَبِ، قُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَخَا بَيْنَ عَالِيٍّ، وَعُثْمَانَ، وَالْأَخُ أَوْلَى مِنَ ابْنِ الْعَمِّ، وَلَسْتُ أَقَاتِلُ الْمُهَاجِرِينَ، قَالَ: أَوْ لَسْنَا مُهَاجِرِينَ؟ قُلْتُ: أَوْ لَيْسَ قَدِ اعْتَرَلْنَا كَمَا جَمِيعًا؟ وَحُجَّةٌ أُخْرَى حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ رَفَعَ رَأْسَهُ نَحْوَ الْمَشْرِقِ، وَقَدْ حَضَرَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ ثُمَّ رَدَّ إِلَيْهِ بَصْرَهُ، فَقَالَ: أَتُنْكُمُ الْفِتْنُ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَشَدَّ أَمْرَهَا وَعَجَّلَهُ وَقَبَّحَهُ، قُلْتُ لَهُ: مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْفِتْنُ؟ قَالَ: يَا وَائِلُ، إِذَا اخْتَلَفَ سَيِّفَانِ فِي الْإِسْلَامِ فَاعْتَرِلْتُمَا، فَقَالَ: أَصْبَحْتَ شَيْعِيًّا، فَقُلْتُ: لَا، وَلَكِنْ أَصْبَحْتُ نَاصِحًا لِلْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: لَوْ سَمِعْتُ ذَا وَعَلِمْتُهُ مَا أَقْدَمْتُكَ، قُلْتُ: أَوْ لَيْسَ قَدْ رَأَيْتَ مَا صَنَعَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ عِنْدَ مَقْتَلِ عُثْمَانَ أَوْ مَا يَسِفُهُ إِلَى صَخْرَةٍ فَضْرَبَهُ بِهَا حَتَّى انْكَسَرَ؟ قَالَ: أَوْلَيْكَ قَوْمٌ يَحْمِلُونَ عَلَيْنَا، قُلْتُ: فَكَيْفَ نَصْنَعُ بِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ الْأَنْصَارَ فَبِحُبِّي وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِغْضِي؟»^۳.

وأخرج ابويعلي «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا تَنْقَطِعُ الْهَجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، فَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَلَا تَنْقَطِعُ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ

۱- صحيح بخارى: ج ۵/ص ۱۵۲، كتاب المغازى، باب، حديث شماره: ۴۳۱۱.

۲- همان: ج ۵/ص ۱۵۲، كتاب المغازى، باب، حديث شماره: ۴۳۱۲.

۳- المعجم الكبير للطبرانى: ج ۲/ص ۲۸۴، حديث شماره: ۱۱۷۶.

مَغْرِبَهَا^۱.

ووجه تطبیق در میان این دو حدیث مختلف آنست که هجرت در لغت انتقال است از وطن مالوف خود، و فرد اکمل آن هجرت مسلمان است در وقت غربت اسلام و غلبه کفار به جانب آنحضرت ﷺ به نیت آنکه به شرف ملازمت آنحضرت ﷺ مشرف شود در اعلاء کلمه الله تحت رایت آن حضرت ﷺ مساعی جمیله بکار برد و از سلطان کفار که مانع اقامت ارکان اسلام است خلاص یابد و این فرد اکمل حقیقت شرعیه لفظ هجرت است که به غیر توسط قرینه در عرف شرع فهمیده می شود و آن معنی به فتح مکه منقضی شد لا هجره بعد الفتح و به معنی دیگر انتقال از وطن خود برای طلب فضیلت دینی از طلب علم و زیارت صالحین و فرار از فتن، و این نیز از رغائب هنی است هر چند به نسبت معنی اول مفضول است:

آسمان نسبت به عرش آمد فرود و رنه بس عالی است پیش خاک تود و این معنی تا قیامت منقرض نیست و افضل اصناف این هجرت انتقال است به جناب آنحضرت ﷺ برای تحصیل علم و تأدب به آداب او علیه الصلاة والسلام و تهباً برای جهاد بر معاویه بن ابی سفیان تفریق بین المعنیین مشتبه شد - والله أعلم بحقیقة الحال -

و اما اشتراط خصال دیگر در خلافت پس مأل آن آنست که خلافت خاصه یا خلافت کامله هر چه گوئی چون تنقیح معنی آن کنیم راجع شود به آنکه خلیفه متصف به صفاتی باشد که مخصوص به کاملان و مقربان است و آن حضرت ﷺ به آن صفات متصف بوده اند من حیث انه نبی مبعوث من الله تعالی و مصدر افعالی گردد که آنحضرت ﷺ آن را میکردند من حیث انه نبی مبعوث من الله تعالی و تحقیق این خلیفه بدین افعال و صفات بوجه تأکد از شریعت معلوم باشد و چون استقراء کلی بکار بریم این افعال را بر سه قسم یابیم:

قسم اول: حسن عبادات بینه و بین الله و حسن معاملات باخلق الله.

قسم دوم: اعانت حضرت پیغمبر ﷺ در جهاد اعداء الله و اعلاء کلمة الله.

۱- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۱۳ / ص ۳۵۹، حدیث شماره: ۷۳۷۱، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

قسم سوم: افعالی که بعد آن جناب ﷺ به ظهور آید از قبیل تتمیم افعال جناب نبوی علیه الصلاة والسلام مثل بر هم زدن ملت کسرا و قیصر و فتح بلدان و نشر علم و مانند آن.

و همچنان صفات نفسانیه هم سه قسم باشد:

قسم اول: بودن شخص از سابقین و مقربین.

خدای تعالی مسلمین را سه قسم ساخت و قال ﷻ: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ﴾ [فاطر: ۳۲].^۱

وقال تعالی: ﴿رُكُنْتُمْ أَرْوَاجًا ثَلَاثَةً ۗ فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ۗ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ۗ وَالسَّلْبُونَ السَّلْبُونَ ۗ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ [الواقعة: ۷-۱۱].^۲

وقال تعالی: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ ۗ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ۗ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾ [المطففين: ۱۹-۲۱].^۳ «آخرنا شیخنا ابوطاهر محمد بن ابراهیم الکردی المدنی بداره بظاهر المدينة المشرفة سنة ۱۱۴۴هـ قراءةً عليه وأنا أسمع قال أخبرني أبي الشيخ ابراهیم الکردی قال أخبرني الشيخ احمد القشاشي قال انبأنا الشمس الرملي اجازةً عن الزين زكريا عن ابن الفرات عن عمر بن حسن المراغي عن الفخر بن البخاري عن فضل الله بن سعد النوقاني عن محي السنة ابي محمد الحسين بن مسعود البغوي قال في تفسيره أخبرنا أبو سعيد احمد بن ابراهيم الشريحي قال أخبرنا ابو اسحق احمد بن محمد

۱- ترجمه‌ی آیه: «و سپس آن دسته از بندگانش را که برگزیدیم، وارث کتاب گردانیدیم؛ برخی از آنان (در حق خویش) ستمگرند و برخی میانه‌رو هستند و برخی نیز به حکم الله در انجام نیکی‌ها پیشتانزد».

۲- ترجمه‌ی آیه: «و شما سه گروه خواهید بود؛ اهل سعادت و نیک‌بختی؛ و نیک‌بختان چه وضعیتی دارند؟ و افراد نگون‌بخت؛ و نگون‌بخت‌ها چه وضعی دارند؟ و پیشاهنگان پیشتانز. ایشان، نزدیکان و مقربانند».

۳- ترجمه‌ی آیه: «و تو چه می‌دانی که «علیین» چیست؟ کتابی (که در «علیین» است، کتابی) مهمور و نوشته‌شده (در مورد سرنوشت نیکان) می‌باشد. و فرشتگان مقرب، شاهد آن هستند».

بن ابراهیم الثعلبی قال أخبرنا أبو عبدالله الحسین بن فنجدیه یعنی الثقفی الدینوری قال حدثنا محمد بن علی بن الحسین بن الفافا القاضی قال حدثنا بکر بن محمد المروزی قال حدثنا ابوقلابه قال حدثنا عمرو بن الحسین عن الفضل بن عمیره عن میمون الکردی عن ابي عثمان النهدي قال سمعت عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قرأ على المنبر: «ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا»^۱ فقال قال رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم: سابقنا سابقاً ومقتصدنا ناج وظالمنا مغفور له، قال ابوقلابه: فحدثت به يحيى بن معين فجعل يتعجب منه»^۲.

پس خلیفه می باید که از قسم اول باشد و از شریعت قطعاً معلوم شود که وی از سابقین مقربین است از صدیقین یا شهداء یا صالحین.

و قسم دوم علم به حکمت و به احکام الله بوجهی که نائب پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم در تبلیغ شرائع و حکم تواند شد.

و قسم سوم اتصاف به حزم و اموری که ریاست عالم به آن میسر آید از شجاعت و کفایت و مرتبه شناسی رعیت و رفق در تدبیر و غیر آن.

باز تحقیق تشبّه بانبیاء من حیث النبوة به سه چیز است:

اول: دادن بشارت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم به جنت از جهت وحی.

دوم: بیان فرمودن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم قولاً وفعلاً استحقاق او امر خلافت را.

سوم: تلویح و تصریح آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم به آنکه افضل امت است بموجب وحی.

اما عبادات، پس لازم مقربین است و حسن معامله با خلق الله لازم رعیت پروری و این هر دو صفت مندرج شد در آن دو قسم.

و اما اعانت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در اعلاى کلمة الله به حضور آن حضرت و ایام حیات او

صلی اللہ علیہ وسلم، پس مسمی است به سوابق اسلامیة و آیت: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ

۱- سوره ی فاطر، آیه ی: ۳۲.

۲- این حدیث به سند خود شاه ولی الله دهلوی است، اما در دیگر کتابهای حدیثی نیز روایت شده؛ نکا: سنن سعید بن منصور: ج ۲/ ص ۱۵۱، حدیث شماره: ۲۳۰۸، تألیف: أبو عثمان سعید بن منصور خراسانی جوزجانی (متوفی: ۲۲۷ هـ)، تحقیق: حبیب الرحمن أعظمی، ناشر: الدار السلفية - هند، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۳ هـ/ ۱۹۸۲ م.

الْفَتْحِ وَقَتْلَ ﴿[الحدید: ۱۰]﴾^۱. اشاره به اوست و هجرت نیز ازین باب است. اما اشتراط سوابق اسلامیة پس ثابت است به وجوه بسیار از شریعت مطهره، بالقطع معلوم است که مدار فضیلت عندالله و مدار شرف در اسلام سوابق اسلامیة بوده است چندین آیت در این باب نازل شد ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ﴾ و در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر علیه السلام چیزها گذشت که بالقطع دلالت می کند بر اعتنا به سوابق اسلامیة قال ابوبکر رضی الله عنه: «أَلَسْتُ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَا أَلَسْتُ أَوْلَى مَنْ أَسْلَمَ أَلَسْتُ صَاحِبَ كَدًّا»^۲.

وقال عمر رضی الله عنه: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ تَانِي اثْنَيْنِ، فَإِنَّهُ أَوْلَى الْمُسْلِمِينَ بِأُمُورِكُمْ، فَقومُوا فَبِأَعُوهُ»^۳.

«وعدَّ عثمان رضی الله عنه سوابقه الإسلامية حين قدحوا في خلافته واعترضوا عليه»^۴. «وباح علي رضی الله عنه بسوابقه في أيام خلافته بأصرح ما يكون حين أراد اثبات خلافته وترجیح نفسه على غيره»^۵.

وروي عن النبي ﷺ: «لَعَلَّ اللَّهُ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ»^۶.

۱- ترجمه‌ی آیه: «آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند».

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۷، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- صحیح بخاری: ج ۱۹/ص ۸۱، کتاب الأحكام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: ۷۲۱۹.

۴- اشاره به روایت‌های است که عثمان رضی الله عنه هنگام محاصره از جانب منافقین و اوباش در حضور جمع صحابه ایراد کرده و سوابق اسلامی و خدمات شایان خویش در زمان رسول الله را بر شمرد؛ به طور مثال نگا: مسند امام احمد: ج ۱/ص ۴۲۶، حدیث شماره: ۷۵۱ و ۷۵۲.

۵- اشاره به روایت‌هایی است که علی رضی الله عنه در فضیلت خویش از پیامبر ﷺ نقل کرده؛ از جمله: حدیث شماره: ۳۲۰۶۴، ج ۶، ص ۳۶۵، مصنف ابن ابی شیبة، و حدیث شماره: ۱۰۰۳، ج ۱/ص ۵۹۱، فضائل الصحابة از امام احمد بن حنبل.

۶- صحیح بخاری: ج ۴/ص ۷۶، کتاب الجهاد والسير، باب إذا اضطر الرجل إلى النظر في شعور أهل الذمة، والمؤمنات إذا عصين الله، وتجريدهن، حدیث شماره: ۳۰۸۱.

- وقال أبو عبيدة رضي الله عنه: «تأتوني وفيكم ثالث ثلاثة»^۱.
- وروى ابن عمر رضي الله عنه: «مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ، فَقَالَ اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ»^۲.
- وروى أبو هريرة رضي الله عنه: «أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ»^۳.
- وروت حفصة رضي الله عنها: «إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ لَا يَدْخُلَ النَّارَ أَحَدٌ شَهِدَ بَدْرًا وَالْحُدَيْبِيَّةَ»^۴.
- وروى جابر رضي الله عنه: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَاعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^۵.
- وروى أنه قال لنا النبي صلى الله عليه وآله: «أَنْتُمْ الْيَوْمَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ»^۶.
- «وروى رفاعة بن رافع جَاءَ جَبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ: مَا تَعْدُونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِيكُمْ قَالَ مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - قَالَ وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ»^۷.
- «وقال سعيد بن المسيب: كان أبو بكر الصديق رضي الله عنه من النبي صلى الله عليه وآله مكان الوزير، فكان يشاوره في جميع أموره، وكان ثانياً في الإسلام، وكان ثانياً في الغار، وكان ثانياً في العريش يوم بدر، وكان ثانياً في القبر، ولم يكن رسول الله صلى الله عليه وآله يقدم عليه أحداً»^۱.

- ۱- مصنف ابن أبي شيبة: ج ۱۷ ص ۴۳۳، حديث شماره: ۳۷۰۵۱، باب ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته في الردة.
- ۲- مسند امام احمد: ج ۱۰ ص ۱۱۸، حديث شماره: ۵۸۷۸، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت ضعیف است؛ زیرا عمر بن حمزه (یکی از رواة این سند) ضعیف می باشد. باید خاطر نشان ساخت که این حدیث در صحیحین هم آمده است، و ما قبلاً بارها آن را تخریج نموده ایم؛ اما در اینجا مجبور هستیم که همان سند مورد نظر شاه ولی الله دهلوی را ذکر کنیم.
- ۳- سنن ابو داود: ج ۴ ص ۲۱۳، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۵۴، علامه آل بانی گفته: این حدیث حسن صحیح است.
- ۴- سنن ابن ماجه: ج ۲ ص ۱۴۳۱، کتاب الزهد، باب ذکر البعث، حدیث شماره: ۴۲۸۱، محمد فؤاد عبد الباقي در تعلیقش نگاشته: اگر ابو سفیان (یکی از راویان این حدیث) از جابر بن عبد الله شنیده باشد این حدیث صحیح است و روایتش نفع می باشند.
- ۵- سنن ابو داود: ج ۴ ص ۲۱۳، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۵۳، علامه آل بانی گفته: این حدیث صحیح است.
- ۶- صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۴۸۴، کتاب الإمارة، باب استحباب مبايعة الإمام الجيش عند إرادة القتال، و بیان بیعة الرضوان تحت الشجرة، حدیث شماره: ۱۸۵۶.
- ۷- صحیح بخاری: ج ۵ ص ۸۰، کتاب المغازی، باب شهود الملائكة بدرا، حدیث شماره: ۳۹۹۲.

وأخرج أبو عمر تعليقاً «قال رسول الله ﷺ لبعض من لم يشهد بدرا وقد رآه يمشي بين يدي أبي بكر: تمشي بين يدي من هو خير منك»^۲.

قال العارف السهروردي^۳ في باب الخامس والخمسين من العوارف: «روي أن رسول الله ﷺ كان جالسا في صفة ضيقة فجاءه قوم من البدرين فلم يجدوا موضعاً يجلسون فيه فأقام رسول الله ﷺ مَنْ لم يكن من اهل بدر فجلسوا مكانهم فاشتد ذلك عليهم فأنزل الله تعالى: ﴿وَإِذَا قِيلَ أَنْشُرُوا فَأَنْشُرُوا﴾»^۴.

باز حضرت عمر رضی اللہ عنہ اهل بدر را بعد از آن اهل حدیبیه را مقدم ساخت بر سائر صحابه چه به اعتبار اثبات در دفتر غزاه^۵ و چه به اعتبار اعطاء عطیات و چه به اعتبار تقدم در محافل و مجالس و چه در امور استحقاق خلافت و چه در طلب دعا از ایشان و تبرک به ایشان^۶، بعد از آن امت مرحومه در تکریم و توقیر ایشان گذشت الی الیوم.

وأخرج الواقدي «عن أبي بكر الصديق في وصيته عمرو بن العاص اتق الله في سرّ امرك وعلانيته فانه يراك ويرى عملك فقد رأيت تقدي لك علي من هو أقدم منك سابقة، واعلم يا عمرو ان معك المهاجرين والأنصار من أهل بدر فأكرمهم واعرف لهم

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۶۶، حدیث شماره: ۴۴۰۸، حافظ ذہبی در تعلیق بر این حدیث نگاشته: برخی از راویان آن مجهول می‌باشند.

۲- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۱/ ص ۱۸.

۳- السُّهْرَوْرْدِي (۵۳۹ - ۶۳۲ هـ = ۱۱۴۵ - ۱۲۳۴ م):

عمر بن محمد بن عبد الله، أبو حفص شهاب الدين قرشي تيمي بكري: فقيه شافعي، مفسر، واعظ. از بزرگان صوفيه. در "سهرورد" تولد شده و در بغداد وفات يافت. از جمله تأليفاتش می‌توان از: "عوارف المعارف" و "نغمة البيان في تفسير القرآن" نام برد. الأعلام: ج ۵/ ص ۶۲.

۴- نگا: كتاب آراء المريدين، سهروردي، فصل: مصاحبة الجنس ومن يستفيد منه خيرا.

۵- شایان ذکر است که عمر فاروق رضی اللہ عنہ برای اولین بار در تاریخ اسلام دیوان جُند (غزاه) را تدوین نمود.

۶- تبرک به ذوات صالحه که زنده باشند و طلب دعا از ایشان جائز می‌باشد.

حقهم ولا تناول عليهم بسطانك ولا تداخلك نحوة الشيطان فتقول انما ولا ني أبوبكر لاني خير منكم وياك وخداع النفس فكن كأحدهم وشاورهم فيما تريد من أمرک^۱.
وأخرج البخاري «عَنْ قَيْسٍ كَانَ عَطَاءُ الْبَدْرِيِّينَ حَمْسَةَ آلَافٍ حَمْسَةَ آلَافٍ. وَقَالَ عُمَرُ لِأَفْضَلَنَّهُمْ عَلَى مَنْ بَعَدَهُمْ»^۲.

اما بشارت خلفا به بهشت پس ثابت است به طرق بسیار:

اول: عمومات قرآن در باب مهاجرین و مجاهدین و حاضران مشهد حدیبه و تبوک و غیرهما.

ثانی: احادیث وارده در فضل اهل بدر:

حدیث: «لَعَلَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرِ فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ عَفَرْتُ لَكُمْ» از مسند عمر و علی و ابن عمر و ابن عباس و ابوهریره.
و حدیث: «جَاءَ جَبْرِيلُ فَقَالَ مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرِ فَيَكُمُ قَالَ مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ». از مسند رفاعه بن رافع و رافع بن خدیج.

و حدیث حفصه و جابر: «إِنِّي لِأَرْجُو أَنْ لَا يَدْخُلَ النَّارَ أَحَدٌ شَهِدَ بَدْرًا وَ الْحَدِيبِيَّةَ».

ثالث: احادیث وارده در فضل اهل حدیبه مانند حدیث: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»^۳. و حدیث «أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ» از مسند جابر^۴.

رابع: احادیث وارده در بشارت عشره از مسند عبدالرحمن و سعید بن زید^۵.

خامس: احادیث وارده در بشارت اربعه از آنجمله حدیث جابر بن عبدالله.

سادس: احادیث وارده در بشارت ثلاثه مثل حدیث ابی موسی و نافع بن عبدالحرث^۱.

۱- فتوح الشام: ج ۱/ ص ۱۴، تألیف: محمد بن عمر بن واقد سهمی واقدی (متوفی: ۲۰۷ هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۷ هـ/ ۱۹۹۷ م.

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۸۶، کتاب المغازی، باب، حدیث شماره: ۴۰۲۲.

۳- تخریج هر یک از این احادیث گذشته است؛ حتی برخی از این احادیث در صفحات قبل بیش از یک بار تخریج شده اند.

۴- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۲۳، کتاب المغازی، باب غزوة الحدیبه، حدیث شماره: ۴۱۵۴.

۵- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۱۶/ ص ۳۵۱، حدیث شماره: ۳۱۹۵۳، ما ذکر فی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه.

سابع: احادیث وارده در بشارت شیخین از حدیث ابوسعید خدری: «إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَا يَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ التَّجَمَّ الطَّالِعَ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ، وَعُمَرَ مِنْهُمْ، وَأَنْعَمًا»^۲.

وحدیث مرتضی و انس: «هَذَا نَسِيْدًا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»^۳، و حدیث ابن مسعود: «سِطْلِعْ عَلَیْكُمْ رَجُلٌ مِّنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فِیْهِمَا جَمِیْعًا»^۴.

ثامن: احادیث وارده در بشارت صدیق اکبر[ؓ] از آن جمله:

حدیث ابی هریره «إِنَّهُ یَدْعُی مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ كُلِّهَا»^۵.

۱- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۸، کتاب المناقب، باب قول النبی^ﷺ: «لو كنت متخذًا خلیلاً»، حدیث شماره: ۳۶۷۴، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۶۷، کتاب الفضائل، باب من فضائل عثمان بن عفان رضی الله عنه، حدیث شماره: ۲۴۰۳.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۷، أبواب المناقب، باب مناقب أبی بكر الصدیق[ؓ] واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتیق، حدیث شماره: ۳۶۵۸، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۰، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۴، و سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۵. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۲، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۹۴، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۵- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۶، کتاب المناقب، باب قول النبی^ﷺ: «لو كنت متخذًا خلیلاً»، حدیث شماره: ۳۶۶۶، و صحیح مسلم: ج ۲/ ص ۷۱۱، کتاب الكسوف، باب من جمع الصدقة، وأعمال البر، حدیث شماره: ۱۰۲۷. به نظر می‌رسد که شاه ولی الله دهلوی در اینجا حدیث را به معنی روایت کرده باشد؛ و الا لفظ صحیحین و سنن ترمذی از این قرار است که پیامبر در جواب ابو بكر صدیق که سوال کرد یا رسول الله آیا کسی هم هست که از هر هشت دروازه‌ی بهشت فراخوانده شود؟ فرمودند: «نعم، وأرجو أن تكون منهم: بلی، و امیدوارم که تو از زمهری آنان باشی». و در السنن الكبرى، النسائی: ج ۷/ ص ۲۹۵، مناقب أصحاب رسول الله^ﷺ من المهاجرین والأنصار والنساء، باب فضل أبی بكر الصدیق[ؓ]، حدیث شماره: ۸۰۵۴ آمده که آن حضرت برای صدیق اکبر فرمودند: «... وإنك لتدخل من أيها شئت: و تو از هر دروازه‌ای که خواسته باشی وارد می‌شوی» که روایت اخیر به الفاظ شاه صاحب نزدیک‌تر است، یعنی الفاظی که شاه ولی الله آورده را در هیچ یک از کتاب‌های حدیثی نیافتیم.

و حديث انس «في وصف طير الجنة في آخره قوله ﷺ لا بي بكر وإني لأرجو أن تكون ممن يأكل منها»^۱.

تاسع: احاديث وارده در بشارت فاروق اعظم از آنجمله: حديث رؤيا النبي ﷺ قصراً من ذهب من حديث جابر وانس وابي هريره وبريدة الاسلمى^۲.

عاشر: احاديث وارده در بشارت ذى النورين از آن جمله: حديث عبدالله بن حواله «تهجمون على رجل يبايع الناس وهو معتجر ببرد من أهل الجنة فكان عثمان»^۳.
حادی عشر: احاديث وارده در بشارت مرتضى از آنجمله: فرموده‌ی آن حضرت برای علی «لك في الجنة خير منها»^۴.

اما بودن خلفا از سابقین مقربین: پس ثابت است به احاديث بسيار از آنجمله: حديث «تحرك الجبل وقوله ﷺ اثبت فإنما عليك نبى وصدیق وشهيد من طرق كثيرة جداً من مسند عثمان وسعيد بن زيد وأبي هريرة وابن عباس وانس وبريدة وسهل بن سعد»^۵.
و حديث «ان الشيخين من النجباء من مسند علي»^۶.

و حديث «ان أهل الدرجات العلى يراهم من تحتهم الخ من مسند أبي سعيد»^۱.

۱- مسند امام احمد: ج ۲۱ / ص ۳۵، حديث شماره: ۱۳۳۱۲، شعيب الأرناؤوط گفته: اين حديث صحيح است اگر چه اين سند ضعيف می باشد؛ چرا که سيار بن حاتم (يکی از راويان سند) ضعيف است.

۲- تخریج این حديث قبل گذشته است؛ و به طور مثال مراجعه شود به: سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۱۹، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۸۸، علامه آلبنانی گفته: این حديث صحيح است. و نگا: صحيح بخاری: ج ۹، ص ۳۹، كتاب التعبير، باب القصر فى المنام، حديث شماره: ۷۰۲۴.

۳- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱ / ص ۵۱۵، حديث شماره: ۸۴۵.

۴- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۲ / ص ۶۵۱، حديث شماره: ۱۱۰۹.

۵- تخریج این حديث قبل گذشته است.

۶- مؤلف محترم اشاره به حديث علی ﷺ دارد که گفت: قال النبي ﷺ: «إن كل نبى أعطى سبعة نجباء رفقاء أو رقباء وأعطيت أنا أربعة عشر»، قلنا: من هم؟ قال، «أنا وابناى، وجعفر، وحمزة، وأبو بكر، وعمر، ومصعب بن عمير، وبلال، وسلمان، وعمار، والمقداد، وحذيفة، وعبد الله بن مسعود» سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۶۶۲، أبواب المناقب، باب مناقب ابى بكر الصديق ﷺ واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتيق، حديث شماره: ۳۷۸۵، علامه آلبنانی گفته: این حديث ضعيف است.

وحدیث «تحدّث جبرئیل بفضائلهما من مسند عمار»^۲.

وحدیث «رؤیا رجحانهم فی المیزان من مسند اَبی بكرة وعرفجة وغيرهما». و حدیث تشبّه الشیخین بملکین مقربین من حدیث ابن مسعود وغيره و حدیث «هما سیدا کهول اهل الجنة» من مسند علی و انس و حدیث: «یدعی من ابواب الجنة کلها فی مناقب ابي بکر». و حدیث «لقد کان فیما کان قبلكم ناس محدثون من غیر أن یكونوا أنبیاء فإن ینکن فی أمتی أحد فإنه عمر» و حدیث «فرار الشیطان من ظل عمر» و حدیث «رفیقی فی الجنة عثمان»^۳.

و اما آنکه آنحضرت ﷺ با خلفاء معامله منتظر الامارة می کردند پس ثابت است بطریق بسیار:

حدیث سهل بن سعد که آنحضرت ﷺ برای صلح بقبیله ی بنی عمرو بن عوف رفتند و صدیق اکبر ﷺ را امامت صلوات تفویض نمودند و در وقت مرض موت امامت صلوات را برای وی تأکید فرمودند و این قصه متواتر المعنی است.^۴ و حدیث امارت حج از مشاهیر است.^۵

و در حدیث ابودرداء ﷺ فرمودند: «فهل أنتم تارکون لی صاحبی فما أُوذی بعدها»^۶. و در حدیث ابوسعید خدری هر دو را وزیر گفته شد.^۱

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۷، أبواب المناقب، باب مناقب ابي بکر الصديق ﷺ واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتيق، حدیث شماره: ۳۶۵۸، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۴۲۹، حدیث شماره: ۶۷۸.

۳- تخریج این احادیث گذشت.

۴- مسند امام احمد: ج ۵/ ص ۳۵۸، حدیث شماره: ۲۴۳۲، شعيب الأرنبوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است، و مسند امام احمد: ج ۳۲/ ص ۴۷۴، حدیث شماره: ۱۹۷۰۰، شعيب الأرنبوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

۵- صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۸۲، کتاب الصلاة، باب ما یستر من العورة، حدیث شماره: ۳۶۹، و صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۶۷، کتاب المغازی، باب حج اَبی بکر بالناس فی سنة تسع، حدیث شماره: ۴۳۶۳.

۶- همان: ج ۵/ ص ۵، کتاب المناقب، باب قول النبی ﷺ: «لو كنت متخذًا خلیلاً»، حدیث شماره: ۳۶۶۱.

وقال علي لعمر حين توفي: «إن كنت لأرجو أن يجعلك الله معهما إني كنت لأسمع رسول الله ﷺ يقول جئت أنا وأبوبكر وعمر ودخلت أنا وأبوبكر وعمر وخرجت أنا وأبوبكر وعمر»^۲.

«وسئل علي بن الحسين عن منزلة أبي بكر وعمر من النبي ﷺ فقال كمنزلتهما اليوم وهما ضجيعاه»^۳.

و در چندین حدیث حضرت صدیق ﷺ را ارف امت و حضرت عمر فاروق ﷺ را اشد هم فی امر الله و ذی النورین ﷺ را اصدق هم حیاء و مرتضی ﷺ را اقضاهم گفته شد.^۴

و هر یکی از این خصال اشاره‌ی جلیه است به آنکه ایشان استحقاق ریاست عظمی مسلمین را دارند و در حدیث حدیفه و مرتضی ثابت شد ان تؤمروا أبابکر ...^۵
و در حدیث حدیفه و ابن مسعود: «اقتدوا بالذین من بعدي أبي بكر وعمر»^۶.
و در حدیث مطلب بن ابی وداعه: «الحمد لله الذي أيدني بهما»^۷.

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۱۶، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۸۰، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۹، کتاب المناقب، باب قول النبی ﷺ: «لو كنت متخذًا خليلًا»، حدیث شماره: ۳۶۷۷.

۳- شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة: ج ۷/ ص ۱۳۷۸، حدیث شماره: ۲۴۶۰، تألیف: أبو القاسم هبة الله بن حسن لالكائي (متوفی: ۴۱۸ هـ)، تحقیق: أحمد بن سعد بن حمدان غامدی، ناشر: دار طيبة - السعودية، چاپ هشتم، سال: ۱۴۲۳هـ/ ۲۰۰۳م.

۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۶۱۶، حدیث شماره: ۶۲۸۱، علامه ذهبی گفته: کوثر بن حکیم (یکی از رواة این سند) ساقط است.

۵- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۱۴، حدیث شماره: ۸۵۸، شعيب الأرئوط گفته: این حدیث ضعیف است.

۶- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، أبواب المناقب، باب، و فضائل الصحابة: ج ۱/ ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، و صحیح ابن حبان: ج ۱۵/ ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعيب الأرئوط گفته: این حدیث صحیح است.

۷- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ ص ۳۸۴، حدیث شماره: ۵۷۸، و المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۷۷، حدیث شماره: ۴۴۴۷، حافظ ذهبی گفته: عاصم بن عمر (یکی از راویان

و در حدیث حذیفه نزدیک حاکم: «لا غنی لی عنهما، إِنْهُمَا مِنَ الدِّينِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ»^۱.

و در حدیث عبدالرحمن بن غنم اشعری «لَوْ اجْتَمَعْتُمَا فِي مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُكُمَا»^۲.
و در حدیث انس: «كَانَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ لَمْ يَرْفَعْ أَحَدٌ مِّنَا رَأْسَهُ غَيْرَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فَإِنَّهُمَا كَانَا يَتَبَسَّمَانِ إِلَيْهِ وَيَتَبَسَّمُ إِلَيْهِمَا»^۳.

و اما آنکه موعود خدای تعالی برای این امت مرحومه بر دست خلفاء ظاهر شد پس متضمن سه مطلب است:

مطلب اول آنکه این معنی یکی از لوازم خلافت خاصه است و آن از اجلی معلومات است، زیرا که خلافت به معنی جانشینی است و آن در عرف شرع راجع است به تصدی اقامت اموری که پیغامبر ﷺ برای اقامت آن مبعوث بود و خلافت خاصه وقتی متحقق شود که با خلافت به معنی اول زیادت مشابَهت به سیرت آنحضرت ﷺ حاصل گردد. و از جمله سیر و افعال آنحضرت ﷺ بلکه عمده‌ی آن‌ها فتح بلاد کفر بوده است.

این سند) واه است. لازم به یادآوری است که در هیچ‌یک از سندهای این حدیث راوی‌ای به نام مطلب بن ابی وداعه نیافتیم، و به نظر می‌رسد که شاه ولی الله به خطا رفته باشند؛ زیرا قبلا این حدیث را به این شکل روایت نموده: [فقد أخرج الحاکم من طریق «سُهَيْلِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي أُرْوَى الدَّوْسِيِّ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَالِسًا فَظَلَعَ أَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَيْدِي بَيْهَمَا»] و از مطلب بن ابی وداعه نامی نبرده است.

۱- امام ولی الله دهلوی در نقل دقیق این روایت اشتباه شده اند؛ روایتی که در مستدرک حاکم آمده این طور است: «إِنَّهُ لَا غَنَى لِي عَنْهُمَا، إِنْهُمَا مِنَ الدِّينِ كَالسَّمْعِ وَالْبَصَرِ»، المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ۷۸، حدیث شماره: ۴۴۴۸، ذهبی گفته: حفص بن عمر عدنی در روایت این حدیث از مسعر تفرد نموده و او واه است. و اما روایتی را که شاه صاحب نقل نموده در المعجم الأوسط طبرانی: ج ۵/ ۲۹۳، حدیث شماره: ۵۳۵۴ آمده.

۲- مسند امام احمد: ج ۲۹/ ۵۱۸، حدیث شماره: ۱۷۹۹۵، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث به دلیل ضعف شهر بن حوشب (یکی از راویان این سند) ضعیف است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ۶۱۲، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۶۸، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.

مطلب ثانی آنکه آن حضرت ﷺ علیه وعده فرموده است امت خود را که بلاد شام و عراق فتح خواهند کرد و این معنی ثابت است به احادیث متواترة المعنی از حدیث ابی هریره و عقبه بن عامر و عدی بن حاتم و خباب و غیرهم ممن لایحیی عددهم^۱.

مطلب سوم آنکه آن موعود بر دست خلفاء ظاهر شد و نقل متواتر از جماهیر مسلمین از فقهاء و محدثین و مؤرخین، و در اثبات این مطلب کافی است مع هذا حدیث «الحمد لله الذي أيدني بهما»^۲، و حدیث استبشار اهل سماوات به اسلام عمر^۳ و غیر آن برین معنی دلالت می کند.

و اما آنکه قول خلیفه حجت است چون آن را امضاء کنند و آن قول ممکن شود در مسلمین و آن بالاتر از قیاس است و این خصلت ثابت است در این بزرگواران پس ثابت است به طریق بسیار قال الله تعالی: ﴿وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ [النور:

۱- این احادیث را ما قبلاً تخریج نموده ایم؛ و برای تفصیل به بیشتر مراجعه شود به: صحیح بخاری: ج ۴/ص ۴۲، کتاب الجهاد والسير، باب ما قیل فی قتال الروم، حدیث شماره: ۲۹۲۴. مسند امام احمد: ج ۱۷/ص ۳۳۹، حدیث شماره: ۱۷۱۱۵، شعيب الأرئوط گفته: این حدیث صحیح است.

المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ص ۴۳۷، ومن مناقب أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رضی الله عنه، حدیث شماره: ۸۱۹۳، حافظ ذهبی نسبت به تصحیح و یا تضعیف این روایت سکوت ورزیده است.

مسند ابو یعلی موصلی: ج ۳/ص ۲۴۴، حدیث شماره: ۱۶۸۵. حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ص ۸۹، حدیث شماره: ۹۶، حافظ ذهبی گفته: شیخین این حدیث را در صحیحین تخریج نکرده اند؛ زیرا عروه در روایت این حدیث از کرز (صحابی راوی) تفرّد ورزیده است.

المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۴۴۶، حدیث شماره: ۵۶۹۰، حافظ ذهبی از تصحیح و عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است.

۲- فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج ۱/ص ۳۸۴، حدیث شماره: ۵۷۸، و المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۷۷، حدیث شماره: ۴۴۴۷، حافظ ذهبی گفته: عاصم بن عمر (یکی از راویان این سند) واه است.

۳- سنن ابن ماجه: ج ۱/ص ۳۸، افتتاح الكتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عمر رضی الله عنه، حدیث شماره: ۱۰۳، علامه آلبانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است.

۵۰] و قال ﷺ: ﴿الَّذِينَ إِن مَكَتْنَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَعَاتَوْا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾ [الحج: ۴۱].^۲

و فی حدیث عرباض بن ساریه: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ مِنْ بَعْدِي»^۳. و فی حدیث ابن مسعود وحذیفه: «اقتدوا بالذین من بعدی اَبی بکر و عمر»^۴. و فی حدیث عبدالرحمن بن غنم الاشعری: «لَوْ اجْتَمَعْتُمَا فِي مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُمَا»^۵.

و از ادلّ دلائل این معنی احادیث متواتره بالمعنی السکینه تنطق علی لسان عمر من طریق علی و اَبی ذر و ابن عمر و غیرهم^۶.

و احادیث متواتره بالمعنی در موافقات عمر فاروق ﷺ با وحی الهی. و از ادلّ دلائل این معنی مشورت آنحضرت ﷺ در مصالح جهاد و اوضاع شریعت با شیخین و قبول مشاورت ایشان. و حدیث متواتر بالمعنی: «عليكم بالسّواد الأعظم»^۷ با کثرت طرق

۱- ترجمه‌ی آیه: «و دین‌شان را که برای‌شان پسندیده است، استوار می‌سازد».

۲- ترجمه‌ی آیه: «کسانی که اگر آنان را در زمین به قدرت رسانیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند. و پایان همه‌ی کارها از آنِ الله است».

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۴، حدیث شماره: ۲۶۷۶، أبواب العلم عن رسول الله ﷺ، باب ما جاء فی الأخذ بالسنة واجتناب البدع، ترمذی گفته: این حدیث حسن صحیح است، و سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۱۵، حدیث شماره: ۴۲، افتتاح الكتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين. علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۰۹، حدیث شماره: ۳۶۶۲، و حدیث شماره: ۳۶۶۳، أبواب المناقب، باب، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج ۳۸، ص ۲۸۰، حدیث شماره: ۲۳۲۴۵، و فضائل الصحابة: ج ۱/ ص ۱۸۶، حدیث شماره: ۱۹۸، و صحیح ابن حبان: ج ۱۵/ ص ۳۲۸، حدیث شماره: ۶۹۰۲، شعيب الأرنبوط گفته: این حدیث صحیح است.

۵- مسند امام احمد: ج ۲۹/ ص ۵۱۸، حدیث شماره: ۱۷۹۹۵، شعيب الأرنبوط گفته: اسناد این حدیث به دلیل ضعف شهر بن حوشب (یکی از راویان این سند) ضعیف است.

۶- مسند امام احمد: ج ۱۲/ ص ۲۰۱، حدیث شماره: ۸۳۵، شعيب الأرنبوط گفته: اسناد این حدیث قوی است، و المعجم الكبير، الطبرانی: ج ۹/ ص ۱۶۷، حدیث شماره: ۸۸۲۷.

۷- مسند امام احمد: ج ۳۰/ ص ۳۹۲، حدیث شماره: ۱۸۴۵۰، و همان: ج ۳۲/ ص ۹۶، حدیث شماره: ۱۹۳۵۱، این حدیث در سنن ابن ماجه با این الفاظ آمده است: «إن أمتی لا تجتمع علی ضلالة،

خویش که امام شافعی رحمته آن را در اثبات اجماع روایت کرد و علماء در فقه این احادیث مختلف اند جمعی بر وجوب طاعت خلیفه اذا لم یکن فی معصیة حمل نموده‌اند و طائفه‌ای بر وجوب قول به اجماع.

و فقیر می‌گوید عفی عنه: مراد آنست که قول خلیفه حجت است چون ممکن شود در مسلمین پس معنی طاعت خلیفه و قول به اجماع هر دو مجموع است، تفصیل این اجمال آنکه خدای تعالی در نفوس این عزیزان ملکه نهاده است و بعد از آن تأیید از نزدیک خویش داده است که به سبب آن در فهم حکم و احکام و مصالح سیاست ملک غالباً اصابت کنند و همچنان در حق این امت فضلی خواست که مجتمع نشوند بر باطل و تأییدی در این باب نازل کرده پس چون هر دو فضیلت جمع شود آن رأی حجت باشد در دین نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء.

أخرج الحاكم حديث عمر في خطبته بالجابية من طرق منها: طريق «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ خَطَبَنَا عُمَرُ بِالْجَابِيَةِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قُمْتُ فِيكُمْ كَمَا قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِينَا فَقَالَ: أَوْصِيكُمْ بِأَصْحَابِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَفْشُوا الْكُذْبَ حَتَّى يَخْلِفَ الرَّجُلُ وَلَا يُسْتَحْلَفُ وَيَشْهَدَ الشَّاهِدُ وَلَا يُسْتَشْهَدُ إِلَّا لَا يَخْلُونَ رَجُلًا بِأَمْرَةٍ إِلَّا كَانَ تَالِئَهُمَا الشَّيْطَانُ عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ وَهُوَ مِنَ الْإِثْنَيْنِ أَبْعَدُ مَنْ أَرَادَ مُجْبُوحَةَ الْجَنَّةِ فَلْيَلْزِمِ الْجَمَاعَةَ مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَسَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ»^۱.

ومنها: طريق «عامر بن سعد بن أبي وقاص، عن أبيه، قال: وقف عمر بن الخطاب بالجابية، فقال: رحم الله رجلا سمع مقالتي فوعاها، إني رأيت رسول الله ﷺ وقف فينا كمقامي فيكم ثم، قال: احفظوني في أصحابي، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم ثلاثا ثم يكثر الهرج، ويظهر الكذب، ويشهد الرجل ولا يستشهد، ويحلف ولا يستحلف، من

فإذا رأيتم اختلافا فعليكم بالسواد الأعظم»، علامه آلبانی گفته: به استثنای جمله‌ی نخست این حدیث بسیار ضعیف است، نکا: سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۰۳، کتاب الفتن، باب السواد الأعظم، حدیث شماره: ۳۹۵۰.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۱۹۷، حدیث شماره: ۳۸۷، سپس حاکم گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین - اگر چه آن را روایت نکرده‌اند - صحیح است.

أحب منكم مجبوحة الجنة فعليه بالجماعة، فإن الشيطان مع الواحد، وهو من الاثنين أبعد، ألا لا يخلون رجل بامرأة فإن الشيطان ثالثهما، من سرته حسنته وساءته سيئته فهو مؤمن»^۱.

وأخرج البيهقي من طريق الشافعي «عن ابن عيينة، عن عبد الله بن أبي لبيد، عن ابن سليمان بن يسار، عن أبيه أن عمر بن الخطاب قام بالجابية للناس خطيباً فقال: إن رسول الله ﷺ قام فينا كقيامي فيكم فقال: أكرموا أصحابي ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم، ثم يظهر الكذب حتى إن الرجل ليحلف ولا يستحلف ويشهد ولا يستشهد، ألا من سره أن يسكن مجبوحة الجنة فليلزم الجماعة؛ فإن الشيطان مع الفرد وهو من الاثنين أبعد، ولا يخلون رجل بامرأة؛ فإن الشيطان ثالثهما، ومن سرته حسنته وساءته سيئته فهو مؤمن» هذا مرسل وقد رواه جماعة عن ابن المبارك، عن محمد بن سوقة، عن عبد الله بن دينار، عن ابن عمر عن عمر، عن النبي ﷺ موصولاً، قال الشافعي في أثناء كلامه: فلم يكن للزوم جماعتهم معنى إلا ما عليه جماعتهم من التحليل والتحريم والطاعة فيها فمن قال بما يقول جماعة المسلمين فقد لزم جماعتهم، وإنما تكون الغفلة في الفرقة، فأما الجماعة فلا يمكن فيها كافة غفلة عن معنى كتاب الله ولا سنة ولا قياس إن شاء الله»^۲.

وأخرج الحاكم من حديث معتمر بن سليمان «عن رجل عن عبد الله بن دينار، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله ﷺ: لا يجمع الله هذه الأمة على الضلالة أبداً وقال: يد الله على الجماعة فاتبعوا السواد الأعظم، فإنه من شذ شذ في النار»^۳.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۱۹۹، حدیث شماره: ۳۹۰، حافظ ذهبی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: صحیح است.

۲- معرفة السنن والآثار: ج ۱/ ص ۱۷۰، حدیث شماره: ۲۸۳، و نگا: مسند امام شافعی: ج ۱/ ص ۲۴۴.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۱۹۹، حدیث شماره: ۳۹۲، حاکم گفته: خالد بن یزید قرنی (از راویان این سند) از شیوخ قدیم اهل بغداد است، و اگر این حدیث را به درستی حفظ کرده باشد ما بر صحت آن حکم می‌کنیم.

وأخرج الحاكم من حديث «عبد الله بن طاوس، أنه سمع أباه، يحدث أنه سمع ابن عباس، يحدث، أن النبي ﷺ قال: لا يجمع الله أمتي - أو قال هذه الأمة - على الضلالة أبداً ويد الله على الجماعة»^۱.

وأخرج الحاكم «عن أنس عن النبي ﷺ في حديث طويل وسأل ربه أن لا يجتمعوا على ضلالة فأعطى ذلك»^۲.

وأخرج الحاكم: «عن ابي ذر قال قال رسول الله ﷺ: مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ قِيدَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ»^۳.

وأخرج الحاكم من حيث «نافع عن عبدالله بن عمر أن رسول الله ﷺ قال مَنْ خَرَجَ مِنَ الْجَمَاعَةِ قِيدَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ حَتَّى يَرَاغِعَهُ»^۴.

«وقال: من مات وليس عليه إمام جماعة، فإن موته مودة جاهلية»^۵.

وأخرج الحاكم من حديث الحارث الأشعري حديثاً طويلاً في آخره: «قال رسول الله ﷺ: أمركم بخمس كلمات أمرني الله بهن: الجماعة، والسمع، والطاعة، والهجرة، والجهاد في سبيل الله، فمن خرج من الجماعة قيد شبر، فقد خلع ربقة الإسلام من رأسه إلا أن يرجع»^۶.

- ۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۲۰۲، حدیث شماره: ۳۹۸، این حدیث شواهد فراوانی دارد.
- ۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۲۰۳، حدیث شماره: ۴۰۰، حاکم گفته: مبارک بن سحیم (یکی از روایان) با این کتاب همراهی کرده نمی تواند (ضعیف است).
- ۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۲۰۳، حدیث شماره: ۴۰۱، حاکم گفته: این متن با اسناد صحیح موافق با شرط شیخین از حدیث عبد الله بن عمر نیز روایت شده است، ذهبی نیز گفته: خالد بن وهبان (یکی از روایان) ضعیف نیست. باید خاطر نشان ساخت که این حدیث در سنن ابو داود نیز روایت شده که علامه آلبنانی گفته: صحیح است، نگا: سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۴۱، کتاب السنة، باب فی قتل الخوارج، حدیث شماره: ۴۷۵۸.
- ۴- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۲۰۳، حدیث شماره: ۴۰۳.
- ۵- همان: ج ۱/ ص ۲۰۳، حدیث شماره: ۴۰۳.
- ۶- همان: ج ۱/ ص ۲۰۴، حدیث شماره: ۴۰۴، ذهبی در رابطه با این حدیث سکوت ورزیده است.

واخرج الحاكم: «عن معاوية قال قال رسول الله ﷺ من فارق الجماعة شبرا دخل النار»^۱.

وأخرج الحاكم: «عن ابن عمر قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: من فارق أمة أو عاد أعرابيا بعد هجرته فلا حجة له»^۲.

وأخرج الحاكم من حديث «حذيفه عن ربعي بن حراش قال: أتيت حذيفة بن اليمان ليالي سار الناس إلى عثمان، فقال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ وَاسْتَدَلَّ الْإِمَارَةَ لَقِيَ اللَّهَ وَلَا حُجَّةَ لَهُ»^۳.

وأخرج الحاكم «عَنْ فَضَالَةَ بْنِ عُبَيْدٍ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: «ثَلَاثَةٌ لَا يَسْأَلُ عَنْهُمْ: رَجُلٌ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ، وَعَصَى إِمَامَهُ، وَمَاتَ عَاصِيًا، وَأُمَّةٌ أَوْ عَبْدٌ أَبَقَ مِنْ سَيِّدِهِ فَمَاتَ، وَأَمْرَأَةٌ غَابَ عَنْهَا زَوْجُهَا وَقَدْ كَفَّاهَا مُؤَنَّةَ الدُّنْيَا فَتَبَرَّجَتْ بَعْدَهُ، فَلَا يَسْأَلُ عَنْهُمْ»^۴.

وأخرج الحاكم «عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ﷺ: الصلاة المكتوبة إلى الصلاة المكتوبة التي بعدها كفارة لما بينهما، والجمعة إلى الجمعة، والشهر إلى الشهر - يعني من شهر رمضان إلى شهر رمضان كفارة لما بينهما ثم قال بعد ذلك: إلا من ثلاث فعرفت أن ذلك من أمر حدث، فقال: إلا من الإشراف بالله ونكث الصفقة وترك السنة قلت: يا رسول الله: أما الإشراف بالله فقد عرفناه، فما نكث الصفقة وترك السنة؟ قال: أما نكث الصفقة: أن تباع رجلا يمينك، ثم تختلف إليه فتقابله بسيفك، وأما ترك السنة: فالخروج من الجماعة»^۵.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۲۰۵، حدیث شماره: ۴۰۷.

۲- همان: ج ۱/ ص ۲۰۵، حدیث شماره: ۴۰۸، سپس حاکم در ادامه‌ی این متن نگاشته: شیخین بر روایت حدیث غیلان بن جریر، از زیاد بن رباح، از أبو هریره، که رسول الله ﷺ فرمودند: «من فارق الجماعة فمات مات ميتة جاهلية» اتفاق نموده اند، اما این متن دیگری است.

۳- همان: ج ۱/ ص ۲۰۶، حدیث شماره: ۴۰۹، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- همان: ج ۱/ ص ۲۰۶، حدیث شماره: ۴۱۱، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است، و علتی برای (تضعیف) آن نمی بینم.

۵- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱/ ص ۲۰۷، حدیث شماره: ۴۱۲، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است، و علتی برای (تضعیف) آن نمی بینم.

وأخرج الحاكم في حديث «حذيفة الطويل حين ذكر قوماً يهدون بغير هديه وقوماً يدعون إلى أبواب جهنم قلت: فما تأمرني إن أدركت ذلك؟ قال: تلزم جماعة المسلمين وإمامهم قلت: فإن لم يكن لهم إمام ولا جماعة؟ قال: فاعتزل تلك الفرق كلها»^١.
وأخرج الشيخان من حديث عمر بطرق مختلفة «أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ»^٢.
وأخرج الحاكم من حديث «أبي زهير الثقفي، عن أبيه، قال: سمعت النبي ﷺ بالنبأ أو بالنبأوة، يقول: يوشك أن تعرفوا أهل الجنة من أهل النار أو قال: خياركم من شراركم قيل: يا رسول الله، بماذا؟، قال: بالثناء الحسن والثناء السيئ، أنتم شهداء بعضكم على بعض»^٣.

وأخرج مسلم من حديث «ثوبان والمغيرة وجابر بن سمرة وجابر بن عبد الله ومعاوية بن ابي سفيان والفاظهم متقاربة لا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَةً بِأَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ حَذَلَهُمْ أَوْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ»^٤.
محتمل است كه حديث «لا يجتمع أمتي على الضلالة». بر موافقت همين حديث محمول باشد بر آنكه طائفه بر حق باشد آخذ به سنت وقائم به واجبات ملت، نه به معنى حجيت اجماع لكن المعنى الاول هو المشهور الذي حمل عليه جماهير الفقهاء والله اعلم.

١- همان: ج ١ / ص ١٩٧، حديث شماره: ٣٨٦، حافظ ذهبى گفته: اين حديث در صحيحين روايت شده است. نگا: صحيح بخارى: ج ٤ / ص ١٩٩، كتاب المناقب، باب علامات النبوة فى الإسلام، حديث شماره: ٣٦٠٦، و صحيح مسلم: ج ٣ / ص ١٤٧٥، كتاب الإمارة، باب الأمر بلزوم الجماعة عند ظهور الفتن وتحذير الدعاة إلى الكفر، حديث شماره: ١٨٤٧.

٢- صحيح بخارى: ج ٢ / ص ٩٧، كتاب الجنائز، باب ثناء الناس على الميت، حديث شماره: ١٣٦٧، و صحيح مسلم: ج ٢ / ص ٦٥٥، كتاب الكسوف، باب فيمن يثنى عليه خير أو شر من الموتى، حديث شماره: ٩٤٩.

٣- المستدرک على الصحيحين: ج ١ / ص ٢٠٨، حديث شماره: ٤١٣، حافظ ذهبى گفته: اين حديث صحيح است.

٤- صحيح مسلم: ج ٣ / ص ١٥٢٤، كتاب الإمارة، باب قوله ﷺ: «لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين على الحق لا يضرهم من خالفهم»، حديث شماره: ١٩٢٣. اين حديث در صحيح بخارى نيز وارده شده است؛ نگا: صحيح بخارى: ج ٤ / ص ٢٠٧، كتاب المناقب، باب، حديث شماره: ٣٦٤١.

و از این طرق کثیره معلوم می‌شود که احادیث نهی از مفارقت جماعت و امر اتباع سواد اعظم چون در الفاظ آن تأمل کنیم هر دو علت از بیان آن‌ها می‌تراود و هر دو مصلحت از اشارات آن می‌شود:

یکی اقامت خلافت که متبع چندین فواید است.

و دیگر حفظ ملت از اختلاف اهل آن، پس متبادر به فهم آنست که صریح حکم در همان محل است که خلیفه راشد حکمی فرماید بعد مشاورت اهل علم کل ایشان یا جمهور ایشان و آن حکم ممکن شود در مسلمین اما اتفاقیات جمهور فقهاء چون صولت خلافت به آن یار نباشد و همچنین مذهب خلیفه چون در فصلی مجتهد فیه قضا کند واجب الاتباع است ملحق بآن اصل منصوص از جهت مشارکت در احد شطری العله، و این قصه به همان میماند که امام شافعی رحمه الله در آیت: ﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنَّ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ﴾ [النساء: ۱۰۱]^۱ گفته است که منطوق آیت اباحت قصر است در صورت اجتماع سفر و خوف هر دو و سنت و اجماع امت ملحق کرده است به او قصر فی السفر من غیر خوف و سرّ در این مسئله آنست که سفر و خوف هر یکی از آن‌ها مناسب تخفیف است و در احکام خلفای راشدین ظن اصابت رای ایشان به این دو مصلحت جمع شد و امر متاکد گشت غایه الوکادة در ظن اصابت عبدالله بن مسعود^۲ در سنت و قرائت و ابی بن کعب^۳ در قرائت و علی مرتضی^۴ در قضا و زید بن ثابت^۵ در فرائض با خلفاء هم عنان اند از جهت ثنای جمیل ایشان که بر زبان غیب ترجمان آنحضرت^۶ گذشت و به اعتبار دو مصلحت دیگر متخلف. و اتفاقیات فقهای امصار بی حکم خلیفه به اعتبار مصلحت که امام شافعی به آن اشاره کرده حیث «قال إنما الغفلة في الفرقة فأما الجماعة فلا يمكن فيها كافة غفلة» عن معنی کتاب و لا سنة و لا قیاس مظنه اصابت است «قال عمر^۷ فاقض بما قضی به الصالحون». و این نیز معلوم بالقطع است که اگر در فصل مجتهد فیه حکم خلیفه را قبول نکنند و هر یکی بر رای خود رود حکم خلافت مضبوط نه

۱- ترجمه‌ی آیه: «و هنگامی که در زمین سفر می‌کنید، در صورتی که می‌ت رسید کافران به شما آسیبی برسانند، گناهی بر شما نیست که نماز را شکسته بخوانید».

۲- سنن نسائی: ج ۸ / ص ۲۳۱، کتاب آداب القضاة، الحکم باتفاق أهل العلم، حدیث شماره: ۵۳۹۹، علامه آلبنانی گفته: این حدیث موقوف بوده و اسناد آن صحیح است.

گردد و مصلحت اقامت خلافت متحقق نشود، به ملاحظه همین مراتب امام شافعی گفته: «وإذا رجعنا إلى التقليد فقول الأئمة أبي بكر وعمر وعثمان - قال في القديم - وعليَّ أحبّ لنا»^۱. و توقف در قول مرتضی به مذهب جدید^۲ از جهت عدم تمکین^۳ است، و عدم اجتماع امت بر قول او یکی از اوصاف مؤثره است. اما آنکه هر یکی از خلفاء در وقت خلافت خویش افضل امت بوده است از حدیث «ابن عمر کنا نحیر فی زمان رسول الله ﷺ فنقول أبوبکر خیر هذه الأمة ثم عمر ثم عثمان»^۴.

و حدیث مرتضی: «هَذَا نِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»، و حدیث وزن و ظهور رجحان ابوبکر به روایت ابوبکره ثقفی و عرفجه و غیر ایشان^۵.
 و عمر فاروق رضی الله عنه فضلیت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بیان کرد و آن متواتر است ازو، و صدیق رضی الله عنه گفت: «اللَّهُمَّ استخلفت عليهم خير خلقك»^۶.
 و عبدالرحمن بن عوف در وقت عقد خلافت برای ذی النورین گفته: «والله عليه ان لا يألوا عن أفضلهم في نفسه»^۷.

و مرتضی رضی الله عنه بر سر منبر کوفه فرمود: «خير هذه الأمة أبو بكر ثم عمر»^۱.

۱- الأم: ج ۷/ ص ۲۸۰.

۲- در اقوال امام شافعی مشهور است که ایشان قول (مذهب) قدیم و قول جدید دارد.

۳- وجوه عدم تمکین در اقوال علی مرتضی رضی الله عنه متعدد می باشد، باری ایشان در مسأله‌ی فروش امهات الأولاد مخالف رأی عمر فاروق رضی الله عنه فتوا داده و گفتند که قبلا من نیز با رأی عمر موافق بودم اما فعلا نظر من برگشته است، قاضی شریح برایش گفت: «قولك في الجماعة أحبّ لنا من قولك وحدك»، و از وجوه توقف در اقوال علی مرتضی رضی الله عنه این است که اهل تشیع در گفتار آن جناب دست درازی کرده و اقوال صحیح‌ه‌ی ایشان کمتر در دسترس است. (ش)

۴- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۴، کتاب المناقب، باب فضل أبي بكر بعد النبي ﷺ، حدیث شماره: ۳۶۵۵.

۵- تخریج این احادیث گذشت.

۶- مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۷/ ص ۴۳۴، ما جاء فی خلافة عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۳۷۰۵۶.

۷- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۱۵، کتاب المناقب، باب قصة البيعة، والاتفاق على عثمان بن عفان وفيه مقتل عمر بن الخطاب رضی الله عنه، حدیث شماره: ۳۷۰۰. به نظر می‌رسد که شاه ولی الله معنای روایت را ذکر نموده، و الفاظ وارده در صحیح بخاری و کتاب‌های دیگر از این قرار است: فقال عبد الرحمن: أفتجعلونه إلى والله على أن لا آل عن أفضلكم؟ قالوا: نعم.

سفیان ثوری به ملاحظه همین اجماعیات گفته است: «مَنْ رَعَمَ أَنْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ أَحَقَّ بِالْوِلَايَةِ مِنْهُمَا فَقَدْ خَطَأَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارَ وَمَا أَرَاهُ يَرْتَفِعُ لَهُ مَعَ هَذَا عَمَلٌ إِلَى السَّمَاءِ»^۳.

وشافعی گفته: «اضطر الناس بعد رسول الله ﷺ فلم يجدوا تحت أديم السماء خيراً من أبي بكر فولوه رقابهم»^۴.

و چندین صحابه و تابعین گفته‌اند که صدیق اکبر ﷺ در قتل مرتدین به چیزی قائم شد که کار انبیاء بود.

و اما اثبات خلافت خلفاء پس طرق بسیار دارد از آنجمله:

اجماع صحابه بر خلافت صدیق اکبر ﷺ: و این مسلک را عبد الله بن مسعود اختیار نموده است، «قال عبدالله: ما رأى المسلمون حسناً فهو عند الله حسن وما رأوه سيئاً فهو عند الله سيئ وقد رأى الصحابة جميعاً أن يستخلفوا أبا بكر»^۵.

و استخلاف صدیق اکبر در خلافت فاروق اعظم، قال عبدالله بن مسعود: «أفرس الناس ثلاثة أبو بكر حين استخلف عمر» الحديث^۶.

۱- مسند امام احمد: ج ۱۲ ص ۲۴۹، حدیث شماره: ۹۳۱. شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابو داود: ج ۱۴ ص ۲۰۶، حدیث شماره: ۴۶۳۰، علامه آلبنانی گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۳- سفیان ثوری رحمته این جمله را بسیار شیوا ایراد نموده است؛ زیرا اگر شخصی مهاجرین و انصار را متهم نماید در حقیقت در نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله یقین کرده نمی‌تواند، چرا که صحابه کرام رضوان الله عنهم اجمعین ناقلین قرآن و سنت و راویان رفتار و گفتار آن حضرت هستند. (ش)

۴- معرفة السنن والآثار، ابو بکر بیهقی: ج ۱ ص ۱۹۳، حدیث شماره: ۳۵۳.

۵- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱ ص ۸۳، حدیث شماره: ۴۴۶۵، علامه ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۶- همان: ج ۱۲ ص ۳۷۶، حدیث شماره: ۳۳۲۰، علامه ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم (صحیح) است. و تمام حدیث از این قرار است: عن أبي الأحوص، عن عبد الله بن مسعود، قال: "أفرس الناس ثلاثة: العزيز حين قال لامرأته أكرمي مثواه عسى أن ينفعنا أو نتخذه ولدا، والتي

و اتفاق ناس بر خلافت عمر فاروق رضی اللہ عنہ به وجهی که هیچکس را در آن اشکالی نماند
 اظهار است از آنکه احتیاج بیان داشته باشد پس معنی اجماع اینجا هم متحقق شده
 لیکن بعد از استخلاف و تسلط. و همچنین قصه‌ی اتفاق بر ذی النورین رضی اللہ عنہ معلوم و
 مشهور است متأخرین اشاعره همین مسلک را اختیار نمودند و بر همان مسلک اکتفا
 کرده.

و از آنجمله تفویض امامت صلاة به صدیق اکبر رضی اللہ عنہ در ایام مرض در عین وقت
 استخلاف برین دلیل اعتماد نمودند و جماعهء مهاجرین و انصار اذعان آن کردند. اصل
 قصه امامت صدیق از متواترات است و استدلال به امامت بر خلافت مستفیض از اکابر
 فقهای صحابه مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود رضی اللہ عنہم، و قصه ذکر امامت در
 وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر و اذعان مخالف و باز ماندن انصار به سبب همین
 حدیث صحیح شده است از حدیث ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہم.
 و وجه استدلال اما اجمالاً پس از انجتهت که اکابر صحابه به آن استدلال فرمودند و
 جمیع امت آن استدلال را تلقی به قبول نمودند و سبب الزام مخالف همان دلیل آمد
 پس اجماع بر صحت استدلال منعقد گشت.

اما تفصیلاً پس باید دانست که اقامت شخصی شخص آخر را بر مقام خود گاهی به
 قول می‌باشد و گاهی به فعل، و میباید که فعل مفهوم باشد و افهام در هر طبقه و در هر
 زمان مختلف می‌باشد محترف خلیفه خود را بر دکان می‌نشانند و مدرس در حلقهء
 درس و بادشاهان عجم بر تخت می‌نشانند چون در اسلام اشد طاعات صلاة آمد و
 همیشه آنحضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم امامت می‌فرمودند تفویض امامت صلاة به صدیق اکبر رضی اللہ عنہ دلیل
 جلی بر استخلاف او آمد.

و از آنجمله حدیث عائشه و عبدالرحمن رضی اللہ عنہما: «لقد هممت أن أدعو أبا بكر فأعهد
 إليه»^۱.

قالت ﴿قَالَتْ إِحْدُهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ﴾ [القصص: ۲۶] وأبو

بكر حين تفرس في عمر رضی اللہ عنہ.

۱- این در کتاب‌های مختلف حدیثی آمده است: نگا: صحیح بخاری: ج ۱۷ ص ۱۱۹، کتاب المرضی،
 باب قول المرضی: إني وجع، أو وا رأساه، أو اشدت بی الوجع، حدیث شماره: ۵۶۶۶، و صحیح
 بخاری: ج ۱۹ ص ۸۰، کتاب الأحكام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: ۷۲۱۷.

و از آن جمله خطبه‌ی آخره که قبل از وفات به پنج شب بوده است: رواها جماعة من الصحابة منهم ابن مسعود وابوسعید وجندب بن عبدالله وابوهريرة وغيرهم، ابو عمر صاحب استيعاب این طریقه اختیار نموده است و بر آن اعتماد کرده.

و از آن جمله رؤیاهای بسیار که آن حضرت ﷺ دیده‌اند^۱ یا صحابه بحضور آن حضرت عرض کرده‌اند و تعبیر جمله‌ی آن‌ها خلافت خلفاء بوده است و آن همه تفسیر آیت استخلاف است و آیت. تمکین فی الأرض.

یکی رؤیای قلبی رواها ابوهريرة وابن عمر.

و دیگر رؤیای وزن در حدیث ابوبکره ثقفی شخصی دیده است و آنحضرت ﷺ تعبیر فرموده‌اند به خلافت و عرفجه و جماعت روایت کرده‌اند که آنحضرت ﷺ خود دیده دور نیست که هر دو صورت واقع شده باشد.

سوم حدیث «نَوَّطَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ». من حدیث جابر.

چهارم «رؤیا دلو من حدیث سمره بن جندب».

پنجم رؤیا ظلّه و حبل که از آسمان فرود آمد من حدیث ابی هریره وابن عباس^۲.

و از آنجمله: تعریض جلی آن حضرت ﷺ به خلافت خلفای ثلاثه به حواله اموری که تعلق به بیت المال دارد به این بزرگان، حدیث جبیر بن مطعم «أَنَّ أُمَّرَأَةً أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ». أخرجه الشيخان قال الشافعي وفيه دليل على خلافة أبي بكر^۳.

و حدیث انس «بعثني بنو المصطلق، و حدیث سهل بن ابی حثمة بايع أعرابي النبي ﷺ، و حدیث ابی هريرة قریباً من معناه»^۴.

۱- خواب آن حضرت ﷺ حجت می‌باشد، چرا که رؤیای انبیاء وحی است طوری که ابراهیم خلیل ﷺ در خواب به دستور پروردگار بزرگ فرزند خویش را به قربانگاه برد، اما رؤیای صحابه که به تأیید ایشان رسیده باشد نیز حایز اعتبار می‌باشد. (ش)

۲- تخریج هر یک از این روایات قبلاً گذشت.

۳- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۱۱۰، کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب الأحكام التي تعرف بالدلائل، وكيف معنى الدلالة وتفسيرها، حدیث شماره: ۷۳۶۰.

۴- و تمام حدیث قرار ذیل است: عن أنس بن مالك، قال: بعثني بنو المصطلق إلى رسول الله ﷺ، فقالوا: سل لنا رسول الله ﷺ إلى من ندفع صدقاتنا بعدك؟ قال: فأتيته فسألته، فقال: «إلى أبي بكر» فأتيتهم

و از آن جمله تعریض جلی آن حضرت ﷺ به خلافت خلفای ثلاثه به بعض خواص خلافت خاصه در حق این بزرگان: حدیث «أبی ذر قصة تسبیح الحصیات فی أیدی الخلفاء الثلاثة علی الترتیب و حدیث انس نحو من ذلك و حدیث أبی الدرداء فی أمره ﷺ للصدیق بالخطبة ثم أمره لعمر بالخطبة و حدیث أبی موسی الأشعری فی قصة الحائط»^۳.

فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بأبي بكر حدث فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: «إلى عمر» فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعمر حدث، فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: «إلى عثمان» فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعثمان حدث فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: «إن حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر تبا». المستدرک علی الصحیحین: ج ۱۳ ص ۸۲، حدیث شماره: ۴۴۶۰، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۱- و تمام حدیث قرار ذیل است: «عن سهل بن ابی حثمة قال: بايع أعرابي النبي ﷺ فقال على للأعرابي: أيت النبي ﷺ فأسأله إن أتى عليه أجله من يقضيه؟ فأتى الأعرابي النبي ﷺ فسأله فقال: يقضيك ابوبكر فخرج إلى علي فاخبره فقال ارجع وأسأله إن أتى علي أبي بكر أجله من يقضيه فأتى الأعرابي النبي ﷺ فسأله فقال: يقضيك عمر فخرج إلى علي فاخبره فقال ارجع فأسأله من بعد عمر فقال يقضيك عثمان فقال على للأعرابي: أيت النبي ان أتى علي عثمان أجله من يقضيه فقال النبي ﷺ إذا أتى علي أبي بكر أجله وعمر أجله وعثمان أجله فإن استطعت أن تموت فمُت» المعجم فی أسامی شیوخ أبی بكر الإسماعیلی: ج ۱۲ ص ۷۰۰، تألیف: أبو بكر أحمد بن إبراهيم إسماعیلی جرجانی (متوفی: ۳۷۱ هـ)، تحقیق: د. زیاد محمد منصور، ناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۰ هـ.

و نگا: فضائل الصحابة تألیف امام احمد بن حنبل: ج ۱ ص ۲۳۵، حدیث شماره: ۲۸۸، و المعجم الأوسط للطبرانی: ج ۱۷ ص ۸۳، حدیث شماره: ۶۹۱۸، و المعجم الكبير، طبرانی: ج ۱۷ ص ۱۸۰، حدیث شماره: ۴۷۸.

۲- و تمام حدیث قرار ذیل است: «أن النبي ﷺ بايع أعرابيا بقلايص إلى أجل فقال يا رسول الله ان اعجلتک منیتک فمن يقضيني؟ قال: أبوبكر قال فإن عجلتُ بأبي بكر منيته فمن يقضيني؟ قال: عمر. قال وان عجلت بعمر منيته فمن يقضيني؟ قال: عثمان. قال: فإن عجلت بعثمان منيته فمن يقضيني؟ قال: ان استطعت أن تموت فمُت».

المعجم فی أسامی شیوخ أبی بكر الإسماعیلی: ج ۱ ص ۴۸۳، حدیث شماره: ۱۳۲، و نگا: المعجم الكبير: ج ۱۷ ص ۱۸۰، حدیث شماره: ۴۷۸.

۳- که در این حدیث آن حضرت ﷺ ده تن از صحابه کرام را به بهشت بشارت داده‌اند. (ش)

و از آن جمله فرمودن آن حضرت ﷺ خلفای ثلاثه را که هم الخلفاء فی قصة تأسیس المسجد من حدیث عائشه و سفینه^۱.

و از آن جمله احادیث داله بر معامله منتظر الامارة وقتیکه خلافت برای ایشان منعقد شد دلالت نمود بر صحت خلافت ایشان حدیث علی مرتضی و حذیفه «إِنَّ تَوَمَّرُوا أَبَا بَكْرٍ» الحدیث و حدیث حذیفه و غیره «لا غنی لی عنهما، هما من الدین بمنزلة السمع والبصر» و فی لفظ «بمنزلة الرأس من الجسد» و حدیث ابی سعید خدری «وَأما وزیرای فی الأرض فأبو بکر و عمر»^۲.

و از آن جمله احادیث داله بر آنکه ترتیب دولت آن حضرت ﷺ بدین طریق خواهد بود که: «نُبُوَّةٌ وَرَحْمَةٌ، ثُمَّ خِلَافَةٌ وَرَحْمَةٌ». و فی لفظ: «خِلَافَةٌ عَلَىٰ مِنْهَاجِ النُّبُوَّةِ، ثُمَّ يَكُونُ مُلْكٌ عَضُوضٌ»^۳. و در خارج بعد زمان نبوت خلافت خلفاء حاصل شد و بعد از آن ملک عضوض پس دانسته شد که خلافت ایشان خلافت علی منهای النبوة است و خلافت و رحمت است از حدیث ابوعبیده و معاذ بن جبل و حذیفه و غیر ایشان.

و از آن جمله اخبار آن حضرت ﷺ به آنکه: «خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم ثم ینشأ قوم تسبق ایمانهم شهادتهم و شهادتم ایمانهم» بروایة جماعة عظيمة منهم عمر و ابن مسعود و عمران و حذیفه و غیرهم^۴.

۱- تخریح این احادیث گذشت.

۲- تخریح این احادیث گذشت.

۳- تخریح این حدیث گذشت.

۴- روایت عمر فاروق در سنن ترمذی آمده؛ نگا: سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۴۹، أبواب الشهادات، باب منه، حدیث شماره: ۲۳۰۳، و روایت عبد الله بن مسعود را امام بخاری در چندین باب از صحیح خویش روایت نموده؛ نگا: صحیح بخاری: ج ۳/ ص ۱۷۱، کتاب الشهادات، باب: لا یشهد علی شهادة جور إذا أشهد، حدیث شماره: ۲۶۵۲، و روایت عمران بن حصین را نیز ترمذی در سنن خود آورده؛ نگا: سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۴۸، أبواب الشهادات، باب منه، حدیث شماره: ۲۳۰۲، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. همان طوری که شاه ولی الله تصریح نموده، صحابه‌ی دیگری نیز این حدیث را روایت نموده اند؛ به طور مثال نگا: مصنف ابن ابی شیبہ: ج ۶/ ص ۴۰۴، حدیث شماره: ۳۲۴۰۸، به روایت جعدہ به هبیره.

قرن اول زمان آن حضرت بود علیه السلام از هجرت تا وفات و قرن ثانی زمان شیخین و قرن ثالث زمان ذی النورین^۱ بعد از آن اختلافها پدید آمد و فتنهها ظاهر گردیدند تفصیل این اجمال آنکه آن حضرت علیه السلام فتنه‌ای که بعد مقتل حضرت عثمان به ظهور پیوست در احادیث متواتره متکثرة الطرق بیان فرمودند چنانکه عنقریب مذکور می‌گردد و ما قبل آن را به وجوه متعدده از صفات مدح مخصوص گردانیدند و ما بعد آنرا به انواع بسیار از صفات ذم نکوهیدند چون ملاحظه آن همه طرق می‌نمائیم که مختلفاند در تعبیر و متحداند در اصل مقصود، حدس قوی به هم رسید که مراد از قرون ثلاثه تفصیل همان مدت است و تقسیم به قرون ثلاثه و مدح آن قرون نیست الا به اعتبار کمال مدبران آن قرون و قائمان بالامر در آنها و به اعتبار شیوع اعمال خیر و ظهور دولت اسلامیة و انجاز موعود الله علیه السلام و در ظهور دین حق.

و از آن جمله احادیث داله بر آنکه ملت اسلامیة را نشو و نمای خواهد بود تا غایتی، بعد از آن متناقض شدن گیرد مثل حدیث علقمه بن کرز و حدیث «يَكُونُ نَبِيًّا ثُمَّ رَبَاعِيًّا ثُمَّ سَدِيسًا ثُمَّ بَازِلًا»^۲. الی غیر ذلک وهمچنین مشاهده افتاد در خارج که تا زمان حضرت عثمان علیه السلام اسلام متزاید بود بعد از آن متناقض (دیده شد) دانسته شد که خلافت ایشان خلافت راشده مبشر بها است.

و از آن جمله حدیث ابن مسعود «تدور رحی الإسلام بست و ثلاثین سنة»^۳.

۱- شاه صاحب درباره‌ی حدیث «خیر القرون» تحقیق جدیدی ارائه نموده‌اند که این تحقیق از روی لغت صحیح می‌باشد، لهذا جای تأویل برای فتنه‌ها و جنگ‌های که در زمانه‌ی تابعین رخ داده است باقی نمی‌ماند. اما جمهور، قرن اول را قرن صحابه و قرن دوم را قرن تابعین و قرن سوم را قرن تبع تابعین گرفته‌اند، تفصیل این موضوع در فصل پنجم خواهد آمد. (ش)

۲- «ثنی» شتری را می‌گویند که به شش سالگی داخل شده و «رباعی» شتری است هفت ساله شده باشد و «سدیس» شتریست که به هشت سالگی داخل شده باشد، «بازل» شتری است که عمرش درست هشت سال باشد و این کمال قوت و جوانی شتر است، مطلب از این حدیث اینست که ترقی و عروج اسلام به مرور زمان و آهسته آهسته صورت خواهد گرفت تا به منت‌های کمال خویش برسد، عمر فاروق رضی الله عنه این حدیث را بیان کرده و می‌فرمود: پس از آن انحطاط شروع خواهد شد. (ش)

۳- این حدیث در کتاب‌های مختلف حدیثی آمده؛ اما تنها «ست و ثلاثین سنة» نیامده، و ما در این جا به طور نمونه روایت ابو داود را می‌آوریم: عن عبد الله بن مسعود، عن النبي صلی الله علیه و آله قال: «تدور

بعد از آن بظهور فتنه‌ی عظیمه انذار نمودند که «فإن يهلكوا فسييل من قد هلك» پس دوران رحی الاسلام دلالت می‌کند بر استقامت امور و غلبه‌ء او بر سائر ادیان و کثرت فتوح و آن معنی خلافت راشد است پس خلافت این عزیزان خلافت راشد آمده آمد.

و از آن جمله حدیث ابی هریره «الخلافة بالمدينة والملك بالشام»^۱. و از اینجا دانسته شد که خلافت راشد بمدینه خواهد بود و در خارج غیر خلفای ثلاثه در مدینه اقامت نه نمودند.

و از آن جمله احادیث داله بر آنکه عمر بن الخطاب رضی الله عنه جلو فتنه را دارد، و نگاهبان است از فتنن مثل حدیث حدیفه و آن اصح این باب است و حدیث عبدالله بن سلام و ابی ذر و غیر ایشان^۲ و در خارج همچنان واقع شد که در زمان حضرت عمر هیچ فتنه بر نخاست و این بشارت است به خلافت راشد‌ی عمر بن الخطاب رضی الله عنه.

و از آن جمله احادیث داله بر آنکه حضرت عثمان رضی الله عنه در وقت فتنه بر حق باشد و مخالفان او بر باطل و در طرق این احادیث کثرت است از مسند ابن عمر و عبدالله بن حواله و مره بن کعب و کعب بن عجره و ابوهریره و حدیفه و عائشه^۳ و غیر ایشان رضی الله عنهم و

رحی الإسلام لخمس وثلاثين، أو ست وثلاثين، أو سبع وثلاثين، فإن يهلكوا فسييل من هلك، وإن يقيم لهم دينهم، يقيم لهم سبعين عاماً، نگا: سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۹۸، کتاب الفتن والملاحم، باب ذکر الفتن ودلائلها، حدیث شماره: ۴۲۵۴، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است، و بقیه‌ی کتب حدیثی نیز با همین تشکیک آورده اند یعنی هیچ کدام تنها «ست وثلاثين سنة» نیاورده اند؛ به طور مثال نگا: مسند امام احمد: ج ۶/ ص ۲۳۸، حدیث شماره: ۳۷۰۷.

۱- کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج ۱/ ص ۱۰۴، باب معرفة الخلفاء من الملوك، حدیث شماره: ۲۴۸.

۲- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۵۴، کتاب الفتن، باب الفتنة التي تموج كموج البحر، حدیث شماره: ۷۰۹۶.

۳- امام احمد در مسند خویش روایت ابن عمر را آورده؛ نگا: مسند امام احمد: ج ۱۰/ ص ۱۶۹، حدیث شماره: ۵۹۵۲، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح لغیره است، و روایت مره بن کعب را ترمذی در سنن وارد کرده؛ نگا: سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۲۸، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۰۴. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. و حدیث کعب بن عجره در سنن ابن ماجه روایت شده؛ نگا: سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۴۱، افتتاح الكتاب فی الإيمان وفضائل الصحابة والعلم،

حضرت عثمان هنگام فتنه خلیفه بود و مخالف او نزع خلافت او می‌خواستند پس خلافت او عند الله و عند رسوله ثابت بود.

و از آن جمله احادیث داله بر لوازم خلافت خاصه با کثرت آن و تشعب طرق آن و استدلال به این لوازم دو صورت دارد:

یکی آنکه معنی خلافت خاصه منقح کنیم و معانی که خلافت خاصه به آن از خلافت عامه صحیحه و خلافت جابره متمیز شود بشناسیم باز هر یکی را از آن معانی با ادله متکثره در خلفاء اثبات نمائیم و این صورت بالقطع دلالت می‌کند بر مقصود، صورت دیگر آنکه بر بعض لوازم اکتفا نمائیم و آن را با ادله او در خلفاء اثبات کنیم و هر لازمی را دلیلی علیحده تقریر نمائیم و اکثر صحابه و تابعین به این نوع سلوک کرده‌اند و حقیقت خلافت خلفاء به این مسلک شناخته و این آثار محتمل دو وجه است:

یکی آنکه بعضی را ذکر کردند و بعضی را حذف نمودند اعتماداً علی ما هو معلوم عندهم چنانکه در بعض اوقات از مقدمتی الدلیل یکی را ذکر کنند و از دیگری سکوت ورزند و حینئذ اصل استدلال تمام باشد و در تقریر مسامحتی بکار برده باشند.

وجه دیگر آنکه غرض ایشان استدلال به یک لازم فقط چون هر یکی مناسب است به اصل غرض و مظنه مطلوب و حینئذ دلیل ظنی باشد یا خطابی پس جمعی از صحابه به سوابق اسلامیه فقط استدلال کردند جمعی به بشارت بالجنه فقط و جمعی به آنکه با حضرت صدیق و فاروق معامله منتظر الامارة می‌فرمودند و از این قبیل است استدلال به قول حضرت عائشه «لو کان رسول الله ﷺ مستخلفاً لاستخلف أباً بکر و عمر رضی الله عنهما»^۱. و جمعی با آنکه خلفاء را در شرع وصف سابقین مقربین اثبات نموده‌اند و از این قبیل است استدلال شیخ محی الدین بن عربی^۲ بر خلافت راشده‌ی عمر

فضل عثمان رضی الله عنه، حدیث شماره: ۱۱۱. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است، و از جمله احادیث دیگران، نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ ص ۴۷۹، حدیث شماره: ۸۳۳۴، حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح می‌باشد اما شیخین آن را روایت نکرده‌اند؛ اما حافظ ذهبی به تعقیب آن نگاشته: سعید بن هبیره (یکی از راویان این سند) را ابن حبان متهم نموده است.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۸۳، حدیث شماره: ۴۴۶۴، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم صحیح است.

۲- ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ هـ = ۱۱۶۵-۱۲۴۰ م): محمد بن علی معروف به محی الدین بن عربی و ملقب به شیخ اکبر از بزرگان متصوفه، در اندلس تولد شده و بلاد شام و مصر و روم و عراق و

فاروق به این مضمون که حقیقت نبوت وحی و عصمت است و حقیقت خلافت نبوت وجود نمونه از هر یکی در خلیفه آن حضرت ﷺ چون فرمودند که فاروق رضی الله عنه محدث است و سکینه بر زبان او نطق مینماید و فرمودند که شیطان از ظل فاروق می‌گریزد اثبات کردند خلافت نبوت او را، و جمعی به افضلیت هر یکی که مأخوذ از حدیث وزن است و از حدیث کنا نخیر و در این مسلک کثرتی است که در احصاء نیاید و متفطن لیبیب می‌تواند از کلام ما طرق بسیار راست کردن فلا نطوّل الکلام.

والحمد لله رب العالمین

حجاز را زیارت کرد، مصریان شطحات وی را کفر دانسته و فتوا به قتلش دادند، و در نتیجه زندانی شد، و بعدا از زندان فرار کرد. سپس در دمشق سکونت گرفته و در همانجا بمرد. از کتاب‌هایش می‌توان از: الفتوحات المکیة، فصوص الحکم و عنقاء مغرب نام برد. حافظ ذهبی وی را امام قائلین به وحدة الوجود دانسته است. نگا: الأعلام، زرکلی: ج ۶/ ص ۲۸۱.

فصل پنجم

در تقریری فتنی که آن حضرت علیه السلام بیان فرموده‌اند که بعد انقضای ایام خلافت خاصه به ظهور رسد و آن مشتمل است بر دو مقصد:
یکی بیان فتنه‌ی که متصل به انقضای خلافت خاصه پیش آید.
دوم بیان فتن دیگر که تا قیام قیامت پیدا شود.

مقصد اول باید دانست که آن حضرت علیه السلام در احادیث متواتره بالمعنی افاده فرمودند که حضرت عثمان رضی الله عنه مقتول خواهد شد^۱ و نزدیک به قتل او فتنه‌ی عظیم خواهد برخاست که تغییر اوضاع و رسوم مردم کند و بلائی آن مستطیر باشد، زمانی که پیش از آن فتنه است آن را با اوصاف مدح ستودند و ما بعد آن را با اوصاف ذم نکوهیدند و استقصا نمودند در بیان آن فتنه تا آنکه مطابقت موصوف بر آنچه واقع شد بر هیچ فردی مخفی نماند و با ابلغ بیان واضح ساختند که انتظام خلافت خاصه با آن فتنه منقطع خواهد شد و بقیه برکات ایام نبوت روی به اختفا خواهد آورد و این معنی را تا به حدی ایضاح کردند که پرده از روی کار برخاست و حجة الله به ثبوت آن قائم شد و آن خبر در خارج متحقق گشت به آن وجه که حضرت مرتضی علیه السلام با وجود رسوخ قدم در سوابق اسلامیة و وفور اوصاف خلافت خاصه و انعقاد بیعت برای او و جوب انقیاد رعیت فی حکم الله به نسبت او متمکن نشد در خلافت و در اقطار ارض حکم او نافذ نگشت و تمامه مسلمین تحت حکم او سر فرو نیاوردند و جهاد در زمان وی علیه السلام بالکلیه منقطع شد و افتراق کلمهء مسلمین به ظهور پیوست و ایتلاف ایشان رخت به عدم کشید و مردم به حروب عظیمه با او پیش آمدند و دست او را از تصرف ملک کوتاه

۱- روایاتی که در باره‌ی شهادت عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه آمده آنقدر زیاد است که کسی از آنها انکار کرده نمی‌تواند حتی که در کتابهای شیعه نیز موجود است طوری که در نهج البلاغة طبع مصر جلد دوم صفحه ۳۲۳ در ادامه گفتگوی طویلی که علی مرتضی علیه السلام با عثمان ذی‌النورین انجام داده است آمده: «وانی أنشدک الله أن لا تکون امام هذه الأمة المقتول فإنه کان یقتل فی هذه الأمة امام یفتح علیها القتال والقتال إلى یوم القيامة ویلبس أمورها علیها ویثبت الفتن علیها فلا یبصرون الحق من الباطل یموجون فیها موجا یمرجون مرجا». (ش)

ساختند و هر روز دائره سلطنت او لاسیما بعد تحکیم^۱ تنگتر شدن گرفت تا آنکه در آخر به جز کوفه و ما حول آن برای ایشان صافی نماند و هر چند این خللها در صفات کامله نفسانیه ایشان خللی نینداخت لیکن مقاصد خلافت علی و جهها متحقق نگشت و بعد حضرت مرتضی چون معاویه بن ابی سفیان متمکن شد و اتفاق ناس بر وی به حصول پیوست و فرقت جماعه مسلمین از میان برخاست وی سوابق اسلامیه نداشت و لوازم خلافت خاصه در وی متحقق نبود بعد از آن بادشاهان دیگر از مرکز حق دورتر افتادند کما لایخفی پس خبر آن حضرت علیه السلام به انقطاع خلافت خاصه منتظمه نافذه از این جهت متحقق گشت.

اما آنکه آن حضرت علیه السلام اخبار فرمودند بمقتول شدن حضرت عثمان و آنکه او بر حق خواهد بود پس ثابت است به طرق بسیار: «عن ابن عمر ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله فتنه، فقال: يُقْتَلُ هذا فيها مظلوما» أخرجه الترمذي^۲.

«وَعَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله قَالَ: يَا عُثْمَانُ إِنَّهُ لَعَلَّ اللَّهَ يُقَمِّصُكَ قَمِيصًا فَإِنْ أَرَادُوكَ عَلَى خَلْعِهِ فَلَا تَخْلَعْهُ لَهُمْ» أخرجه الترمذي^۳.

و عن مرة بن كعب و عبدالله بن حوالة و كعب بن عجرة و ألفاظهم متقاربة: «ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِتْنَةً فَقَرَّبَهَا فَمَرَّ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ رَأْسُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: هَذَا يَوْمٌ مَيِّدٌ عَلَى الْهُدَى، فَوَثَبْتُ فَأَخَذْتُ بِضَبْعِي عُثْمَانَ ثُمَّ اسْتَقْبَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ: هَذَا؟ قَالَ: هَذَا». لفظ ابن ماجه من حديث كعب بن عجرة و أخرجه الترمذي و الحاكم عن آخرين قريبا منه^۴. وفي حديث أبي

۱- بعد از جنگ صفین که میان علی و معاویه رضی الله عنهما رخ داد، هر یک از ایشان از طرف خود حکم مقرر نمود تا مسائل اختلافی بین آنها را حل نماید. این واقعه را تحکیم می گویند. (ش)

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۳۰، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۰۸. علامه آلبنانی گفته: اسناد این حدیث حسن است.

۳- همان: ج ۵/ص ۶۲۸، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۰۵. علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- ما این حدیث را چند صفحه قبل به تفصیل تخریج نموده ایم، و در این جا لفظ ابن ماجه را می آوریم؛ نگا: سنن ابن ماجه: ج ۱/ص ۴۱، افتتاح الكتاب فی الإیمان و فضائل الصحابة و العلم، فضل عثمان رضی الله عنه، حدیث شماره: ۱۱۱، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

هریره «ستكون فتنة واختلاف أو اختلاف وفتنة قالوا فما تأمرنا قال عليكم بالأمير وأصحابه وأشار إلى عثمان»^۱.

ومن حديث عثمان يوم الدار: «إن رسول الله ﷺ قد عهد إليّ عهداً وأنا صابر عليه»^۲.
وفي حديث أبي موسى لعثمان «وَبَشَّرَهُ بِالْحِجَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ»^۳.

اما تعیین زمان این فتنه پس در حدیث ابن مسعود آمده: «قال رسول الله ﷺ إن رحن الإسلام ستزول بعد خمس وثلاثين، أو ست وثلاثين، أو سبع وثلاثين سنة»^۴، فإن يهلكوا فسبيل من هلك، وإن يقم لهم دينهم فسبعين عاما قال عمرؓ: يا نبي الله مما مضى أو مما بقي؟ قال: لا بل مما بقي»^۵.

و مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت، زیرا که در سنه خمس و ثلاثین حضرت عثمان مقتول شد و امرجهاد بر هم خورد، و باز در زمان معاویه بن ابی سفیان امر جهاد قائم گشت و از آن تاریخ بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ص ۱۰۵، حدیث شماره: ۴۵۴۱، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۳۱، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۷۱۱، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ص ۱۳، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبی حفص القرشی العدوی رضی الله عنه، حدیث شماره: ۳۶۹۳.

۴- این شک راوی است که آن حضرت سی و پنج فرمودند یا سی و شش و یا سی و هفت، اما در بیشتر روایات سی و پنج آمده است، همچنین در بعضی روایات سی و سه و سی و چهار نیز آمده است. به هر حال این حدیث دو احتمال دارد. احتمال اول اینکه این مدت را از ابتدای هجرت بگیریم تا سال سی و پنج هجری چنانچه شاه ولی الله صاحب این احتمال را ترجیح داده‌اند که در این صورت خلافت علی مرتضی از این مدت بیرون خواهد شد. احتمال دوم این که از آن وقتی که رسول اکرم این حدیث را ایراد فرموده‌اند، مدت را از آن وقت بگیریم که در این صورت خلافت علی مرتضی را نیز در بر خواهد گرفت اما با احادیثی که آغاز فتنه را از شهادت عثمانؓ بیان کرده‌اند در تعارض خواهد شد. (ش)

۵- مسند امام احمد: ج ۱۶/ص ۳۰۰، حدیث شماره: ۳۷۵۸، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث حسن است. و نگا: شرح مشکل الآثار: ج ۴/ص ۲۹۱، باب بیان مشکل ما روی عن رسول الله ﷺ من قوله «تدور أو تزول رحن الإسلام لخمس وثلاثين...»، حدیث شماره: ۱۶۰۹.

اما تعيين جهتی که این فتنه آنجا خواهد بود پس در حدیث: ابن عمر وجماعة من الصحابة وهذا حدیث مستفیض «ألا إن الفتنه ههنا من حيث تطلع قرن الشيطان»^۱.
و در خارج همچنان واقع شد فتنه‌های که بعد مقتل حضرت عثمان پیدا شد همه در عراق بوده است و آن شرقی مدینه است.

واما تعیین صورت و صفت فتنه: أخرج الترمذي: «عَنْ حُدَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتُلُوا إِمَامَكُمْ وَتَجْتَلُوا بِأَسْيَافِكُمْ وَيَرِثَ دُنْيَاكُمْ شِرَارُكُمْ». هذا حدیث حسن^۲.

وأخرج احمد «عن ابن عَوْنٍ الْأَنْصَارِيِّ أَنَّ عَثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ قَالَ لِابْنِ مَسْعُودٍ هَلْ أَنْتَ مُنْتَهٍ عَمَّا بَلَغَنِي عَنْكَ فَأَعْتَدَرَ بَعْضُ الْعُدْرِ فَقَالَ عَثْمَانُ وَيَحْكُكُ إِلَيَّ قَدْ سَمِعْتُ وَحَفِظْتُ وَلَيْسَ كَمَا سَمِعْتُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَيُقْتَلُ أَمِيرٌ وَيَنْتَزِي مُنْتَزِي وَإِنِّي أَنَا الْمُقْتُولُ وَلَيْسَ عُمَرُ إِثْمًا قَتَلَ عُمَرَ وَاحِدٌ وَإِنَّهُ يُجْتَمَعُ عَلَيَّ»^۳.

وذكر أبو عمر «ان زرارة بن عمرو قصص على النبي ﷺ رؤياه فقال رأيت نارا خرجت من الأرض فحالت بيني وبين ابن لي يقال له عمرو هي تقول لظى لظى بصير واعمي فقال النبي ﷺ في تعبيره أما النار فهي فتنة تكون بعدي قال وما الفتنة يا رسول الله قال يقتل الناس امامهم ويشتجرون اشتجار اطباق الرأس -وخالف بين أصابعه- دم المؤمن على

۱- صحیح بخاری: ج ۱۹/ ص ۵۳، کتاب الفتن، باب قول النبي ﷺ «الفتنة من قبل المشرق»، حدیث شماره: ۷۰۹۳.

دكتور سعد بن عبد الله الحميد در تحييق المعجم الكبير، الطبراني: ج ۱۳/ ص ۱۷۴، حدیث شماره: ۱۳۸۷۴ تصریح کرده: [تمام سندهای این حدیث (از طریق سالم، نافع، و عبد الله بن دینار) به عبد الله بن عمر منتهی می‌شود]. حالا نمی‌دانم چرا امام ولی الله دهلوی نوشته: «در حدیث: ابن عمر وجماعة من الصحابة»؟. و بنده با وجود جستجوی فراوان این حدیث را به روایت صحابی دیگر (غیر از عبد الله بن عمر) نیافتم.

۲- سنن ترمذی: ج ۱۴/ ص ۴۶۸، أبواب الفتن، باب ما جاء فی الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، حدیث شماره: ۲۱۷۰، علامه آل‌البانی گفته: این حدیث ضعیف است، و اما حکمی که شاه ولی الله ذکر نموده، حکم ترمذی بر این حدیث می‌باشد.

۳- مسند امام احمد: ج ۱/ ص ۵۱۷، حدیث شماره: ۴۷۸، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. در این روایت ابو عون انصاری آمده که احتمالاً شاه ولی الله به خطا رفته باشد.

المؤمن احلي من المء يحسب المسيئ أنه محسن ان مت أدركت ابنك وإن مات ابنك أدركتك قال فادع الله أن لاتدركني فدعا له»^۱.

اما تعيين جمعی که تهیج این فتنه خواهند کرد: فقد أخرج الحاكم من حديث «ابن مسعود رفعه أحذركم سبع فتن تكون من بعدي وعد أولها فتنة تقبل من المدينة قال الراوي فكانت فتنة المدينة من قبل طلحة والزبير»^۲.

باز آن حضرت بیان فرمودند که جمعی که خلافت ایشان منتظم شود بعد از ایشان منقطع گردد چند شخص خواهند بود و اسامی ایشان چیست فی حدیث ابي هريرة و ابن عباس «ورؤيا رجل رأى فيها ظلة تنطف سنا وعسلا وسببا واصلاً من السماء إلى الأرض فأخذ به النبي ﷺ وعلا ثم رجل آخر ثم رجل آخر ثم انقطع بالثالث ثم وصل له فعبره الصديق بما يدل على ابتلاء الثالث»^۳.

وأخرج ابوداود «عَنِ الْحُسَيْنِ عَنِ أَبِي بَكْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ مَنْ رَأَى مِنْكُمْ رُؤْيَا. فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا رَأَيْتُ كَأَنَّ مِيزَانًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوُزِنْتَ أَنْتِ وَأَبُو بَكْرٍ فَرُجِحْتَ أَنْتِ بِأَبِي بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَأَبُو بَكْرٍ فَرُجِحَ أَبُو بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرُجِحَ عُمَرُ ثُمَّ رُفِعَ الْمِيزَانُ فَرَأَيْنَا الْكَرَاهِيَةَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ»^۴.

۱- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ۲/ ص ۵۱۷، با اندکی اختلاف در الفاظ.

۲- طلحه و زبير رضي الله عنهما بعد از شهادت عثمان ذی النورین خدمت ام المؤمنین عائشه در مکه رفته و ایشان را از فتنه‌های شورشیان مطلع ساختند و همچنین عائشه‌ی صدیقه را آماده نمودند تا به بصره رفته و از محبوبیت و احترام خویش در بین آحاد مسلمانان برای خاموشی فتنه استفاده نماید. (ش)

۳- روایت ابو هريره: مسند البزار المنشور باسم البحر الزخار: ج ۱۴/ ص ۱۱۵، حدیث شماره: ۷۶۱۰، و روایت ابن عباس: سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۲۸۹، کتاب الرؤيا، باب تعبیر الرؤيا، حدیث شماره: ۳۹۱۸، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. در روایت بزار ابن عباس تصریح نموده که حدیث را از ابو هريره شنیده است، پس مدار این حدیث در هر دو سند ابو هريره است.

۴- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۰۸، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۳۴، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

وأخرج ابوداود: «عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ كَأَنَّ دَلْوًا دُلِّيَ مِنَ السَّمَاءِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ شُرْبًا ضَعِيفًا ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَصَلَّحَ ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَصَلَّحَ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَانْتَشَطَتْ وَانْتَضَحَ عَلَيْهِ مِنْهَا شَيْءٌ»^١.

«وعن سهل بن أبي حثمة قال بايع أعرابي النبي ﷺ فقال عليٌّ للأعرابي أيت النبي ﷺ فاسأله ان اتى عليه أجله من يقضيه؟ فاتى الأعرابي النبي ﷺ فسأله فقال يقضيك أبو بكر فخرج الى علي وأخبره فقال ارجع فاساله ان اتى علي أبو بكر أجله من يقضيه فاتى الأعرابي النبي ﷺ فسأله فقال يقضيك عمر فقال علي للأعرابي سله من بعد عمر فقال: يقضيك عثمان فقال عليٌّ للأعرابي ايت النبي ﷺ فسله ان اتى علي عثمان أجله من يقضيه فقال ﷺ: إذا اتى علي أبو بكر أجله وعمر أجله وعثمان أجله فإن استطعت ان تموت فمُت»^٢.

وأخرج الحاكم «عن أنس بن مالك، قال: بعثني بنو المصطلق إلى رسول الله ﷺ، فقالوا: سل لنا رسول الله ﷺ إلى من ندفع صدقاتنا بعدك؟ قال: فأتيته فسألته، فقال: إلى أبي بكر فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بأبي بكر حدث فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إلى عمر فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعمر حدث، فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إلى عثمان فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعثمان حدث فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إن حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر تبا»^٣.

١- سنن ابو داود: ج ١٤ ص ٢٠٨، كتاب السنة، باب في الخلفاء، حديث شماره: ٤٦٣٧، علامه آلبناني كفته: اين حديث ضعيف است.

٢- المعجم في أسامي شيوخ أبي بكر الإسماعيلي: ج ١٢ ص ٧٠٠، تأليف: أبو بكر أحمد بن إبراهيم إسماعيلي جرجاني (متوفى: ٣٧١ هـ)، تحقيق: د. زياد محمد منصور، ناشر: مكتبة العلوم والحكم - المدينة المنورة، چاپ نخست، سال: ١٤١٠ هـ.

٣- المستدرک علی الصحیحین: ج ٣ ص ٨٢، حديث شماره: ٤٤٦٠، حافظ ذهبي كفته: اين حديث صحيح است.

باز آن حضرت ﷺ خبر دادند که امت بر حضرت مرتضی جمع نه شود و تألم خاطر مبارک خود تقریر فرمودند «أخرج الحاكم» عن علي عليه السلام قال: إن مما عهد إلي النبي ﷺ: أن الأمة ستغدري بعده»^۱.

وأخرج الحاكم «عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: قال النبي ﷺ لعلي: أما إنك ستلقى بعدي جهدا قال: في سلامة من ديني؟ قال: في سلامة من دينك»^۲.

وأخرج ابو يعلي «عَنْ عَيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ آخِذٌ بِيَدِي، وَنَحْنُ نَمْشِي فِي بَعْضِ سِكَكِ الْمَدِينَةِ، إِذْ أَتَيْتَا عَلَى حَدِيقَةٍ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِيقَةٍ قَالَ: لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا، ثُمَّ مَرَرْنَا بِأُخْرَى، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِيقَةٍ، قَالَ: لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا، حَتَّى مَرَرْنَا بِسَبْعِ حَدَائِقَ، كُلُّ ذَلِكَ أَقُولُ مَا أَحْسَنَهَا، وَيَقُولُ: لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا، فَلَمَّا خَلَا لَهُ الطَّرِيقُ اعْتَنَقَنِي ثُمَّ أَجْهَشَ بَاكِيًّا، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: صَعَائِنُ فِي صُدُورِ أَقْوَامٍ، لَا يُبْدُونَهَا لَكَ إِلَّا مِنْ بَعْدِي، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِي؟ قَالَ: فِي سَلَامَةٍ مِنْ دِينِكَ»^۳.

وأخرج احمد «عن علي حديثا في آخره وَإِنْ تُؤَمَّرُوا عَلِيًّا وَلَا أَرَاكُمْ فَأَعْلِينَ تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا يَأْخُذُ بِكُمْ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ»^۴، وأخرج الطبراني: «عن جابر بن سمرة قال: قال رسول الله ﷺ لعلي: إنك مؤمر مستخلف، وإنك مقتول، وهذه مخضوبة من هذا لحيته من رأسه».

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۵۰، حدیث شماره: ۴۶۷۶، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. البته این حدیث نیاز به تحقیق بیشتر دارد؛ که چطور نسبت غدیر و خیانت به همه‌ی امت داده شده؛ و حال آن که در حدیث صحیح دیگری می‌فرماید: «امت محمد هرگز بر گمراهی جمع نمی‌شوند»، و فضایل شیخین نسبت به فضایل علی رضی الله عنهما خیلی بیشتر و کارنامه‌های که انجام داده اند افزون تر و فتوحات و عدالت شان گسترده تر می‌باشد.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۵۱، حدیث شماره: ۴۶۷۷، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین است.

۳- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۱/ ص ۴۲۶، حدیث شماره: ۵۶۵.

۴- مسند امام احمد: ج ۲/ ص ۲۱۴، حدیث شماره: ۸۵۸، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث ضعیف است.

باز آن حضرت ﷺ برای قعود از آن فتنه فرمودند و در این باب تأکید تمام نمودند و فرمودند که شمشیرها را در آن فتنه بشکنید و زره کمانها قطع کنید من حدیث «سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ عِنْدَ فِتْنَةِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ أَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنَةً الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ وَالْقَائِمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي وَالْمَاشِي خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي. قَالَ أَفْرَأَيْتَ إِنْ دَخَلَ عَلَيَّ بَيْتِي فَبَسَطَ يَدَهُ إِلَيَّ لِيَقْتُلَنِي قَالَ كُنْ كَابْنِ آدَمَ»^١.

ومن حدیث «أبي موسى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ فِي الْفِتْنَةِ كَسَرُوا فِيهَا قَسِيكُمْ وَقَطَعُوا فِيهَا أَوْتَارَكُمْ وَالزُّمُوا فِيهَا أَجْوَابَ بُيُوتِكُمْ وَكُونُوا كَابْنِ آدَمَ»^٢.

ومن حدیث «أُمُّ مَالِكِ الْبَهْزِيَّةِ قَالَتْ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِتْنَةً فَقَرَّبَهَا قَالَتْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ خَيْرُ النَّاسِ فِيهَا قَالَ رَجُلٌ فِي مَاشِيَّتِهِ يُؤَدِّي حَقَّهَا وَيَعْبُدُ رَبَّهُ وَرَجُلٌ آخِذٌ بِرَأْسِ فَرَسِهِ يُخَيِّفُ الْعَدُوَّ وَيُخَيِّفُونَهُ»^٣.

ومن حدیث «عديسة بنت أهبان بن صيفي الغفاري قالت جاء علي بن أبي طالب إلى أبي فدعاه إلى الخروج معه فقال له أبي إن خليلي وابن عمك عهد إلى إذا اختلف الناس أن اتخذ سيفًا من خشب»^٤.

ومن حدیث «خباب بن الارت عن رسول الله ﷺ أَنَّهُ ذَكَرَ فِتْنَةً الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي. قَالَ فَإِنْ أَدْرَكْتَ ذَلِكَ فَكُنْ عَبْدَ اللَّهِ الْمَقْتُولَ وَلَا تَكُنْ عَبْدَ اللَّهِ الْقَاتِلَ»^١.

١- سنن ترمذی: ج ٤/ ص ٤٨٦، أبواب الفتن، باب ما جاء أنه تكون فتنة القاعد فيها خير من القائم، حدیث شماره: ٢١٩٤، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

٢- سنن ترمذی: ج ٤/ ص ٤٩٠، أبواب الفتن، باب ما جاء في اتخاذ سيف من خشب في الفتنة، حدیث شماره: ٢٢٠٤، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

٣- سنن ترمذی: ج ٤/ ص ٤٧٣، أبواب الفتن، باب ما جاء كيف يكون الرجل في الفتنة، حدیث شماره: ٢١٧٧، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

٤- سنن ترمذی: ج ٤/ ص ٤٩٠، أبواب الفتن، باب ما جاء في اتخاذ سيف من خشب في الفتنة، حدیث شماره: ٢٢٠٣، علامه آلبنی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

ومن حديث «عبدالله بن مسعود عن رسول الله ﷺ تكون فتنة المضطجع فيها خير من القاعد والقاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الماشي والماشي خير من الراكب والراكب خير من المجري قلت يا رسول الله ومتى ذلك قال ذلك أيام الهرج حين لا يأمن الرجل جليسه قلت فبم تأمرني ان ادركت ذلك الزمان قال اكفف نفسك ويدك وأدخل دارك» الحديث^٢.

ومن حديث «أبي هريرة ؓ قال: أيها الناس أظلتكم فتن كأنها قطع الليل المظلم أيها الناس فيها - أو قال منها - صاحب شاء يأكل من رأس غنمه ورجل من وراء الدرب أخذ بعنان فرسه يأكل من سيفه»^٣.

ومن حديث «أبي بكرة قال رسول الله ﷺ ألا انها ستكون فتن ألا ثم تكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي فاذا نزلت ألا من كان له ابل فليلحق بإبله ومن كان له غنم فليلحق بغنمه ومن كانت له أرض فليلحق بارضه فقال له رجل يا رسول الله أرأيت ان لم يكن له ابل ولا غنم ولا أرض قال فليأخذ حجراً فليدق به على سيفه ثم لينج ان استطاع النجاة ثم قال هل بلغت ثلاثاً»^٤.

١- مسند امام احمد: ج ٣٤ / ص ٥٤٢، حديث شماره: ٢١٠٦٢، شعيب الأرنؤوط گفته: راويان اين حديث ثقة و از رواة صحيحين مي باشند، و مصنف ابن ابى شيبة: ج ١٧ / ص ٥٥٥، ما ذكر في الخوارج، حديث شماره: ٣٧٨٩٦.

٢- مسند امام احمد: ج ١٧ / ص ٣١٥، حديث شماره: ٤٢٨٥، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث ضعيف است.

٣- المستدرک على الصحيحين: ج ١٤ / ص ٤٧٨، حديث شماره: ٨٣٣١، حافظ ذهبى گفته: اين حديث صحيح بوده، و بر ابو هريره موقوف است.

٤- صحيح مسلم: ج ١٤ / ص ٢٢١٢، كتاب الفتن وأشراط الساعة، باب نزول الفتن كمواقع القطر، حديث شماره: ٢٨٨٧.

ومن حديث «مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمَةَ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، كَيْفَ أَصْنَعُ إِذَا اخْتَلَفَ الْمُصَلُّونَ؟» قَالَ: «تَخْرُجُ بِسَيْفِكَ إِلَى الْحَرَّةِ فَتَضْرِبُهَا بِهِ، ثُمَّ تَدْخُلُ بَيْتَكَ حَتَّى يَأْتِيكَ مَنِيَّةٌ قَاضِيَةٌ أَوْ يَدٌ خَاطِئَةٌ»^۱.

ومن حديث «وائل بن حجر حَضَرَتْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ رَفَعَ رَأْسَهُ نَحْوَ الْمَشْرِقِ، وَقَدْ حَضَرَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ ثُمَّ رَدَّ إِلَيْهِ بَصَرَهُ، فَقَالَ: أَنْتَكُمُ الْفِتْنُ كَقِطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَشَدَّ أَمْرَهَا وَعَجَلَهُ وَقَبَحَهُ، قُلْتُ لَهُ: مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْفِتْنُ؟ قَالَ: يَا وائل، إِذَا اخْتَلَفَ سَيِّفَانِ فِي الْإِسْلَامِ فَاعْتَرِلَهُمَا»^۲.

باز آن حضرت ﷺ خیریت حال مسلمین پیش از فتنه و شریعت حال ایشان بعد فتنه به افصح بیان افاده فرمودند و در این باب استقصا نمودند به وجوه بسیار:

اول - آنکه فرمودند: «تَزُولُ رَحَى الْإِسْلَامِ لِخَمْسٍ وَثَلَاثِينَ سَنَةً فَإِنْ يَهْلِكُوا فَسَيَلُ مَنْ قَدْ هَلَكَ»^۳.

پس دوران رحی اسلام عبارت است از وجود جهاد و غلبه دین حق بر ادیان کلها به ایستادگی نفوس و اجتماع جموع بر خیر، و هلاک لفظی است جامع جمیع انواع شرور که عمده آن انقطاع جهاد و وقوع فرقت است در میان مسلمین.

دوم - در حدیث ابی هریره آمده: «الْخِلاَفَةُ بِالْمَدِينَةِ وَالْمَلِكُ بِالشَّامِ»^۴.

و فی المشکوة «عن عمر قال قال رسول الله ﷺ: رأيت عمودا من نور خرج من تحت رأسي ساطعا حتى استقر بالشام»^۱.

۱- المعجم الكبير، الطبرانی: ج ۱۹ / ص ۲۳۰، حدیث شماره: ۵۱۳، و المستدرک علی الصحیحین: ج ۱۳ / ص ۱۲۷، حدیث شماره: ۴۶۰۴، حافظ ذهبی به خاطر ضعف این حدیث آن را از تلخیص حذف نموده است.

۲- المعجم الكبير، الطبرانی: ج ۲۲ / ص ۴۶، أمّ یحیی امرأة وائل بن حجر، عن وائل بن حجر، حدیث شماره: ۱۱۷.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ / ص ۱۲۳، ذکر اسلام أمير المؤمنين علی ﷺ، حدیث شماره: ۴۵۹۳. حاکم گفته: اسناد این صحیح است اما شیخین (امام بخاری و امام مسلم) آن را روایت نکرده اند.

۴- کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج ۱ / ص ۱۰۴، باب معرفة الخلفاء من الملوك، حدیث شماره: ۲۴۸.

پس ریاست را به دو قسم تقسیم نمودن و یکی را به خلافت مسمی کردن و دیگری را به ملک مع ما تقدم من حدیث: «إن هذا الأمر بدأ نبوة ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة ثم يكون ملكا عضوضا»^۲ و مع قوله تعالى: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ﴾ [النور: ۵۵]^۳. ادلّ دلیل است بر تباین حالتین و تغایر منزلتین. و در خارج چنان واقع شد که خلفای ثلاثه به مدینه اقامت نمودند و من بعد هیچ بادشاهی به مدینه متوطن نگشت و اگر حال ملک شام را واضح تر می خواهی حدیثی دیگر بشنو «عن عبدالله بن حوالة قال قال رسول الله ﷺ يَا اِبْنَ حَوَالَةَ إِذَا رَأَيْتَ الْخِلَافَةَ قَدْ نَزَلَتْ الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ فَقَدْ أَتَتْ الزَّلَازِلُ وَالْبَلَايُ وَالْأُمُورُ الْعِظَامُ وَالسَّاعَةُ أَقْرَبُ إِلَى النَّاسِ مِنْ يَدِي هَذِهِ مِنْ رَأْسِكَ»^۴.

سوم - نزع امانت از صدور رجال؛ أخرج البغوي من حدیث حذيفة «قَالَ حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَدِيثَيْنِ قَدْ رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا وَأَنَا أَنْتَظِرُ الْآخَرَ حَدَّثَنَا: أَنَّ الْأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جِذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ ثُمَّ نَزَلَ الْقُرْآنُ فَعَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ وَعَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ. ثُمَّ حَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِ الْأَمَانَةِ قَالَ يَنَامُ الرَّجُلُ التَّوَمَةَ فَتُقَبِّضُ الْأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ فَيَظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ الْوَكْتِ ثُمَّ يَنَامُ التَّوَمَةَ فَتُقَبِّضُ الْأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ فَيَظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ الْمَجْلِ كَجَمْرِ دَخَرَجْتَهُ عَلَى رِجْلِكَ فَتَنْفِطُ فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ - ثُمَّ أَخَذَ حَصَى فَدَخَرَجَهُ عَلَى رِجْلِهِ - فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَّبَاطِئُونَ لَا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الْأَمَانَةَ حَتَّى يُقَالَ إِنَّ فِي بَنِي فُلَانٍ رَجُلًا أَمِينًا. حَتَّى يُقَالَ لِلرَّجُلِ مَا أَجَلُهُ مَا أَظْرَفُهُ مَا أَعْقَلَهُ وَمَا فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ. وَلَقَدْ أَتَى

-
- ۱ - مسند أمير المؤمنين أبي حفص عمر بن الخطاب رضي الله عنه وأقواله على أبواب العلم: ج ۲ / ص ۷۰۱، تأليف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير دمشقى (متوفى: ۷۷۴ هـ)، تحقيق: عبد المعطى قلعجى، دار النشر: دار الوفاء - المنصورة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۱ هـ / ۱۹۹۱ م.
- ۲ - مسند أبي يعلى موصلى: ج ۲ / ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۸۷۳. حسين سليم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است.
- ۳ - ترجمه‌ی آیه: «اللله به آن دسته از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، نوید می دهد که حتما در زمین به آنان خلافت می بخشد».
- ۴ - السنن الكبرى، البيهقى: ج ۹ / ص ۲۸۴، باب بيان النية التى يقاتل عليها ليكون فى سبيل الله عز وجل، حدیث شماره: ۱۸۵۵۲.

عَلَى زَمَانٍ وَمَا أُبَالِي أَيُّكُمْ بَايَعْتُ لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ دِينُهُ وَلَئِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا أَوْ يَهُودِيًّا لَيَرِدَنَّ عَلَيَّ سَاعِيهِ وَأَمَّا الْيَوْمَ فَمَا كُنْتُ لِأُبَايِعَ مِنْكُمْ إِلَّا فُلَانًا وَفُلَانًا»^۱.

شک نیست که مشاهده کردن حذیفه اختلال امانت را بعد همین فتنه مستطیره بوده است.

چهارم - ظهور کذب خصوصاً در حدیث آن حضرت ﷺ و آثار سلف صالح «فی خطبة عمرؓ بالجاییة عن النبی ﷺ أوصيكم بأصحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يفسوا الكذب حتى يحلف الرجل ولا يستحلف ويشهد الشاهد ولا يستشهد»^۲.

أخرج مسلم «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: سَيَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي أَنْاسٌ يُحَدِّثُونَكُمْ مَا لَمْ تَسْمَعُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ فَايَّاكُمْ وَإِيَّاهُمْ»^۳.

وأخرج مسلم «عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ جَاءَ بُشَيْرُ الْعَدَوِيِّ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَجَعَلَ يُحَدِّثُ وَيَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَجَعَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَا يَأْذُنُ لِحَدِيثِهِ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا لِي لَا أَرَاكَ تَسْمَعُ لِحَدِيثِي أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا تَسْمَعُ. فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِنَّا كُنَّا مَرَّةً إِذَا سَمِعْنَا رَجُلًا يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ابْتَدَرْتُهُ أَبْصَارُنَا وَأَصْغَيْنَا إِلَيْهِ بِأَذَانِنَا فَلَمَّا رَكِبَ النَّاسُ الصَّعْبَ وَالذَّلُولَ لَمْ نَأْخُذْ مِنَ النَّاسِ إِلَّا مَا نَعْرِفُ»^۴.

و شک نیست که اول عصر ابن عباس که به امانت و صدق وصف نموده است پیش از این فتنه بوده است و آخر آن که به وصف ركبوا الصعب والذلول بیان کرده است بعد وقوع این فتنه است و اکثر این کذب در عراق شیوع یافت در احادیث حضرت مرتضی مرفوعها وموقوفها.

۱- شرح السنة للبعوی: ج ۱۵/ص ۵، حدیث شماره: ۴۲۱۶، این حدیث در صحیحین نیز وارد شده

است؛ نگا: صحیح بخاری: ج ۸/ص ۱۰۴، کتاب الرقاق، باب رفع الأمانة، حدیث شماره: ۶۴۹۷.

۲- سنن ترمذی: ج ۴/ص ۴۶۵، أبواب الفتن، باب ما جاء فی لزوم الجماعة، حدیث شماره: ۲۱۶۵،

علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- صحیح مسلم: ج ۱/ص ۱۲، مقدمة الإمام مسلم ﷺ، باب فی الضعفاء والكذابين ومن يرغب عن

حديثهم، حدیث شماره: ۶.

۴- همان: ج ۱/ص ۱۳، مقدمة الإمام مسلم ﷺ، باب فی الضعفاء والكذابين ومن يرغب عن حديثهم.

أخرج مسلم «عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ لَمَّا أَحَدْتُوا تِلْكَ الْأَشْيَاءَ بَعَدَ عَلِيٌّ عليه السلام قَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَيَّ عِلْمٍ أَفْسَدُوا»^۱.

وأخرج مسلم «عن أبي بكر ابن عيَّاش قال سَمِعْتُ الْمُغِيرَةَ يَقُولُ لَمْ يَكُنْ يَصْدُقُ عَلِيَّ عليه السلام فِي الْحَدِيثِ عَنْهُ إِلَّا مِنْ أَصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ»^۲.

وأخرج مسلم «عَنِ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ أَسْأَلُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِي كِتَابًا وَيُخْفِي عَنِّي. فَقَالَ وَلَدٌ نَاصِحٌ أَنَا أَخْتَارُ لَهُ الْأُمُورَ اخْتِيَارًا وَأُخْفِي عَنْهُ. قَالَ فَدَعَا بِقِضَاءِ عَلِيٍّ فَجَعَلَ يَكْتُبُ مِنْهُ أَشْيَاءَ وَيَمُرُّ بِهِ الشَّيْءُ فَيَقُولُ وَاللَّهِ مَا قَضَى بِهِدَا عَلِيٍّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ضَلًّا»^۳.

أخرج مسلم «عَنْ طَاوُسٍ قَالَ: «أَتَى ابْنُ عَبَّاسٍ بِكِتَابٍ فِيهِ قِضَاءُ عَلِيٍّ عليه السلام فَمَحَاهُ إِلَّا قَدْرًا وَأَشَارَ سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ بِذِرَاعِهِ»^۴.

وأخرج مسلم «عن سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ يَقُولُ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ مَا أَسْأَلُكُمْ عَنِ الصَّغِيرَةِ وَأَرْكَبُكُمْ لِلْكَبِيرَةِ سَمِعْتُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: إِنَّ الْفِتْنَةَ تَجِيءُ مِنْ هَاهُنَا. وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ. وَأَنْتُمْ يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ وَإِنَّمَا قَتَلَ مُوسَى الَّذِي قَتَلَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ خَطَأً فَقَالَ اللَّهُ عز وجل: ﴿وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا﴾ [طه: ٤٠]»^۵.

و لهذا ابوسحق سببى و امثال او از علمای کوفه که در حفظ احاديث حضرت مرتضى عليه السلام جد بليغ دارند اخذ حديث نمى کردند از لشکريان حضرت مرتضى بلکه از اصحاب عبدالله بن مسعود و لهذا السبب بعينه اهل مدينه از اهل عراق اخذ

۱- همان: ج ۱/ ص ۱۳، مقدمة الإمام مسلم رحمته الله، باب فى الضعفاء والكذابين ومن يرغب عن حديثهم.

۲- صحيح مسلم: ج ۱/ ص ۱۳، مقدمة الإمام مسلم رحمته الله، باب فى الضعفاء والكذابين ومن يرغب عن حديثهم.

۳- همان: ج ۱/ ص ۱۳، مقدمة الإمام مسلم رحمته الله، باب فى الضعفاء والكذابين ومن يرغب عن حديثهم.

۴- همان: ج ۱/ ص ۱۳، مقدمة الإمام مسلم رحمته الله، باب فى الضعفاء والكذابين ومن يرغب عن حديثهم.

۵- همان: ج ۴/ ص ۲۲۲۹، كتاب الفتن وأشراط الساعة، باب فى الفتنة من المشرق من حيث يطلع قرنا الشيطان، حديث شماره: ۲۹۰۵.

نمی نمودند قال مالک لم يأخذ عنهم أولنا فلا يأخذ عنهم آخرنا و این همه به جهت آنست که قبل جمع احادیث بلاد میسر نه شد تمییز رجال و ضبط احوال روات علی ما ینبغی پس راه احتیاط گرفتند و ترک آن احادیث نمودند بالمره و به حدیث اهل مدینه و فتوهای ایشان اکتفا کردند چون امام شافعی و امام احمد پیدا شدند احادیث بلاد مجموع گشت و در بحث احوال رواه متمکن شدند پس حدیث ثقات ضابطین اخذ نمودند به شرط اتصال و تسمیه رواه و احادیث مرسله و اخبار متهمین و مبهمین ترک کردند و جمیع اهل حدیث همان راه اختیار نمودند و به همین سبب اهل حدیث و اهل رای از هم ممتاز شدند.

پنجم- تعمق مردم در تجوید قرآن زیاده از آنچه بر زبان عرب جاری بود و اکتفاء بر قراءت و عدم تفقه در آن اخرج ابوداود: «عن جابر بن عبد الله رضی الله عنه قال: خرج علينا رسول الله ﷺ ونحن نقرأ القرآن، وفينا الأعرابي والعجمي، فقال: اقرءوا، فكل حسن، وسيجيء أقوامٌ يُقيمونه كما يُقام القدح، يتعجلونه ولا يتأجلونه»^۱.

وأخرج ابوداود «عن سهل بن سعد الساعدي قال خرج علينا رسول الله ﷺ يوماً ونحن نقرأ فقال: الحمد لله كتاب الله واحد وفيكم الأحمر وفيكم الأبيض وفيكم الأسود اقرءوه قبل أن يقرأه أقوامٌ يُقيمونه كما يُقوم السهم يتعجل أجره ولا يتأجله»^۲.

وأخرج البغوي «عن عبد الله بن مسعود قال لإنسان: إنك في زمان قليل قراؤه، كثير فقهاؤه، يحفظ فيه حدود القرآن، ويضيع فيه حروفه، قليل من يسأل، كثير من يعطي، يطيلون الصلاة فيه، ويقصرون فيه الخطبة، يبدون فيه بأعمالهم قبل أهوائهم، وسيأتي على الناس زمان كثير قراؤه، قليل فقهاؤه، يحفظ فيه حروف القرآن، ويضيع حدوده كثير من

۱- سنن ابو داود: ج ۱/ ص ۲۲۰، كتاب الصلاة، باب ما يجزئ الأمي والأعجمي من القراءة، حديث شماره: ۸۳۰، علامه البانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابو داود: ج ۱/ ص ۲۲۰، كتاب الصلاة، باب ما يجزئ الأمي والأعجمي من القراءة، حديث شماره: ۸۳۱، علامه البانی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

یسأل، قليل من يعطي يطيلون فيه الخطبة، ويقصرون فيه الصلاة يبدون أهواءهم قبل أعمالهم»^۱.

ششم - تعمق مردم در تاویلات متشابه قرآن: أخرج الدارمي «عن عائشة رضي الله عنها قالت تلا رسول الله ﷺ: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ﴾ [آل عمران: ۷]. قال رسول الله: إذا رأيتم الذين يتبعون ما تشابه منه فاحذروهم»^۲.

وأخرج الدارمي «عن سليمان بن يسار: أن رجلاً يُقال له صبيغٌ قدم المدينة، فجعل يسأل عن متشابه القرآن، فأرسل إليه عمرٌ وقد أعد له عراجين النخل، فقال: من أنت؟ قال: أنا عبدُ الله صبيغٌ. فأخذ عمرٌ عرجوناً من تلك العراجين فصربه وقال: أنا عبدُ الله عمرٌ. فجعل له ضرباً حتى دمي رأسه، فقال: يا أمير المؤمنين حسبك قد ذهب الذي كنت أجد في رأسي»^۳.

وأخرج الدارمي «عن عمر بن الأشج أن عمر بن الخطاب قال: إنَّه سيأتي ناسٌ يجادلونكم بِشبهاتِ القرآنِ فخذوهم بالسُّننِ، فإن أصحاب السنن أعلم بكتاب الله»^۴.

۱- شرح السنة للبعوى: ج ۱/۴ ص ۳۹۶، حديث شماره: ۴۲۰۰. این حدیث در موطأ امام مالک: ج ۲/۲ ص ۲۴۲، حدیث شماره: ۵۹۷ نیز روایت شده است.

۲- مسند الدارمی مشهور به (سنن الدارمی): ج ۱/۱ ص ۲۵۳، باب من هاب الفتيا وكره التنطع والتبدع، حدیث شماره: ۱۴۷، حسین سلیم أسد دارانی گفته: این حدیث متفق علیه است. نکا: صحیح بخاری: ج ۱/۶ ص ۳۳، کتاب تفسیر القرآن، باب ﴿مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ﴾ [آل عمران: ۷]، حدیث شماره: ۴۵۴۷، و صحیح مسلم: ج ۴/۴ ص ۲۰۵۳، کتاب العلم، باب النهی عن اتباع متشابه القرآن، والتحذیر من متبعیه، والنهی عن الاختلاف فی القرآن، حدیث شماره: ۲۶۶۵.

۳- همان: ج ۱/۱ ص ۲۵۲، باب التورع عن الجواب فيما ليس فيه كتاب ولا سنة، حدیث شماره: ۱۴۶، حسین سلیم أسد دارانی گفته: سند این حدیث منقطع می باشد؛ زیرا سلیمان بن یسار (یکی از رواة این حدیث) عمر فاروق را ندیده است.

۴- همان: ج ۱/۱ ص ۲۴۰، باب التورع عن الجواب فيما ليس فيه كتاب ولا سنة، حدیث شماره: ۱۲۱، حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این حدیث بخاطر ضعف عبد الله بن صالح (یکی از رواة) ضعیف است.

هفتم- تعمق مردم در مسائل فقهیه و تکلم بر صور مفروضه که هنوز واقع نشده است و سابق این معنی را جائز نمی‌داشتند و اسراع فقهاء در فتوی به غیر مبالات و سابق از فتوی هیبت بسیار میخوردند أخرج الدارمی «أَنْ وَهَبَ بَنُ عَمْرٍو الْجُمُعِيَّ حَدَّثَهُ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: لَا تَعْجَلُوا بِالْبَلِيَّةِ قَبْلَ نُزُولِهَا، فَإِنَّكُمْ إِنْ لَا تَعْجَلُوهَا قَبْلَ نُزُولِهَا لَا يَنْفَعُكُمُ الْمُسْلِمُونَ وَفِيهِمْ إِذَا هِيَ نَزَلَتْ مَنْ إِذَا قَالَ وَقَفَّ وَسُدَّدَ، وَإِنَّكُمْ إِنْ تَعْجَلُوهَا تَخْتَلِفُ بِكُمْ الْأَهْوَاءُ فَتَأْخُذُوا هَكَذَا وَهَكَذَا. وَأَشَارَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ»^۱.

أخرج الدارمی «عَنْ طَاوِيسٍ قَالَ قَالَ عُمَرُ عَلَى الْمُنْبَرِ أخرجَ بِاللَّهِ عَلَى رَجُلٍ سَأَلَ عَمَّا لَمْ يَكُنْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ بَيَّنَّ مَا هُوَ كَائِنٌ»^۲.

وأخرج الدارمی «عن ابنِ عُمَرَ فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ لَا أُدْرِي مَا هُوَ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: لَا تَسْأَلْ عَمَّا لَمْ يَكُنْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يُلْعَنُ مَنْ سَأَلَ عَمَّا لَمْ يَكُنْ»^۳.

وأخرج الدارمی «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: بَلَّغْنَا أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيَّ كَانَ يَقُولُ إِذَا سُئِلَ عَنِ الْأَمْرِ: أَكَانَ هَذَا؟ فَإِنْ قَالُوا نَعَمْ قَدْ كَانَ حَدَّثَ فِيهِ بِالَّذِي يَعْلَمُ وَالَّذِي يَرَى، وَإِنْ قَالُوا لَمْ يَكُنْ قَالَ: فَذَرُوهُ حَتَّى يَكُونَ»^۴.

وأخرج الدارمی: «عَنْ عَامِرِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: سُئِلَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَقَالَ: هَلْ كَانَ هَذَا بَعْدُ؟ قَالُوا: لَا. قَالَ: دَعُونَا حَتَّى يَكُونَ، فَإِذَا كَانَ نَجَشَّمْنَاهَا لَكُمْ»^۵.

-
- ۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۳۸، حدیث شماره: ۱۱۸، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: این روایت مرسل است، و من وهب بن عمرو (یکی از راویان) را نشناختم.
 - ۲- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۴، حدیث شماره: ۱۲۶، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است.
 - ۳- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۲، حدیث شماره: ۱۲۳، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: اسناد این حدیث جید است.
 - ۴- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۳، حدیث شماره: ۱۲۴، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث حکم نکرده است.
 - ۵- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۳، حدیث شماره: ۱۲۵، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: روات آن ثقة اند اما حدیث مرسل است؛ زیرا عامر شعبی (یکی از راویان) از عمار بن یاسر نشنیده است.

وأخرج الدارمي «عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: كُنْتُ أُمِّئِي مَعَ أَبِي بْنِ كَعْبٍ فَقَالَ فَتَى: يَا عَمَّاهُ كَذَا وَكَذَا. قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي كَانَ هَذَا؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَأَعْفِنَا حَتَّى يَكُونَ»^۱.

وأخرج الدارمي «عن سعيد بن جبیر قال قال قال: مَا رَأَيْتُ قَوْمًا كَانُوا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا سَأَلُوهُ إِلَّا عَنْ ثَلَاثِ عَشْرَةَ مَسْأَلَةً حَتَّى قُبِضَ، كُلُّهُمْ فِي الْقُرْآنِ مِنْهُمْ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ﴾ [البقرة: ۲۱۷]. ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾ [البقرة: ۲۲۲]. قَالَ: مَا كَانُوا يَسْأَلُونَ إِلَّا عَمَّا يَنْفَعُهُمْ»^۲.

وأخرج الدارمي «عن عُبَادَةَ بْنِ نُسَيْبٍ وَسُئِلَ عَنِ امْرَأَةٍ مَاتَتْ مَعَ قَوْمٍ لَيْسَ لَهَا وَكِئٌ، فَقَالَ: أَدْرَكْتُ أَقْوَامًا مَا كَانُوا يُشَدِّدُونَ تَشْدِيدَكُمْ وَلَا يَسْأَلُونَ مَسَائِلَكُمْ»^۳.

وأخرج الدارمي «عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي لَيْلَى يَقُولُ: لَقَدْ أَدْرَكْتُ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ عِشْرِينَ وَمِائَةً مِنَ الْأَنْصَارِ وَمَا مِنْهُمْ أَحَدٌ يُحَدِّثُ بِحَدِيثٍ إِلَّا وَدَّ أَنْ أَحَاهُ كَفَاهُ الْحَدِيثَ، وَلَا يُسْأَلُ عَنْ فُتْيَا إِلَّا وَدَّ أَنْ أَحَاهُ كَفَاهُ الْفُتْيَا»^۴.

وأخرج الدارمي «عَنْ دَاوُدَ قَالَ: سَأَلْتُ الشَّعْبِيَّ كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ إِذَا سُئِلْتُمْ؟ قَالَ: عَلَى الْخَبِيرِ وَقَعْتُمْ، كَانَ إِذَا سُئِلَ الرَّجُلُ قَالَ لِصَاحِبِهِ أَفْتِهِمْ، فَلَا يَزَالُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْأَوَّلِ»^۵.

وأخرج الدارمي «عَنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: إِنَّ الْعَالِمَ يَدْخُلُ فِيمَا بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ عِبَادِهِ فَلْيُظَلِّبْ لِنَفْسِهِ الْمَخْرَجَ»^۱.

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۵۵، حدیث شماره: ۱۵۲، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است.

۲- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۴، حدیث شماره: ۱۲۷، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: اسناد این حدیث ضعیف است.

۳- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۵، حدیث شماره: ۱۲۹، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است.

۴- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۸، حدیث شماره: ۱۳۷، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است.

۵- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۹، حدیث شماره: ۱۳۸، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: اسناد این حدیث بخاطر ابی بکر بن عیاش حسن است.

وأخرج الدارمي: «عَنْ مِسْعَرٍ قَالَ: أَخْرَجَ إِلَيَّ مَعْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ كِتَابًا فَحَلَفَ لِي بِاللَّهِ إِنَّهُ حَطَّ أَبِيهِ، فَإِذَا فِيهِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَشَدَّ عَلَيَّ مِنَ الْمُتَنَطِّعِينَ^۲ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا كَانَ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنْ أَبِي بَكْرٍ، وَإِنِّي لَأَرَى عُمَرَ كَانَ أَشَدَّ خَوْفًا عَلَيْهِمْ أَوْ لَهُمْ»^۳.

هشتم - فاش شدن سوالات مردم در الهیات تا آنکه گویند من خلق الله و آن معنی در زمان ابوهریره متحقق شد أخرج مسلم من حديث «مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: لَا يَزَالُ النَّاسُ يَسْأَلُونَكَمُ عَنِ الْعِلْمِ حَتَّى يَقُولُوا هَذَا اللَّهُ خَلَقَنَا فَمَنْ خَلَقَ اللَّهُ. قَالَ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ رَجُلٍ فَقَالَ صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ قَدْ سَأَلَنِي اثْنَانِ وَهَذَا الثَّالِثُ. أَوْ قَالَ سَأَلَنِي وَاحِدٌ وَهَذَا الثَّانِي»^۴.

وأخرج مسلم من حديث أبي سلمة «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا يَزَالُونَ يَسْأَلُونَكَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ حَتَّى يَقُولُوا هَذَا اللَّهُ فَمَنْ خَلَقَ اللَّهُ قَالَ فَبَيْنَا أَنَا فِي الْمَسْجِدِ إِذْ جَاءَنِي نَاسٌ مِنَ الْأَعْرَابِ فَقَالُوا يَا أَبَا هُرَيْرَةَ هَذَا اللَّهُ فَمَنْ خَلَقَ اللَّهُ قَالَ فَأَخَذَ حَصَى بِكَفِّهِ فَرَمَاهُمْ ثُمَّ قَالَ قَوْمُوا قَوْمُوا صَدَقَ خَلِيلِي»^۵.

نهم - فاش شدن اخبار بنی اسرائیل و روایت آن از اهل کتاب و آن اول علم بیگانه است که با علوم دینی مختلط شد أخرج الدارمي «عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِنُسُخَةٍ مِنَ التَّوْرَةِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ نُسُخَةٌ مِنَ التَّوْرَةِ. فَسَكَتَ فَجَعَلَ يَقْرَأُ وَوَجَّهُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَتَغَيَّرُ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: نَكَلْتِكَ التَّوَاكُلُ، أَمَا تَرَى مَا بَوَّجَهُ

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۹، حدیث شماره: ۱۳۹، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: اسناد این حدیث تا ابن منکدر (یکی از رواة آن) صحیح است.

۲- کسانی که زیاد حرف می‌زنند.

۳- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۴۹، حدیث شماره: ۱۴۰، حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است.

۴- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۱۲۰، کتاب الإیمان، باب بیان الوسوسة فی الإیمان وما یقوله من وجدها، حدیث شماره: ۱۳۵.

۵- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۱۲۱، کتاب الإیمان، باب بیان الوسوسة فی الإیمان وما یقوله من وجدها، حدیث شماره: ۱۳۵.

رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ فَظَنَرَ عَمْرٌ إِلَى وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَمِنْ غَضَبِ رَسُولِهِ، رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ بَدَأَ لَكُمْ مُوسَى فَاتَّبَعْتُمُوهُ وَتَرَكْتُمُونِي لَضَلَلْتُمْ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ، وَلَوْ كَانَ حَيًّا وَأَدْرَكَ نُبُوتِي لَاتَّبَعَنِي»^۱.

وَأَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَيْءٍ وَكِتَابُكُمْ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّكُمْ ﷺ أَحَدْتُ الْأَخْبَارَ بِاللَّهِ مَخْضًا لَمْ يُشَبَّ وَقَدْ حَدَّثَكُمْ اللَّهُ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ بَدَلُوا مِنْ كُتُبِ اللَّهِ وَعَيَّرُوا فَكُتِبُوا بِأَيْدِيهِمْ، قَالُوا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. لِيَشْتَرُوا بِذَلِكَ ثَمَنًا قَلِيلًا، أَوْ لَا يَنْهَأَكُمْ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ، فَلَا وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا رَجُلًا مِنْهُمْ يَسْأَلُكُمْ عَنِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ»^۲.

دهم- اوراد و احزاب به نیت تقرب الی اللہ ﷻ زیادہ بر سنت ماثورہ و التزام مستحبات مانند التزام واجبات و ظهور دواعی نفس در دعوت مردمان به آن اخرج الدارمی «عن الحكم بن المبارك قال أخبرنا عمرو بن يحيى قال سمعت أبي يحدث عن أبيه قال: كُنَّا نَجْلِسُ عَلَى بَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَبْلَ صَلَاةِ الْعِدَاةِ، فَإِذَا خَرَجَ مَشِينَا مَعَهُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَجَاءَنَا أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ فَقَالَ: أَخْرَجَ إِلَيْكُمْ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ بَعْدُ؟ قُلْنَا: لَا، فَجَلَسَ مَعَنَا حَتَّى خَرَجَ، فَلَمَّا خَرَجَ قُمْنَا إِلَيْهِ جَمِيعًا، فَقَالَ لَهُ أَبُو مُوسَى: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِنِّي رَأَيْتُ فِي الْمَسْجِدِ آيَةً أَمْرًا أَنْكَرْتُهُ، وَلَمْ أَرَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ إِلَّا خَيْرًا. قَالَ: فَمَا هُوَ؟ فَقَالَ: إِنْ عِشْتَ فَسَتْرَاهُ - قَالَ - رَأَيْتُ فِي الْمَسْجِدِ قَوْمًا حِلَقًا جُلُوسًا يَنْتَظِرُونَ الصَّلَاةَ، فِي كُلِّ حَلَقَةٍ رَجُلٌ، وَفِي أَيْدِيهِمْ حَصَى فَيَقُولُ: كَبُرُوا مِائَةً، فَيَكْبُرُونَ مِائَةً، فَيَقُولُ: هَلَّلُوا مِائَةً، فَيُهَلَّلُونَ مِائَةً، وَيَقُولُ: سَبَّحُوا مِائَةً فَيُسَبِّحُونَ مِائَةً. قَالَ: فَمَاذَا قُلْتُمْ لَهُمْ؟ قَالَ: مَا قُلْتُمْ لَهُمْ شَيْئًا أَنْتَظَرُ رَأْيِكَ أَوْ أَنْتَظَرُ أَمْرِكَ. قَالَ: أَفَلَا أَمَرْتَهُمْ أَنْ يَعْدُوا سَيِّئَاتِهِمْ وَصَمِنَتْ لَهُمْ أَنْ لَا يَضِيعَ مِنْ حَسَنَاتِهِمْ. ثُمَّ مَضَى وَمَضِينَا مَعَهُ حَتَّى آتَى حَلَقَةً مِنْ تِلْكَ الْحَلِيقِ، فَوَقَّفَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِي أَرَاكُمْ تَصْنَعُونَ؟ قَالُوا: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ حَصَى

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۴۰۳، حدیث شماره: ۴۴۹.

۲- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۱۵۳، کتاب التوحید، باب قول الله تعالی: ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ [الرحمن:

۲۹]، حدیث شماره: ۷۵۲۳.

نَعُدُّ بِهِ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّسْبِيحَ. قَالَ: فَعُدُّوا سَبِّئَاتِكُمْ فَأَنَا ضَامِنٌ أَنْ لَا يَضِيعَ مِنْ حَسَنَاتِكُمْ شَيْءٌ، وَيَحْكُمُ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ مَا أَسْرَعَ هَلَكَتَكُمْ، هُوَلَاءِ صَحَابَةُ نَبِيِّكُمْ ﷺ مُتَوَافِرُونَ وَهَذِهِ ثِيَابُهُ لَمْ تَبَلْ وَأَنْبِيَتُهُ لَمْ تُكْسَرْ، وَالَّذِي نَفْسِي فِي يَدِهِ إِنَّكُمْ لَعَلَى مِلَّةٍ هِيَ أَهْدَى مِنْ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ، أَوْ مُفْتَتِحِي بَابِ ضَلَالَةٍ. قَالُوا: وَاللَّهِ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ مَا أَرَدْنَا إِلَّا الْخَيْرَ. قَالَ: وَكَمْ مِنْ مُرِيدٍ لِلْخَيْرِ لَنْ يُصِيبَهُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ حَدَّثَنَا أَنَّ قَوْمًا يَقْرءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، وَإِنَّمِ اللَّهُ مَا أَدْرِي لَعَلَّ أَكْثَرَهُمْ مِنْكُمْ. ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ، فَقَالَ عَمْرُو بْنُ سَلَمَةَ: رَأَيْنَا عَامَّةَ أَوْلِيكَ الْخَلْقِ يُطَاعُونَنَا يَوْمَ التَّهْرَوَانِ مَعَ الْخَوَارِجِ»^١.

«وفي مصنف أبي بكر بن أبي شيبة قيل لابن عمر تصلي الضحى؟ قال: لا، قيل: صلاها عمر؟ قال: لا، قيل: صلاها ابوبكر؟ قال: لا، قيل: صلاها رسول الله ﷺ؟ قال: لا أخاله»^٢.

وفي شرح السنة «كان ابن عمر إذا سئل عن سبحة الضحى فقال لا أمر بها ولا انهي عنها ولقد أصيب عثمان وما أدري أحداً يصلحها وانها لمن أحب ما أحدث الناس الي»^٣.

وأخرج الدارمي «عَنْ رَبِيعَةَ بِنِ يَزِيدَ قَالَ قَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ: يُفْتَحُ الْقُرْآنُ عَلَى النَّاسِ حَتَّى تَقْرَأَهُ الْمَرْأَةُ وَالصَّبِيُّ وَالرَّجُلُ، فَيَقُولُ الرَّجُلُ: قَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أُتَّبِعْ، وَاللَّهِ لَا قَوْمَ بِهِ فِيهِمْ لَعَلَّ أُتَّبِعْ، فَيَقُومُ بِهِ فِيهِمْ فَلَا يُتَّبِعْ، فَيَقُولُ: قَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أُتَّبِعْ، وَقَدْ قُمْتُ بِهِ فِيهِمْ فَلَمْ أُتَّبِعْ لِأَحْتَضِرَنَّ فِي بَيْتِي مَسْجِدًا لَعَلَّ أُتَّبِعْ، فَيَحْتَضِرُ فِي بَيْتِهِ مَسْجِدًا فَلَا يُتَّبِعْ، فَيَقُولُ: قَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أُتَّبِعْ، وَقُمْتُ بِهِ فِيهِمْ فَلَمْ أُتَّبِعْ، وَقَدْ أَحْتَضِرْتُ فِي بَيْتِي

١- سنن دارمي: ج ١/ ص ٢٨٦، حديث شماره: ٢١٠، حسين سليم أسد داراني گفته: اسناد ابن حديث جيد است.

٢- مصنف ابن ابى شيبة: ج ٢/ ص ١٧١، حديث شماره: ٧٧٧٣، و نگا: مسند امام احمد: ج ٨/ ص ٣٧٧، حديث شماره: ٤٧٥٨، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد ابن حديث بنا بر شرط شيخين صحيح است.

٣- شرح السنة للبعوى: ج ٤/ ص ١٣٨، حديث شماره: ١٠٠٨. ابن حديث در مصنف عبد الرزاق: ج ٣/ ص ٧٨، حديث شماره: ٤٨٦٩ نیز آمده است.

مَسْجِدًا فَلَمْ أَتَّبِعْ، وَاللَّهِ لَا تَبْتَنَّهُمْ بِحَدِيثٍ لَا يَجِدُونَهُ فِي كِتَابِ اللَّهِ، وَلَمْ يَسْمَعُوهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لَعَلِّي أَتَّبِعُ، قَالَ مُعَاذٌ: فَإَيَّاكُمْ وَمَا جَاءَ بِهِ فَإِنَّ مَا جَاءَ بِهِ ضَلَالَةٌ^۱.

یازدهم- سابق وعظ و فتوی موقوف بود بر رای خلیفه، بدون امر خلیفه وعظ نمی گفتند و فتوی نمی دادند و آخراً بغیر توقف بر رأی خلیفه وعظ می گفتند و فتوی می دادند و در این وقت مشاوره جماعه صالحین در فتوی موقوف ماند أخرج ابوداود «عَنْ عَوْنِ بْنِ مَالِكِ الْأَشْجَعِيِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: لَا يَقُضُ إِلَّا أَمِيرٌ أَوْ مَأْمُورٌ أَوْ مُحْتَالٌ»^۲.

وأخرج الدارمي «عَنِ ابْنِ عَوْنٍ عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ قَالَ عُمَرُ لِابْنِ مَسْعُودٍ: أَلَمْ أَنْبَأُ أَوْ أُنْبِئْتُ أَنَّكَ نُفْتِي وَلَسْتَ بِأَمِيرٍ؟ وَلِي حَارَهَا مَنْ تَوَلَّى قَارَهَا»^۳.

وأخرج الدارمي «عَنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ رَافِعٍ قَالَ: كَانُوا إِذَا نَزَلَتْ بِهِمْ قَضِيَّةٌ لَيْسَ فِيهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَثَرٌ اجْتَمَعُوا لَهَا وَأَجْمَعُوا فَالْحَقُّ فِيهَا رَأَوْا فَالْحَقُّ فِيهَا رَأَوْا»^۴.

و تحقیق آن است که تا زمان حضرت عثمان رضی الله عنه اختلاف مسائل فقهیه واقع نمی شد و در محل اختلاف به خلیفه رجوع می کردند و خلیفه بعد مشاوره امری اختیار می کرد و همان امر مجمع علیه می شد و بعد وجود فتنه هر عالمی به رأس خود فتوا می داد و در این زمانه اختلاف واقع شد و آنچه شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته که به مجرد وفات آن حضرت رضی الله عنه اختلاف پدید آمد خطاست، اختلاف آن نیست که در اثنای مشاورت اقوال متغایره گویند و به آخر امری منقح شود و بر همان امر اجماع کنند اختلاف آنست که هر دو قول مستقر پیدا شود هر یکی به جانب خود کشد و به دم

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۸۴، باب تغییر الزمان وما یحدث فیه، حدیث شماره: ۲۰۵، حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابو داود: ج ۱۳/ ص ۳۲۳، کتاب العلم، باب فی القصص، حدیث شماره: ۳۶۶۵، علامه آلبنانی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

۳- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۷۱، باب الفتیا وما فیه من الشدة، حدیث شماره: ۱۷۵. جزئی از این حدیث: «ولی حارها من تولى قارها» در سنن مسلم: ج ۱۳/ ص ۱۳۳۱، کتاب الحدود، باب حد الخمر، حدیث شماره: ۱۷۰۷ آمده است.

۴- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۳۸، باب التورع عن الجواب فیما لیس فیه کتاب ولا سنة، حدیث شماره: ۱۱۶. حسین سلیم أسد دارانی گفته: هشیم (یکی از راویان این سند) مدلس است.

وضع مخالف خواهد بالجمله همین هفت نوع تغییر در بهترین امت که علماء و عباد و قراء اند پیدا شد و مفسدهء عظیمه که بر آن مترتب گشت آنست که طبقات متأخر این تغییر را بهیئت‌ها و صفت‌ها سنت خیال کردند از این جهت که اصل او مأخوذ از سنت بود و لائمه قائم نمودند بر تارک آن یا مقصر در آن أخرج الدارمی «عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَبَسْتُمْ فِتْنَةً يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَرْبُو فِيهَا الصَّغِيرُ، إِذَا تَرِكَ مِنْهَا شَيْءٌ قِيلَ تَرِكَتِ السُّنَّةُ؟ قَالُوا: وَمَتَى ذَاكَ؟ قَالَ: إِذَا ذَهَبَتْ عِلْمَاؤُكُمْ وَكَثُرَتْ جُهَلَاؤُكُمْ، وَكَثُرَتْ قُرَاؤُكُمْ وَقَلَّتْ فُقَهَاؤُكُمْ، وَكَثُرَتْ أُمَرَاؤُكُمْ وَقَلَّتْ أُمَنَاؤُكُمْ، وَالتُّمِسَتِ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ وَتُفْقَهُ لِعَبْرِ الدِّينِ»^۱.

دوازدهم - وقوع قتال در میان مسلمین: أخرج ابن ماجه من حديث «أَسِيدُ بْنُ الْمُتَشَمِّسِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَى حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ لَهَرَجًا. قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْهَرْجُ قَالَ الْقَتْلُ. فَقَالَ بَعْضُ الْمُسْلِمِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَقْتُلُ الْآنَ فِي الْعَامِ الْوَاحِدِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ كَذَا وَكَذَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَيْسَ يَقْتُلُ الْمُشْرِكِينَ وَلَكِنْ يَقْتُلُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا حَتَّى يَقْتُلَ الرَّجُلُ جَارَهُ وَابْنَ عَمِّهِ وَذَا قَرَابَتِهِ. فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَعَنَا عُقُولُنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تُنْزِعْ عُقُولَ أَكْثَرِ ذَلِكَ الزَّمَانِ وَيَخْلُفْ لَهُ هَبَاءٌ مِنَ النَّاسِ لَا عُقُولَ لَهُمْ. ثُمَّ قَالَ الْأَشْعَرِيُّ وَإِيمُ اللَّهِ إِنِّي لِأَطْنُهَا مُدْرَكِي وَإِيَّاكُمْ وَإِيمُ اللَّهِ مَا لِي وَلَكُمْ مِنْهَا مَخْرَجٌ إِنْ أَدْرَكْتْنَا فِيمَا عَهَدَ إِلَيْنَا نَبِينُنَا ﷺ إِلَّا أَنْ مَخْرَجٌ كَمَا دَخَلْنَا فِيهَا»^۲.

وأخرج ابن ماجه من حديث «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ شَدَّادِ بْنِ الْهَادِ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا صَلَاةً فَأَطَالَ فِيهَا فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْنَا - أَوْ قَالُوا - يَا رَسُولَ اللَّهِ أَطَلْتَ الْيَوْمَ الصَّلَاةَ قَالَ: إِنِّي صَلَّيْتُ صَلَاةَ رَغْبَةٍ وَرَهْبَةٍ سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِأُمَّتِي ثَلَاثًا

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۷۸، باب تغییر الزمان وما يحدث فيه، حديث شماره: ۱۹۱. حسين سليم

أسد دارانی گفته: اسناد این روایت به دلیل ضعف یزید بن ابی زیاد (یکی از روایان) ضعیف است.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۳/ ص ۳۱۰۹، کتاب الفتن، باب التثبت فی الفتنه، حديث شماره: ۳۹۵۹، علامه

آلبانی گفته: این حدیث صحیح است.

فَأَعْطَانِي اثْنَتَيْنِ وَرَدَّ عَلَيَّ وَاحِدَةً سَأَلْتُهُ أَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ غَيْرِهِمْ فَأَعْطَانِيهَا وَسَأَلْتُهُ أَنْ لَا يُهْلِكَهُمْ غَرَفًا فَأَعْطَانِيهَا وَسَأَلْتُهُ أَنْ لَا يَجْعَلَ بِأَسْمِهِمْ بَيْنَهُمْ فَرَدَّهَا عَلَيَّ»^۱.

وَأُخْرَجَ ابْنُ مَاجَةَ مِنْ حَدِيثِ «أَبِي قِلَابَةَ الْجُرَيْمِيِّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي أَسْمَاءَ الرَّحِيِّ عَنْ ثَوْبَانَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: زُوِيْتُ لِي الْأَرْضُ حَتَّى رَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَعَارِبَهَا وَأُعْطِيتُ الْكَنْزَيْنِ الْأَصْفَرَ - أَوْ الْأَحْمَرَ - وَالْأَبْيَضَ - يَعْنِي الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ - وَقِيلَ لِي إِنَّ مُلْكَكَ إِلَيَّ حَيْثُ زُوِيْتُ لَكَ وَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ ﷻ ثَلَاثًا أَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيَّ أُمَّتِي جُوعًا فَيُهْلِكَهُمْ بِهِ عَامَةً وَأَنْ لَا يَلْبِسَهُمْ شَيْعًا وَيَذِيقَ بَعْضَهُمْ بَأْسَ بَعْضٍ وَإِنَّهُ قِيلَ لِي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَإِنِّي لَنْ أُسَلِّطَ عَلَيَّ أُمَّتِكَ جُوعًا فَيُهْلِكَهُمْ فِيهِ وَلَنْ أَجْمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا حَتَّى يُفْنِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَيَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا. وَإِذَا وُضِعَ السَّيْفُ فِي أُمَّتِي فَلَنْ يُرْفَعَ عَنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ مِمَّا أَتَخَوَّفُ عَلَيَّ أُمَّتِي أُمَّةً مُضِلِّينَ وَسَتَعْبُدُ قَبَائِلَ مِنْ أُمَّتِي الْأَوْثَانَ وَسَتَلْحَقُ قَبَائِلَ مِنْ أُمَّتِي بِالْمُشْرِكِينَ وَإِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ دَجَالِينَ كَذَّابِينَ قَرِيبًا مِنْ ثَلَاثِينَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِيٌّ وَلَنْ تَزَالَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي عَلَيَّ الْحَقِّ مَنْصُورِينَ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ ﷻ»^۲.

و وقوع قتال و شدت آن بعد مقتل حضرت ذی النورین علیه السلام اظهار است از آنکه به بیان محتاج باشد.

سیزدهم - شیوع سب سلف صالح: فی الترمذی فی تعداد علامات القيامة «... وأن يسب آخر هذه الأمة أولها»^۳.

۱- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۰۳، كتاب الفتن، باب ما يكون من الفتن، حديث شماره: ۳۹۵۱، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۰۴، كتاب الفتن، باب ما يكون من الفتن، حديث شماره: ۳۹۵۲، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۴۹۴، أبواب الفتن، باب ما جاء في علامة حلول المسخ والخسف، حديث شماره: ۲۲۱۰، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است. البته لفظ ترمذی و ابن ماجه: «ولعن آخر هذه الأمة أولها» آمده است که به نظر می رسد شاه ولی الله این حدیث را بالمعنی روایت کرده باشد.

واخرج ابن ماجه من حديث «مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا لَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْلَهَا فَمَنْ كَتَمَ حَدِيثًا فَقَدْ كَتَمَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»^۱.

و ظاهر است كه بعد مقتل حضرت عثمان رضي الله عنه اهل شام مبتلا شدند به سب حضرت مرتضى رضي الله عنه، و در مستدرک مذکور است كه در لشكر حضرت مرتضى سب شيخين ظاهر شد و حضرت مرتضى چندين كس را به همين گناه از لشكر اخراج كردند و همچنين سب حضرت عثمان شيوع تمام پيدا كرد.

چهاردهم - افتراق مسلمين: أخرج ابن ماجه من حديث أبي سلمة «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تَفَرَّقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَتَفَرَّقَتْ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً»^۲.

وأخرج ابن ماجه من حديث راشد بن سعد «عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فَاحِدَى وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَتَفْتَرِقَنَّ أُمَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فَوَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ وَثِنْتَانِ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: الْجَمَاعَةُ»^۳.

وأخرج ابن ماجه من حديث «فَتَادَةُ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَإِنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِي النَّارِ إِلَّا وَاحِدَةً وَهِيَ الْجَمَاعَةُ»^۴.

۱- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۹۷، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب من سئل عن علم فكتمه، حديث شماره: ۲۶۳، علامه آلبنانی گفته: اين حديث بسيار ضعيف است.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۲۱، كتاب الفتن، باب افتراق الأمم، حديث شماره: ۳۹۹۱، علامه آلبنانی گفته: اين حديث حسن صحيح است.

۳- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۲۲، كتاب الفتن، باب افتراق الأمم، حديث شماره: ۳۹۹۲، علامه آلبنانی گفته: اين حديث صحيح است.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۲۲، كتاب الفتن، باب افتراق الأمم، حديث شماره: ۳۹۹۳، علامه آلبنانی گفته: اين حديث صحيح است.

پانزدهم - ظهور خوارج: أخرج الحفاظ ذكر الخوارج من حديث جماعة عظيمة من الصحابة وهذا حديث متواتر بالمعنى؛ أخرج ابن ماجه من حديث زرّ «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ أَحَدَاتُ الْأَسْنَانِ سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ النَّاسِ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ فَمَنْ لَقِيَهُمْ فَلْيَقْتُلْهُمْ فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ عِنْدَ اللَّهِ لِمَنْ قَتَلَهُمْ»^۱.

وأخرج ابن ماجه من حديث «أَبِي سَلَمَةَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ هَلْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَذْكُرُ فِي الْحُرُورِيَّةِ شَيْئًا فَقَالَ سَمِعْتُهُ يَذْكُرُ قَوْمًا يَتَعَبَّدُونَ بِحَقْرِ أَحَدِكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصَوْمَهُ مَعَ صَوْمِهِمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ. أَخَذَ سَهْمُهُ فَنَظَرَ فِي نَصْلِهِ فَلَمْ يَرَ شَيْئًا فَنَظَرَ فِي رِصَافِهِ فَلَمْ يَرَ شَيْئًا فَنَظَرَ فِي قَدْحِهِ فَلَمْ يَرَ شَيْئًا فَنَظَرَ فِي الْفُذِّ فَتَمَارَى هَلْ يَرَى شَيْئًا أَمْ لَا»^۲.

وأخرج ابن ماجه «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ بَعْدِي مِنْ أُمَّتِي - أَوْ سَيَكُونُ بَعْدِي مِنْ أُمَّتِي - قَوْمًا يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حُلُوقَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَةِ ثُمَّ لَا يَعُودُونَ فِيهِ هُمْ شِرَارُ الْخَلْقِ وَالْحَلِيقَةِ». قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الصَّامِتِ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَافِعِ بْنِ عَمْرٍو أَخِي الْحَكَمِ بْنِ عَمْرٍو الْغِفَارِيِّ فَقَالَ وَأَنَا أَيْضًا قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ»^۳.

وأخرج ابن ماجه «عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِالْحِجْرَانَةِ وَهُوَ يَقْسِمُ التَّبَرَّ وَالْعَنَائِمَ وَهُوَ فِي حِجْرِ بِلَالٍ فَقَالَ رَجُلٌ أَعْدِلْ يَا مُحَمَّدُ فَإِنَّكَ لَمْ تَعْدِلْ. فَقَالَ: وَيْلَكَ وَمَنْ يَعْدِلُ بَعْدِي إِذَا لَمْ أَعْدِلْ. فَقَالَ عُمَرُ دَعْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ حَتَّى

۱- سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۵۹، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في ذكر الخوارج، حديث شماره: ۱۶۸، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۶۰، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في ذكر الخوارج، حديث شماره: ۱۶۹، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۶۰، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في ذكر الخوارج، حديث شماره: ۱۷۰، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. این حدیث در صحیحین نیز وارد شده است.

أَضْرِبَ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ هَذَا فِي أَصْحَابٍ - أَوْ أُصْحَابٍ - لَهُ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ^۱.

وأخرج ابن ماجه من حديث نافع «عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: يَنْشَأُ نَشَاءً يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ كُلَّمَا خَرَجَ قَرْنٌ قُطِعَ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ «كُلَّمَا خَرَجَ قَرْنٌ قُطِعَ. أَكْثَرَ مِنْ عِشْرِينَ مَرَّةً حَتَّى يَخْرُجَ فِي عَرَاضِهِمُ الدَّجَالُ»^۲.

وأخرج ابن ماجه من حديث قتادة «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَوْ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ أَوْ حُلُوقَهُمْ سِيَمَاهُمْ التَّحْلِيْقُ إِذَا رَأَيْتُمُوهُمْ أَوْ إِذَا لَقَيْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ»^۳.

شانزدهم و هفدهم - قدریه و مرجئه پیدا شدند: أخرج ابن ماجه من حديث «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ مَجُوسَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمُكَذِّبُونَ بِأَقْدَارِ اللَّهِ إِنْ مَرَضُوا فَلَا تَعُودُوهُمْ وَإِنْ مَاتُوا فَلَا تَشْهَدُوهُمْ وَإِنْ لَقَيْتُمُوهُمْ فَلَا تُسَلِّمُوا عَلَيْهِمْ»^۴.

وأخرج ابن ماجه من حديث عكرمة «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: صِنْفَانِ مِنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَيْسَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ الْمُرْجِئَةُ وَالْقَدْرِيَّةُ»^۵.

۱- سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۶۱، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في ذكر الخوارج، حديث شماره: ۱۷۲، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۶۱، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في ذكر الخوارج، حديث شماره: ۱۷۴، علامه آلبنانی گفته: این حدیث حسن است.

۳- سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۶۲، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في ذكر الخوارج، حديث شماره: ۱۷۵، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۳۵، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في القدر، حديث شماره: ۹۲، علامه آلبنانی گفته: این حدیث - بغير از جمله‌ی: «وإن لقيتموهم فلا تسلموا عليهم» - صحیح است.

۵- سنن ابن ماجه: ج ۱ / ص ۲۴، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب في الإيمان، حديث شماره: ۶۲، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است. این حدیث در سنن ترمذی: ج ۴ / ص ۴۵۴، أبواب القدر، باب ما جاء في القدرية، حديث شماره: ۲۱۴۹ نیز روایت شده که علامه آلبنانی در ذیل آن نگاشته: ضعیف است.

هیجدهم - روافض پیدا شدند: أخرج الحاكم «عن علي عليه السلام قال: دعاني رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: يا علي إن فيك من عيسى عليه السلام مثلاً، أبغضته اليهود حتى بهتوا أمه وأحبهه النصارى حتى أنزلوه بالمنزلة التي ليس بها، قال: وقال علي: ألا وأنه يهلك في محب مطري يفرطني بما ليس في ومبغض مفتر يحمله سنائي على أن يبھتني، ألا وأنا لست بنبي، ولا يوحى إلي، ولكني أعمل بكتاب الله، وسنة نبيه صلى الله عليه وآله ما استطعت، فما أمرتكم به من طاعة الله تعالى، فحق عليكم طاعتي فيما أحببتم أو كرهتكم، وما أمرتكم بمعصية أنا وغيري فلا طاعة لأحد في معصية الله عز وجل إنما الطاعة في المعروف»^۱.

و این چهار مذهب باطل منشأ تولد سائر مذاهب باطله شد بمنزلهء چهار خلط^۲ نسبت تولد امراض شتی.

نوزدهم - استحلال فروج به تأویل آن که متعه است و استحلال خمور به تاویل آنکه نبید است و استحلال معارف در این زمانه پیدا شد أخرج البخاري «عن أبي عامر وأبي مالك الأشعري قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرَّ^۳ وَالْحَرِيرَ وَالْحُمْرَ وَالْمَعَارِفَ، وَلَيُنزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عِلْمٍ يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ، يَأْتِيهِمْ - يَعْنِي الْفَقِيرَ - لِحَاجَةٍ فَيَقُولُوا ارْجِعْ إِلَيْنَا عَدَا. فَيُبَيِّتُهُمُ اللَّهُ وَيَضَعُ الْعِلْمَ، وَيَمَسُخُ آخِرِينَ قَرْدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۴.

أخرج ابن ماجه من حديث «خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَا تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ حَتَّى تَشْرَبَ طَائِفَةً مِنْ أُمَّتِي الْخُمْرَ يُسْمُونَهَا بِغَيْرِ اسْمِهَا»^۵.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۱۳ ص ۱۳۲، حدیث شماره: ۴۶۲۲، ابن معین گفته: حکم بن عبد الملک (یکی از راویان این حدیث) واهی است.

۲- چهار خلط عبارت از خون، صفراء، بلغم و سوداء می باشد.

۳- شرمگاه.

۴- صحیح بخاری: ج ۱۷ ص ۱۰۶، کتاب الأشربة، باب ما جاء فیمن یستحل الخمر ویسمیه بغير اسمه، حدیث شماره: ۵۵۹۰.

۵- سنن ابن ماجه: ج ۱۲ ص ۱۱۲۳، کتاب الأشربة، باب الخمر یسمونها بغير اسمها، حدیث شماره: ۳۳۸۴، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

وأخرج ابن ماجه من حديث «ثَابِتِ بْنِ السَّمِطِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَشْرَبُ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي الْخُمْرَ بِاسْمِ يُسْمُونَهَا إِيَّاهُ»^۱.

«ووجدت في كتاب تخريج أحاديث الرافعي للحافظ ابن حجر العسقلاني قال روي عبد الرزاق عن معمر لو أن رجلاً أخذ بقول أهل المدينة في استماع الغناء واتيان النساء في أديارهن وبقول أهل مكة في المتعة والصرف وبقول أهل الكوفة في المسكر^۲ كان شر عباد الله»^۳.

بیستم - ارتفاع امن از مسلمانان در میان خودها به سبب آنکه یکی پدر یکی کشته بود و یکی برادر یکی تا آنکه مختلفی شدند از یک دیگر و نماز در مسجد نتوانستند خواند.

أخرج مسلم من حديث شفيق «عَنْ حُدَيْفَةَ قَالَ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: أَحْصُوا لِي كَمَ يَلْفُظُ الْإِسْلَامَ. قَالَ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَخَافُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ مَا بَيْنَ السَّبْعِمِائَةِ إِلَى السَّبْعِمِائَةِ قَالَ: إِنَّكُمْ لَا تَدْرُونَ لَعَلَّكُمْ أَنْ تُبْتَلُوا. قَالَ فَأَبْتُلِينَا حَتَّى جَعَلَ الرَّجُلُ مِنَّا لَا يُصَلِّي إِلَّا سِرًّا»^۴.

بیست و یکم - ریاست جمعی که استحقاق ریاست نداشتند یا مفضول بودند به نسبت مستحقین خلافت مَرِّ مِنْ حَدِيثِ حَذِيفَةَ «یرث دنیاکم شرارکم»^۵.

۱- سنن ابن ماجه: ج ۱/۲ ص ۱۱۲۳، كتاب الأثرية، باب الخمر يسمونها بغير اسمها، حديث شماره: ۳۳۸۵، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- باید دانست که در اینجا یا راوی در وهم افتاده، و یا خبر صحیح به معمر نرسیده است، و الا لواطت با همسران و سماع موسیقی هیچگاه مذهب اهل مدینه نبوده است بلکه از غلطهای مشهور است که شایع شده است، چنانچه بعضی مصنفین اشتباهها نقل کرده‌اند که متعه نزد امام مالک جائز است. (ش)

۳- التلخیص الحبیر فی تخريج أحاديث الرافعي الكبير: ج ۱/۳ ص ۳۹۸، حديث شماره: ۱۵۴۳، تأليف: أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر عسقلاني (متوفى: ۸۵۲ هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۹هـ/۱۹۸۹م.

۴- صحیح مسلم: ج ۱/۱ ص ۱۳۱، كتاب الإيمان، باب الاستسرار للخائف، حديث شماره: ۱۴۹.

۵- سنن ترمذی: ج ۱/۴ ص ۴۶۸، أبواب الفتن، باب ما جاء في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حديث شماره: ۲۱۷۰، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

أخرج البخاري وغيره من حديث «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ بَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ فِي مَجْلِسٍ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ جَاءَهُ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: إِذَا صُيِّعَتِ الْأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ. قَالَ: كَيْفَ إِضَاعَتُهَا قَالَ إِذَا وُصِدَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ»^۱.

وأخرج البغوي من حديث عبد الله ابن دينار «عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا مَشَتْ أُمَّتِي الْمُطِيطَاءُ، وَخَدَمَتْهُمْ أَبْنَاءُ الْمُلُوكِ أَبْنَاءُ فَارِسَ وَالرُّومِ، سَلَطَ اللَّهُ شِرَارَهَا عَلَى خِيَارِهَا»^۲.

و این معنی در زمان حضرت عثمان متحقق شد.

بیست و دوم - فتور عظیم افتاد در اقامت ارکان اسلام: أخرج ابن ماجه من حديث عثمان بن خثيم «عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: سَبِيلُ أُمُورِكُمْ بَعْدِي رِجَالٌ يُظْفِقُونَ السُّنَّةَ وَيَعْمَلُونَ بِالْبِدْعَةِ وَيُؤَخَّرُونَ الصَّلَاةَ عَنْ مَوَاقِيتِهَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَدْرَكْتَهُمْ كَيْفَ أَفْعَلُ قَالَ: تَسْأَلُنِي يَا ابْنَ أُمَّ عَبْدٌ كَيْفَ تَفْعَلُ لَا طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ»^۳.

وأخرج البخاري وغيره وهذا لفظ البغوي «عن ثابت عن انس قال ما أعرف منكم شيئاً كنت أعهدُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ لَيْسَ قَوْلُكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. قلنا يا أبا حمزة الصلاة

۱- صحيح بخارى: ج ۱/ ص ۲۱، كتاب العلم، باب من سئل علما وهو مشتغل فى حديثه، فأتم الحديث ثم أجاب السائل، حديث شماره: ۵۹.

۲- شرح السنة للبغوى: ج ۱/ ص ۳۹۵، كتاب الرقاق، باب تغير الناس وذهاب الصالحين، حديث شماره: ۴۲۰۰، و بغوى گفته: اين حديث غريب است. اين حديث در صحيح ابن حبان: ج ۱/ ص ۱۱۲، حديث شماره: ۶۷۱۶ نیز آمده است، و علامه آلبنانى در السلسلة الصحيحة (شماره ۵۹۶) گفته: صحيح است.

۳- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۹۵۶، كتاب الجهاد، باب لا طاعة فى معصية الله، حديث شماره: ۲۸۶۵، علامه آلبنانى گفته: اين حديث صحيح است.

قَالَ قَدْ صَلَّيْتُمْ حِينَ تَعْرُبُ الشَّمْسُ أَفَكَانَتْ تِلْكَ صَلَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ قَالَ عَلَيَّ أَلَمْ أَرَّ زَمَانًا خَيْرًا لِلْعَامِلِ مِنْ زَمَانِكُمْ هَذَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ زَمَانًا مَعَ نَبِيِّ^۱.

وقد مرّ حديث انس وغيره «إذا مات أبو بكر وعمر وعثمان فتبأ لكم» وفي لفظ «فإن استطعت أن تموت فمت»^۲.

و معلوم است از تاریخ که اقامت حج بعد حضرت عثمان رضی الله عنه هیچ خلیفه به ذات خود نه کرده است بلکه نایبی را مقرر کردند و حضرت مرتضی رضی الله عنه برای آن اقامت حج به ذات خود نتوانست نمود بلکه در بعضی سنین نائب هم نتوانست فرستاد کما هو مذکور فی المستدرک^۳، و معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه ابان بن عثمان را امیر الحج ساخته بود در ایام خلافت خود حال آنکه خلفای سابق اقامت حج به نفس خود می کردند الا بعدر و اقامت حج ضمیمه خلافت بود بلکه از خواص خلیفه چنانکه بر تخت نشستن و تاج بر سر نهادن یا در کوشک بادشاهان پیشین اقامت نمودن در اکاسره و قیصره علامت بادشاهی بود.

بیست و سوم- اختیار تشدد در عبادات و راضی به رخص شرعیه نشدن: فی المصابیح «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ هَذَا الدِّينَ يُسْرٌ وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ فَسَدُّوا وَقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا وَاسْتَعِينُوا بِالْعَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنَ الدَّلْجَةِ»^۴.

ذكر البغوي «عن عمير قال من أدركت من أصحاب النبي ﷺ أكثر من سبعين فما رأيت قوماً أهون سيرة ولا أقل تشديداً منهم قال إبراهيم إذا بلغك في الإسلام أمران فخذ أيسرهما وقال الشعبي إذا اختلف عليك في أمرين فخذ أيسرهما وقال الشعبي إذا اختلف

۱- شرح السنة: ج ۱۴/ ص ۳۹۴، كتاب الرقاق، باب تغير الناس وذهاب الصالحين، حديث شماره: ۴۱۹۹. و نگا: صحيح بخارى: ج ۱/ ص ۱۱۲، كتاب مواقيت الصلاة، باب تضييع الصلاة عن وقتها، حديث شماره: ۵۲۹.

۲- تخریج این حدیث گذشت.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۶۱۸، کتاب معرفة الصحابة رضی الله عنهم، ذکر عبد الله بن عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه، حدیث شماره: ۶۲۹۲، علامه آلبنانی گفته: این روایت صحیح است.

۴- مشکاة المصابیح: ج ۱/ ص ۳۹۱، حدیث شماره: ۱۲۴۶. این حدیث را امام بخاری نیز در صحیح خود: ج ۱/ ص ۱۶، کتاب الإیمان، باب: الدین یسر، حدیث شماره: ۳۹ روایت نموده است.

عليك في أمرين فخذ أيسرهما فإن أيسرهما أقربهما من الحق لأن الله سبحانه وتعالى يقول: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾^۱.
و از این آثار مفهوم می شود که تلقط رخص از مذاهب اربعه بعد از آنکه نص قرآن و حدیث مشهور و اجماع سلف و قیاس جلی و حدیث صحیح از آن باز نداشته باشد حسن است خلافاً للفقهاء المتأخرین بل نسبه بعضهم إلى الفسق.

بیست و چهارم - آنحضرت ﷺ دو فتنه را ذکر فرمودند: أخرج البغوي من حديث «حذيفة قال قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيْكُونُ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرًّا كَمَا كَانَ قَبْلَهُ شَرًّا؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا الْعِصْمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: السَّيْفُ، قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ السَّيْفِ بَقِيَّةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، تَكُونُ إِمَارَةً عَلَى أَقْدَاءٍ وَهُدْنَةً عَلَى دَخْنٍ، قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ يَنْشَأُ دُعَاةَ الصَّلَاةِ، فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةٌ جَلَدَ ظَهْرَكَ، وَأَخَذَ مَالَكَ، فَالزَّمَهُ وَإِلَّا قُتِمَتْ وَأَنْتَ عَاثٌ عَلَى جَذَلِ شَجَرَةٍ»^۲.

وفي لفظ «قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٌّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَفِيهِ دَخْنٌ، قَالَ: قُلْتُ: وَمَا دَخْنُهُ؟ قَالَ: قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيٍ، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ، فَقُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ، دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا، قَدَفُوهُ فِيهَا، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ صَفْهِمْ لَنَا، قَالَ: هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِاللِسَانِ، قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ، قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ، قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعْصُ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يَدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ»^۳.

۱- شرح السنة للبغوي: ج ۱۴ / ص ۳۹۱، كتاب الرقاق، باب تغيير الناس وذهاب الصالحين، حديث

شماره: ۴۱۹۵.

۲- شرح السنة للبغوي: ج ۱۵ / ص ۹، كتاب الفتن، حديث شماره: ۴۲۱۹.

۳- شرح السنة للبغوي: ج ۱۵ / ص ۱۴، كتاب الفتن، حديث شماره: ۴۲۲۲.

وأخرج مسلم عن عتبة بن غزوان حديثاً طويلاً في آخره «وإِنَّهَا لَمْ تَكُنْ نُبُوَّةً قَطُّ إِلَّا تَنَاسَحَتْ حَتَّى يَكُونَ آخِرُ عَاقِبَتِهَا مُلْكًا فَسْتَخْبِرُونَ وَتُجَرَّبُونَ الْأَمْرَاءَ بَعْدَنَا»^۱.

و تفسیر این دو فتنه در کلام سعید بن المسیب رضی الله عنه است «قال سعید بن المسیب: ثارت الفتنة الأولى فلم يبق ممن شهد بدمراً أحدٌ ثم كانت الثانية فلم يبق ممن شهد الحديبية أحدٌ قال واظن لو كانت الثالثة لم ترتفع وفي الناس طباح قال البغوي أراد بالفتنة الأولى مقتل عثمان وبالثانية الحرة وقوله طباحٌ أي خير ونفع يقال فلان لا طبخ له أي لا عقل له»^۲.

پس فتنه‌ی اولی مقتل حضرت عثمان و ما بعد او است الا آنکه خلافت معاویه بن ابی سفیان مستقر شد و فتنه‌ی ثانیه بعد فوت معاویه بن ابی سفیان تا استقرار خلافت عبدالملک. در روایت اولی واقعه‌ی ردت که در زمان حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه واقع شده بود فتنه شمرده‌اند به اعتبار شدت بر مسلمین و در روایت ثانیه ردت را فتنه شمرده‌اند، زیرا که این واقعه بین المسلمین نبود بلکه در میان مسلمین و کفار بود.

بیست و پنجم - آن حضرت صلی الله علیه و آله برای نشو و نماى ملت اسلامیه صورتی معین فرمودند که تا آخر عهد حضرت عثمان رضی الله عنه متحقق شد و بعد از آن انذار بفتن نمودند أخرج البغوي «عن عروة بن الزبير عن كرز بن علقمة الخزاعي قال قال اعرابي يا رسول الله! هل للإسلام منتهي قال نعم ايما أهل بيت من العرب والعجم أراد الله بهم خيراً أدخل الله عليهم الإسلام قال ثم ماذا يا رسول الله قال ثم يقع الفتن كأنها الظلل قال فقال الاعرابي كلا يا رسول الله فقال النبي صلی الله علیه و آله والذي نفسي بيده ثم لتعودن فيها اسود صباء يضرب بعضكم رقاب بعض قوله اسود اي حياتٍ وقوله صباء جمع صابئ، وصبا إذا مال من دين إلى دين»^۳.

۱ - صحيح مسلم: ج ۴/ص ۲۲۷۸، كتاب الزهد والرقائق، حديث شماره: ۲۹۶۷.

۲ - شرح السنة للبغوي: ج ۱۱۴/ص ۳۹۵، كتاب الرقاق، باب تعير الناس وذهاب الصالحين، حديث شماره: ۴۲۰۰.

۳ - شرح السنة للبغوي: ج ۱۱۵/ص ۲۹، كتاب الفتن، باب أشراف الساعة، حديث شماره: ۴۲۳۵.

بیست و ششم- آن حضرت ﷺ در تعداد فتن بیان فرمودند: أخرج البغوي «عن عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ وَهُوَ فِي قُبَّةِ آدَمَ، فَقَالَ: اْعُدُّ سِتًّا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ: مَوْتِي، ثُمَّ فَتَحَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ مَوْتَانِ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَقَعَاصِ الْعَنَمِ، ثُمَّ اسْتِفَاضَةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ، فَيَظَلُّ سَاحِطًا، ثُمَّ فِتْنَةٌ لَا يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَخَلَتْهُ، ثُمَّ هُدْنَةٌ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الْأَصْفَرِ، فَيَعْدِرُونَ، فَيَأْتُونَكُمْ تَحْتَ ثَمَانِينَ غَايَةً، تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا»^۱.

بعد انتقال آن حضرت ﷺ به رفیق اعلی فتح بیت المقدس واقع شد، بعد از آن طاعون عمواس، بعد از آن کثرت مال در زمان حضرت عثمان، بعد از آن فتنه مستطیره عامه که به سبب شهادت حضرت عثمان پدیدار گشت.

بیست و هفتم- أخرج البغوي من حديث «جُبَيْرِ بْنِ نُفَيْرٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ يُحَايَمَرَ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: عُمَرَانُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ خَرَابٌ يَثْرِبُ، وَخَرَابٌ يَثْرِبُ خُرُوجُ الْمَلْحَمَةِ، وَخُرُوجُ الْمَلْحَمَةِ فَتُحُ الْقُسْطَنْطِينِيَّةُ، وَفَتْحُ الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ خُرُوجُ الدَّجَالِ، ثُمَّ ضَرَبَ عَلَيَّ فَخِذِي الَّذِي حَدَّثَهُ يَعْنِي: مُعَاذًا أَوْ عَلَيَّ مَنْكِبِيهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا لِحَقٌّ كَمَا أَنْتَ هَاهُنَا، أَوْ كَمَا أَنْتَ قَاعِدٌ»^۲.

بیت المقدس اینجا کنایه از اقلیم شام است، زیرا که بیت المقدس افضل و اقدم بقاع اوست و نشست انبیای بنی اسرائیل علیهم السلام و ملوک ایشان آنجا بود و عمران شام در زمان خلافت حضرت عثمان و امارت معاویه ابن ابی سفیان از جانب حضرت عثمان واقع شد و خراب یثرب قتل حضرت عثمان و بر آمدن حضرت مرتضی به جانب عراق و خروج ملحمه حرب جمل و صفین است و فتح قسطنطنیه در زمان امارت معاویه بن ابی سفیان به ظهور آمد. اینجا حیرتی بخاطر می رسد که خروج دجال را متعاقب قسطنطنیه آورده شد حال آنکه زیاده از هزار سال از فتح قسطنطنیه گذشت و هنوز بوئی از خروج دجال به مشام نه رسید همچنین در حدیث حذیفه که مذکور شد که

۱- شرح السنة للبغوی: ج ۱۵ / ص ۴۳، کتاب الفتن، باب ما یكون من العلامات بین یدی الساعة، حدیث شماره: ۴۲۴۸.

۲- شرح السنة للبغوی: ج ۱۵ / ص ۴۶، کتاب الفتن، باب ما یكون من العلامات بین یدی الساعة، حدیث شماره: ۴۲۵۱.

«لا تقوم الساعة حتى تقاتلوا إمامكم، وتجتلدوا بأسيافكم»^۱. این لفظ مُنبی است از آنکه واقعه‌ی قتل امام و اجتلاذ به اسیاف علامت قیامت است حالانکه زیاده از هزار سال منقضی شد و اثری از ساعت ظهور نه کرد و همچنین «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»^۲. و همچنین آیت: ﴿أَفْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقُّ الْقَمَرُ ﴿١﴾﴾ [القمر: ۱]^۳. إلى غير ذلك من احادیث و آیات في هذا المعنى مما لا يحصى.

و جوابش آنست که خروج دجال و قیام ساعت یا هر فتنه‌ی که مذکور شد ربطی دارد مانند ربط نشانیدن نهال به بار آوردن آن نهال گویا ابتدای حرکت این فتنه است، و غایت آن خروج دجال و قیام ساعت و لهذا حضرت نوع عليه السلام انذار قوم خود فرمودند به دجال با وجود بُعد حضرت نوح به زمان ظهور دجال. وقتی که شخصی نهالی می‌نشانند می‌گویند که عقب نشانیدن آن نهال بار آوردن است و هر سعی که می‌کند از سقی و ساختن شربت نخله و غیر آن غایتش بار آوردن است سخن هر جا منتهی می‌شود آخر آن خروج دجال است. و اینجا سری است دقیق که بدون تمهید مقدمات نتوان به آن زبان کشاد و لیس هذا مقامه.

بیست و هشتم - حدیث ابو عبیده بن الجراح و معاذ بن جبل: «قال رسول الله ﷺ إِنَّهُ بَدَأَ هَذَا الْأَمْرُ نُبُوَّةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَانَتْ خِلَافَةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَانَتْ مُلْكًا عَصَوًّا، ثُمَّ كَانَتْ عُنُوتًا وَجَبْرِيَّةً وَفَسَادًا فِي الْأُمَّةِ، يَسْتَحِلُّونَ الْحُرَيْرَ وَالْحُمُورَ وَالْفُرُوجَ وَالْفَسَادَ فِي الْأُمَّةِ، يُنْصَرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَيُرْزَقُونَ أَبَدًا حَتَّى يَلْقُوا اللَّهَ»^۴.

بیست و نهم - اخرج ابن ماجه من حدیث زید بن وهب «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّ الْكَعْبَةِ قَالَ انْتَهَيْتُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ وَهُوَ جَالِسٌ فِي ظِلِّ الْكَعْبَةِ وَالنَّاسُ

۱- سنن ترمذی: ج ۱۴ ص ۴۶۸، أبواب الفتن، باب ما جاء في الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر، حدیث شماره: ۲۱۷۰، علامه البانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۲- صحیح بخاری: ج ۱۸ ص ۱۰۵، کتاب الرقاق، باب قول النبی ﷺ: «بعثت أنا والساعة كهاتين»، حدیث شماره: ۶۵۰۴.

۳- ترجمه‌ی آیه: «قیامت نزدیک شد و ماه شکافت».

۴- مسند أبی یعلی موصلی: ج ۱۲ ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۸۷۳. حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است.

مُجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ فَمَسِيعَتُهُ يَقُولُ بَيْنَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَفَرٍ إِذْ نَزَلَ مَنَزِلًا فَمِنَّا مَنْ يَضْرِبُ خِبَاءَهُ وَمِنَّا مَنْ يَنْتَضِلُ وَمِنَّا مَنْ هُوَ فِي جَشْرِهِ^۱ إِذْ نَادَى مُنَادِيهِ الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعْنَا فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَحَطَبْنَا فَقَالَ: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى مَا يَعْلَمُهُ خَيْرًا لَهُمْ وَيُنذِرُهُمْ مَا يَعْلَمُهُ شَرًّا لَهُمْ وَإِنَّ أُمَّتَكُمْ هَذِهِ جُعِلَتْ عَافِيَتُهَا فِي أَوَّلِهَا وَإِنَّ آخِرَهُمْ يُصِيبُهُمْ بَلَاءٌ وَأُمُورٌ تُنْكَرُونَهَا ثُمَّ تَجِيءُ فِتْنٌ يَرْقُقُ بَعْضُهَا بَعْضًا فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِي ثُمَّ تَنْكَشِفُ ثُمَّ تَجِيءُ فِتْنَةٌ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِي. ثُمَّ تَنْكَشِفُ فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يُزْحَرَخَ عَنِ النَّارِ وَيُدْخَلَ الْجَنَّةَ فَلْتَدْرِكْهُ مَوْتَتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يَأْتُوا إِلَيْهِ وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَمِينِهِ وَتَمْرَةً قَلْبِهِ فَلْيَطْعُهُ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنْ جَاءَ آخَرٌ يُنَارِعُهُ فَاضْرِبُوا عُنُقَ الْآخِرِ. قَالَ فَأَدْخَلْتُ رَأْسِي مِنْ بَيْنِ النَّاسِ فَقُلْتُ أَنْشُدْكَ اللَّهَ أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أَدْنِيهِ فَقَالَ سَمِعْتُهُ أُذْنَايَ وَوَعَاهُ قَلْبِي^۲.

سی ام - أخرج البغوي من حديث «قَبِيْسُ بْنُ أَبِي حَازِمٍ، عَنِ مِرْدَاسِ بْنِ الْأَسْلَمِيِّ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: يَذْهَبُ الصَّالِحُونَ الْأَوَّلُ فَالْأَوَّلُ، وَيَبْقَى حُقَالَةً كَحُقَالَةِ الشَّعِيرِ أَوْ التَّمْرِ، لَا يُبَالِيهِمُ اللَّهُ بِالَّةً»^۳.

و به همین قیاس چیزهای بسیاری را آن حضرت ﷺ بیان فرموده‌اند که در باب فتن و باب تغیر الناس و در ابواب متفرقه میتوان یافت لیکن در این جا هم بر این قدر اکتفا کنیم الغرفة تنبی عن الغدير والجفة تحكي عن البیدر الكبير^۴.

باز آن حضرت ﷺ برای زمان ظهور شرور احکام و مصالح ملحدہ تشریح نمودند و در احادیث بسیار فرمودند که چون زمان کذا و کذا ظاهر شود باید که شما چنین کار کنید و چنان عمل نمائید.

۱- و بعضی نزد اسباب و اثاثیه‌ی خویش بودیم.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۲ / ص ۱۳۰۶، کتاب الفتن، باب ما يكون من الفتن، حدیث شماره: ۳۹۵۶، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- شرح السنة للبغوی: ج ۱۴ / ص ۳۹۳، کتاب الرقاق، باب تغیر الناس و ذهاب الصالحین، حدیث شماره: ۴۱۹۷، سپس گفته: این حدیث صحیح است.

۴- از این ضرب المثل به فارسی به «مشت نمونه‌ی خروار» تعبیر می‌کنند.

اول: غير مستحق خلافت چون مسلط شود واجب است اطاعت او فيما وافق الشرع لا فيما خالفه.

دوم: خروج کرده نشود بر وی و قتال نموده نشود با وی مگر آنکه کفر صریح از وی ظاهر گردد و این مضمون متواتر بالمعنى است: فمن حديث أنس ان النبي ﷺ قال لابي ذر: «اسمع وأطع ولو لعبد حبشي كأن رأسه زبيبة»^١.

ومن حديث أم الحصين انها سمعت النبي ﷺ يخطب في حجة الوداع وهو يقول: «ولو استعمل عليكم عبد يؤذوكم بكتاب الله ﷻ فاسمعوا له وأطيعوا»^٢.

ومن حديث «عن عبد الله ﷻ عن النبي ﷺ قال: السمع والطاعة على المرء المسلم، فيما أحب وكره، ما لم يؤمر بمعصية، فإذا أمر بمعصية فلا سمع ولا طاعة»^٣.

ومن حديث «علي ان رسول الله ﷺ قال: لا طاعة في معصية، إنما الطاعة في المعروف»^٤.

ومن حديث «النواس بن سمعان قال قال رسول الله ﷺ لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»^٥.

١- شرح السنة للبعوى: ج ١٠ / ص ٤٢، كتاب الإمارة والقضاء، باب وجوب طاعة الوالى، حديث شماره: ٢٤٥٣، سپس گفته: این حدیث متفق علیه است. نکا: صحیح بخاری: ج ١ / ص ١٤٠، کتاب الأذان، باب إمامة العبد والمولى، حديث شماره: ٦٩٣، و صحیح مسلم: ج ١ / ص ٤٤٨، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب كراهية تأخير الصلاة عن وقتها المختار، وما يفعله المأموم إذا أخرها الإمام، حديث شماره: ٦٤٨.

٢- صحیح مسلم: ج ٣ / ص ١٤٦٨، کتاب الإمارة، باب وجوب طاعة الأمراء فى غير معصية، وتحريمها فى المعصية، حديث شماره: ١٨٣٨.

٣- صحیح بخاری: ج ٩ / ص ٦٣، کتاب الأحكام، باب السمع والطاعة للإمام ما لم تكن معصية، حديث شماره: ٧١٤٤.

٤- صحیح بخاری: ج ٩ / ص ٨٨، کتاب أخبار الآحاد، باب ما جاء فى إجازة خبر الواحد الصدوق فى الأذان والصلاة والصوم والفرائض والأحكام، حديث شماره: ٧٢٥٧.

٥- شرح السنة للبعوى: ج ١٠ / ص ٤٤، کتاب الإمارة والقضاء، باب وجوب طاعة الوالى، حديث شماره: ٢٤٥٥.

ومن حديث «عبادة بن الصامت قال: دَعَاَنَا التَّيِّيُّ ﷺ فَبَايَعَنَا، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا، أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأَثَرَةٍ عَلَيْنَا، وَأَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»^۱.

ومن حديث أم سلمة «قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَكُونُ عَلَيْكُمْ أَمْرَاءُ تَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ، فَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ بَرِيَ، وَمَنْ كَرِهَ فَقَدْ سَلِمَ، وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ، قَالُوا: أَفَلَا نَقْتُلُهُمْ؟ قَالَ: لَا، مَا صَلُّوا، لَا مَا صَلُّوا»^۲.

ومن حديث الحارث الاشعري «أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا بِخَمْسِ كَلِمَاتٍ أَنْ يَعْمَلَ بِهِنَّ، وَأَنْ يَأْمُرَ بِنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يَعْمَلُوا بِهِنَّ، فَكَادَ أَنْ يُبْطِئَ، فَقَالَ لَهُ عِيسَى: إِنَّكَ قَدْ أَمَرْتَ بِخَمْسِ كَلِمَاتٍ أَنْ تَعْمَلَ بِهِنَّ، وَأَنْ تَأْمُرَ بِنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يَعْمَلُوا بِهِنَّ، فِيمَا أَنْ تَبْلُغَهُمْ، وَإِمَا أَنْ أُبَلِّغَهُمْ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي إِنِّي أَخَشَى إِنْ سَبَقْتَنِي أَنْ أُعَدِّبَ، أَوْ يُخَسِّفَ لِي، فَجَمَعَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ حَتَّى امْتَلَأَ الْمَسْجِدَ، وَقَعَدُوا عَلَى الشَّرْفِ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِخَمْسِ كَلِمَاتٍ أَنْ أَعْمَلَ بِهِنَّ، وَأْمُرْكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا بِهِنَّ، أَوْلَهُنَّ: أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ، وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، فَإِنَّ مَثَلَ ذَلِكَ كَمَثَلِ رَجُلٍ اشْتَرَى عَبْدًا مِنْ خَاصِّ مَالِهِ بَوْرِقٍ أَوْ ذَهَبٍ، فَقَالَ: هَذِهِ دَارِي، وَهَذَا عَمَلِي، فَاعْمَلْ وَأَدِّ إِلَيَّ عَمَلِي، فَجَعَلَ يَعْمَلُ وَيُؤَدِّي عَمَلَهُ إِلَى غَيْرِ سَيِّدِهِ، فَأَيُّكُمْ يَسُرُّهُ أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ كَذَلِكَ؟ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَكُمْ وَرَزَقَكُمْ، فَاعْبُدُوهُ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَأْمُرْكُمْ بِالصَّلَاةِ، فَإِنَّ اللَّهَ يَنْصِبُ وَجْهَهُ لِعَبْدِهِ مَا لَمْ يَلْتَفِتْ، فَإِذَا صَلَّيْتُمْ، فَلَا تَلْتَفِتُوا وَأْمُرْكُمْ بِالصِّيَامِ، فَإِنَّ مَثَلَ الصِّيَامِ كَمَثَلِ رَجُلٍ مَعَهُ صُرْرٌ مِنْ مِسْكِ فِي عِصَابَةٍ كُلُّهُمْ يُحِبُّ أَنْ يَجِدَ رِيحَ الْمِسْكِ وَإِنَّ خُلُوفَ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ وَأْمُرْكُمْ بِالصَّدَقَةِ،

۱- شرح السنة للبعوى: ج ۱۰/ ص ۴۷، كتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر على ما يكره من الأمير، ولزوم الجماعة، حديث شماره: ۲۴۵۸. ابن حبان در صحيح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۷۰، كتاب الإمارة، باب وجوب طاعة الأمراء في غير معصية، وتحريمها في المعصية نیز روایت شده است.

۲- شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، لالكائي: ج ۴/ ص ۹۰۳، حديث شماره: ۱۵۲۳، ابن حبان با اندکی اختلاف در الفاظ در كتابهاى ديگر حديثى نیز روایت شده است، نگا: صحيح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۸۰، كتاب الإمارة، باب وجوب الإنكار على الأمراء فيما يخالف الشرع، وترك قتالهم ما صلوا، ونحو ذلك، حديث شماره: ۱۸۵۴.

فَإِنَّ مَثَلَ ذَلِكَ مَثَلُ رَجُلٍ أَسْرَهُ الْعَدُوُّ، فَشَدُّوا يَدَيْهِ إِلَى عُنُقِهِ، فَقَدَّمُوهُ لِيَضْرِبُوا عُنُقَهُ، فَقَالَ: هَلْ لَكُمْ إِلَى أَنْ أَفْتِدِي نَفْسِي، فَجَعَلَ يَفْتِدِي نَفْسَهُ مِنْهُمْ بِالْقَلِيلِ وَالكَثِيرِ حَتَّى فَكَّ نَفْسَهُ وَأَمْرُكُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ كَثِيرًا، فَإِنَّ مَثَلَ ذَلِكَ كَمَثَلِ رَجُلٍ طَلَبَهُ الْعَدُوُّ سِرَاعًا فِي أَثَرِهِ، فَأَتَى حِصْنًا حَصِينًا فَتَحَصَّنَ فِيهِ، وَإِنَّ الْعَبْدَ أَحْصَنُ مَا يَكُونُ مِنَ الشَّيْطَانِ إِذَا كَانَ فِي ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَأَنَا أَمْرُكُمْ بِحَمْسٍ، اللَّهُ أَمْرُنِي بِهِنَّ: بِالْجَمَاعَةِ، وَالسَّمْعِ، وَالطَّاعَةِ، وَالْهَجْرَةِ، وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ الْجَمَاعَةِ قَيْدَ شَيْءٍ، فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ إِلَّا أَنْ يُرَاجَعَ»^١.

ومن حديث «أبي هريرة قال سمعتُ رسولَ الله ﷺ يقول: مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ وَخَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ فَمَاتَ فَمِيتُهُ جَاهِلِيَّةٌ وَمَنْ خَرَجَ عَلَى أُمَّتِي بِسَيْفِهِ يَضْرِبُ بَرَّهَا وَفَاجِرَهَا لَا يُجَائِزِي مُؤْمِنًا لِإِيْمَانِهِ وَلَا يَفِي لِيذِي عَهْدٍ بِعَهْدِهِ فَلَيْسَ مِنْ أُمَّتِي»^٢.

ومن حديث «عبدالله من مسعود قال: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّكُمْ سَتَرُونَ بَعْدِي أَثَرَةً وَأُمُورًا تُنْكَرُونَهَا. قَالَ قُلْنَا مَا تَأْمُرْنَا قَالَ أَدُّوا إِلَيْهِمْ حَقَّهُمْ وَسَلُّوا اللَّهَ حَقَّكُمْ»^٣.

ومن حديث وائل بن حجر «قَالَ سَأَلَ سَلْمَةَ بِنْتُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهُ أَرَأَيْتَ إِنْ قَامَتِ عَلَيْنَا أُمْرَاءُ يَسْأَلُونَا حَقَّهُمْ وَيَمْنَعُونَا حَقَّنَا قَالَ: اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حَمَلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حَمَلْتُمْ»^٤.

١- شرح السنة للبعوى: ج ١٠/ ص ٤٩، كتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر على ما يكره من الأمير ولزوم الجماعة، حديث شماره: ٢٤٦٠.

٢- شرح السنة للبعوى: ج ١٠/ ص ٥٢، كتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر على ما يكره من الأمير ولزوم الجماعة، حديث شماره: ٢٤٦١. و نكا: مسند امام احمد: ج ١٣/ ص ٣٢٤، حديث شماره: ٨٠٦١، شعيب الأرنؤوط كفته: اسناد اين حديث بنا بر شرط امام مسلم صحيح است.

٣- شرح السنة للبعوى: ج ١٠/ ص ٥٣، كتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر على ما يكره من الأمير ولزوم الجماعة، حديث شماره: ٢٤٦٢. و نكا: صحيح بخارى: ج ٩/ ص ٤٧، كتاب الفتن، باب قول النبي صلى الله عليه وسلم: «سترون بعدي أمورا تنكرونها»، حديث شماره: ٧٠٥٢.

٤- شرح السنة للبعوى: ج ١٠/ ص ٥٤، كتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر على ما يكره من الأمير ولزوم الجماعة، حديث شماره: ٢٤٦٢. و نكا: صحيح مسلم: ج ٣/ ص ١٤٧٤، كتاب الإمارة، باب فى طاعة الأمراء وإن منعوا الحقوق، حديث شماره: ١٨٤٦.

أخرج هذه الأحاديث كلها البغوي.

سوم: چون بیعت برای شخصی منعقد شد و تسلط او مستقر گشت اگر دیگری بر وی خروج نماید و قتال کند او را می باید کشت افضل باشد از وی یا مساوی یا مفضول
أخرج البغوي «عَنْ عَرْفَجَةَ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: مَنْ خَرَجَ عَلَى أُمَّتِي وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ يُرِيدُ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَهُمْ، فَأَقْتُلُوهُ كَأَنَّ مَنْ كَانَ»^۱.

وَأخرج البغوي من حديث أبي نضرة «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا بُوِيعَ لِخَلِيفَتَيْنِ فَأَقْتُلُوا الْآخَرَ مِنْهُمَا»^۲.

وَأخرج البغوي من حديث أبي حازم «عن أبي هريرة عن النبي ﷺ قَالَ: كَانَ بَنُو إِسْرَائِيلَ تَسُوْسُهُمُ الْأَنْبِيَاءُ كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ خُلَفَاءُ فَيَكْفُرُونَ، قَالُوا: فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: فُوا بِبَيْعَةِ الْأَوَّلِ فَلِأَوَّلٍ، أَعْطَوْهُمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عَمَّا اسْتَرَعَاهُمْ»^۳.

وَأخرج ابن ماجه من حديث عبدالله بن عمرو بن العاص في قصة طويلة «عن النبي قال: مَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةً يَمِينِهِ وَثَمْرَةَ قَلْبِهِ فَلْيُطْعَمْ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يُنَازِعُهُ فَاصْرِبُوا عُتُقَ الْآخَرِ»^۴.

چهارم: چون در زمان فتنه، خلفاء صلوات را تاخیر کنند چه باید کرد؟ أخرج مسلم
«عَنْ أَبِي ذَرٍّ قَالَ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كَيْفَ أَنْتَ إِذَا كَانَتْ عَلَيْكَ أَمْرَاءُ يُؤَخَّرُونَ الصَّلَاةَ

۱- شرح السنة للبغوي: ج ۱۰/ ص ۵۵، كتاب الإمارة والقضاء، باب من يخرج على الإمام والوفاء ببيعة الأول، حديث شماره: ۲۴۶۳.

۲- شرح السنة للبغوي: ج ۱۰/ ص ۵۶، كتاب الإمارة والقضاء، باب من يخرج على الإمام والوفاء ببيعة الأول، حديث شماره: ۲۴۶۳.

۳- شرح السنة للبغوي: ج ۳/ ص ۱۴۷۱، كتاب الإمارة، باب الأمر بالوفاء ببيعة الخلفاء، الأول فالأول، حديث شماره: ۱۸۴۲.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۰۶، كتاب الفتن، باب ما يكون من الفتن، حديث شماره: ۳۹۵۶، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

عَنْ وَقْتِهَا أَوْ يُمَيِّتُونَ الصَّلَاةَ عَنْ وَقْتِهَا. قَالَ قُلْتُ فَمَا تَأْمُرُنِي قَالَ صَلَّى الصَّلَاةَ لَوْ قَتَبَتْهَا فَإِنْ أَدْرَكْتَهَا مَعَهُمْ فَصَلَّ فَإِنَّهَا لَكَ نَافِلَةٌ»^۱.

پنجم: چون از امرای زمان فتن تعدی در اخذ زکاة واقع شود تدبیر چیست؟ أخرج ابوداود «عن جابر بن عتيك قال قال رسول الله ﷺ قال: سيأتيكم ركب مبغضون فإذا جاءوكم فرحبوا بهم واخلوا بينهم وبين ما يبتغون فإن عدلوا فلا أنفسهم وإن ظلموا فعليها وأرضوهم فإن تمام زكاتكم رضاهم وليدعوا لكم»^۲.

وأخرج ابوداود «عن جرير بن عبد الله قال جاء ناس - يعني من الأعراب - إلى رسول الله ﷺ فقالوا إن ناسا من المصدقين يأتونا فيظلمونا. قال فقال: أرضوا مصدقيكم. قالوا يا رسول الله وإن ظلمونا قال: أرضوا مصدقيكم وإن ظلمتم»^۳.

ششم: تخیلی برای عبادت در زمان اول ممنوع بود در زمان فتنه محبوب و مطلوب شد أخرج الترمذي «عن أبي هريرة قال مر رجل من أصحاب رسول الله ﷺ بشعب فيه عيينة من ماء عذبة فأعجبته لطيبها فقال لو اعترلت الناس فأقمت في هذا الشعب ولن أفعل حتى أستأذن رسول الله ﷺ فذكر ذلك لرسول الله ﷺ فقال: لا تفعل فإن مقام أحدكم في سبيل الله أفضل من صلاته في بيته سبعين عاما ألا تحبون أن يغفر الله لكم ويدخلكم الجنة اغزوا في سبيل الله من قاتل في سبيل الله فواق ناقة وجبت له الجنة»^۴.

۱- صحیح مسلم: ج ۱ / ص ۴۴۸، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب کراهیة تأخیر الصلاة عن وقتها المختار، وما یفعله المأموم إذا أخرها الإمام، حدیث شماره: ۶۴۸.

۲- سنن ابو داود: ج ۲ / ص ۱۰۵، کتاب الزکاة، رضا المصدق، حدیث شماره: ۱۵۸۸، علامه البانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۳- سنن ابو داود: ج ۲ / ص ۱۰۶، کتاب الزکاة، باب رضا المصدق، حدیث شماره: ۱۵۸۹، علامه البانی گفته: این حدیث صحیح است. این حدیث در صحیح مسلم: ج ۲ / ص ۶۸۵، کتاب الکسوف، باب إرضاء الساعة، حدیث شماره: ۹۸۹ نیز روایت شده است.

۴- سنن ترمذی: ج ۴ / ص ۱۸۱، أبواب فضل الجهاد، باب ما جاء في فضل الغدو والرواح في سبيل الله، حدیث شماره: ۱۶۵۰، علامه البانی گفته: این حدیث حسن است.

وأخرج احمد «عَنْ أَبِي أُمَامَةَ قَالَ خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي سَرِيَّةٍ مِنْ سَرَايَاهُ - قَالَ - فَمَرَّ رَجُلٌ بِغَارٍ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ - قَالَ - فَحَدَّثَ نَفْسَهُ بِأَنْ يُقِيمَ فِي ذَلِكَ الْغَارِ فَيَقُوتَهُ مَا كَانَ فِيهِ مِنْ مَاءٍ وَيُصِيبُ مَا حَوْلَهُ مِنَ الْبَقْلِ وَيَتَخَلَّى مِنَ الدُّنْيَا ثُمَّ قَالَ لَوْ أَنِّي أَتَيْتُ نَبِيَّ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ فَإِنْ أَدِنَ لِي فَعَلْتُ وَإِلَّا لَمْ أَفْعَلْ. فَأَتَاهُ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنِّي مَرَرْتُ بِغَارٍ فِيهِ مَا يَقُوتُنِي مِنَ الْمَاءِ وَالْبَقْلِ فَحَدَّثْتَنِي نَفْسِي بِأَنْ أُقِيمَ فِيهِ وَأَتَخَلَّى مِنَ الدُّنْيَا. قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ بِالْيَهُودِيَّةِ وَلَا بِالنَّصْرَانِيَّةِ وَلَكِنِّي بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَعْدُوَةٌ أَوْ رَوْحَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَمَقَامٌ أَحَدِكُمْ فِي الصَّغْفِ خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِهِ سِتِّينَ سَنَةً»^۱.

أخرج البغوي «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرُ مَالِ الْمُسْلِمِ الْعَتَمَ يَتَّبِعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ، وَمَوَاقِعَ الْمَطَرِ، يَفْرُ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ»^۲.

وأخرج البغوي «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سَتَكُونُ فِتْنٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، مَنْ تَشَرَّفَ لَهَا تَسْتَشْرِفُهُ، فَمَنْ وَجَدَ فِيهَا مَلْجَأً أَوْ مَعَاذًا فَلْيَعُدْ بِهِ»^۳.

هفتم: کسی که بیعت بر هجرت کرده باشد تعزب^۴ در این زمان جائز باشد أخرج النسائي «عَنْ سَلَمَةَ بِنِ الْأَكْوَعِ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْحَجَّاجِ فَقَالَ يَا ابْنَ الْأَكْوَعِ ارْتَدَدْتَ عَلَيَّ عَقَبِيكَ وَذَكَرَ كَلِمَةً مَعْنَاهَا وَبَدَوْتُ. قَالَ لَا وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَذِنَ لِي فِي الْبُدُوِّ»^۵.

۱- مسند امام احمد: ج ۳۶ / ص ۶۲۳، حدیث شماره: ۲۲۲۹۱، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

۲- شرح السنة للبغوی: ج ۱۵ / ص ۲۱، کتاب الفتن، باب الاعتزال فی الفتنة، حدیث شماره: ۴۲۲۸، این حدیث در صحیح بخاری: ج ۱ / ص ۱۳، کتاب الإیمان، باب: من الدین الفرار من الفتن، حدیث شماره: ۱۹ نیز روایت شده است.

۳- شرح السنة للبغوی: ج ۱۵ / ص ۲۲، کتاب الفتن، باب الاعتزال فی الفتنة، حدیث شماره: ۴۲۲۹.

۴- بادیه نشینی (که از مدینه بیرون رود و در بادیه سکنی پذیرد).

۵- سنن نسائی: ج ۷ / ص ۱۵۱، کتاب البیعة، المرتد أعرابیا بعد الهجرة، حدیث شماره: ۴۱۸۶، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است، و نگا: صحیح بخاری: ج ۱۹ / ص ۵۲، کتاب الفتن، باب التعرب فی الفتنة، حدیث شماره: ۷۰۸۷.

هشتم: امر به معروف و نهی از منکر از واجبات اسلام بود در زمان فتنه ساقط شد
 أخرج الترمذي وابن ماجه «عن ابي بكر الصديق رضي الله عنه قال يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ تَقْرءُونَ هَذِهِ
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ﴾ [المائدة:
 ۱۰۵]، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا مُنْكَرًا، فَلَمْ يُغَيِّرُوهُ، يُوشِكُ أَنْ
 يَعْمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابِهِ»^۱.

وأخرج الترمذي وابن ماجه «عن ابي ثعلبة الخشني في قوله تعالى: ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ
 لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا أَهْتَدَيْتُمْ﴾ قال أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ سَأَلْتُ عَنْهَا خَيْرًا، سَأَلْتُ عَنْهَا
 رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم فَقَالَ: بَلِ اثْتَمِرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَتَنَاهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، حَتَّى إِذَا رَأَيْتَ شُحًّا
 مُطَاعًا، وَهَوًى مُتَّبَعًا، وَدُنْيَا مُؤَثَّرَةً، وَإِعْجَابَ كُلِّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ، وَرَأَيْتَ أَمْرًا لَا بُدَّ لَكَ مِنْهُ،
 فَعَلَيْكَ نَفْسِكَ، وَدَعْ أَمْرَ الْعَوَامِّ، فَإِنَّ وَرَاءَكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ فِيهِنَّ، قَبِضَ عَلَى
 الْجُمْرِ، لِلْعَامِلِ فِيهِنَّ مِثْلُ أَجْرِ خَمْسِينَ رَجُلًا يَعْمَلُونَ مِثْلَ عَمَلِهِ، وَرَأَدَنِي غَيْرُهُ، قَالَ: يَا
 رَسُولَ اللَّهِ، أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ»^۲.

واخرج الترمذی «عن عبدالله بن عمرو بن العاص أن النبي صلى الله عليه وسلم قال كيف بك إذا
 ابقيت في حثالة من الناس^۳ مرجت عهدهم وأماناتهم واختلفوا فكانوا هكذا وشبك بين
 أصابعه قال فبم تأمرني قال عليك بما تعرف ودع ما تنكر وعليك بخاصة نفسك وإياك

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۵۶، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب: ومن سورة المائدة،
 حدیث شماره: ۳۰۵۷، علامه آلبنی گفته: این حدیث صحیح است، و سنن ابن ماجه: ج ۲/
 ص ۱۳۲۷، کتاب الفتن، باب الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، حدیث شماره: ۴۰۰۵، علامه
 آلبنی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۵۷، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله صلى الله عليه وسلم، باب: ومن سورة المائدة،
 حدیث شماره: ۳۰۵۸، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف بوده و قسمت‌های از آن صحیح
 است، و سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۳۰، کتاب الفتن، باب الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر،
 حدیث شماره: ۴۰۱۴، علامه آلبنی گفته: این حدیث ضعیف بوده، و فقره‌ی آیام صبر ثابت
 (صحیح) است.

۳- که در بین مردم کم ارزش و نادان باقی بمانی!؟

وعوامهم وفي رواية ألزم بيتك واملك عليك لسانك وخذ ما تعرف ودع ما تنكر وعليك بأمر خاصة نفسك ودع أمر العامة»^۱.

نهم: چون قریش بر ملک تجاحف^۲ کنند حصه از فئ نباید گرفت أخرج ابوداود من حديث ذي الزوائد صاحب رسول الله ﷺ يقول: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوُدَّاعِ أَمَرَ النَّاسَ وَنَهَاهُمْ، ثُمَّ قَالَ: هَلْ بَلَغْتُ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ: إِذَا تَجَاحَفْتَ، فُرِيضُ الْمُلْكِ فِيمَا بَيْنَهَا وَعَادِ الْعِظَاءِ أَوْ كَانَ رِشَاءً فَدَعُوهُ»^۳.

دهم: صحبت خلفاء در زمان اول سعادتى عظيم بود و در عهد فتنه احتراز از صحبت ملوک لازم است في المشكوة «عن عمر بن الخطاب ؓ قال قال رسول الله ﷺ: إنه تصيب أمتي في آخر الزمان من سلطانهم شدائد لا ينجو منه إلا رجل عرف دين الله فجاهد عليه بلسانه ويده وقلبه فذلك الذي سبقت له السوابق ورجل عرف دين الله فصدق به ورجل عرف دين الله فسكت عليه فان رأى من يعمل الخير أحبه عليه وان رأى من يعمل بباطل أبغضه عليه فذلك ينجو على ابطانه كله»^۴.

یازدهم: امضای قول خلیفه در زمان سابق حجتى بود ودر ایام فتنه این معنی منقطع شد، أخرج مسلم «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَا مِنْ نَبِيٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي إِلَّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُونَ وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ وَيَفْعَلُونَ مَا لَا يُؤْمَرُونَ فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْإِيمَانِ حَبَّةٌ حَرْدَلٍ»^۵.

۱- این حدیث را در سنن ترمذی نیافتیم، اما در سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۰۷، کتاب الفتن، باب التثبت فی الفتنه، حدیث شماره: ۳۹۵۷ روایت شده، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- جنگ و جدال.

۳- سنن ابو داود: ج ۳/ ص ۱۳۸، کتاب الخراج والإمارة والفتیء، باب فی کراهیه الاقتراض فی آخر الزمان، حدیث شماره: ۲۹۵۹ روایت شده، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۴- مشکاة المصابیح: ج ۳/ ص ۱۴۲۵، الفصل الثالث، حدیث شماره: ۵۱۵۱.

۵- صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۶۹، کتاب الإیمان، باب بیان کون النهی عن المنکر من الإیمان، وأن الإیمان یزید وینقص، وأن الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر واجب، حدیث شماره: ۵۰.

في المشكوة «عن ابن مسعود قال: مَنْ كَانَ مُسْتَنَّأً، فَلَيْسَتْ بِنِ قَد مَاتَ، فَإِنَّ الْحَيَّ لَا تُؤْمَنُ عَلَيْهِ الْفِتْنَةُ، أَوْلَاكَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ ﷺ، كَانُوا أَفْضَلَ هَذِهِ الْأُمَّةِ: أَبْرَهَا قُلُوبًا، وَأَعَمَّقَهَا عِلْمًا، وَأَقَلَّهَا تَكَلُّفًا، اخْتَارَهُمُ اللَّهُ لَصَحْبَةِ نَبِيِّهِ، وَإِقَامَةِ دِينِهِ، فَاعْرِفُوا لَهُمْ فَضْلَهُمْ، وَاتَّبِعُوهُمْ عَلَى أَثَرِهِمْ، وَتَمَسَّكُوا بِمَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ أَحْلَاقِهِمْ وَسِيَرِهِمْ، فَإِنَّهُمْ كَانُوا عَلَى الْهُدَى الْمُسْتَقِيمِ» رواه رزين^۱.

أخرج ابن ماجه «عن العُرْبَاضِ بْنِ سَارِيَةَ يَقُولُ قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ فَوَعظَنَا مَوْعِظَةً بَلِيغَةً وَجِلَّتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ وَذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَظْتَنَا مَوْعِظَةً مُودِّعٍ فَاعْهَدْ إِلَيْنَا بَعْدَ إِخْتِلَافِنَا بِعَهْدٍ فَقَالَ: عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَسَتْرُونَ مِنْ بَعْدِي اخْتِلَافًا شَدِيدًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَالْأُمُورَ الْمُحَدَّثَاتِ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَالَّةٌ»^۲.

أخرج الدارمي «عن الأعمش قال قال عبد الله: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ سَتُحَدِّثُونَ وَيُحَدِّثُ لَكُمْ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مُحَدِّثَةً فَعَلَيْكُمْ بِالْأَمْرِ الْأَوَّلِ»^۳.

وأخرج الدارمي «عَنْ سُفْيَانَ عَنْ وَاصِلٍ عَنِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا عَائِدَةٌ قَالَتْ: رَأَيْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ يُوصِي الرِّجَالَ وَالنِّسَاءَ وَيَقُولُ: مَنْ أَدْرَكَ مِنْكُمْ مِنْ امْرَأَةٍ أَوْ رَجُلٍ فَالَسَّمْتَ الْأَوَّلَ، فَإِنَّا عَلَى الْفِطْرَةِ»^۴.

و معلوم است كه وفات عبدالله بن مسعود رضي الله عنه در آخر ايام خلافت حضرت عثمان رضي الله عنه واقع شد.

۱- مشكاة المصابيح: ج ۱/ ص ۶۷، الفصل الثالث، حديث شماره: ۱۹۳.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۱۵، افتتاح الكتاب في الإيمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدين المهديين، حديث شماره: ۴۲، علامه آلبناني گفته: اين حديث صحيح است.

۳- سنن دارمي: ج ۱/ ص ۲۷۰، كتاب العلم، باب الفتيا وما فيه من الشدة، حديث شماره: ۱۷۴، حسين سليم أسد داراني گفته: اسناد اين حديث منقطع می باشد؛ زیرا اعمش از ابن مسعود نشنیده است.

۴- سنن دارمي: ج ۱/ ص ۲۹۴، كتاب العلم، باب في كراهية أخذ الرأي، حديث شماره: ۲۱۹، حسين سليم أسد داراني گفته: اسناد اين حديث صحيح است.

دوازدهم: در حالت اولی خدای تعالی فرموده است: ﴿سَتُدْعَوْنَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ﴾ [الفتح: ۱۶]. و در حالت ثانیه آنحضرت ﷺ منع نمودند از قتال و امر مؤکد فرمودند به قعود، باید دید چه قدر فرق است در آنکه دعوت خلیفه سبب وجوب امتثال امر گردد و تحریم تخلف و آنکه واجب باشد قعود و حرام باشد خوض در نصرت.

سیزدهم: تضاعف اجور آنکه در این زمان متمسک به سنت باشند أخرج الترمذي «عن بلال بن الحارث قال قال رسول الله ﷺ: مَنْ أَحْيَا سُنَّةً مِنْ سُنَّتِي قَدْ أُمِيتَتْ بَعْدِي، كَانَ لَهُ مِثْلُ أُجْرٍ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنَ النَّاسِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا، وَمَنْ ابْتَدَعَ بِدْعَةً لَا يَرْضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ بِهَا، كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أُوزَارٍ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنَ النَّاسِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْتَقَصَ مِنْ أُوزَارِهِمْ شَيْئًا»^۱.

وأخرج الترمذي وابن ماجه «عن أبي ثعلبة الخشني عن النبي قال فإن وراءكم أيام الصبر فمن صبر فيهن كان كمن قبض على الجمر للعامل فيهن أجر خمسين رجلا يعملون مثل عمله، قالوا: يا رسول الله! أجر خمسين منهم؟ قال: أجر خمسين منكم»^۲.

وأخرج البغوي «عَنْ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: الْعِبَادَةُ فِي الْهَرَجِ كَهَجْرَةِ إِلَيَّ»^۳.

۱- سنن ترمذی: ج ۱۵/ ص ۴۵، أبواب العلم، باب ما جاء في الأخذ بالسنة واجتناب البدع، حديث شماره: ۲۶۷۷، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۲- سنن ترمذی: ج ۱۵/ ص ۲۵۷، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله ﷺ، باب: ومن سورة المائدة، حدیث شماره: ۳۰۵۸، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف بوده؛ لیکن برخی از جمله های آن صحیح است. و سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۳۰، کتاب الفتن، باب قوله تعالی: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۵]، حدیث شماره: ۴۰۱۴، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف بوده؛ لیکن فقره ی أيام صبر ثابت (صحیح) است.

۳- شرح السنة: ج ۱۵/ ص ۲۴، کتاب الفتن، باب أشراف الساعة، حدیث شماره: ۴۲۳۰، و این حدیث در صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۲۶۸، کتاب الفتن وأشراف الساعة، باب فضل العبادة في الهرج، حدیث شماره: ۲۹۴۸.

چهاردهم: مرگ در آن ایام بهتر باشد از زندگانی، «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ خَيْرًاكُمْ وَأَعْنِيَاؤُكُمْ سَمَحَاءَكُمْ وَأُمُورُكُمْ سُورَى بَيْنَكُمْ فَظَهَرُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا وَإِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ شِرَارًاكُمْ وَأَعْنِيَاؤُكُمْ بُجَلَاءَكُمْ وَأُمُورُكُمْ إِلَى نِسَائِكُمْ فَبَطْنُ الْأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا»^۱.

پانزدهم: اظهار کلمه حق نزدیک سلطان جابر افضل از جهاد باشد، أخرج البغوي «عَنْ أَبِي أُمَامَةَ، أَنَّ رَجُلًا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْجِهَادِ أَفْضَلُ؟ وَرَسُولُ اللَّهِ يَرْمِي الْجُمْرَةَ الْأُولَى، فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ عِنْدَ الْجُمْرَةِ الْوُسْطَى، فَأَعْرَضَ عَنْهُ، فَلَمَّا رَمَى جُمْرَةَ الْعَقَبَةِ، وَوَضَعَ رِجْلَهُ فِي الْعُرْزِ^۲ قَالَ: أَيْنَ السَّائِلُ؟ قَالَ: أَنَا ذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ قَالَ كَلِمَةَ حَقٍّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ»^۳.

باز وقائع عجیبه واقع شد که به لسان حال دلالت کردند بر آنکه بعد از این تاریخ برکات ایام نبوت مختفی شد، في المشكوة عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ أَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ بِتَمَرَاتٍ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ فِيهِنَّ بِالْبَرَكَةِ فَصَمَّهِنَّ ثُمَّ دَعَا لِي فِيهِنَّ بِالْبَرَكَةِ قَالَ: خُذْهُنَّ فَاجْعَلْهُنَّ فِي مِرْوَدِكَ كُلَّمَا أَرَدْتَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئًا فَادْخِلْ فِيهِ يَدَكَ فَخُذْهُ وَلَا تَنْتُرْهُ نَتْرًا. فَقَدْ حَمَلْتُ مِنْ ذَلِكَ الثَّمَرِ كَذَا وَكَذَا مِنْ وَسْقٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَكُنَّا نَأْكُلُ مِنْهُ وَنُطْعِمُ وَكَانَ لَا يُفَارِقُ حَقْوِي^۴ حَتَّى كَانَ يَوْمَ قَتْلِ عُثْمَانَ فَإِنَّهُ انْقَطَعَ»، وقد قال أبوهريرة في ذلك يوم قتل عثمان^۵.

لنناس هم ولي اليوم همان هم الجراب وهم الشيخ عثمان.

۱- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۲۹، أبواب الفتن، باب، حديث شماره: ۲۲۶۶، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۲- پای خود را بر پالان شتر گذاشت (و می خواست آن را سوار شود).

۳- شرح السنة للبغوی: ج ۱۰/ ص ۶۶، کتاب الإمارة والقضاء، باب ثواب من تکلم بحق عند سلطان جائر، حدیث شماره: ۲۴۷۴، شعيب الأرنؤوط گفته: این حدیث حسن است.

۴- و آن توشه دان هیچگاه از کمر من جدا نمی شد.

۵- مشکاة المصابیح: ج ۳/ ص ۱۶۶۸، حدیث شماره: ۵۹۳۳، و نکا: سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۶۸۵، أبواب المناقب، باب مناقب أبي هريرة ﷺ، حدیث شماره: ۳۸۳۹، علامه آلبنانی گفته: این حدیث حسن الأسناد است.

أخرج البخاري «عَنْ نَافِعِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رضي الله عنهما قَالَ اتَّخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ خَاتَمًا مِنْ وَرَقٍ، وَكَانَ فِي يَدِهِ، ثُمَّ كَانَ بَعْدُ فِي يَدِ أَبِي بَكْرٍ، ثُمَّ كَانَ بَعْدُ فِي يَدِ عُمَرَ، ثُمَّ كَانَ بَعْدُ فِي يَدِ عُثْمَانَ، حَتَّى وَقَعَ بَعْدُ فِي بِيْرِ أَرِيَسَ، نَقَشُهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»^۱.

واخرج البخارى «عن أنس قال كان خاتم النبي ﷺ في يده وفي يد أبي بكر بعده وفي يد عمر بعده أبي بكر فلما كان عثمان جلس على بئر أريس قال فأخرج الخاتم فجعل يعبث به فسقط قال فاختلفنا ثلاثة أيام مع عثمان فنزح البئر فلم يجده»^۲.

وأخرج أبو عمر «قال قام عامر بن ربيعة يصلي من الليل حين نشب الناس في الطعن على عثمان فصلى من الليل ثم نام فأتي في المنام فقيل له قم فاسأل الله أن يعيدك من الفتنة التي اعاد منها صالح عباده فقام فصلى ودعا ثم اشتكى فما خرج بعد إلا بجزأته»^۳.

أخرج أبو يعلي من أقوال «السيد المجتبي الحسن بن علي بن عريب أنه قام خطيبا فقال: أيها الناس، رأيت البارحة في منامي عجا رأيت الرب تعالى فوق عرشه، فجاء رسول الله ﷺ حتى قام عند قائمة من قوائم العرش، فجاء أبو بكر فوضع يده على منكب رسول الله، ثم جاء عمر فوضع يده على منكب أبي بكر، ثم جاء عثمان فكان نبذة، فقال: رب سل عبادك فيم قتلوني؟ قال: فانتعب من السماء ميزابان من دم في الأرض قال: فقيل لعلي: ألا ترى ما يحدث به الحسن؟ قال: يحدث بما رأى»^۴.

أخرج ابو عمر «عن سعيد بن المسيب، أن زيد بن خارجة الأنصاري، ثم من بني الحارث بن الخزرج توفي زمن عثمان بن عفان، فسجى في ثوبه، ثم أنهم سمعوا جلدته، في صدره، ثم تكلم، ثم قال: أحمد أحمد في الكتاب الأول، صدق صدق أبو بكر الصديق الضعيف في نفسه القوي في أمر الله في الكتاب الأول، صدق صدق عمر بن الخطاب

۱- صحيح بخارى: ج ۱۷ ص ۱۵۷، كتاب اللباس، باب نقش الخاتم، حديث شماره: ۵۸۷۳.

۲- صحيح بخارى: ج ۱۷ ص ۱۵۸، كتاب اللباس، باب: هل يجعل نقش الخاتم ثلاثة أسطر، حديث شماره: ۵۸۷۸.

۳- الاستيعاب فى معرفة الأصحاب: ج ۲ ص ۷۹۱.

۴- مسند ابى يعلى: ج ۱۲ ص ۱۳۷، مسند حسن بن على، حديث شماره: ۶۷۶۷، حسين سليم أسد گفتة: إسناد اين حديث تالف (بى ارزش) است.

القوي الأمين في الكتاب الأول، صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت أربع وبقيت اثنتان، أتت الفتن وأكل الشديد الضعيف، وقامت الساعة وسيأتيكم من جيشكم خبر بئر أريس وما بئر أريس هلك رجل من خطمة فسجى بثوبه فسمع جلجلة في صدره ثم تكلم، فقال: إن أخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق ومر قول سعيد بن المسيب قريباً في ذهاب الصالحين بسبب الفتن»^١.

باز احبار اهل كتاب به اين مضمون خبر دادند: اخرج الطبراني «ان عمر بن الخطاب قال لكعب الاحبار كيف تجد نعتي في التوراة قال خليفة قرن من حديد لا يخاف في الله لومة لائم ثم خليفة تقتله أمته ظالمين له ثم يقع البلاء بعده»^٢.

وفي الرياض «عن كعب قال والذي نفسي بيده ان في كتاب الله المنزل محمد ﷺ ابوبكر الصديق عمر الفاروق عثمان الامين فالله الله يا معاويه في أمر هذه الأمة ثم نادي الثانية ان في كتاب الله المنزل ثم أعاد الثالثة»^٣.

أخرج ابو عمر في الاستيعاب «عن عبدالله بن سلام قال لقد فتح الناس على أنفسهم بقتل عثمان باب فتنة لا ينغلق عليهم إلى قيام الساعة»^٤.

وأخرج ابوبكر «عن يوسف بن عبد الله بن سلام عن أبيه قال لا تسلوا سيوفكم فلئن سلتموها لا تغمد إلى يوم القيامة»^٥.

أخرج احمد «عن جرير في قصة بعث رسول الله ﷺ اياه إلى اليمن حتى قال ثُمَّ لَقِيْتُ دَا عَمْرٍو فَقَالَ لِي يَا جَرِيرُ إِنَّكُمْ لَنْ تَزَالُوا بِحَيْرٍ مَا إِذَا هَلَكَ أَمِيرٌ ثُمَّ تَأَمَّرْتُمْ فِي آخِرِ فَإِذَا كَانَتْ بِالسَّيْفِ غَضِبْتُمْ غَضَبَ الْمُلُوكِ وَرَضِيْتُمْ رِضَا الْمُلُوكِ»^٦.

١- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ٢/ ص ٥٤٨.

٢- المعجم الكبير للطبراني: ج ١/ ص ٨٤، سن عثمان ووفاته ﷺ، حديث شماره: ١٢٠.

٣- الرياض النضرة في مناقب العشرة: ج ٣/ ص ٣٨، الفصل التاسع: في ذكر نبذ من فضائله.

٤- الاستيعاب في معرفة الأصحاب: ج ٣/ ص ١٠٥٢.

٥- مصنف ابن أبي شيبة: ج ٧/ ص ٥١٩، كتاب الفتن، ما ذكر في عثمان، حديث شماره: ٣٧٦٨٨.

٦- مسند امام احمد: ج ٣١/ ص ٥٥٣، مسند الكوفيين، ومن حديث جرير بن عبد الله، عن النبي ﷺ، حديث شماره: ١٩٢٢٤، شعيب الأرنؤوط گفته: اسناد اين حديث بنا بر شرط شيخين صحيح است.

باز اصحاب آنحضرت رسول الله ﷺ خبر دادند به عظیم این قضیه و رقت نمودند،
 أخرج ابوبکر «عن أبي سعيد مولى ابن مسعود قال: قال عبد الله: لئن قتلوا عثمان لا
 يصيبوا منه خلفا»^۱.

أخرج البغوي قال ابوالدرداء: «إن الناس كانوا ورقا لا شوك فيه فأصبحوا شوكا لا ورق
 فيه»^۲.

أخرج ابوعمر «ان ثمامة ابن عدی أمير عثمان على الصنعاء خطب يوم بلغه موت
 عثمان فأطال البكاء ثم قال هذا حين انتزعت خلافة النبوة من أمة محمد ﷺ وصارت ملكا
 وجبرية من غلب على شیع أكله»^۳.

سخن در بیان اختلاف زمان سابق و لاحق به طول انجامید و نزدیک آمد که رشته
 ترتیب از هم گسته شود:

سخن از حد خود بگذشت بس کن نفس شد آتشین ضبط نفس کن
 اکنون به اصل مقصد عود کنیم به نقل متواتر که در شرعیات نقلی معتمدتر از آن
 یافته نمی شود به ثبوت پیوسته که آن حضرت ﷺ فتنه را که نزدیک مقتل حضرت
 عثمان پیدا شد مطمح اشاره ساخته اند و آن را به تفصیلی که زیاده از آن در شرائع
 یافته نشود بیان فرموده اند و آن را حد فاصل نهاده اند در میان زمان خیر و زمان شر و
 گواهی داده اند که در آن وقت خلافت علی منهای النبوة منقطع شود ملک عضوض
 پدید آید و معنی لفظ عضوض دلالت می کند بر حروب و مقاتلات و جهیدن یکی بر
 دیگری و منازعت یکی با دیگری در ملک، و لهذا در احادیث بسیار خلفای ثلاثه را در
 یک حکم جمع کردند تا آنکه ظن قوی به هم رسید که هر سه بزرگ فی مرتبة من
 المراتب متفق اند و غیر ایشان در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در بعض احادیث
 لفظی که مشعر به انقطاع خلافت باشد ارشاد فرمودند و در حدیث تحرک جبل به
 روایت حضرت عثمان و انس ذکر هر سه بزرگ رفت. و در قصهء حائط به روایت

۱- مصنف ابن ابی شیبة: ج ۷/ ص ۵۱۶، کتاب الفتن، ما ذکر فی عثمان، حدیث شماره: ۳۷۶۶۳.

۲- شرح السنة للبغوی: ج ۱۱۴/ ص ۳۹۶، کتاب الرقاق، باب تغیر الناس و ذهاب الصالحین، حدیث
 شماره: ۴۲۰۰.

۳- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۱/ ص ۲۱۳، باب ثمامة (بن عدی قرشی).

ابوموسی مذکور هر سه فقط. و در حدیث وزن با امت به روایت جمعی ذکر هر سه و در بعضی الفاظ ثم رفع المیزان. و در روای ظلّه همچنان. و در حدیث ابن عمر کنا نخیر... بیان همین سه بزرگ بعد از آن ابن عمر گفته است نسکت. و در روای نوط بعضهم ببعض ذکر همین هر سه. و در روای دلّی من السماء مذکور هر سه و در مرتبه چهارم انتشار عرقوه ظاهر گردید. و در قصه سوال مصطلق بعد ذکر هر سه فتباً لکم. و در قصه تأسیس مسجد و وضع احجار به لفظ حصر که هم الخلفاء وارد شد. و در قصه اشتراک قلائص بعد ذکر هر سه عزیز گفته شد فتباً لک. و در قصه تسبیح حصی بر همین سه کس اکتفا رفت. و در قصه نزول رحی الاسلام زمانی معین گشت که به ابلغ وجه برین فتنه دلالت نمودند بعد از آن فرمودند: «فإن يهلكوا فسبيل من هلك وان يقيم لهم دينهم يقيم لهم سبعين عاماً قال البغوي: أراد بالدين الملك قال ابوسليمان ويشبه أن يكون أريد بهذا ملك بني أمية وانتقاله عنهم إلى بني العباس وكان ما بين ان استقر الملك لبني أمية الي أن ظهرت الدعاة بخراسان وضعف أمر بني أمية ودخل الوهن فيه نحواً من سبعين سنة»^۱. و در حدیث «الخلافة بالمدينة والملك بالشام»^۲ تعیین مکان واقع شد إلى غير ذلك مما لا يحصى^۳.

باقی ماند آن که در حدیث ابی بکره ثقفی وارد شد «الْخِلاَفَةُ بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَةً»^۴ حقیقت معنی آن نیز نباید دانست که خلافت خاصه منتظمه مرکب است از دو وصف. وصف اول وجود خلیفه خاص و وصف ثانی نفاذ تصرف و اجتماع کلمه مسلمین، و انتفاء مجموع حاصل می شود به نفی یکی از این دو وصف و به نفی هر دو معاً و حکمت الهی مقتضی تدریج است^۵ بین کل ضدین پس در حالت اولی این مجموع

۱ - شرح السنة للبغوی: ج ۱۵/ص ۱۸، کتاب الفتن، روایت شماره: ۴۲۲۵.

۲ - کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج ۱/ص ۱۰۴، باب معرفة الخلفاء من الملوك، حدیث شماره: ۲۴۸.

۳ - تخریج همه ی این احادیث گذشت.

۴ - الشریعة، تألیف ابو بکر آجری: ج ۴/ص ۱۷۵۹، باب ذکر خلافة امیر المؤمنین علی بن ابی طالب.

۵ - یعنی مقتضای حکمت الهی اینست که بعد از مفقود شدن یک ضد، ضد دیگر بلا فاصله جای آن را نمی گیرد بلکه پس از گذشت فاصله ای از زمان این ضد به وجود می آید، لهذا پس از خلافت خاصی کامله بلافاصله سلطنت جابره ظاهر نشد، بلکه شرایطی به وجود آمد که نه خلافت خاصی کامله بود و نه سلطنت جابره. (ش)

مفقود شد به فقد وصف اجتماع کلمه مسلمین و عدم انتظام ملک پس حضرت مرتضی به صفات کاملهء خلافت خاصه اتصاف داشتند و خلافت ایشان شرعاً منعقد شد لیکن فرقت مسلمین پدیدار گشت و تصرف ایشان در انتظار ارض نفاذ نیافت چنانکه بادشاهی عادل مدرسی را در مدرسه نصب می‌فرماید و طلبه علم را امر کند که از جناب او استفاده کنند لیکن طلبه علم را به اتفاقات بسیار که بعضی آن به اختیار ایشان باشد و بعضی بغير اختیار وجود استفاده بالفعل صورت نه گرفت در این وقت هر دو استعمال صحیح باشد می‌توان گفت در این مدرسه مدرس هست اما مردم بر وی نمی‌خوانند و جمع نمی‌شوند و نیز می‌توان گفت که در این مدرسه مدرسی نیست یعنی متصف به درس بالفعل فیما نحن فیه، هم چنان خلیفه خاص متصف به اوصاف کامله موجود است و خلافت او بالفعل نیست ثانیاً مردم مجتمع شدند و فرقت از میان برخاست لیکن خلیفه به اوصاف معتبره در خلیفه خاص متصف نبود هُدْنَةُ عَلِيٍّ دُخِنَ هَمِيْنٌ معنی دارد و در فتنه ثانیه نه اتصاف به اوصاف خلافت خاصه بود و نه اجتماع مسلمین مردم شذر و نذر رفتند و هر یکی دعوی خلافت نمود و جنود مجنّده پیدا شدند دعاه علی ابواب جهنم حکایت این فرقه است بعد از آن چون عبدالملک (اموی) تسلط یافت فرقت از میان رفت و احکام خلافت جابره که آن حضرت رضی الله عنه در چندین احادیث تشریح آن فرموده بودند بر منصف ظهور آمد. این مسئله کسی را که جمله‌ی صالحه از احادیث یاد دارد و سلیقه‌ی تطبیق بعضی با بعضی و فرود آوردن هر چیزی در محل آن داشته باشد مقطوع به است و اگر شخصی سلیقه استنباط احکام از احادیث متفرقه نداشته باشد می‌باید که خود را از دخول در معارک استنباط معذور دارد و کسی که دانسته را ندانسته می‌نماید و دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده بسبب داء خفی که «یُعرفُ الأَقوالَ بالرجالِ ولا یعرفُ الرجالَ بالأَقوالِ» بحث ما با او نیست و خطاب ما متوجه به او نه.

چون این مبحث تمام شد تنبیهاتی چند بنویسیم و مقصد را بر آن ختم نمائیم.

تنبیه اول سبب حقیقی در تغییر احوال عالم و اختلاف زمان سابق و لاحق:

اراده حضرت مبدأ است که هر طبقه را به وصفی مخصوص ساخته است و در هر زمانی حکمی جاری فرموده که کل یوم هو فی شأن در ازل الازال سلسهء کائنات در عنایت اولی مبسوط ساخته‌اند و در هر موضعی وصفی خاص و وصفی معین نهاده‌اند و آن را اصلاً تغییر و تبدیل نتواند بود ما یبدل القول لدیّ وما انا بظلام للعبید.

و تشریح عبارت از آن است که تظالم در افراد بشر شائع شود به وجهی که انتظام عالم بر هم خورد و اعمال سیئه و اخلاق رذیله در میان ایشان فاش گردد به نحوی که اگر بهمین کیفیت از عالم انتقال کنند همه معذب شوند الا ما شاء الله، و غیرالله را عبادت نمایند تا آنکه غیرت الهی بجوشد و مدبر السموات والارض رحمتی در حق ایشان اراده میفرماید و در قلب ازکی خلق الله واعدل ایشان داعیه ارشاد اندازد و قوانینی مبسوط سازد که موجب صلاح ایشان گردد.

بالجمله حکم این عنایت موزع بر آجال غالبتر است بر حکم تشریح پس اگر اصلاح عالم خواهند به بعث پیغامبری یا نصب خلیفه راشدی آن را موقوف میگذارند تا آن اجزای زمان که مناسب بعث و نصب باشد لکل اجل کتاب و اگر عقوبت کفار خواهند این نیست که به غیر تراخی عقوبت کنند بلکه انتظار اجل موعود نمایند.
مصرع: مهلتی بایست تا خون شیر شد.

باز عقوبت گوناگون می باشد بر قواعد عنایت موزعه به آجال و چون تشریح ضوابطی خواهند که سبب عدل باشد در میان افراد بنی آدم نظر کنند به جبلت این قوم و به مقتضای مقدرات آن زمان پس اصلاح هیأت فاسده به وجهی فرمایند که از مقتضای عنایت بیرون نرود تغییرات عالم و بعث انبیاء و نصب خلفاء راشدین و تسلیط ملوک جابره همه نیرنگ همان عنایت است که منبسط است بر اجزاء زمان و موزع است بر قرون و طبقات. تشریح ابطال آن حکمت نخواهد کرد و نه خرم آن نظام آری چون زمان بعثت آمد تدبیر الهی پیغامبر را جارحه فیوض خواهد ساخت و چون نصب خلیفه راشد رسید تدبیر الهی آن خلیفه را جارحه خود در اتمام مواعید پیغامبر خواهد گردانید و در هر زمانی شریعتی که مصلحت آن زمان است معین خواهد فرمود، لهذا آن حضرت ﷺ بیان شریعت زمان خود فرمودند بعد از آن حکم ایام فتن نیز ارشاد نمودند و این مسأله ایست بس دقیق اگر آنرا در دل بنده انداختند حل بسیاری از مشکلات خواهد شد و الا عقدها افتاد که حل آن بس مشکل گشت و وضعی که به حسب ظاهر تدبیر این تغییر بران دائر است فقد خلیفه راشد است، زیرا که خلیفه را گردشهای زمانه و معنی تغییر و سبب آن و معالجه که به سبب آن تغییر رسوم و اوضاع تواند شد و حمیه که ترک آن موجب چندین مرض زمانه خواهد بود تعلیم می فرمایند و دست او را کشاده میسازند در تصرف تا ریاست عالم بر وی راست شود چنانکه طبیب حاذق تدبیر صحت مریض و ازاله مواد مرض او می نماید و حمیه می فرماید همچنان

این خلیفه راشد جلب صحت طبیعت عالم میکند و ازاله ماده مرض می سازد و ارشاد حمیه می نماید و این همه از کلام خلیفه راشد اشارات او می تراود کل اناء یتشرح بما فیه غیر خلیفه هر چند ولی باشد از اولیاء الله باین تدبیر نطق نمی کند و اگر بکند تصرف در خلق بر وفق آن نمی تواند.

هر کسی را بهر کاری ساختند میل آن را در دلش انداختند داننده این رمزی از سخنِ مرد و حرکات و سکنت او می شناسد که این همه از کجاست، و شخص نادان علمی را به عملی مخلوط می گرداند و رمز را به رمزی و منصبی را به منصبی و بعد از آن وجود اخلاق شهویه و سبعیه که در نفوس غیر معتدله مخلوق شده و کثرت مال آن رذائل را از قوت به فعل آورده که ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ ﴿٦﴾ أَنْ رَأَاهُ أُسْتَعْتَبَ ﴿٧﴾﴾ [العلق: ۶-۷]. یا اعجاب کل ذی رأی برآیه اگرچه حق طلب در خاطر او مسئول شده باشد جنس اول را فتنه مال گویند و جنس ثانی را به هوا تسمیه نمایند. آن حضرت در بسیاری از احادیث از آن دو جنس خبر دادند.

اخرج ابن ماجه «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى نَتْرُكُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْمَى عَنِ الْمُنْكَرِ قَالَ: إِذَا ظَهَرَ فِيكُمْ مَا ظَهَرَ فِي الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ. قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا ظَهَرَ فِي الْأُمَمِ قَبْلَنَا قَالَ: الْمَلِكُ فِي صِعَارِكُمْ وَالْفَاحِشَةُ فِي كِبَارِكُمْ وَالْعِلْمُ فِي رُدَّالَتِكُمْ. قَالَ زَيْدٌ تَفْسِيرُ مَعْنَى قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ: وَالْعِلْمُ فِي رُدَّالَتِكُمْ. إِذَا كَانَ الْعِلْمُ فِي الْفُسَاقِ»^۱.

وأخرج الدارمي «عَنْ حَيَّةِ بِنْتِ أَبِي حَيَّةَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ فِي قِصَّةِ طَوِيلَةَ قَالَتْ: فَذَكَرْتُ عَزْوَنَا خَتْمًا وَعَزْوَةَ بَعْضِنَا بَعْضًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَمَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْأَلْفَةِ وَأَطْنَابِ الْفَسَاطِيطِ - وَسَبَّكَ ابْنُ عَوْنٍ أَصَابِعَهُ، وَوَصَفَهُ لَنَا مُعَاذٌ، وَسَبَّكَ أَحْمَدُ - فَقُلْتُ: يَا عَبْدَ

۱- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۳۱، كتاب الفتن، باب قوله تعالى: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ﴾ [المائدة: ۱۰۵]، حديث شماره: ۴۰۱۵، علامه آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است؛ چرا که مکحول (یکی از رواة) این حدیث را به صیغهی «عن» روایت کرده، و عنعنهی وی پذیرفته نمی شود.

اللَّهِ حَتَّى مَتَى تَرَى أَمْرَ النَّاسِ هَذَا؟ قَالَ: مَا اسْتَقَامَتِ الْأَيِّمَةُ. قُلْتُ: مَا الْأَيِّمَةُ؟ قَالَ: أَمَا رَأَيْتَ السَّيِّدَ يَكُونُ فِي الْحَوَاءِ فَيَتَّبِعُونَهُ وَيُطِيعُونَهُ، فَمَا اسْتَقَامَ أَوْلَايَكَ»^١.

وأخرج ابن ماجه «عَنْ عِيَاضِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ يَقُولُ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَخَطَبَ فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ إِلَّا مَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ فَصَمَتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ قُلْتُ. قَالَ قُلْتُ وَهَلْ يَأْتِي الْخَيْرُ بِالشَّرِّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الْخَيْرَ لَا يَأْتِي إِلَّا بِخَيْرٍ أَوْ خَيْرٍ هُوَ إِنَّ كُلَّ مَا يُنْبِتُ الرَّبِيعُ يَقْتُلُ حَبَطًا أَوْ يُلْمُ إِلَّا أَكَلَةَ الْخَضِرِ أَكَلْتُ حَتَّى إِذَا امْتَلَأَتْ حَاصِرَتَاهَا اسْتَقْبَلَتِ الشَّمْسُ فَتَلَطَّتْ وَبَالَتْ ثُمَّ اجْتَرَّتْ فَعَادَتْ فَأَكَلْتُ فَمَنْ يَأْخُذُ مَالًا بِحَقِّهِ يُبَارِكُ لَهُ وَمَنْ يَأْخُذُ مَالًا بِغَيْرِ حَقِّهِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الذِّبْيِ يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ»^٢.

وأخرج ابن ماجه «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا فُتِحَتْ عَلَيْكُمْ خَزَائِنُ فَارِسَ وَالرُّومِ أَيْ قَوْمِ أَنْتُمْ. قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ نَقُولُ كَمَا أَمَرَنَا اللَّهُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ تَتَنَافَسُونَ ثُمَّ تَتَحَاسَدُونَ ثُمَّ تَتَدَابِرُونَ ثُمَّ تَتَبَاعِضُونَ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ ثُمَّ تَنْظِلِقُونَ فِي مَسَاكِينِ الْمُهَاجِرِينَ فَتَجْعَلُونَ بَعْضُهُمْ عَلَى رِقَابِ بَعْضٍ»^٣.

وأخرج ابن ماجه «عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الرُّبَيْرِ. أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ - وَهُوَ حَلِيفُ بَنِي غَامِرِ بْنِ لُؤَيٍّ وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجُرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِي بِحِزْبَيْتِهَا وَكَانَ النَّبِيُّ ﷺ هُوَ صَالِحَ أَهْلِ الْبَحْرَيْنِ وَأَمَرَ عَلَيْهِمُ الْعَلَاءَ بْنَ الْحَضْرَمِيِّ فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ فَسَمِعَتْ الْأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِي عُبَيْدَةَ فَوَافُوا صَلَاةَ الْفَجْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

١- سنن دارمي: ج ١/ ص ٢٩٢، كتاب العلم، باب في كراهية أخذ الرأي، حديث شماره: ٢١٦، حسين

سليم اسد داراني گفته: اسناد اين حديث حسن است.

٢- سنن ابن ماجه: ج ٢/ ص ١٣٢٣، كتاب الفتن، باب فتنة المال، حديث شماره: ٣٩٩٥، علامه آلبناني

گفته: اين حديث صحيح است.

٣- سنن ابن ماجه: ج ٢/ ص ١٣٢٤، كتاب الفتن، باب فتنة المال، حديث شماره: ٣٩٩٦، علامه آلبناني

گفته: اين حديث صحيح است.

انصَرَفَ فَتَعَرَّضُوا لَهُ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَاهُمْ ثُمَّ قَالَ: أَظَنُّكُمْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدِمَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ. قَالُوا أَجَلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَبَشِّرُوا وَأَمْلُوا مَا يَسُرُّكُمْ فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْتَى عَلَيْكُمْ وَلَكِنِّي أَخْتَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا فَتُهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ»^۱.

وفي المشكوة «إنه سيخرج في أمتي أقوام تتجاري بهم تلك الأهواء كما يتجاري الكلب بصاحبه فلا يبقى عرق ولا مفصل إلا دخله»^۲.

تنبيه دوم گمان مبر که در زمان شرور همه کس شریر بوده‌اند و عنایت‌های الهی در تهذیب نفوس بیکار افتاد بلکه اینجا اسرار عجیب است.

عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگو
نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

در هر زمانه طائفه را مهبط انوار و برکات ساخته‌اند. أخرج مسلم برواية جماعة «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي قَائِمَةٌ بِأَمْرِ اللَّهِ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَدَلَهُمْ أَوْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ»^۳.

أخرج ابن ماجه «عن أبي هريرة قال قال رسول الله ﷺ: إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»^۴.

۱- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۲۴، كتاب الفتن، باب فتنة المال، حديث شماره: ۳۹۹۷، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- مشکاة المصابیح: ج ۱/ ص ۶۱، الفصل الثانی، حدیث شماره: ۱۷۲، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۱۹۸، كتاب السنة، باب شرح السنة، حدیث شماره: ۴۵۹۷، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث حسن است.

۳- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۵۲۴، كتاب الإمارة، باب قوله ﷺ: «لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ».

۴- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۱۹، كتاب الفتن، باب بدأ الإسلام غريباً، حدیث شماره: ۳۹۸۶، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است. البته نص روایت ابن ماجه از ابو هريره ﷺ این گونه است: «بدأ الإسلام غريباً، وسيعود غريباً، فطوبى للغرباء». و نگا: صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۱۳۰، كتاب الإيمان، باب بيان أن الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً، وأنه يأرز بين المسجدين، حدیث شماره: ۱۴۵.

واخرج ابن ماجه «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»^۱.

وأخرج ابن ماجه «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ. قَالَ قَيْلٌ وَمَنْ الْغُرَبَاءُ قَالَ التُّرَاعُ^۲ مِنَ الْقَبَائِلِ»^۳.

واخرج ابن ماجه «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّهُ خَرَجَ يَوْمًا إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَوَجَدَ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ قَاعِدًا عِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ ﷺ يَبْكِي فَقَالَ مَا يُبْكِيكَ قَالَ يُبْكِينِي شَيْءٌ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ يَسِيرَ الرِّيَاءِ شَرُّكَ وَإِنَّ مَنْ عَادَى لِلَّهِ وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَ اللَّهَ بِالْمُحَارَبَةِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْأَبْرَارَ الْأَتْقِيَاءَ الْأَخْفِيَاءَ الَّذِينَ إِذَا عَابُوا لَمْ يُفْتَقِدُوا وَإِنْ حَضَرُوا لَمْ يُدْعَوْا وَلَمْ يُعْرَفُوا فُلُوبُهُمْ مَصَابِيحُ الْهُدَى يَخْرُجُونَ مِنْ كُلِّ عِبْرَاءٍ مُظْلِمَةً»^۴.

و هر چند در این زمانه این مردم کمیابند اما به وجهی از وجوه بهتر اند از اشخاص بسیاری از زمان سابق.

أخرج الترمذي وابن ماجه وغيرهما «عن أبي ثعلبة الخشني في حديث طويل آخره: فَإِنَّ وِرَاءَكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ فِيهِنَّ، قَبِضَ عَلَى الْجُمْرِ، لِلْعَامِلِ فِيهِنَّ مِثْلُ أَجْرِ خَمْسِينَ رَجُلًا يَعْمَلُونَ مِثْلَ عَمَلِهِ، وَزَادَنِي غَيْرُهُ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ»^۵.

۱- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۲۰، كتاب الفتن، باب بدأ الإسلام غريباً، حديث شماره: ۳۹۸۷، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن صحیح است.

۲- کسانی که قبائل خویش را ترک کرده و به خدمت رسول الله ﷺ آمده باشند. (ش)

۳- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۲۰، كتاب الفتن، باب بدأ الإسلام غريباً، حديث شماره: ۳۹۸۸، علامه آلبانی گفته: این حدیث به استثنای جمله‌ی: «قال قیل و من الغرباء قال التُّرَاع من القبائل» صحیح است.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۲۰، كتاب الفتن، باب بدأ الإسلام غريباً، حديث شماره: ۳۹۸۹، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۵- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۲۵۷، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله ﷺ، باب: ومن سورة المائدة، حدیث شماره: ۳۰۵۸، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف بوده و قسمت‌های از آن صحیح است، و سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۳۰، كتاب الفتن، باب الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر،

وفي المشكوة «عن حذيفة قال سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: تُعْرَضُ الْفِتْنُ عَلَى الْقُلُوبِ كَالْحَصِيرِ عُوْدًا عُوْدًا فَأَيُّ قَلْبٍ أَشْرَبَهَا نُكِبَتْ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ وَأَيُّ قَلْبٍ أَنْكَرَهَا نُكِبَتْ فِيهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءُ حَتَّى تَصِيرَ عَلَى قَلْبَيْنِ عَلَى أَبْيَضٍ مِثْلِ الصِّفَا فَلَا تَضُرُّهُ فِتْنَةٌ مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالْآخِرُ أَسْوَدٌ مُرْبَادًا^۱ كَالْكُوزِ مُجْحِيًا^۲ لَا يَعْرِفُ مَعْرُوفًا وَلَا يُنْكِرُ مُنْكَرًا إِلَّا مَا أَشْرَبَ مِنْ هَوَاهُ» أخرجه مسلم^۳.

باز آن حضرت ﷺ این غریبان را که در هر طبقه اقل قلیل می باشند تقسیم فرمودند به پنج طبقه و در هر طبقه خاصیتی نهادند معنی این کلام به غایت دقیق است.

أخرج ابن ماجه «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: أُمَّتِي عَلَى خَمْسِ طَبَقَاتٍ فَأَرْبَعُونَ سَنَةً أَهْلُ بَرٍّ وَتَقْوَى ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةِ سَنَةٍ أَهْلُ تَرَاخُمٍ وَتَوَاصُلٍ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ إِلَى سِتِّينَ وَمِائَةِ سَنَةٍ أَهْلُ تَدَابُرٍ وَتَقَاطُعٍ ثُمَّ الْهَرَجُ الْهَرَجُ النَّجَا النَّجَا»^۴.
وفي رواية عنه «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أُمَّتِي عَلَى خَمْسِ طَبَقَاتٍ كُلُّ طَبَقَةٍ أَرْبَعُونَ عَامًا فَأَمَّا طَبَقَتِي وَطَبَقَةُ أَصْحَابِي فَأَهْلُ عِلْمٍ وَإِيمَانٍ وَأَمَّا الطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ مَا بَيْنَ الْأَرْبَعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ فَأَهْلُ بَرٍّ وَتَقْوَى. ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَهُ»^۵.

تفصیل این اجمال آنکه در هر زمان جمعی بر سنت سنیه قائم خواهند بود وان قلوبا باز این قائمین علی الحق بر یک صفت نیستند در هر طبقه وجه قرب دیگر خواهد بود و صورت قیام بر سنت سنیه دیگر. طبقه اولی چهل سال است از هجرت حضرت خیر

حدیث شماره: ۴۰۱۴، علامه البانی گفته: این حدیث ضعیف بوده، و فقره‌ی آیام صبر ثابت (صحیح) است.

۱- غبار آلود.

۲- کوزه‌ای که در آن آب قرار نگیرند.

۳- مشکاة المصابیح: ج ۲/ ص ۱۴۸۰، الفصل الأول، حدیث شماره: ۵۳۸۰، علامه البانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: صحیح مسلم: ج ۱/ ص ۱۲۸، کتاب الإیمان، باب بیان أن الإسلام بدأ غریبا وسيعود غریبا، وأنه یأرز بین المسجدین، حدیث شماره: ۱۴۴.

۴- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۴۹، کتاب الفتن، باب الآیات، حدیث شماره: ۴۰۵۸، علامه البانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۵- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۴۹، کتاب الفتن، باب الآیات، حدیث شماره: ۴۰۵۸، علامه البانی گفته: این حدیث ضعیف است.

البشر ﷺ تا وفات حضرت مرتضیٰ ﷺ و وجه قرب در این طبقه ایمان و علم است یعنی قوت تصدیق شرائع و اعتناء تمام به حفظ مسموعات از جناب آنحضرت ﷺ و آن را غنیمت کبری دانستن و از همه گسستن و بجانب او متوجه شدن، و اصل در این وجه آنست که قبل مبعث آن حضرت ﷺ عالم به کفر و جاهلیت مملو شده بود و اوضاع فاسده ظاهر و باطن ایشان را در گرفته و هیأت دنیه خسیسه دل ایشان را مشغوف ساخته ناگهان مدبر السموات والارض داعیه هدایت در قلب شریف آن حضرت ﷺ فرو ریخت و علمی که اهتدا به آن تواند بود بر قلب مبارک وی ﷺ نازل فرمود هر کرا فطرت سلیمه بود آن داعیه در دل او منطبع شد و آن علم در عقل او منعکس گشت و آن جماعه سلیم الفطرة بر منازل شتی بوده‌اند طائفه‌ی مخلوق بر استعدادی که شبیه به استعداد انبیاء بود و نمونه نبوت در جوهر طبیعت ایشان مودع ایشان سر دفتر امت آمدند و به شهادت دل آن داعیه و آن علوم را تلقی نموده‌اند و پاره‌ی از تحقیق نصیب ایشان شد و طائفه‌ای استعداد تقلید تمام داشتند و قبول انعکاس آن داعیه و آن علوم نمودند و حصه‌ی از سعادت یافتند و کلاً وعد الله الحسنی هر که از انطباع دورتر از این رحمت کامله محروم‌تر، اینجا اعمال و اخلاق مقصود بالتبع بود و ملحوظ بالعرض.

و در طبقه ثانیه وجه قرب عمل به شرائع اسلامیّه بود فرائض آن و نوافل آن و اجتناب از محرّمات و مکروهات و دل ایشان ار همه گسسته به این اعمال متوجه شد از این اعمال نوری برخاست و بر دل ایشان مستولی گشت بر آن نور بودند و همراه آن نور گذشتند وهم اهل البر والتقوی.

و در طبقه ثالثه اعمال خیر بر سبیل عادت و ریا فاش شد و هر کس و ناکس به صور اعمال متلبس گشت و فرق در میان محق و مبطل به اعتبار صورت اعمال نماند هر که بر حسن اخلاق و لین جانب و صفائی دل مفطور بود نور این اعمال تنویر و تهذیب او نمود، و هر که چنین نبود صرف اعمال او را به این قرب نه رسانید، زیرا که اعمال ایشان از نیت قویه بر نخاست و نور آن اعمال به قلب آن جماعه عائد نشد و هر که بر این صفت بود موانع قبول اعمال را نتوانست از خود دفع کردن بخلاف طبقه پیشین که مساهلت در نیت عادت آن قوم نبود و ریا در اعمال رسم ایشان نه وهم اهل التواصل والتراحم.

و در طبقه رابعه اوضاع فاسده و نيات كاسده ظاهرتر شد نور اعمال بدون گوشه گیری و خلوت نشینی و انقطاع از قبائل و عشائر و از صحبت خلق دور شدن میسر نگشت هر که در این طبقه نوری حاصل کرد بغیر اعتزال و ترک صحبت با انام دستش نداد وهم اهل التدابر والتقاطع.

و در طبقه ی خامسه دوره برگشت و نظر الهی بر ملکات نفس افتاد که با اعمال و اذکار مکسوب میگردد و در جذر لطیفه عقل و نفس و قلب پای محکم می کند وهم اهل المقامات والاحوال.

و همچنین در هر طبقه وصفی که مدار نظر الهی همان می باشد علیحده است والكلام في هذا يطول ولنقتصر ههنا على تفسير الطبقات الخمس.

از این مبحث میتوان شناخت که عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس و عائشه صدیقه وامثال ایشان رضی الله عنهم در کدام منزلت بوده اند و سعید بن المسیب و فقهای سبعة و معاصر ایشان در کدام مرتبه.

تنبيه سوم باید دانست که معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنهما یکی از اصحاب آن حضرت بود رضی الله عنهما و صاحب فضیلت جلیله در زمره ی صحابه رضوان الله علیهم، زهار در حق او سوء ظن نکنی و در ورطه ی سب او نه افتی تا مرتکب حرام نشوی أخرج ابوداود «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ»^۱.

وأخرج ابوداود «عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يُصْلِحَ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنْ أُمَّتِي». وفي رواية: «لَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَظِيمَتَيْنِ»^۲.

۱- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۴، كتاب السنة، باب في النهي عن سب أصحاب رسول الله ﷺ، حديث شماره: ۴۶۵۸، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۶۷،

كتاب فضائل الصحابة رضی الله عنهم، باب تحريم سب الصحابة رضی الله عنهم، حديث شماره: ۲۵۴۰.

۲- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۲۱۶، كتاب السنة، باب ما يدل على ترك الكلام في الفتنة، حديث شماره: ۴۶۶۲، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

وأخرج الترمذي من حديث «عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَمِيرَةَ وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ لِمَعَاوِيَةَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًا وَاهْدِ بِهِ»^۱.
 وأخرج ابن سعد وابن عساكر «عن سلمة بن مخلد قال سمعت النبي ﷺ يقول لمعاوية
 اللَّهُمَّ علمه الكتاب ومكن له في البلاد وقه العذاب»^۲.
 وأخرج الترمذي من حديث «عمير بن سعيد سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اهْدِ
 بِهِ»^۳.

و عقل نیز برآن دلالت می کند، زیرا که از طرق کثیره معلوم شد که آن حضرت ﷺ معلوم فرمودند که وی (معاویه) در وقت من الاوقات خلیفه خواهد شد و آن حضرت چون شفقت وافر بر امت داشتند كما قال الله تعالى: ﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۲۸]^۴. پس رأفت کامله ی آنجناب ﷺ به نسبت امت اقتضا فرمود که خلیفه ی ایشان را دعا به هدایت و اهتدا نماید أخرج الدیلمی «عن الحسن بن علي قال سمعت عليا يقول: سمعت رسول الله ﷺ يقول لَأَ تَذْهَبُ الْإِيَّامُ وَاللِّيَالِي حَتَّى يَمْلِكَ معاوية»^۵.

-
- ۱- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۸۷، أبواب المناقب، باب مناقب معاوية بن أبي سفيان ﷺ، حديث شماره: ۳۸۴۲، علامه آلبنانی گفته: این حديث صحيح است.
- ۲- الطبقات الكبرى: ج ۱/ص ۱۰۸، روایت شماره: ۳۱، و تاريخ دمشق: ج ۵۹/ص ۷۸، ۷۵۱۰- معاوية بن صخر أبي سفيان بن حرب.
- فضائل الصحابة، احمد بن حنبل: ج ۲/ص ۹۱۵، فضائل معاوية بن أبي سفيان رضي الله عنهما، حديث شماره: ۱۷۵۰.
- ۳- سنن ترمذی: ج ۵/ص ۶۸۷، أبواب المناقب، باب مناقب معاوية بن أبي سفيان ﷺ، حديث شماره: ۳۸۴۳، علامه آلبنانی گفته: این حديث صحيح لغيره است.
- ۴- ترجمه ی آیه: «به (هدایت) شما اشتیاق وافر دارد و نسبت به مومنان دلسوز و مهربان است».
- ۵- الفردوس بمأثور الخطاب: ج ۵/ص ۷۷، روایت شماره: ۷۵۰۷، تألیف: شیرویه بن شهردار مشهور به الدیلمی الهمذانی (متوفی: ۵۰۹ هـ)، تحقیق: سعید بن بسیونی زغول، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۴۰۶ هـ/ ۱۹۸۶ م.

واخرج الأجرى في كتاب الشريعة «عن عبدالمك بن عمير قال: قال معاوية رضي الله عنه ما زلت في طمع من الخلافة منذ سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا معاوية إن ملكت فأحسن»^۱.

وقد صح من حديث أم حرام «ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أوَّلَ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أَوْجَبُوا»^۲ وكان أول من غزا في البحر معاوية في زمان عثمان بن عفان وكانت أم حرام في حبشة وماتت بعد ما خرجت من البحر»^۳.

وقد استفاض ان النبي صلى الله عليه وسلم استكتبه؛ وهو لا يستكتب إلا عدلاً أميناً، «وقد روى

۱- الشريعة للأجرى: ج ۵/ص ۲۴۷۶، كتاب فضائل معاوية بن أبي سفيان رضي الله عنه، باب ذكر وصية النبي صلى الله عليه وسلم وسلم لمعاوية رضي الله عنه: «إن وليت فاعدل»، حديث شماره: ۱۹۶۶.

۲- صحيح بخاری: ج ۴/ص ۴۲، كتاب الجهاد والسير، باب ما قيل في قتال الروم، حديث شماره: ۲۹۲۴.

۳- شرح السنة للبغوی: ج ۱۳/ص ۳۱۲، كتاب الفضائل، باب علامات النبوة، حديث شماره: ۳۷۳۱، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

۴- شاه ولی الله مرحوم در این مبحث بطور خلاصه پنج فضیلت مسلمهای معاویه ابن ابی سفيان رضي الله عنه را ذکر نموده که از این قرار است: ۱- معاویه از جملهی صحابه کرام رضوان الله عنهم اجمعین است. ۲- رسول الله برای فلاح و کامیابی ایشان دعاء کرده‌اند. ۳- در اولین جهاد دریائی شرکت نموده بلکه فرمانده فاتح آن لشکر بوده است. ۴- شرافت کتابت وحی برای آن جناب صلى الله عليه وسلم را حاصل کرده است. ۵- محبت و عظمت آن حضرت صلى الله عليه وسلم در دل او جاگزین بوده است.

برای تفصیل بیشتر فضائل معاویه رضي الله عنه به کتب معتبر تاریخ و سیره مراجعه شود که از آن جمله علامه ابن حجر مکی در کتاب «تطهير الجنان» فضایل ایشان را به خوبی بیان نموده است، دلیل دیگر بر فضیلت معاویه اینست که علی مرتضی در میدان جنگ با ایشان به ایمان وی شهادت می‌دادند، چنانچه در کتب معتبر اهل سنت و شیعه مکرراً آمده است. بطور مثال علامه ابن حجر مکی در تطهير الجنان از قول علی رضي الله عنه نقل می‌کند که در باره‌ی معاویه و اهل شام فرمود: «إخواننا بغوا علينا». و در نهج البلاغه چاپ مصر، قسم دوم صفحه ۱۱۸ آمده است که علی رضي الله عنه درباره‌ی مسائل اختلافی بین خود و معاویه بطور فرمان رسمی به تمام شهرهای بزرگ دولت اسلامی نوشت: «وكان بدء أمرنا انا التقينا والقوم من أهل الشام والظاهر ان ربنا واحد ونبينا واحد ودعوتنا في الإسلام واحدة ولا نستزیدهم فی الإیمان بالله والتصديق برسله ولا یستزیدوننا، والأمر واحد إلا ما اختلفنا فيه من دم عثمان ونحن منه براء». (ش)

الآجری من طرق متعددة إن ذلك كان بإشارة من جبرئیل»^۲.

و معاویه بن ابی سفیان می گفت: «لست بخليفة ولكني أول ملوك الاسلام وستجربون الملوك بعدي»^۳.

و از شعرات شریفه آن حضرت علیه السلام چیزی با خود داشت وقت وفات وصیت نمود که آن را در مناخر او بگذارند و بعض مقاصد خلافت خاصه می دانست لیکن امضای آن نتوانست أخرج احمد «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ الْيَحْصَبِيِّ قَالَ سَمِعْتُ مَعَاوِيَةَ يُحَدِّثُ وَهُوَ يَقُولُ يَا كُمْ وَأَحَادِيثَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِلَّا حَدِيثًا كَانَ عَلَى عَهْدِ عُمَرَ وَإِنَّ عُمَرَ كَانَ أَخَافَ النَّاسَ فِي اللَّهِ صلى الله عليه وسلم»^۴.

تنبيه چهارم تغير اوضاع به اوضاع دیگر چند قسم و هر قسمی را حکمی است علیحده بعض از آن قبیل است که اختیار بشر را در آن راه نیست مثل قحط و زلازل و کثرت نساء و قلت رجال و کثرت اشرار خبیث النفس و قلت اخیار معتدل الاخلاق ذوی الحکم أخرج الشيخان من حدیث «ابن عمر قال رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم إِنَّمَا النَّاسُ كَالْإِبِلِ الْمِائَةُ لَا تَكَاذُ تَجِدُ فِيهَا رَاحِلَةً»^۵.

۱- هیچ شکی نیست که امیر معاویه رضی الله عنه نامه‌ها و فرمان‌های رسول خدا صلى الله عليه وسلم را می‌نوشته است، اما حلی و هم‌فکران او در کتابت وحی ایشان شکوک پیش کرده‌اند که شیخ الاسلام ابن تیمیه/ در منهاج السنة النبویة جواب کافی این شکوک را ارائه داشته است. (ش)
 ۲- الشریعة للآجری: ج ۵/ صص ۲۴۵۱- ۲۴۵۷، کتاب فضائل معاویة بن ابی سفیان رضی الله عنه، باب ذکر استکتاب النبی صلى الله عليه وسلم لمعاویة رضی الله عنه بأمر من الله عزّ وجل، احادیث شماره: ۱۹۳۴- ۱۹۴۰.

۳- البیان والتبیین: ج ۱/ ص ۲۴۱، ابی عثمان عمرو بن بحر مشهور به جاحظ (متوفی: ۲۵۵ هـ)، تحقیق: محامی فوزی عطوی، ناشر: دار صعب - بیروت، چاپ نخست، سال: ۱۹۶۸ م. البته این جملات را به عتبه بن غزوان سلمی منسوب کرده‌اند که بعد از فتح ابله ایراد کرده است.

۴- مسند امام احمد: ج ۲۸/ ص ۱۱۵، حدیث معاویة بن ابی سفیان رضی الله عنه، حدیث شماره: ۱۶۹۱۰، شعیب الأرنؤوط گفته اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. نکا: صحیح مسلم: ج ۱۲/ ص ۷۱۸، کتاب الکسوف، باب النهی عن المسألة، حدیث شماره: ۱۰۳۷.

۵- صحیح بخاری: ج ۸/ ص ۱۰۴، کتاب الرقاق، باب رفع الأمانة، حدیث شماره: ۶۴۹۸، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۷۳، کتاب فضائل الصحابة رضی الله تعالی عنهم، باب قوله صلى الله عليه وسلم: الناس کإبل مائة لا تجد فيها راحلة، حدیث شماره: ۲۵۴۷.

و حکم این قسم آنست که تکلیف بر طاقت دائر است و مؤاخذه منوط به اختیار در این تغییرات ماخوذ نیستند لیکن در این قسم قصور اشخاص بنی آدم از وصول کمال مطلوب متحقق است اگر چه به اختیار نباشد و بعضی از آن قبیل است که به اختیار آدمی واقع می‌شود و این قسم به اقسام چند منقسم است:

یکی آنکه ارتکاب کنند منهی عنه را مثل شرب خمر و کثرت زنا یا ترک نمایند مفروضات را مثل صلاة و شکی نیست که آن محل مؤاخذه است.

دیگر آنکه التزام کنند مستحبی را مانند التزام سنن مؤکده یا صورتی و هیئتی خاص از امور ممدوحه لازم گیرند و آن را به نواجز خود عَضّ نمایند و این قسم را بدعت حسنه گویند مثل اختراع احزاب و اوراد و در این قسم ترتب ثواب متحقق میشود و اعتقاد تأکد آن باطل و مدار ثواب همان قدر است که معروف از شرع شد و آن هیئت و صورت مباح است متعلق مدح و ذم نمی‌تواند شد و یحتمل که بعض مفاسد بر آن التزام مترتب شود و در قرن ثانی آن همه را سنت انگارند و تحریف شریعت حقه لازم آید اما این شخص شعور به آن مفاسد ندارد و خطا گونه است.

سوم آنکه لازم گیرد هر فریق مباحی را که شعار خویش ساخته است و همچنین در هر زمانی رسمی فاش شود و وضعی رائج گردد و آن همه باقی بر اباحت خود است لوم و مدح بر آن عائد نیست الا بالعرض که تعصب در میان آید و ترجیح وضعی بر وضع دیگر متحقق گردد یا قرن تالی آن را سنت دانند و در ورطه تحریف افتند. باز قبح اشیاء قبیحه گاهی بنص کتاب الله یا احادیث مشهوره یا قیاس جلی یا اجماع امت مرحومه خصوصاً ایام خلافت خاصه که بقایای برکات نبوت است ثابت می‌شود و عندکم من الله برهان برین اقسام صادق است در این صورتها شخصی به جهل آن اصول معذور نیست و استدلال به شبه واهیه یا تقلید عالمی در خلاف آن غیر مسموع و عندالله آن مخالف را مفاز نه، و گاهی قباحیت این اشیاء به خبر واحد صحیح بغیر معارض ثابت شود در این صورت تا وقتیکه آن حدیث نه رسیده است و پرده از روی کار مرتفع نگشته به سبب جهل خود معذور است چون پرده برخاست و پردگی متجلی شد جای گفت و شنید نماند، و گاهی قبح آن با ادله ظنیه متنازعه متعارضه ثابت گردد و آنجا اختلاف سلف که المجتهدان مصیبان أو المصیب واحد والآخر خطی معذور جاری است.

چون این مقدمات معلوم شد می‌باید که در مبحث تغییر اوضاع رسوم و در اختلاف امت که در این ایام پیدا شد به یک عصا همه را سوق نه کنی و در یک مرتبه نازل نه گردانی - ع

هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد.

مقصد دوم

از آن دو مقصد که فصل پنجم بر آن موزع گردانیده شد در بیان تغییرات کلیه که در این امت واقع شد غیر آن تغیر عظیم که در مقصد اول تقریر نمودیم. و این مبحث به غایت طویل الذیل است و استیعاب آن در این موضع متصور نیست مقصود ما در این فصل شرح بعض احادیث متعلقه به مبحث ماست مانند حدیث قرون ثلاثه^۱.

و حدیث «فإن یقم لهم دینهم یقم سبعین سنة»^۲.

و حدیث «اثنا عشر خلیفة»^۳.

و حدیث «خمس مائة سنة»^۴.

اول تغییری که در این امت واقع شد انتقال آنحضرت است ﷺ از دار دنیا به رفیق اعلی و کدام حادثه جانکاه تر و تغیر هولناک تر از آن خواهد بود که وحی الهی جل شانہ منقطع گردد و برکات متواتره سماویہ که همدوش نبوت است رو به استتار آرد، أخرج الدارمی «عن عکرمة فی آخر حدیث طویل فی وفاة النبی ﷺ وَجَعَلَتْ أُمَّ أَيْمَنَ تَبْكِ فَقِيلَ لَهَا يَا أُمَّ أَيْمَنَ تَبْكِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَتْ: إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَبْكِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ لَا

۱- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۶۲، کتاب فضائل الصحابة رضی الله تعالی عنهم، باب فضل الصحابة ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم، حدیث شماره: ۲۵۳۳.

۲- معجم ابن الأعرابی: ج ۲/ ص ۴۲۷، روایت شماره: ۸۱۷، تألیف: أبو سعید بن الأعرابی أحمد بن محمد بصری (متوفی: ۳۴۰ هـ)، تحقیق و تخریج: عبد المحسن بن إبراهیم بن أحمد الحسینی، ناشر: دار ابن الجوزی، المملكة العربية السعودية، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۸ هـ/ ۱۹۹۷ م.

۳- این روایت در کتابهای متعدد حدیثی روایت شده؛ از جمله: صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۵۲، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش، حدیث شماره: ۱۸۲۱. و نگا: صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۸۱، کتاب الأحكام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: ۷۲۲۲.

۴- شرح السنة للبعوی: ج ۱۴/ ص ۱۹۲، کتاب فضائل الصحابة، باب فضل فقراء المهاجرين.

أَكُونُ أَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَلَكِنِّي أَبْكِي عَلَى خَيْرِ السَّمَاءِ انْقَطَعَ»^۱.

وأخرج الدارمي «عَنْ أَنَسِ وَذَكَرَ النَّبِيُّ ﷺ قَالَ: شَهِدْتُهُ يَوْمَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ، فَمَا رَأَيْتُ يَوْمًا قَطُّ كَانَ أَحْسَنَ وَلَا أَوْسَوْا مِنْ يَوْمٍ دَخَلَ عَلَيْنَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَشَهِدْتُهُ يَوْمَ مَوْتِهِ، فَمَا رَأَيْتُ يَوْمًا كَانَ أَفْبَحَ وَلَا أَظْلَمَ مِنْ يَوْمٍ مَاتَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ»^۲.

وأخرج الترمذي «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ لَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي دَخَلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْمَدِينَةَ أَضَاءَ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ أَظْلَمَ مِنْهَا كُلُّ شَيْءٍ وَمَا نَفَضْنَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْأَيْدِي وَإِنَّا لَفِي دَفْنِهِ حَتَّى أَنْكَرْنَا قُلُوبَنَا»^۳.

وأخرج الدارمي «مَكْحُولٌ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِذَا أَصَابَ أَحَدَكُمْ مُصِيبَةٌ فَلْيَذْكُرْ مُصِيبَتَهُ لِي، فَإِنَّهَا مِنْ أَعْظَمِ الْمَصَائِبِ»^۴.

تغییر ثانی موت حضرت فاروق اعظم است و در احادیث بسیار وارد شده که عمر غلق باب فتنه است از آن جمله حدیث حذیفه «لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» مکرر روایت کردیم و سیرت شیخین متقارب بود و مناقب ایشان هم عنان و متوافق و سوابق ایشان متعاقب، و غزواتی که در ایام ایشان واقع شد متشابه نقش اول صدیق اکبر ﷺ بست و اتمام آن بر دست فاروق اعظم ﷺ به حصول انجامید تمام مسلمین در زمان ایشان باهم مؤتلف و با یک دیگر متراحم و بر کفار شدید و بر جهاد متوافق نام مخالفت در میان ایشان واقع نه، سپاه و رعایا خلیفه را از جان خود دوست دارتر و خلیفه بر رعایا و سپاه از پدر مشفق و مهربانتر و رؤس جیوش و امرای امصار اهل

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۲۰، حدیث شماره: ۸۴، حسین سلیم أسد دارانی گفته: راویان این سند ثقہ اند؛ اما این روایت مرسل است.

۲- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۲۳، حدیث شماره: ۸۹، حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این روایت صحیح است.

۳- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۵۸۸، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: ۳۶۱۸، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیحی است.

۴- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۲۲، حدیث شماره: ۸۵، حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این روایت صحیح بوده، اما این روایت مرسل است.

سوابق از مهاجرین اولین و انصار أخرج الترمذی فی کتاب الشمائل «عن عتبة بن غزوان فی حدیث طویل آخره قال عتبة بن غزوان: لقد رأیتنی وإنی لسابع سبعة مع رسول الله ﷺ ما لنا طعام إلا ورق الشجر حتی تقرحت أشداقنا، فالتقطت بردة قسمتها بینی و بین سعد، فما منا من أولئك السبعة أحد إلا وهو أمير مصر من الأمصار وستجربون الأمراء بعدنا»^۱.

هر دو بزرگ در عهد شریف آن حضرت ﷺ وزیر و مشیر و ناصر خلافت و ظهیر و معین چون نوبت خودشان رسید کارها سر انجام دادند و تأیید دین بوجه بسیار ازیشان بر روی کار آمد که مقدور دیگری نشد آنحضرت ﷺ به ملاحظه همین تقارب به اعتبار سوابق و سیر و به اعتبار تحمل اعباء مشاوریه و ملکیه و ملیه و به اعتبار آنچه برای ایشان در پرده غیب مقدر بود از کشور کشائی و ترویج دین متین هر دو عزیز را در احادیث بسیار جمع ساختند مانند توأمین و مثل فرقدین قال رسول الله ﷺ فی قصة تکلم البقرة و فی قصة الذئب «أومِنُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»^۲.

«قال علي: كثيراً ما كنت اسمع رسول الله ﷺ يقول كنت أنا وأبو بكر وعمر وفعلت أنا وأبو بكر وعمر وخرجت أنا وأبو بكر وعمر وانطلقت أنا وأبو بكر وعمر ودخلت أنا وأبو بكر وعمر»^۳.

«وقال رسول الله ﷺ: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَرَوْنَ أَهْلَ عَلِيٍّ كَمَا تَرَوْنَ الْكُوكَبَ الدَّرِّيَّ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ لَمِنْهُمْ وَأَنْعَمًا»^۴.

۱- الشمائل المحمدية: ج ۱/ ص ۲۱۲، تألیف: محمد بن عیسی بن سوره ترمذی، أبو عیسی (متوفی: ۲۷۹ هـ)، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

۲- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۸۵۸، کتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل أبي بكر الصديق رضی الله عنه، حدیث شماره: ۲۳۸۸.

۳- صحیح بخاری: ج ۵/ ص ۹، کتاب المناقب، باب قول النبی ﷺ: «لو كنت متخذاً خليلاً»، حدیث شماره: ۳۶۷۷.

۴- مسند امام احمد: ج ۱۸/ ص ۱۳۳، حدیث شماره: ۱۱۵۸۸، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث صحیح لغیره است.

«وقال ﷺ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كُھُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَالْآخِرِينَ مَا خَلَا التَّيَّبِينَ وَالْمُرْسَلِينَ»^۱.

«وقال إني لا أدرى ما بقائي فيكم فافتدوا باللذين من بعدي أبي بكرٍ وعمر»^۲.

«وقال انس كان رسول الله ﷺ إذا دخل المسجد لم يرفع أحد رأسه غير أبي بكرٍ، وعمر، كانا يتبسمان إليه ويتبسم إليهما»^۳.

«وخرج ﷺ ذات يوم ودخل المسجد وأبو بكرٍ وعمر أحدهما عن يمينه والآخر عن شماله وهو أخذ بأيديهما وقال: هكذا نبعث يوم القيامة»^۴.

«وقال ﷺ لو اجتمعنا في مشورة ما خالفناكم»^۵.

«وقال هذان السمع والبصر»^۶.

«وقال أما وزيراى من أهل السماء فـجبريل وميكائيل وأما وزيراى من أهل الأرض فأبو بكرٍ وعمر»^۷.

«وقال الحمد لله الذي أيدني بهما»^۱.

۱- سنن ترمذى: ج ۵/ ص ۶۱۰، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۴، و سنن ترمذى: ج ۵/

ص ۶۱۱، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۵. علامه آلبنانى گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ترمذى: ج ۵/ ص ۶۱۰، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۳، علامه آلبنانى گفته: این حدیث صحیح است.

۳- شرح السنة للبغوى: ج ۱۴/ ص ۱۰۳، باب فى فضل أبى بكر وعمر ﷺ، حديث شماره: ۳۸۹۸. ابو عيسى گفته: این حدیثى غریب است که ما آن را به جز از حدیث الحکم بن عطیه (یکی از راویان این سند) نمی شناسیم.

۴- سنن ترمذى: ج ۵/ ص ۶۱۲، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۶۹، علامه آلبنانى گفته: این حدیث ضعیف است.

۵- مسند امام احمد: ج ۲۹/ ص ۵۱۸، حديث شماره: ۱۷۹۹۵، شعيب الأرناؤوط گفته: این حدیث ضعیف است.

۶- سنن ترمذى: ج ۵/ ص ۶۱۳، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۷۱، علامه آلبنانى گفته: این حدیث صحیح است.

۷- سنن ترمذى: ج ۵/ ص ۶۱۶، أبواب المناقب، باب، حديث شماره: ۳۶۸۰، علامه آلبنانى گفته: این حدیث ضعیف است.

«ورأى رسول الله ﷺ في رؤيا القليب شانهما، ورئي رجحانها في رؤيا الرجحان في الوزن فعبّر النبي ﷺ بالخلافة»^۳.

«واخبر ان حسنات عمر كعدد نجوم السماء ثم قال جميع حسنات عمر كحسنة واحدة من حسنات أبي بكر»^۴.

وفي حديث (منقبة عثمان) «أَلَا أَسْتَحْيِي مِمَّنْ يَسْتَحْيِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ»^۵. «ثم هما ضجيعاه ﷺ وقال علي بن الحسين منزلتهما في حياته كمنزلتهما بعد موته»^۶.

الى احاديث كثيرة على هذا الاسلوب لاجرم هر دو در يك قرن بودند و قرن ثانى به انقراض هر دو منقرض شد اينجا مناسب ديده مى شود كه خطبه ابن اهتم خطيب شام را كه داد فصاحت داده برنگاريم: أخرج الدارمي من حديث «خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ قَالَ: دَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْأَهْتَمِ عَلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ مَعَ الْعَامَّةِ فَلَمَّ يُفَجِّأُ عُمَرُ إِلَّا وَهُوَ بَيْنَ يَدَيْهِ يَتَكَلَّمُ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخُلُقَ غَنِيًّا عَنِ طَاعَتِهِمْ آمِنًا لِمَعْصِيَتِهِمْ وَالنَّاسُ يَوْمئِذٍ فِي الْمَنَازِلِ وَالرَّأْيِ مُخْتَلِفُونَ، فَالْعَرَبُ بِشَرِّ تِلْكَ الْمَنَازِلِ أَهْلُ الْحَجَرِ وَأَهْلُ الْوَبْرِ وَأَهْلُ الدَّبْرِ يُحْتَازُ دُونَهُمْ طَيِّبَاتُ الدُّنْيَا وَرَحَاءُ عَيْشِهَا، لَا يَسْأَلُونَ اللَّهَ جَمَاعَةً، وَلَا يَتَلَوْنَ لَهُ كِتَابًا، مِيَّتُهُمْ فِي النَّارِ وَحَيْثُهمُ أَعْمَى نَجِسٌ مَعَ مَا لَا يُحْصَى مِنْ الْمَرْغُوبِ عَنْهُ وَالْمَرْهُودِ فِيهِ، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَنْشُرَ عَلَيْهِمْ رَحْمَتَهُ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا مِنْ

۱- المستدرک على الصحيحين: ج ۳/ص ۷۷، حدیث شماره: ۴۴۴۷، اسناد این حدیث صحیح است و شیخین آن را روایت نکرده اند، اما حافظ ذهبی گفته: عاصم بن عمر (یکی از راویان این سند) واهی است.

۲- صحیح بخاری: ج ۵/ص ۱۰، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: ۳۶۸۲.

۳- سنن ابو داود: ج ۴/ص ۲۰۸، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: ۴۶۳۴، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۴- مسند ابو یعلی: ج ۳/ص ۱۷۹، حدیث شماره: ۱۶۰۳، حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

۵- صحیح مسلم: ج ۴/ص ۱۸۶۶، کتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب من فضائل عثمان بن عفان رضی الله عنه، حدیث شماره: ۲۴۰۱.

۶- شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، تألیف لالکائی: ج ۷/ص ۱۳۷۸، حدیث شماره: ۲۴۶۰.

أَنْفُسِهِمْ ﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، فَلَمْ يَمْنَعُهُمْ ذَلِكَ أَنْ جَرَحُوهُ فِي جِسْمِهِ وَلَقَبُوهُ فِي اسْمِهِ، وَمَعَهُ كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ نَاطِقٌ، لَا يُقَدَّمُ إِلَّا بِأَمْرِهِ، وَلَا يُرْحَلُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَلَمَّا أَمَرَ بِالْعَزْمَةِ، وَحُمِلَ عَلَى الْجِهَادِ، انْبَسَطَ لِأَمْرِ اللَّهِ لَوْثُهُ، فَأَفْلَجَ اللَّهُ حُجَّتَهُ، وَأَجَازَ كَلِمَتَهُ، وَأَظْهَرَ دَعْوَتَهُ، وَفَارَقَ الدُّنْيَا تَقِيًّا تَقِيًّا، ثُمَّ قَامَ بَعْدَهُ أَبُو بَكْرٍ فَسَلَكَ سُنَّتَهُ وَأَخَذَ سَبِيلَهُ، وَارْتَدَّتِ الْعَرَبُ أَوْ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْهُمْ، فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَّا الَّذِي كَانَ قَابِلًا، انْتَرَعَ السُّيُوفَ مِنْ أَعْمَادِهَا، وَأَوْقَدَ النَّيْرَانَ فِي شُعْلِهَا، ثُمَّ رَكِبَ بِأَهْلِ الْحَقِّ أَهْلَ الْبَاطِلِ، فَلَمْ يَبْرَحْ يَقْطَعُ أَوْصَالَهُمْ، وَيَسْقِي الْأَرْضَ دِمَاءَهُمْ، حَتَّى أَدْخَلَهُمْ فِي الَّذِي خَرَجُوا مِنْهُ، وَقَرَّرَهُمْ بِالَّذِي نَفَرُوا عَنْهُ، وَقَدْ كَانَ أَصَابَ مِنْ مَالِ اللَّهِ بَكْرًا يَرْتَوِي عَلَيْهِ وَحَبَشِيَّةً أَرْضَعَتْ وَلَدًا لَهُ، فَرَأَى ذَلِكَ عِنْدَ مَوْتِهِ غُصَّةً فِي حَلْقِهِ فَأَدَّى ذَلِكَ إِلَى الْخُلَيْفَةِ مِنْ بَعْدِهِ، وَفَارَقَ الدُّنْيَا تَقِيًّا تَقِيًّا عَلَى مِنْهَاجِ صَاحِبِهِ، ثُمَّ قَامَ بَعْدَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَمَصَّرَ الْأَمْصَارَ، وَخَلَطَ الشَّدَّةَ بِاللَّيْنِ، وَحَسَرَ عَنِ ذِرَاعَيْهِ وَشَمَّرَ عَنِ سَاقَيْهِ، وَأَعَدَّ لِلْأُمُورِ أَقْرَانَهَا وَلِلْحَرْبِ آلَتَهَا، فَلَمَّا أَصَابَهُ قَيْنُ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ أَمَرَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَسْأَلُ النَّاسَ هَلْ يُثْبِتُونَ قَاتِلَهُ؟ فَلَمَّا قِيلَ قَيْنُ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ اسْتَهَلَّ يَحْمَدُ رَبَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ أَصَابُهُ دُو حَقٍّ فِي الْفَيْءِ، فَيَحْتَجَّ عَلَيْهِ بِأَنَّهُ إِنَّمَا اسْتَحَلَّ دَمَهُ بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ حَقِّهِ، وَقَدْ كَانَ أَصَابَ مِنْ مَالِ اللَّهِ بِضْعَةً وَثَمَانِينَ أَلْفًا فَكَسَّرَ لَهَا رِبَاعَهُ وَكَرِهَ بِهَا كِفَالََةَ أَوْلَادِهِ، فَأَدَّاهَا إِلَى الْخُلَيْفَةِ مِنْ بَعْدِهِ، وَفَارَقَ الدُّنْيَا تَقِيًّا تَقِيًّا عَلَى مِنْهَاجِ صَاحِبِيهِ، ثُمَّ يَا عُمَرُ إِنَّكَ بُئِيَ الدُّنْيَا وَلَدَتْكَ مُلُوكُهَا، وَالْقَمَتَكَ ثُدْيِيهَا وَنَبَتَتْ فِيهَا تَلْتَمِسُهَا مَطَائِنُهَا، فَلَمَّا وُلِّيَتْهَا أَلْقَيْتَهَا حَيْثُ أَلْقَاهَا اللَّهُ، هَجَرْتَهَا وَجَفَوْتَهَا، وَقَدَّرْتَهَا إِلَّا مَا تَزَوَّدَتْ مِنْهَا، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَلَّ بِكَ حَوْبَتَنَا وَكَشَفَ بِكَ كُرْبَتَنَا، فَاْمِضْ وَلَا تَلْتَمِثْ، فَإِنَّهُ لَا يَعِزُّ عَلَى الْحَقِّ شَيْءٌ، وَلَا يَدِلُّ عَلَى الْبَاطِلِ شَيْءٌ، أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ. قَالَ أَبُو أَيُّوبَ: فَكَانَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ يَقُولُ فِي الشَّيْءِ قَالَ لِي ابْنُ الْأَهْتَمِ: اْمِضْ وَلَا تَلْتَمِثْ»^۱.

۱- سنن دارمی: ج ۱/ ص ۲۲۵، کتاب دلائل النبوة، باب فی وفاة النبی ﷺ، روایت شماره: ۹۲، حسین سلیم أسد دارانی گفته: در اسناد ابن روایت دو راوی مجهول وجود دارد، و این سند موقوف بر عبد الله بن الأهتم (یکی از رواة آن) است.

تغییر ثالث قتل حضرت ذی النورین و آنچه بر آن مترتب شد و این اعظم تغییرات است آن حضرت علیه السلام را حد فاصل نهادند در میان زمان خیر و زمان شر و مطمح اشارت همان تغیر را ساختند در احادیث بسیار که همه به هیأت اجتماعی متواتر باشد و آنجا خلافت خاصه منتظمه منقطع شد کما نص النبى صلی الله علیه و آله علی ذلك فی احادیث کثیرة و آنحضرت علیه السلام در بسیاری از احادیث هر سه مشائخ را جمع فرموده‌اند چنانکه در مقصد اول نوشتیم و اگر به چشم تأمل در نگری هر جا ذکر خلافت خاصه منتظمه بالفعل مذکور شد ذکر هر سه بزرگ یک جا آمده و خلافت خاصه با مداخلت در امور عظام به حضور آنحضرت و بعد آن حضرت علیه السلام هر جا که مذکورست ذکر شیخین است لا غیر و آنجا قرون ثلاثه مشهود بالخیر منقطع شد و قرن ثالث مدت خلافت ذی النورین بود که قریب به دوازده سال بوده است سیرت حضرت ذی النورین نسبت به سیرت شیخین مغایرتی داشت، زیرا که گاهی از عزیمت به رخصت تنزل می‌نمود و امرای حضرت ذی النورین نه بر صفت امرای شیخین بوده‌اند و انقیاد رعیت مر اورا نه مثل انقیاد رعیت با حضرت صدیق و فاروق بود هر چند آن خشونت‌ها از قوت به فعل نیامد و از دل و زبان به دست و سلاح انتقال نه کرده بود إلا عند اتمام هذا القرن وهذا لا ینزع فیہ إلا مکابراً.

بدان اسعدک الله تعالی اگر در تأویل حدیثی اشکالی بهم رسید رجوع به حدیث دیگر کن تا مطمح نظر آن حضرت علیه السلام در آن حدیث پیش تو منقح شود که حدیث آنحضرت علیه السلام مثل قرآن است یشبه بعضه بعضاً قال الله تعالی: ﴿کَتَبْنَا مُتَشَابِهًا مَّثَانِي﴾ [الزمر: ۲۳].^۱

و آن حضرت علیه السلام غالباً مضمون را به عبارات مختلفه و اسالیب متنوعه بیان فرموده‌اند در حدیث: «خیر الناس قرنی، ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم، ثم ینشأ قوم تسبق أیمانهم شهادتهم وشهادتهم ایمانهم» وفي لفظ: «ثم یفشوا الکذب»^۱ آنچه از

۱- ترجمه‌ی آیه: «کتابی با آیات هم‌گون و مکرر».

۲- مسند امام احمد: ج ۳۰ / ص ۲۹۳، حدیث شماره: ۱۸۳۴۸، شعب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

خیریت قرون اولی و شریعت قرون آخره فهمیده در گوشه خاطر خود نگاهدار بعد از آن حدیث: «تزلزل رحی الإسلام لخمس وثلاثین سنة فإن یهلکوا» بر خوان و مفهوم آن را منقح کن و در گوشه دیگر بدار و لفظ رحی الاسلام با خیریتی که از حدیث اول دانسته بسنج و لفظ هلاک که عقب آن واقع شد با لفظ «تسبق ایمانهم الخ» و لفظ: «یفشوا الکذب» بسنج مضمون یکی را عین مضمون دیگر خواهی یافت و تاریخ خمس و ثلاثین از این موازنه در نظر سرسری زیاده می ماند لیکن چون نیک بشگافی عین معنی قرون ثلاثه است به تأویلی که ما آن را بیان نمودیم نزدیک توافق اکثر امور می توان قید یکی در مطلق دیگر افزود و بحکم یکی میتوان متشابه دیگر را مؤول ساخت.

باز از این همه بگذر حدیث دیگر بخوان «الخلافة بالمدينة والملك بالشام»^۲. لفظ خلافت را که باملک قسیم ساختند بین که از میان این مقابله چه می زاید پس بشناس از این قرون ثلاثه ممدوحه یکی قرن نبوت است و دو قرن خلافت و آن همه در مدینه بوده است و بعد آن دو گاهی در مدینه سلطنت مستقر نشد پس تعیین به مدت خمس و ثلاثین و تعیین به بودن خلافت در مدینه مصداق آن هر دو یکی است هر دو نشان یک مدعاست و هر دو متوجه به یک مرمی.

باز این را بگذار و حدیث ابی عبیده و معاذ بن جبل رضی الله عنهما بخوان: «إن هذا الأمر بدأ نبوة ورحمة، ثم كائن خلافة ورحمة، ثم كائن ملکا عضوا»^۳.

و با حدیث «قرون ثلاثة» و حدیث «تزلزل رحی الإسلام» و حدیث «الخلافة بالمدينة والملك بالشام» بسنج شک نداریم که خلافت و رحمت با معنی خیریت هم سنگ است و عضوض با فتنه هم ترازو.

۱- صحیح ابن حبان: ج ۱۱۶ ص ۲۳۹، باب فضل الصحابة والتابعین رضی الله عنهم، ذکر الإخبار عن وصية المصطفى صلی الله علیه و آله الخیر بالصحابة والتابعین بعده، حدیث شماره: ۷۲۵۴، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است.

۲- کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج ۱ ص ۱۰۴، باب معرفة الخلفاء من الملوك، حدیث شماره: ۲۴۸.

۳- مسند ابو یعلیٰ موصلی: ج ۲ ص ۱۷۷، حدیث شماره: ۸۷۳، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

باز این را بگذار و حدیث کرز بن علقمه را بخوان که اسلام را شیوعی خواهد بود ثم یعودون اسود صُباء نیک تأمل نما روز افزونی تا کدام وقت بوده است و فتنه اسود صباء در کدام زمان متحقق شد و این را با خیریت قرون و رحی الاسلام و خلافت و رحمت بسنج شک نداریم که همه متوازن است.

باز اسود صباء با حدیث «هرج و یفشوا الکذب و یهلکوا و ملکاً عضواً». بسنج یقین داریم که همه به یک نسق خواهی یافت.

باز این را نیز بگذار و حدیث حدیفه بخوان: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتُلُوا إِمَامَكُمْ وَتَجْتَلِدُوا بِأَسْيَافِكُمْ وَیَرِثَ دُنْيَاكُمْ شِرَارُكُمْ»^۱. و تأمل کن که اشاره بکدام واقعه است و زمان آن واقعه کدام بوده است ای غیر ذلك من أحادیث.

بالجمله ذهن خود را مصفی کن از شوب کدورات و بعض احادیث را با بعض منطبق ساز تا مقصد کلام آنحضرت ﷺ بر تو روشن شود بعد از آن اخبار احبار اهل کتاب برخوان و آثار صحابه کرام رضوان الله عنهم اجمعین بیاد آر تا اطمینان حاصل گردد و اگر با وجود استعمال این طریق کاری نکشود و معنی منقح نشد از تنقیح معانی سنت خود را معذور باید داشت که در این مبحث بهتر از این طریق بدست نخواهد آمد و در هیچ مسئله زیاده‌تر از این طرق متکثره متوافره میسر نخواهد شد حتی در باب صلوة و زکوة هم.

إِذَا لَمْ تَسْتَطِعْ أَمْرًا فَدَعَاهُ وَجَاوِزَهُ إِلَى مَا تَسْتَطِيعُ
بالجمله اختلاف در این قرون مانند اختلاف اصناف است در میان نوع واحد^۲، به یک حساب همه واحد است و به یک حساب مختلف و متعدد، لهذا در حدیث «رحی الإسلام» همه را در یک مرتبه شمرده‌اند، و در حدیث «الخلافة بالمدينة والملك

۱- سنن ترمذی: ج ۱/۴ ص ۴۶۸، أبواب الفتن، باب ما جاء فی الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، حدیث شماره: ۲۱۷۰، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث ضعیف است، و اما حکمی که شاه ولی الله ذکر نموده، حکم ترمذی بر این حدیث می‌باشد.

۲- فرق بین نوع و صنف اینست که اختلاف انواع به سبب امور ذاتیه می‌باشد، مثل انسان و اسب که ذات آن‌ها با هم مختلف‌اند، و اختلاف در اصناف به سبب امور خارجی می‌باشد، مثل انسان افغانی و ترکی.

بالشام^۱ همه را به یک منزلت نهاده‌اند، و در حدیث نبوت و رحمت همه را یک وصف اثبات نمودند، و در حدیث فتن که از مسند حذیفه است همه را زمان استقامت گفته‌اند، و در حدیث کرز بن علقمه همه را در مراتب زیادت و نمو گذاشته‌اند چون تغییر اعظم بظهور پیوست شکل عالم برگشت و تغایر نوعی به نسبت زمان اول به ظهور انجامید و در دامن این تغیر سه فتنه و دو هُذنه (صلح) واقع شد و آن حضرت ﷺ شرح و تفصیل آن پنج حادثه فرموده‌اند بما لا مزید علیه أخرج الشيخان «عن حذيفة قال كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنِ الْخَيْرِ وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مُحَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِي فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٌّ فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ قَالَ: نَعَمْ فَقُلْتُ هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ قَالَ: نَعَمْ وَفِيهِ دَخْنٌ. قُلْتُ وَمَا دَخْنُهُ قَالَ: قَوْمٌ يَسْتَنْوُونَ بِغَيْرِ سُنَّتِي وَيَهْدُونَ بِغَيْرِ هُدْيِي تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ. فَقُلْتُ هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَدَّفُوهُ فِيهَا. فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا. قَالَ: نَعَمْ قَوْمٌ مِنْ جِلْدَتِنَا وَيَتَكَلَّمُونَ بِالسِّنَّتِنَا. قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَرَى إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ قَالَ: تَلَزُمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ. فَقُلْتُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةً وَلَا إِمَامًا قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ عَلَى أَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ»^۲، وفي روايته: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٌّ فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ قَالَ: نَعَمْ، وَفِيهِ دَخْنٌ. قُلْتُ وَمَا دَخْنُهُ قَالَ قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هُدْيِي، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ. قُلْتُ فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ، دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَدَّفُوهُ فِيهَا. قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا. قَالَ: هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِالسِّنَّتِنَا. قُلْتُ فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ قَالَ: تَلَزُمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ. قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةً وَلَا إِمَامًا قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ، وَأَنْتَ عَلَى

۱ - كتاب الفتن، تأليف نعيم بن حماد: ج ۱/ ص ۱۰۴، باب معرفة الخلفاء من الملوك، حديث شماره: ۲۴۸.

۲ - صحيح مسلم: ج ۱۳/ ص ۱۴۷۵، كتاب الإمارة، باب الأمر بلزوم الجماعة عند ظهور الفتن وتحذير الدعاة إلى الكفر، حديث شماره: ۱۸۴۷. امام بخاری نیز این حدیث را با اندکی اختلاف در الفاظ روایت کرده که در حاشیه‌ی بعدی آن را می‌آوریم.

ذَلِكَ»^۱. وفي رواية «قلت فَمَا الْعِصْمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: السَّيْفُ، قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ السَّيْفِ بَقِيَّةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، تَكُونُ إِمَارَةً عَلَى أَقْدَائِهِ، وَهُدْنَةٌ عَلَى دَخَنِ، قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ يَنْشَأُ دُعَاةُ الصَّلَاةِ، فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةٌ جَلَدَ ظَهْرَكَ، وَأَخَذَ مَالَكَ، فَالزَّمَهُ وَإِلَّا قُتِمَتْ وَأَنْتَ عَاضٌ عَلَى جَذَلِ شَجَرَةٍ، قَالَ: قُلْتُ ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ يَخْرُجُ الدَّجَالُ، بَعْدَ ذَلِكَ مَعَهُ نَهْرٌ وَنَارٌ، فَمَنْ وَقَعَ فِي نَارِهِ، وَجَبَ أَجْرُهُ، وَحُطَّ وَرْزُهُ، وَمَنْ وَقَعَ فِي نَهْرِهِ وَجَبَ وَرْزُهُ، وَحُطَّ أَجْرُهُ»، قال البغوي قوله «فما العصمة قال السيف كان قتادة يضعه على أهل الردة كانت في زمن الصديق عليه السلام وقوله هدنة على دخن معناه صلح على بقايا من الضغن وذلك ان الدخان أثر من النار، قال ابو عبيد أصل الدخن ان يكون في لون الدابة أو الثوب أو غير ذلك كدورة إلى سوادٍ وفي بعض الرويات قلت يا رسول الله الهدنة على الدخن ما هي قال لا يرجع قلوب بني آدم عن الذي كانت عليه»^۲.

فتنه‌ی اولی مشتمل بر سه حادثه عظیمه مبدأ این فتنه خلافت حضرت مرتضی است آن حضرت علیه السلام نخست از خلافت حضرت مرتضی خبر دادند که منتظم نشود و از آن متالم شدند؛ فی الخصائص أخرج الطبرانی وابونعیم «عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلي إنك مؤمر مستخلف وإنك مقتول وهذه مخضوبة من هذا لحيته من رأسه»^۳. وأخرج الحاكم «عن علي عليه السلام قال ان مما عهد إلى النبي صلی الله علیه و آله ان الأمة ستقذرنى بعده»^۴.

۱- صحیح بخاری: ج ۴/ ص ۱۹۹، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام، حدیث شماره: ۳۶۰۶.

۲- شرح السنة للبغوی: ج ۱۵/ ص ۱۱، کتاب الفتن، حدیث شماره: ۴۲۲۰،

۳- المعجم الأوسط للطبرانی: ج ۷/ ص ۲۱۸، باب المیم من اسمه: محمد، حدیث شماره: ۷۳۱۸، سپس گفته: این حدیث را از سماک بن حرب به جز ناصح، و از ناصح به جز علی بن هاشم کسی دیگر روایت نکرده است. و فضائل الخلفاء الأربعة وغيرهم لأبي نعیم الأصبهانی: ج ۱/ ص ۱۷۰، خلافة أمير المؤمنين علی بن أبی طالب، علیه السلام، حدیث شماره: ۲۱۹.

۴- در روایت مستدرک: «أن الأمة ستعذر بي بعده» آمده، که به نظر می‌رسد شاه ولی الله به خطار فته باشند؛ نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۵۰، حدیث شماره: ۴۶۷۶، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. البته این حدیث نیاز به تحقیق بیشتر دارد؛ که چطور نسبت غدر و خیانت به همه‌ی امت داده شده؛ و حال آن‌که در حدیث صحیح دیگری می‌فرماید: «امت

وأخرج الحاكم «عن ابن عباس رضي الله عنهما قال: قال النبي ﷺ لعلي: أما إنك ستلقى بعدي جهدا قال: في سلامة من ديني؟ قال: في سلامة من دينك»^۱.

واخرج احمد «عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَمْرٍو الْأَسْلَمِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اخْتِلَافٌ أَوْ أَمْرٌ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ السَّلْمَ فَافْعَلْ»^۲.

حادثه اولی حرب جمل^۳ و آنحضرت ﷺ آن را در خبر واحد غریب بیان فرمودند
أخرج ابويعلي «عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، قَالَ: مَرَّتْ عَائِشَةُ بِمَاءٍ لِيَنِي عَامِرٍ، يُقَالُ لَهُ الْحَوْءُ، فَتَبَحَتْ عَلَيْهِ الْكِلَابُ، فَقَالَتْ: مَا هَذَا؟ قَالُوا: مَاءٌ لِيَنِي عَامِرٍ، فَقَالَتْ: رُدُّونِي رُدُّونِي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: كَيْفَ يَأْحَدَاكُنَّ إِذَا تَبَحَتْ عَلَيْهَا كِلَابُ الْحَوْءِ؟»^۴.

وأخرج الحاكم من حديث «يحيى بن سعيد، ثنا الوليد بن عياش، أخو أبي بكر بن عياش، عن إبراهيم، عن علقمة، قال: قال ابن مسعود رضي الله عنه: قال لنا رسول الله ﷺ: أحذركم سبع فتن تكون بعدي: فتنة تقبل من المدينة، وفتنة بمكة، وفتنة تقبل من اليمن، وفتنة تقبل من الشام، وفتنة تقبل من المشرق، وفتنة تقبل من المغرب، وفتنة من بطن

محمد هرگز بر گمراهی جمع نمی شوند»، و فضایل شیخین نسبت به فضایل علی رضي الله عنه خیلی بیشتر و کارنامه‌های که انجام داده اند افزون تر و فتوحات و عدالت شان گسترده تر می باشد.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۵۱، حدیث شماره: ۴۶۷۷، حافظ ذہبی گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین است.

۲- مسند امام احمد: ج ۱۲/ ص ۱۰۶، حدیث شماره: ۶۹۶، شعیب الأرئوطو گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

۳- نام جنگی است که بین علی مرتضی و ام المؤمنین عائشه، طلحه و زبیر رضي الله عنهم در نزدیکی شهر بصره واقع شده است. چونکه عائشه صدیقه در این جنگ بر شتری سوار بود، این جنگ به «جمل» معروف شد. این واقعه اسفبار که در ماه جمادی الثانی سال ۳۶ هجری به وقوع پیوسته اولین جنگی است که در بین مسلمانها (صحابه کرام) اتفاق افتاده است. بر پا کنندگان این جنگ همان باغیان فتنه‌گری بودند که پیش از آن عثمان ذی النورین را به شهادت رسانده بودند و در هنگام این جنگ در لشکر علی قرار داشتند. در این جنگ از طرفین حدود سیزده هزار نفر به قتل رسیده که سرخیل شهداء طلحه و زبیر رضي الله عنهما بودند، إنا لله وإنا إليه راجعون. (ش)

۴- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۱۸/ ص ۲۸۲، حدیث شماره: ۴۸۶۸، حسین سلیم أسد دارانی گفته: إسناد این حدیث صحیح است.

الشام وهي السفيناني قال: فقال ابن مسعود: منكم من يدرك أولها، ومن هذه الأمة من يدرك آخرها»، قال الوليد بن عياش: فكانت فتنة المدينة من قبل طلحة والزبير، وفتنة مكة فتنة عبد الله بن الزبير، وفتنة الشام من قبل بني أمية، وفتنة المشرق من قبل هؤلاء^۱.

حادثه ثانیه حرب صفین^۲ و آن حضرت ﷺ از آن خبر دادند در خبر صحیح أخرج الشيخان «عن أبي هريرة قال قال رسول الله ﷺ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِتْنَانِ عَظِيمَتَانِ تَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ وَدَعْوَاهُمَا وَاحِدَةٌ»^۳. این کلمه اشارت است به آنکه اهل شام مصحف برداشتند که در میان ما و شما این قرآن است و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن قرآن صامت است و من قرآن ناطقم.

و أخرج البخاري «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِعِمَارٍ: تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ»^۴. و آن منتهی شد بتحکیم و آنحضرت ﷺ این قصه را بلفظی بیان فرمودند که مشعر باشد به آنکه مبدأ مفساد شتی گردد و مرضی شارع نبود.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۴/ ص ۵۱۵، حدیث شماره: ۸۴۴۷، حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح است، اما شیخین آن را روایت نکرده‌اند.

۲- نام جنگی است که در ماه صفر سال ۳۷ هجری بین علی و معاویه رضی الله عنهما بوقوع پیوسته است. بعد از آن مسأله تحکیم پیش آمد که ابو موسی اشعری از طرف علی و عمرو بن عاص از طرف معاویه به حیث حکم معرفی شدند که در نتیجه ابو موسی اشعری، علی را از خلافت عزل نموده و عمرو بن عاص مقام خلافت را برای معاویه برقرار داشت، در این جنگ که علی برای سرکوبی اهل شام با لشکری از عراق حرکت نمود تعداد زیادی از صحابه کرام به شهادت رسیدند. (ش)

۳- صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۱۷، کتاب استتابة المرتدين والمعاندين وقتالهم، باب قول النبي ﷺ: «لا تقوم الساعة حتى يقتل فتان، دعوتها واحدة»، حدیث شماره: ۶۹۳۵، و صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۲۲۱۴، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب إذا تواجه المسلمان بسيفيهما.

۴- صحیح بخاری: ج ۱/ ص ۹۷، کتاب الصلاة، باب التعاون فی بناء المسجد، حدیث شماره: ۴۴۷. البته در روایت صحیح بخاری: «تقتله الفتنه الباغية» آمده، و روایتی که شاه ولی الله آورده روایت امام مسلم: ج ۴/ ص ۲۲۳۶، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب لا تقوم الساعة حتى يمر الرجل بقبر الرجل فيتمنى أن يكون مكان الميت من البلاء، حدیث شماره: ۲۹۱۶ است.

حادثه ثالثه حرب نهروان^۱ و آن حضرت علیه السلام آن را در خبر متواتر بیان فرمودند و ارشاد نمودند که در حین فرقت مسلمین بظهور خواهد آمد و متولی قتل آن فریق اولیها بالحق باشد و آن یکی از حسنات عضیمه آن جماعت خواهد بود بعد از این سه حادثه واقعه حضرت مرتضی علیه السلام بظهور آمد و آن حضرت علیه السلام بیان آن در حدیث مستفیض فرمودند و قاتل حضرت مرتضی را به اشقی الآخیرین نکوهیدند؛ أخرج الحاكم في حديث طويل «عن عمار بن ياسر رضي الله عنه قال كنت أنا وعلي رفيقين في غزوة ذي العسيرة فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ألا أُحدِّثُكُمْ بِأَشَقَى النَّاسِ رَجُلَيْنِ. قُلْنَا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أُحَيْمِرُ ثُمُودَ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ وَالَّذِي يَضْرِبُكَ يَا عَلِيُّ عَلِيٌّ عَلَى هَذِهِ. يَعْنِي قَرْنَهُ حَتَّى تُبَلَّ مِنْهُ هَذِهِ يَعْنِي لِحْيَتَهُ»^۲.

و هدنه‌ی اولی مبتدأ آن صلح حضرت امام حسن بود با معاویه بن ابی سفیان و آنحضرت علیه السلام آن را در حدیث صحیح بیان فرمودند أخرج البخاري «عن الحسن قال لَقَدْ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرَةَ قَالَ بَيْنَا النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله يُخْطَبُ جَاءَ الْحَسَنُ فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله: ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصَلِّحَ بِهِ بَيْنَ فِتْنَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»^۳.

۱- نهروان نام جنگی است که در سال ۳۸ هجری بین علی رضي الله عنه و خوارج در منطقه «نهروان» درگرفت، مختصر واقعه این طور است که علی بعد از واقعه «تحکیم» حکم ابوموسی اشعری را قبول نکرد، چرا که ابوموسی اشعری او را از خلافت عزل کرده بود، در نتیجه بعضی از شیعیان علی از او برگشته و او را تکفیر نمودند که بعدها بنام «خوارج» مسمی شدند. علی رضي الله عنه برای سرکوبی آنها لشکر کشید و در جنگ نهروان آنها را شکست داد اما این فرقه قوی شده و برای خلافت اموی و عباسی درد سر بزرگ شدند و حتی از لحاظ علمی نیز رشد کرده و علمای اهل سنت نظرات و عقائد خوارج را جواب‌های علمی دادند. (ش)

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳/ ص ۱۵۱، کتاب معرفة الصحابة رضي الله عنهم، وأما قصة اعتزال محمد بن مسلمة الأنصاري عن البيعة، حدیث شماره: ۴۶۷۹، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم است.

۳- صحیح بخاری: ج ۱۹/ ص ۵۶، کتاب الفتن، باب قول النبی صلى الله عليه وآله للحسن بن علی: «إن ابني هذا لسيد، ولعل الله أن يصلح به بين فئتين من المسلمين»، حدیث شماره: ۷۱۰۹.

باز استقلال معاویه بن ابی سفیان به بادشاهی بیان فرمودند، أخرج ابن ابی شیبہ «عن معاوية: قال ما زلت أطمع في الخلافة منذ قال لي رسول الله ﷺ: يا معاوية! إن ملكت فأحسن»^۱.

فتنه‌ی ثانیه مشتمل بر حوادث چند:

یکی - شهادت حضرت امام حسین^۲:

في المشكوة معزواً إلى البيهقي «عن أم الفضل بنت الحارث، أنها دخلت على رسول الله ﷺ فقالت: يا رسول الله، إني رأيت حلماً منكراً الليلة، قال: ما هو؟ قالت: إنه شديد، قال: ما هو؟ قالت: رأيت كأن قطعة من جسدك قطعت ووضعت في حجري، فقال رسول الله ﷺ: رأيت خيراً، تلد فاطمة إن شاء الله غلاماً، فيكون في حجرك فولدت فاطمة الحسين فكان في حجري كما قال رسول الله ﷺ، فدخلت يوماً إلى رسول الله ﷺ فوضعت في حجره، ثم حانت مني التفاتة، فإذا عينا رسول الله ﷺ تهريقان من الدموع، قالت: فقلت: يا نبي الله، بأبي أنت وأمي ما لك؟ قال: أتاني جبريل^۳، فأخبرني أن أمتي ستقتل ابني هذا فقلت: هذا؟ فقال: نعم، وأتاني بترية من تربته حمراء»^۴.

۱- مصنف ابن ابی شیبیه: ج ۱۶ ص ۲۰۷، کتاب الأمراء، ما ذکر من حدیث الأمراء والدخول علیهم، حدیث شماره: ۳۰۷۱۵.

۲- شهادت حسین^۳ در محرم سال ۶۱ هجری واقع شد که شانزده تن از خاندان ایشان در این واقعه به شهادت رسیدند. حافظ ذهبی در المنتقی من منهاج الاعتدال صفحه ۲۶۷ می‌نویسد: «وَأما يزيد فلم يأمر بقتل الحسين باتفاق أهل النقل، ولكن كتب لابن زياد أن يمنعه من ولاية العراق، والحسين كان يظن أن أهل العراق ينصرونه ويوفون له بما كتبوا إليه فأرسل إليهم ابن عمه مسلم بن عقيل، فلما قتلوا مسلماً وغدروا به وباعوا ابن زياد أراد الحسين الرجوع فأدركته السرية الظالمة، فطلب أن يذهب إلى يزيد أو يذهب إلى الثغر أو يرجع إلى بلده، فلم يمكنه من ذلك حتى يستأسر لهم ولكن هو^۴ أبا ان يسلم نفسه وأن ينزل على حكم عبيد الله بن زياد وقاتل حتى قتل شهيداً رضى الله عنه. ولما بلغ ذلك يزيد أظهر التوجع وظهر البكاء في داره ولم يسب لهم حرباً أصلاً بل جهزهم واعطاهم وبعثهم إلى المدينة...» (ش)

۳- مشکاة المصابيح: ج ۱۳ ص ۱۷۴۱، حدیث شماره: ۶۱۸۰، و دلایل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة للبيهقي: ج ۱۶ ص ۴۶۹، باب ما روى في إخباره بقتل ابن ابنته أبي عبد الله الحسين بن علي بن أبي طالب.

دوم - واقعه‌ی حرّه^۱ اخرج ابوداود «عَنْ أَبِي ذَرٍّ، قَالَ: كُنْتُ رَدِيْقًا خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَوْمًا عَلَى حِمَارٍ، فَلَمَّا جَاوَزْنَا بُيُوتَ الْمَدِيْنَةِ، قَالَ: فَكَيْفَ بِكَ يَا أبا ذَرٍّ، إِذَا كَانَ فِي الْمَدِيْنَةِ جُوعٌ تَقُومُ عَنْ فِرَاشِكَ فَلَا تَبْلُغُ مَسْجِدَكَ حَتَّى يُجْهِدَكَ الْجُوعُ؟^۲ قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: تَعَفَّفْ يَا أبا ذَرٍّ، ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ بِكَ يَا أبا ذَرٍّ، إِذَا كَانَ بِالْمَدِيْنَةِ مَوْتُ يَبْلُغُ الْبَيْتِ الْعَبْدَ حَتَّى إِنَّهُ يُبَاعُ الْقَبْرُ بِالْعَبْدِ، قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: تَصَبَّرْ يَا أبا ذَرٍّ، قَالَ: كَيْفَ بِكَ يَا أبا ذَرٍّ إِذَا كَانَ بِالْمَدِيْنَةِ قَتْلٌ يَغْمُرُ الدَّمَاءَ حِجَارَةَ الزَّيْتِ؟ قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: تَأْتِي مَنْ أَنْتَ مِنْهُ، قَالَ: قُلْتُ: وَالْبَسُ السَّلَاحَ، قَالَ: شَارَكْتَ الْقَوْمَ إِذَا، قُلْتُ: فَكَيْفَ أَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ: إِنْ حَشِيْتَ أَنْ يَهْرَكَ شِعَاعُ السَّيْفِ، فَالْقِ نَاحِيَةَ نُوْبِكَ عَلَى وَجْهِكَ لِيَبُوءَ بِإِثْمِكَ وَإِثْمِهِ»^۳.

سوم - استحلال مکه^۴ بسبب خروج عبدالله ابن الزبير و آن را نيز خبر دادند.

۱- اين واقعه در مدينه‌ی منوره اتفاق افتاد، اصل واقعه از اين قرار است که در سال ۳۶ هجری برای يزيد بن معاويه خبر رسيد که مردم مدينه منوره شورش نموده‌اند، يزيد بخاطر سرکوبی آن‌ها لشکری به مدينه فرستاد و در نتيجه تعدادی از صحابه کرام به قتل رسيدند، حافظ ذهبي اسباب لشکرکشی يزيد به مدينه را اينطور می‌نويسد: «وأما فعله بأهل الحرّة، فإنهم لما خلعهوا واخرجوا نوابه وحاصروا عشيرته، أرسل إليهم مرة بعد مرة يطلب الطاعة فامتنعوا وسمموا، فجهز إليهم مسلم بن عقبة المرى وأمره أن يندرهم ويهددهم فإن أبوا قاتلهم». المنتقى من منهاج الاعتدال صفحة ۲۹۲. (ش)

۲- در نزديکی شهر مدينه سنگ‌های سياهی وجود دارد که چون خاصيت آتشنايی دارد آن‌ها را احجار زيت (سنگ روغن دار) می‌گویند. (ش)

۳- اين حديث را در سنن ابو داود نيافتيم، و آن را معمر بن راشد در جامع خود روايت کرده؛ نگا: الجامع: ج ۱۱ / ص ۳۵۱، باب الفتن، حديث شماره: ۲۰۷۲۹، تأليف: معمر بن أبي عمرو راشد أزدی بصری (متوفی: ۱۵۳ هـ)، تحقيق: حبيب الرحمن أعظمی، ناشر: المجلس العلمی بباكستان، وتوزيع المكتب الإسلامي ببیروت، چاپ دوم، سال: ۱۴۰۳ هـ. و نگا: مسند امام احمد: ج ۳۵، ص ۲۵۲، حديث شماره: ۲۱۳۲۵، شعيب الأرناؤوط گفته: اسناد اين حديث بنا بر شرط امام مسلم صحيح است.

۴- خلاصه واقعه بی حرمتی مکه‌ی مکرمه از اين قرار است: آنگاه که يزيد از اهل مدينه بيعت خواست بعضی از صحابه کرام و از آن جمله حسين بن علی و عبدالله بن زبير از بيعت با يزيد سرباز زدند و از مدينه خارج شده به مکه رفتند، در اين هنگام حسين فريب غداران کوفه را خورده و به امید بيعت شيعيان پدرش با او روانه عراق شد که در راه به رتبه‌ی شهادت فائز گشت، اما عبد الله بن

چهارم - خروج ابراهیم بن اشتر برای جنگ عبیدالله ابن زیاد.
 پنجم - تسلط مختار در کوفه از آن حال نیز خبر دادند که «فِي ثَقِيفٍ كَذَّابٌ وَمُبِيرٌ»
 (هلاک کننده): أخرج الترمذي «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فِي ثَقِيفٍ كَذَّابٌ
 وَمُبِيرٌ»^۱.

«وروی مسلم في الصحيح حين قتل الحجاج عبد الله بن الزبير قالت أسماء أن رسول
 الله ﷺ حدثنا أَنَّ فِي ثَقِيفٍ كَذَّابًا وَمُبِيرًا»^۲.
 ششم - قتال مصعب با مختار (ثقفی)^۳.
 هفتم - قتال ضحاک بن قیس با مروان.
 هشتم - قتال عبد الملك با مصعب.
 نهم - ظهور حجاج و ظلم او و آن حضرت ﷺ آن را بیان فرمودند و آن حضرت ﷺ از
 این مقاتلات خبر دادند بدعای علی ابواب جهنم.

هدنهی ثانیه آنکه بعد اللتیا والتی امر سلطنت بر عبدالملک (ابن مروان) مستقر شد
 و همه اهل اسلام تحت حکم او درآمدند و اولاد و احفاد او نیز در عالم به همین نسق

زبیر در مکه باقی مانده و در آن جا ادعای خلافت نمود. در ماه صفر سال ۶۴ هجری لشکر یزید
 به جنگ ابن زبیر آمده و در مکه با هم پیکار نمودند که در نتیجه قسمتی از پردهی کعبه معظمه
 در آتش سوخت، در اثنای جنگ خبر وفات یزید آمده و لشکر او مراجعت نمودند و خلافت
 عبدالله بن زبیر مستحکم شد تا اینکه عبد الملک ابن مروان در سال ۷۳ هجری حجاج بن یوسف
 ثقفی را با لشکر گران به جنگ ابن زبیر فرستاد که در نتیجه عبدالله ابن زبیر به شهادت رسیده و
 حجاج مظالم زیاد نمود. حافظ ذهبی دربارهی سوختن کعبه معظمه می نویسد: «وأما الكعبة فلم
 تقصد بإهانة، وإنما قصدوا ابن الزبير، ولم يهدم يزيد الكعبة ولا أحرقتها باتفاق المسلمين ولكن طارت إلى
 الاستار شرارة من نار من امرأة فاحترقت الكعبة فهدمها ابن الزبير وأعادها». المنتقى صفحة ۲۷۵.
 (ش)

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۷۲۹، أبواب المناقب، باب فی ثقیف وبنی حنیفة، حدیث شماره: ۳۹۴۴،
 علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- صحیح مسلم: ج ۴/ ص ۱۹۷۱، کتاب فضائل الصحابة ﷺ، باب ذکر کذاب ثقیف ومبیرها، حدیث
 شماره: ۲۵۴۵.

۳- مشهور به مختار کذاب.

فرمانروائی کردند و در حدیث شریف بیان حکومت این فریق آمده است أخرج البخاری من حدیث أبي هريرة «هَلَكَةُ أُمَّتِي عَلَى يَدَي غِلْمَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ»^۱.
 وأخرج الحاكم «عن أبي ذرٍ سمع النبي ﷺ يقول إذا بلغت بنو أمية أربعين اتخذوا عباد الله حَوَلاً (غلام) ومال الله نَحْلاً (بخشش) وكتاب الله دغلاً (بازیچه)»^۲.
 وأخرج ابويعلي والحاكم «عن أبي هريرة أن النبي ﷺ قال رأيت في النوم بني الحكم ينزون على منبري كما تنزو القردة قال فما رأي النبي ﷺ ضاحكاً مستجمعاً حتى توفي»^۳.
 وأخرج البيهقي «عن سعيد بن المسيب، قال: رأى النبي ﷺ بني أمية على منبره فساء ذلك فأوحى إليه أنما هي دنيا أعطوها، فقرت عينه»^۴.
 ذلك فأوحى إليه أنما هي دنيا أعطوها، فقرت عينه»^۵.

- ۱- صحیح بخاری: ج ۱۹ / ص ۴۷، کتاب الفتن، باب قول النبي ﷺ: «هلاک امتی علی یدی اغیلمة سفهاء»، حدیث شماره: ۷۰۵۸.
- ۲- در صحت این حدیث ادنی تردیدی وجود ندارد؛ و اما این که مراد بنی مروان باشد اشتباه آشکاری است که شاه ولی الله مرتکب شده است؛ به دلیل این که: در ادامه ی همین روایت آمده: مروان بن حکم (رئیس بنی مروان) با شنیدن این حدیث می گوید: «لعنة الله عليهم غلمة: لعنت الله بر چنین جوانانی باد»، و اگر او و فرزندانش مراد می بودند، هرگز این جمله را بر زبان نمی آورد. و دیگر اینکه: در ادامه ی همین حدیث ابو هریره آن ها را مشخص می سازد و می گوید: بنی فلان و بنی فلان که نامی از بنی مروان یا بنی امیه نمی برد. و بالآخره این که بنی مروان نه تنها امت اسلامی را هلاک نکردند بلکه مسلمانان در زمان حکومت آنان از جنگ های داخلی نجات یافته، و هم آنان دامنه ی فتوحات را گسترانیدند و شهرها و سرزمین های زیادی را برای امت فتح کردند.
- ۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ / ص ۵۲۵، کتاب الفتن والملاحم، أما حدیث أبي عوانه، حدیث شماره: ۸۴۷۵، حافظ ذهبی گفته: این حدیث منقطع است.
- ۴- مسند ابو یعلی موصلی: ج ۱۱ / ص ۳۴۸، تابع مسند أبي هريرة ﷺ، شهر بن حوشب، عن أبي هريرة، حدیث شماره: ۶۴۶۱. و المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ / ص ۵۲۷، کتاب الفتن والملاحم، أما حدیث أبي عوانة، حدیث شماره: ۸۴۸۱، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط مسلم است.
- ۵- فضائل الأوقات: ج ۱ / ص ۲۰۹، حدیث شماره: ۷۹، باب فی فضل ليلة القدر، تألیف: أحمد بن حسین بیهقی (متوفی: ۴۵۸ هـ)، تحقیق: عدنان عبد الرحمن مجید القیسی، ناشر: مكتبة المنارة- مكة المكرمة، چاپ نخست، سال: ۱۴۱۰ هـ. این حدیث در سنن ترمذی: ج ۵ / ص ۴۴۴، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله ﷺ، باب ومن سورة ليلة القدر، حدیث شماره: ۳۳۵۰ نیز آمده است، و علامه آل بانی گفته: این حدیث مضطرب، اسناد آن ضعیف و متن آن منکر است.

وأخرج الترمذي والحاكم والبيهقي «عن الحسن بن علي قال ان رسول الله ﷺ قد رأى بني أمية يخطبون على منبره رجلا رجلا فساءه ذلك فنزلت: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۝۱﴾ [الكوثر: ۱]. ونزلت: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۝ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ۝ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ۝﴾ [القدر: ۱-۳]. يملكها بنو أمية قال القاسم بن الفضل فحسبنا ملك بني أمية فإذا هي ألف شهر لا تزيد ولا تنقص»^۱.

أخرج أبو داود «عن عبدالله بن حوالة قال: قال رسول الله ﷺ يَا ابْنَ حَوَالَةَ إِذَا رَأَيْتَ الْحِلَافَةَ قَدْ نَزَلَتْ أَرْضَ الْمُقَدَّسَةِ فَقَدْ دَنَّتِ الرَّزَازِلُ وَالْبَلَابِلُ وَالْأُمُورُ الْعِظَامُ وَالسَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنَ النَّاسِ مِنْ يَدِي هَذِهِ مِنْ رَأْسِكَ»^۲.

و اینجا نکته ایست باریک آن را نیز باید فهمید که در باب خلافت شام احادیث مختلفی آمده بعضی ناظر به دم و بعضی ناظر به مدح، مانند حدیث دیگر از مسند ابن حوالة اخرج احمد و أبو داود «عَنِ ابْنِ حَوَالَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سَيَصِيرُ الْأَمْرُ إِلَى أَنْ تَكُونُوا جُنُودًا مُّجَنَّدَةً جُنْدٌ بِالشَّامِ وَجُنْدٌ بِالْيَمَنِ وَجُنْدٌ بِالْعِرَاقِ. قَالَ ابْنُ حَوَالَةَ خِر لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَدْرَكَتْ ذَلِكَ. فَقَالَ: عَلَيْكَ بِالشَّامِ فَإِنَّهَا خَيْرَةٌ لِلَّهِ مِنْ أَرْضِهِ يَجْتَبِي إِلَيْهَا خَيْرَتَهُ مِنْ عِبَادِهِ فَأَمَّا إِنْ أَبَيْتُمْ فَعَلَيْكُمْ بِيَمَنِكُمْ وَأَسْفُوا مِنْ غُدْرِكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ تَوَكَّلْ لِي بِالشَّامِ وَأَهْلِهِ»^۳.

وجه حل این تعارض آنست که این قوم در حد ذات خویش استحقاق خلافت نداشتند و خلافت بر ایشان مستقر شد و عنایت تشریعی متوجه تمشیه امر جهاد و

۱- سنن ترمذی: ج ۵/ ص ۴۴۴، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله ﷺ، باب ومن سورة ليلة القدر، حدیث شماره: ۳۳۵۰ نیز آمده است، و علامه آلبنانی گفته: این حدیث مضطرب، اسناد آن ضعیف و متن آن منکر است. تخریج این حدیث از مستدرک و فضائل الاوقات بیهقی در حاشیه‌ی قبلی گذشت.

۲- سنن ابو داود: ج ۳/ ص ۱۹، کتاب الجهاد، باب فی الرجل یغزو یلتمس الأجر والغنیمه، حدیث شماره: ۲۵۳۵، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۳- مسند امام احمد: ج ۲۸، ص ۲۱۶، حدیث شماره: ۱۷۰۰۵، شعيب الأرنبوط گفته: این حدیث با شواهد خود صحیح است، اما این سند ضعیف است، و سنن ابو داود: ج ۳/ ص ۴، کتاب الجهاد، باب فی سکنی الشام، حدیث شماره: ۲۴۸۳، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

تعاون بر آن گشت، لهذا هر جا ذم است متوجه به ذوات آن جماعه است و هر جا مدح و حث است متوجه به امور ملكيه و مانند آن. از میان اینها عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی راشد بود به حلیه علم و فضل و زهد آراسته و از وی آثار محموده در عالم باقی ماند یکی کتابت علم حدیث و جمع آن دیگر ترک سب اهل بیت و بر وی صادق آمد مضمون حدیث «يَبْعَثُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةٍ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا»^۱.

فتنه ثالثة آنکه چون این هدنه نزدیک به انقضا رسید دعاة بنی عباس^۲ از طرف خراسان سر برآوردند و جنگ‌ها واقع شد و مظلومه‌ها بر روی کار آمد هر کرا از نفس بنی‌امیه یا اعوان ایشان یافتند کشتند و مصادره‌ها نمودند و این معنی در همه اطراف و نواحی فاش گردید و صار ماصار بعد این همه هنگامه‌ها امر بنی عباس استقرار یافت و تغییر ثالث تمام شد و تغییر رابع ظاهر گشت اگرچه این (تحولات) حوادث عظام در بغل داشت و در زمان طویل سپری شد وحدتی داشت چنانکه تغییرات متقدمه وحدتی داشتند پس به یک اعتبار می‌توان گفت که دو دولت بیش نیست اول در مدینه بود و ثانی در شام «قال النبي ﷺ الخِلافةُ بالمَدِينَةِ وَالْمَلِكُ بِالشَّامِ»^۳.

اول به لفظ خیریت و خلافت و رحمت و مدت شیوع الاسلام معبر شد و ثانی به وصف تسبق ایمانهم شهادتم و یفشوا الکذب و ملک عضوض و اسود صباء موصوف گشت اول مورخ به «تزلزل رحی الإسلام لخمس و ثلاثین» و ثانی بعد قیام امر سلطنت به هدنه اولی مورخ بسبعین سنة، در اول سب سلف صالح نبود و در ثانی سلف صالح را سب می‌کردند علی اختلاف احوالهم و آرائهم. در اول جمیع امور دینی ایشان راجع بود به پیغامبر و خلیفه خاص، و اختلاف معتد به در دین آنجا موجود نه و در زمان ثانی اختلاف‌ها و مذهب‌های پراکنده در اصول عقاید که مرجئه و قدریه و خوارج و روافض پیدا شدند و در فتاوی و احکام جمعی مذهب اهل مدینه داشتند و طائفه‌ی مذهب

۱- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۱۰۹، کتاب الملاحم، باب ما یذکر فی قرن المائۃ، حدیث شماره: ۴۲۹۱، علامه آل‌بانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- بنی‌عباس یا سلسله‌ی عباسیان که زمام خلافت مقتدر اسلامی را بعد از امویان بدست گرفتند تا اینکه در سال ۶۳۳ هجری بدست مغولان و بر اثر خیانت غداران داخلی سقوط کردند. (ش)

۳- کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج ۱/ ص ۱۰۴، باب معرفة الخلفاء من الملوک، حدیث شماره:

اهل عراق لیکن هنوز این اختلافها مدون نشده و این نزاع محکم اساس نگشته این حالت با حالت اولی بمنزله دو نوع مختلف الحقیقه تحت جنس تصور باید کرد به اعتبار آن امر جامع آنحضرت ﷺ فرموده‌اند «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيْزًا إِلَىٰ اِثْنَيْ عَشَرَ خَلِيْفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^۱. وفی روایه: «لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ اِثْنَيْ عَشَرَ خَلِيْفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»^۲ أخرجه الشيخان من حديث جابر بن سمرة. این امر جامع که مشترک است در میان دو دولت، دولتی که در مدینه بود و دولتی که در شام استقرار یافت تفصیلی می‌طلبد.

ظهور دین دو جناح دارد یکی خلافت و دیگری علم آن حضرت ﷺ.

اما اتفاق هر دو دولت به اعتبار خلافت از آن جهت است که در این هر دو دولت خلیفه مستقل می‌بود متصرف در عالم به غیر مزاحمت خارجیان و بدون اعتماد کلی بر امرای لشکر بخلاف دولت بنی عباس، و اتفاق این هر دو به اعتبار علم از آن جهت است که تا این وقت تدوین مذاهب نشده بود و هیچکس نمی‌گفت که من متبع فلان شخصم بلکه ادله کتاب و سنت را بر وفق مذهب اصحاب خود تأویل می‌نمود و هر یکی دعوی می‌کرد که به مقتضای صراح شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام حکم چنین و چنین است اخطأ فی هذا او اصاب. فقه این زمانه مخلوط بود به آثار صحابه و تابعین مسند و مرسل همه را اخذ می‌کردند.

حالت رابعه استقرار خلافت بنی عباس در عراق و این دولت قریب به چهار صد سال ماند آنحضرت ﷺ خبر دادند، أخرج الترمذي «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَخْرُجُ مِنْ خُرَّاسَانَ رَايَاتٌ سُوْدٌ لَا يَرُدُّهَا شَيْءٌ حَتَّىٰ تُنْصَبَ بِإِيلِيَاءَ»^۳.

۱- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۵۳، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقريش، والخلافة في قريش، حديث شماره: ۱۸۲۱ (این روایت لفظ صحیح مسلم بود)، و نگا: صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۸۱، کتاب الأحكام، باب الاستخلاف، حديث شماره: ۷۲۲۲.

۲- صحیح مسلم: ج ۳/ ص ۱۴۵۲، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقريش، والخلافة في قريش، حديث شماره: ۱۸۲۱ (این روایت لفظ صحیح مسلم بود)، و نگا: صحیح بخاری: ج ۹/ ص ۸۱، کتاب الأحكام، باب الاستخلاف، حديث شماره: ۷۲۲۲.

۳- سنن ترمذی: ج ۴/ ص ۵۳۱، أبواب الفتن، باب، حديث شماره: ۲۲۶۹، علامه آلبنانی گفته: اسناد این حديث ضعيف است.

و همين است فتنة السراء و همين است مضمون ثم يكون جبريةً وعتوا؛ أخرج أبو داود من حديث «عَبَدَ اللَّهُ بَنَ عُمَرَ يَقُولُ كُنَّا قُعُودًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَذَكَرَ الْفِتْنَةَ فَأَكْثَرَ فِي ذِكْرِهَا حَتَّى ذَكَرَ فِتْنَةَ الْأَحْلَاسِ فَقَالَ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا فِتْنَةُ الْأَحْلَاسِ قَالَ: هِيَ هَرْبٌ وَحَرْبٌ ثُمَّ فِتْنَةُ السَّرَاءِ دَخَنُهَا مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنِّي وَلَيْسَ مِنِّي وَإِنَّمَا أَوْلِيَايَ الْمُتَّقُونَ ثُمَّ يَصْطَلِحُ النَّاسُ عَلَى رَجُلٍ كَوْرِكٍ عَلَى ضِلْعٍ ثُمَّ فِتْنَةُ الدُّهَيْمَاءِ لَا تَدْعُ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا لَطَمَتْهُ لَطْمَةً فَإِذَا قِيلَ انْقَضَتْ تَمَادَتْ يُصْبِحُ الرَّجُلُ فِيهَا مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا حَتَّى يَصِيرَ النَّاسُ إِلَى فُسْطَاطَيْنِ فُسْطَاطِ إِيْمَانٍ لَا نِفَاقَ فِيهِ وَفُسْطَاطِ نِفَاقٍ لَا إِيْمَانَ فِيهِ فَإِذَا كَانَ ذَاكُمُ فَانْتَهَرُوا الدَّجَالَ مِنْ يَوْمِهِ أَوْ مِنْ غَدِهِ»^۱.

«قال الخطابي قوله فتنة الاحلاس إنما اضيفت الفتنة إلى الاحلاس لدوامها وطول لبثها يقال للرجل إذا كان يلزم بيته لا يبرح هو جلس بيته وقد يحتمل أن يكون شبهه بالاحلاس لسواد لونها وظلمتها والحرب ذهاب المال والأهل يقال حرب الرجل فهو حريب إذا سلب ماله واهله والدخان يريد انها تثور كالدخان من تحت قدميه وقوله كوركٍ علي ضلعٍ مثل ومعناه الأمر الذي لا يثبت ولا يستقيم وذلك ان الضلع لا يقوم بالورك ولا يحمله وانما يقال في باب الملايمة والموافقة إذا وصفوا هو ككفٍ في ساعد وساعد في ذراع ونحو ذلك يريد ان هذا الرجل غير خليق للملك ولا مستقل به والدهيماء تصغير الدهماء صغرها على مذهب المذمة لها»^۲.

آنچه در معنی این حدیث پیش فقیر محقق شد آنست که فتنة الاحلاس فتنة بنی امیه است در شام، و هرب اشاره است به گریختن عبدالله بن زبیر از مدینه به مکه و حرب آنچه بعد از آن مقاتلات ضحاک بن قیس و غیر آن واقع شد، و فتنة السراء فتنة بنی عباس است قصه عهد ابراهیم عباسی بسوی ابومسلم در کتب تاریخ خوانده باشی،

۱- سنن ابو داود: ج ۴ / ص ۹۴، کتاب الفتن والملاحم، باب ذکر الفتن ودلائلها، حدیث شماره: ۴۲۴۲، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- معالم السنن، وهو شرح سنن أبي داود: ج ۴ / ص ۳۳۷-۳۳۸، تألیف: أبو سليمان حمد بن محمد بن إبراهيم بن الخطاب البستي معروف به خطابی (متوفی: ۳۸۸ هـ)، ناشر: المطبعة العلمية - حلب، چاپ نخست، سال: ۱۳۵۱ هـ / ۱۹۳۲ م.

وفتنه الدهيماء فتنه تُرك است، فاذا قيل انقضت تمادت اشاره است به استقلال طوائف اتراک طبقه بعد طبقه در زمين روم و فارس.

باقی ماند مسئله ای در غایت اشکال، در حدیث ابن ماجه اشاره به قصه خروج ابومسلم از خراسان واقع شد و آن خلیفه را مهدی گفته‌اند و ترغیب بر نصرت او نموده‌اند و بطرف آن خارجیان عذری حواله کرده‌اند أخرج ابن ماجه من حدیث «عَلَقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ أَقْبَلَ فِتْيَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَلَمَّا رَأَهُمُ النَّبِيُّ ﷺ أَعْرُورِقَتْ عَيْنَاهُ وَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ قَالَ فَقُلْتُ مَا نَزَّلَ نَرَى فِي وَجْهِكَ شَيْئًا نَكْرَهُهُ. فَقَالَ « إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلْقَوْنَ بَعْدِي بَلَاءً وَتَشْرِيْدًا وَتَطْرِيْدًا حَتَّى يَأْتِيَ قَوْمٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ مَعَهُمْ رَايَاتٌ سُودٌ فَيَسْأَلُونَ الْخَيْرَ فَلَا يُعْطَوْنَهُ فَيُقَاتِلُونَ فَيُضْرَبُونَ فَيُعْطَوْنَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَدْفَعُوهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَيَمْلُؤُهَا قِسْطًا كَمَا مَلَأُوهَا جَوْرًا فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَأْتِهِمْ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الْمَلْجِ »^۱.

واخرج ابن ماجه «عَنْ ثَوْبَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَفْتَتِلُ عِنْدَ كَنْزِكُمْ ثَلَاثَةٌ كُلُّهُمْ ابْنُ خَلِيفَةٍ ثُمَّ لَا يَصِيرُ إِلَى وَاحِدٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَطْلُعُ الرَّايَاتُ السُّودُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ فَيَقْتُلُونَكُمْ قِتْلًا لَمْ يُقْتَلْهُ قَوْمٌ». ثُمَّ ذَكَرَ شَيْئًا لَا أَحْفَظُهُ فَقَالَ «فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَبَايَعُوهُ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الْمَلْجِ فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيُّ»^۲.

وأخرج ابن ماجه «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ جَزْرِ الرَّبِيعِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يُخْرِجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُؤَطِّطُونَ لِلْمَهْدِيِّ. يَعْنِي سُلْطَانَهُ»^۳.

تحقیق این سه حدیث پیش فقیر آنست که مراد از مهدی خلیفه بنی عباس است نه مهدی که در آخر زمان ظهور نماید اینجا مهدی گفتن و خلیفه الله نامیدن و حث بر

۱- سنن ابن ماجه: ج ۱/ ص ۱۰، افتتاح الكتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب التوقی فی

الحدیث عن رسول الله ﷺ، حدیث شماره: ۲۳، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.

۲- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۶۷، کتاب الفتن، باب خروج المهدي، حدیث شماره: ۴۰۸۴، علامه

آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

۳- سنن ابن ماجه: ج ۲/ ص ۱۳۶۸، کتاب الفتن، باب خروج المهدي، حدیث شماره: ۴۰۸۸، علامه

آلبنانی گفته: این حدیث ضعیف است.

نصرت او نمودن بجهت آن است که خلافت این فریق در پرده تقدیر مصمم شد آن را تغییر و تبدیل نیست، پس او مهدی است راه نموده شده بسوی تدبیری که مفضی باشد به استقرار خلافت نه چون خارجیان دیگر که تدبیر آن‌ها متلاشی شد و به جز هرج و مرج چیزی بدست ایشان نیامد و او خلیفه الله است بمعنی آنکه خلافت او در قدر الهی مصمم گشت و با او باید بود و ردّ او نباید نمود، زیرا که مطلوب اهم در شریعت قطع نزاع است و تقلیل هرج و مرج خلافت مستقره بهتر است اگر چه صاحب آن کوزک علی ضلع باشد از خلافت متلاشیه گو صاحب آن افضل بود ثمره تشریح تقلیل مفسده و تعیین راهی که موافق تقدیر زودتر حاصل شود در اول دولت عباسیه امر خلیفه در اطراف عالم نافذ بود، و بعد معتصم حکم ایشان ضعیف شد، سلجوقیان مستقل شدند تا آنکه سلطنت صورتی ماند بغیر حقیقت و عبیدیان به مصر خروج کردند و از پهلوی آن‌ها فتنه‌ی عظیمه برخاست، نصاری بر شام تسلط یافتند آخر بار هم عبیدیان بر هم خوردند و هم نصاری از ارض شام بر آمده شدند بعد از آن اتراک چنگیزیه بر خراسان غلبه کردند و آخراً خلیفه‌ی عباسی بر هم خورد در آن حالت دولت عرب منقرض شد و عجمیان در هر ناحیت به ریاست سر برآوردند و این ابتدای تغییر خامس بود در ایام دولت بنی عباس مذاهب اصول و فروع محکم الاساس گشت حنفی و شافعی و مالکی به تصانیف پرداختند، و در اصول معتزله و شیعه و جهمییه از هم ممتاز گشتند و در همین عصر علوم یونانیان به لغت عرب نقل کرده شد و تاریخ فارسیان را معرب ساختند و هر یکی به مذهب خود خرسند گردید تا انقراض دولت شام هیچکس خود را حنفی و شافعی نمی‌گفت بلکه ادله را بر وفق مذاهب اصحاب خود تأویل می‌کردند و در دولت عراق هر کسی برای خود نامی معین نمود تا نص اصحاب خود نیابد بر ادله کتاب و سنت حکم نکند اختلافی که از مقتضای تأویل کتاب و سنت لازم می‌آمد الحال محکم الاساس گشت هر چند دولت بنی عباس اول و اوسط و آخر مختلف بود اما همه بر تأسیس مذاهب و تفریع آن و تخریح بر آن گذشت و این حالت را به نسبت حالتین اولیین مانند دو جنس تحت جنس عالی تصور باید کرد و آن حضرت ﷺ باعتبار همان امر مشترک فرمود أخرج ابوداود من حدیث «سَعِدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ لَا تُعْجِزَ أُمَّتِي عِنْدَ رَبِّهَا أَنْ يُؤَخَّرَهُمْ نِصْفَ يَوْمٍ».

قِيلَ لِسَعْدٍ وَكَمْ نِصْفُ يَوْمٍ قَالَ خَمْسِمِائَةَ سَنَةٍ^۱. تفصیل این معنی آنکه خلافت در دولت مدینه و شام و عراق همه در قریش بود و از ملک عرب به اطراف و نواحی احکام جاری می‌شد ولو بحسب الصورة امت در این حدیث به معنی قوم و قبیله است از این تاریخ باز دولت قریش منقرض شد بلکه دولت عرب بر هم خورد و رؤسای محافل و ملک عالم عجمیان شدند چون دولت عرب منقضی شد و مردم در بلاد مختلفه افتادند هر یکی آنچه از مذاهب یادگرفته بود همان را اصل ساخت و آنچه مذهب مستنبت سابقاً بود الحال سنت مسقره شد علم ایشان تخریج بر تخریج و تفریع بر تفریع و دولت ایشان مانند دولت مجوس الا آنکه نماز می‌گزاردند و متکلم بکلمه شهادت می‌شدند ما مردم در دامان همین تغییر پیدا شدیم نمی‌دانیم که خدای تعالی بعد از این چه خواسته است و هذا آخر الفصل الخامس.

والحمد لله رب العالمين

۱- سنن ابو داود: ج ۴/ ص ۱۲۵، کتاب الملاحم، باب قیام الساعة، حدیث شماره: ۴۳۵۰، علامه آلبنانی گفته: این حدیث صحیح است.